

# بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

## مطالعات تاریخ فرسنگی

فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ  
سال هفدهم، شماره شصت و سوم، بهار ۱۴۰۴ - شاپا: ۹۹۴۵-۲۰۰۸ - شاپا الکترونیک: ۲۷۸۳-۲۱۲۰

به استناد نامه شماره ۱۷۹۸۶۲ مورخ ۹۰/۰۹/۱۲ کمیسیون نشریات علمی کشور، این فصلنامه درجه علمی - پژوهشی دارد.

### شناسنامه

صاحب امتیاز: انجمن ایرانی تاریخ  
مدیر مسئول: علیرضا ملایی توانی  
سردبیر: عباس قدیمی قیداری  
مدیر داخلی: اعظم ریاحی  
ویراستار: فاطمه نجفی  
مترجم چکیده‌ها: سجاد سپهری نیا  
نویسه‌گردان: زینب میرزایی  
کارشناس اجرایی: فاطمه نجفی  
صفحه‌آرا: مرتضی انصاف‌منش  
چاپ: انجمن ایرانی تاریخ  
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان  
تارنما: [www.chistorys.ir](http://www.chistorys.ir)  
رایانامه: [chistorys.ir@gmail.com](mailto:chistorys.ir@gmail.com)

### هیئت تحریریه:

دکتر علیرضا ملایی توانی، استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
دکتر عباس قدیمی قیداری، استاد دانشگاه تبریز  
دکتر عباس احمدوند، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی  
دکتر نزهت احمدی، دانشیار دانشگاه اصفهان  
دکتر عباس برومند اعلم، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر غلامعلی پاشازاده، دانشیار دانشگاه تبریز  
دکتر نصراله پورمحمدی املشی، استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین  
دکتر شهرام جلیلیان، استاد دانشگاه شهید چمران اهواز  
دکتر حسن حضرتی، دانشیار دانشگاه تهران  
دکتر هوشنگ خسرویگی، استاد دانشگاه پیام نور  
دکتر احمدرضا خضری، استاد دانشگاه تهران  
دکتر محسن رحمتی، استاد دانشگاه خرم‌آباد  
دکتر سهیلا شهشهانی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی  
دکتر مقصودعلی صادقی، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر جمشید نوروزی، دانشیار دانشگاه الزهراء (س)  
دکتر جواد هروی، دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات  
دکتر علی محمد ولوی، استاد دانشگاه الزهراء (س)  
دکتر شهرام یوسفی فر، استاد دانشگاه تهران  
دکتر منور تکان، استاد دانشگاه کوجالی ازمیت ترکیه  
دکتر علی زهیر هاشم، استاد دانشگاه کوفه

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، ابتدای شهید حساری، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، طبقه‌ی ۴، اتاق ۱۰ - تماس: ۰۹۲۱۶۹۰۴۳۱۸

این نشریه در فهرست نشریات پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ISC به آدرس [www.isc.gov.ir](http://www.isc.gov.ir)  
و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی SID به آدرس [www.sid.ir](http://www.sid.ir) نمایه شده است.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



انجمن ایرانی تاریخ  
The Iranian Society of History

## داوران شماره شصت و سوم فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

- دکتر بهزاد کریمی، استادیار گروه ایرانشناسی دانشگاه میبد
- دکتر نصراله پورمحمدی املشی، استاد تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)
- دکتر رضا بیگللو، دانشیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی ناجا
- دکتر محمد غفوری، دانش آموخته دکترای تاریخ دانشگاه تهران
- دکتر ابوالفضل حسن آبادی، مدیر اسناد و مطبوعات آستان قدس
- دکتر عبدالرحیم قنوت، دانشیار تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد
- دکتر سید جلال رجایی، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد
- دکتر علیرضا ملائی توانی، استاد پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر اسماعیل شمس، استادیار گروه تاریخ دانشگاه علامه طباطبایی
- دکتر سیمین فصیحی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
- دکتر فرهاد دشتکی نیا، استادیار گروه تاریخ. دانشگاه شهید باهنر کرمان
- دکتر غلامعلی پاشازاده، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز
- دکتر رضا دهقانی، دانشیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
- دکتر حسین سلطان زاده، دانشیار گروه معماری واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی
- دکتر نزهت احمدی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
- دکتر انور خالندی، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی

## راهنمای ارسال مقاله برای فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

فرهیخته گرامی، پیش از اقدام به ارسال مقاله به این سامانه، مطالعه دقیق ضوابط و مقررات فصلنامه الزامی است.

به استحضار می‌رساند روند ارزیابی اولیه مقالات ۲ ماه و در صورت ارسال برای ارزیابی سوم و دریافت نتیجه نهایی مقاله ۶ ماه است.

لطفاً در هنگام درج مشخصات خود و همکاران نویسنده مقاله تمام اطلاعات شامل دانشگاه محل تحصیل دانشجوی، دانش‌آموختگی یا دانشجوی بودن نویسنده، مرتبه علمی اساتید و دانشگاه محل کار ایشان را در صفحه مقاله خود درج نمایید.

جهت ارسال مقاله برای فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی و شروع روند ارزیابی مقاله، توجه به موارد زیر ضروری است:

۱. تکمیل فرم تعهدنامه و فرم تعارض منافع و امضای آن توسط همه نگارندگان. این فرم نیز هنگام بارگزاری فایل مقاله در بخش "فایل پیش نیاز ارسال مقاله" در سامانه می‌بایست بارگزاری شود.

۲. پرداخت هزینه داوری مقاله پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و تعیین داور: هزینه ارزیابی اولیه به مبلغ ۲ میلیون و پانصد هزار ریال (معادل ۲۵۰ هزار تومان) و در صورت تأیید نهایی مقاله، مبلغ ۱۰ میلیون ریال (معادل ۱ میلیون تومان) هزینه چاپ در یکی از شماره‌های فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی واریز شود.

درخواست پرداخت صورت حساب هزینه ارزیابی مقالات، پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه به نویسندگان ارسال می‌شود. پرداخت صورتحساب‌ها از طریق کارت‌های شتاب در سامانه امکان‌پذیر می‌باشد و یا مبلغ را به حساب بانک تجارت انجمن ایرانی تاریخ به شماره ۰۲۸۵۴۰۹۰۱۲ واریز و تصویر فیش واریزی را در سامانه بارگزاری نمایید.

۳. رعایت منشور اخلاقی فصلنامه به شرح زیر ضروری است:

### مقررات و ضوابط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

استادان، پژوهشگران و دانشجویانی که مقالات آنها با قلمرو موضوعی فصلنامه همسو و هماهنگ است می‌توانند مقاله خود را در سامانه بارگذاری کنند. مقاله در صورتی در هیئت تحریریه مطرح خواهد شد و در فرآیند داوری قرار خواهد گرفت که نویسنده (نویسندگان) به ضوابط مشروح زیر دقیقاً عمل کنند:

۱. فصلنامه «مطالعات تاریخ فرهنگی»، فصلنامه‌ای میان رشته‌ای است که می‌تواند از رشته‌های مختلف علمی به‌ویژه علوم انسانی، هنر، باستان‌شناسی و... مقاله دریافت کند؛ اما از آنجا که رویکرد آن، تاریخ فرهنگی است مقالات باید با رعایت این رویکرد تنظیم شده باشند.
۲. هریک از عناصر و شاخصه‌های دخیل در تعریف مطالعات فرهنگی (عقیده، آداب، رسوم، سازمان‌ها و تشکیلات فرهنگی، تغییرات و تحولات فرهنگی، زبان ادبیات و...) اگر در بستری تاریخی مورد توجه قرار گیرد، در هیئت تحریریه مجله قابل بررسی خواهد بود.
۳. مقالات مسئله‌محوری که ضوابط تنظیم مقاله با رویکرد پژوهشی را رعایت کرده باشند در اولویت هستند.
۴. ترجمه، نقد کتاب و مقالاتی که فاقد نوآوری محتوایی باشند (حتی اگر در شکل و تدوین نوآورانه باشند) در این مجله از اولویت برخوردار نیستند.
۵. اگر در مقاله‌ای میزان اخذ و اقتباس در حدی باشد که شبهه انتحال را ایجاد کند، مطابق منشور اخلاقی مجله با نویسنده (نویسندگان) برخورد خواهد شد.
- ۵-۱: در صورت اثبات انتحالی بودن مقاله، نویسنده مسئول باید کلیه هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم مرتبط با مقاله را به‌طور کامل پرداخت کند. در عین حال سردبیر می‌تواند مراتب را جهت درج در پرونده آموزشی و پژوهشی نویسندگان به مراجع مسئول و به ویژه مرکز آموزشی ذیربط اطلاع داده، پیگیری‌های قانونی لازم را انجام دهد.
- ۵-۲: اگر اقتباس یا انتحال انجام شده موجب تضییع حقوق معنوی افراد باشد، مجله می‌تواند موضوع را در مراجع حقوقی پیگیری کند.
- ۵-۳: موضوع انتحال صرف‌نظر از وضعیت مقاله در مراحل بررسی، قابلیت پیگیری دارد. بر این اساس، حتی اگر پس از چاپ مقاله‌ای این امر به اثبات برسد؛ فصلنامه، حق هرگونه برخورد قانونی با افراد متخلف را دارد.
۶. مقالات مستخرج از پایان‌نامه یا رساله فقط با نام دو نفر (استاد راهنما و دانشجو) پذیرفته می‌شود.
- ۶-۱: در صورتی که استاد راهنما و دانشجو اصرار بر افزودن نام مشاور داشته باشند یا ضوابط دانشگاه چنین امری را اقتضاء کند استاد راهنما طی نامه‌ای میزان مشارکت و تأثیرگذاری مشاور (مشاورین) را به هیئت تحریریه گزارش خواهد کرد. در هر حال، مرجع تصمیم‌گیری هیئت تحریریه است.

۷. همه نویسندگان باید برگه صحت اصالت مقاله را تأیید و امضا کنند. هیچ یک از افرادی که نامشان به عنوان نویسنده در مقاله ذکر شده است نمی‌توانند از پذیرش مسئولیت‌هایی که به موجب قوانین متوجه‌شان می‌شود شانه خالی کنند.
- ۷-۱: کارشناس مجله موظف است قبل از پذیرش قطعی مقاله و طرح آن در هیئت تحریریه تعهدنامه لازم را از نویسندگان اخذ کند.
۸. حجم مقالات ارسالی با احتساب بخش منابع و مآخذ، نباید از هفت هزار واژه بیشتر باشد. اگر نویسنده به هر دلیل بر افزایش حجم اصرار ورزد، باید مطابق تعرفه تعیین شده توسط هیئت تحریریه به ازای هر واژه اضافی مبلغی را به حساب مجله واریز کند.
۹. شیوه استناد در این فصلنامه درون متنی است. نویسنده یا نویسندگان باید ضوابط مشخص شده در فصلنامه را مطابق دستورالعمل ارائه شده رعایت کنند.
- ۹-۱: ضوابط تفصیلی مرتبط با «نظام استناد» در متن مقاله و فهرست منابع به پیوست در همین صفحه ارائه می‌شود.
۱۰. هیئت تحریریه در پذیرش و رد مقالات آزاد بوده و اختیار کامل دارد.

#### شیوه ارجاع‌دهی درون‌متنی

- موارد زیر برای ارجاع به کتاب، مقاله نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف، روزنامه، تصویر، نقشه، جدول، نمودار، سایت و مصاحبه رعایت می‌شود.
۱. شیوه ارجاع به کتاب، مقاله‌ی نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف و روزنامه یکسان است.
۲. مشخصات اثر، باید مطابق استانداردهای شیوه استناد درون متنی، داخل پرانتز ارائه شود. این مشخصات باید به نحوی تنظیم شود که به سهولت مخاطب را به اثر مورد نظر هدایت کند. در صورت ارائه اطلاعات نسبت به اثر قبل از پرانتز، نویسنده مجاز است محتوای استناد داخل پرانتز را کوتاه کند.
- ۲-۱: اگر نام منبع و نام نویسنده در متن درج نشده باشد: نام منبع، نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان و سال اثر و شماره صفحه در پرانتز قرار می‌گیرد.
- مثال: (تاریخ در ترازو، زرین‌کوب، ۱۳۷۰ ش: ۳۲۱).
- ۲-۲: اگر نام منبع و نویسنده در متن درج شده باشد سال انتشار اثر در پرانتز قرار می‌گیرد.
- مثال: درخصوص سفرنامه‌ها تعدادی کتاب منتشر شده است که بیشتر آنها به معرفی خلاصه‌ای از

این آثار پرداخته‌اند یا گونه‌ای فهرست‌نگاری توصیفی به‌شمار می‌روند. از جمله‌ی این آثار عبارت‌اند از: سفر اروپاییان به ایران اثر ژان شیبانی (۱۳۵۳).

۲-۳: اگر نویسنده اثر یا تاریخ‌نگارش مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» استفاده می‌شود.

۲-۴: درج شماره صفحه: از راست به چپ و از کوچک به بزرگ. صورت می‌گیرد:  
مثال: (دهنوی، ۱۳۴۶ ش: ۲۹۵-۲۹۸)

۳: اگر در متن به نقل‌قولی مستقیم اشاره می‌شود؛ متن کامل عبارت مورد ارجاع در گیومه قرار می‌گیرد.

مثال: «افسانه در زبان رایج مردم معمولاً قصه‌ی سنتی است که دارای پایگاه تاریخی و نیمه‌تاریخی است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷ ش: ۳۵).

۴: اگر ارجاع به چند اثر از یک نویسنده است؛ ارجاع‌ها باید بر اساس ترتیب تاریخی درج شود.  
مثال: ویدن‌گرن (۱۹۵۹، ۱۹۶۱، ۱۹۶۷، ۱۹۷۰، ۱۹۸۳) بیش از سه دهه به بررسی ابعاد فرهنگی تاریخ ایران در دوره‌ی ساسانی پرداخت.

۵: در ارجاع به چند اثر از یک نویسنده که در یک‌سال منتشر شده‌اند؛ پس از درج تاریخ انتشار هر اثر، برای منبع فارسی و عربی از حروف ابجد و برای منبع لاتین از a, b, c استفاده می‌شود.  
مثال: پژوهش‌های شهبازی درباره‌ی تاریخ‌نگاری ایرانیان در دوره‌ی ساسانی (a ۱۹۹۰) جنبه‌های مختلفی از تاریخ‌نگاری ایرانی را در بر دارند.

۶: اگر تعداد مؤلفان دو نفر است باید به ترتیب مذکور در شناسنامه نام آنها ذکر شود.  
مثال: ازدست‌دادن اسکندریه شکست تلخی برای بیزانس محسوب می‌شد (وینتر و دیگناس، ۱۹۷۸ م: ۱۰۰).

۶-۱: اگر تعداد مؤلفان اثر مورد استناد بیش از سه نفر باشد کافی است مطابق مشخصات مندرج در شناسنامه اثر نام اولین مؤلف ذکر شده و پس از آن از ترکیب «و دیگران» استفاده شود.  
مثال: تعیین دقیق زمان حکمرانی والیان به علت اختلاف اطلاعات در منابع تاریخی و سکه‌ها به‌سهولت امکان‌پذیر نیست (قلی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۶ ش: ۸۱).

۷: درج منبع برای ارجاع به تصاویر، اشکال، نقشه‌ها، جدول‌ها و نمودارها ضروری است.  
مثال: (تنگ دسته‌دار سده‌های ۷-۸ میلادی، گیرشمن، (۱۳۹۰ ش)، ۲۳۸، شماره‌ی ۲۹۱ الف).

۸: استفاده از علائم باید منطبق بر دستورالعمل‌های استاندارد و اصول ویرایش مجله باشد.  
۹: تعداد واژگان مقاله با احتساب فهرست منابع، نباید از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر باشد.

## شیوه‌ی تنظیم فهرست منابع و مآخذ

۱. در تنظیم فهرست منابع و مآخذ به مشخصات کامل اثر- نام خانوادگی، نام، تاریخ انتشار، نام اثر، نام مترجم یا مصحح احتمالی، محل نشر و نام انتشارات اشاره می‌شود.  
۱-۱: اگر نویسنده اثر، تاریخ نگارش یا محل انتشار مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» و «بی‌جا» استفاده می‌شود.  
مثال: اشپولر، ب. (۱۳۶۹ش). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.  
۲-۱: ذکر صفحات کتاب ضرورتی ندارد.  
۲. در مقالات آنلاین ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال نشر)، «عنوان مقاله»، عنوان سایت، آدرس سایت و تاریخ دسترسی ضروری است.  
مثال: فکوهی، ناصر، (۱۳۹۹ش)، «همگرایی تاریخی با میراث بزرگ فرهنگی اندیشه اجتماعی»، انسان‌شناسی و فرهنگ، قابل دسترسی در:  
<https://anthropologyandculture.com/%d9%87%d9%85%da%af%d8%b1%d8%a7%d9%8a%d8%aa%d8%a7%d8%b1%d9%8a%d8%ae%d9%8a-%d8%a8%d8%a7-%d9%85%d9%8a%d8%b1%d8%a7%d8%ab-%d8%a8%d8%b2%d8%b1%da%af-%d9%81%d8%b1%d9%87%d9%86%da%af%d9%8a-%d8%a7%d9%86> (Downloaded: 8 September 2020).  
۳. در ذکر مدخل‌های دایره‌المعارف اشاره به نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ نشر، عنوان مدخل و نام دائرةالمعارف ضروری است.  
مثال: بهرامی، عسکر، (۱۳۸۱ش)، «بختیاری»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.  
۴. در خصوص کتاب‌های الکترونیکی (E-Books) ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال)، عنوان کتاب به ایتالیکی، محل نشر، ناشر، لینک دانلود و تاریخ دسترسی ضروری است.  
Robinson, C. F. (2004). *Empire and Elites after the Muslim Conquest: The Transformation of Northern Mesopotamia*. Cambridge: Cambridge University Press. Available at:  
[https://books.google.ae/books?id=iYISHyDWUtQC&printsec=frontcover&source=gbs\\_ge\\_summary\\_r&cad=0#v=onepage&q&f=false](https://books.google.ae/books?id=iYISHyDWUtQC&printsec=frontcover&source=gbs_ge_summary_r&cad=0#v=onepage&q&f=false) (Downloaded: 17 June, 2015)  
۵. در بخش مصاحبه‌ها ذکر نام مصاحبه‌شونده، (سال مصاحبه)، عنوان مصاحبه (ایتالیکی)، نام مصاحبه‌کننده، روز و ماه مصاحبه ضروری است.  
مثال: بویری، فلک‌ناز، (۱۳۹۸ش)، افسانه‌های بختیاری، مصاحبه از شمس‌الدین رضوی، ۸ مهر.



## فهرست

نظام آموزشی و نسبت آن با دیوان سالاری ایران در دوره رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰)

مسعود آدینه‌وند، نصراله پورمحمدی املشی / ۱

جایگاه اجتماعی لوتی‌ها و نقش آنان در آشوب‌های سیاسی دوره قاجار با تکیه بر نهضت مشروطیت

محمد پیری، محمدرضا عسکرانی / ۳۱

از کلاس تاریخ تا هویت تاریخی؛ شبکه مفهومی و طرح‌واره شکل‌گیری «هویت ملی» بر مبنای پیوند

شناخت، ارزش و عاطفه

نیره دلیر، مهرنوش هدایتی، علیرضا مالایی توانی / ۶۵

موقوفات غیرمنقول آستان قدس رضوی در عصر صفوی

مصطفی فرزانه، اعظم نظرکرده / ۹۷

سایه‌های جنسی در ایران عصر صفوی: تحلیلی تاریخی-روان‌شناختی بر اساس نظریه سایه یونگ

حسین افشار، محمد کلهر، سینا فروزش / ۱۳۷

ناسیونالیسم تجددخواه پسامشروطه و مسئله انحطاط و عقب‌ماندگی از دیدگاه سیدحسن تقی‌زاده

منوچهر محمدیوسفی / ۱۷۵



## The Educational System and Its Correlation with Bureaucracy in Iran during the Reza Shah Pahlavi's reign (1925-1941)<sup>1</sup>

Masoud Adinehvand<sup>2</sup>, Nasrollah Pourmohamadi Amlashi<sup>3</sup>

### Abstract

The administrative system and the educational institution, as two key cultural factors in the establishment and consolidation of twentieth-century governments, have long been subjects of extensive analysis and description. Most of these analyses and descriptions focus on exploring the various dimensions of each system individually, but the interconnection between the two institutions has often been overlooked. In Reza Shah's Iran, the administrative system underwent significant transformation primarily requiring young, educated, and specialized personnel to replace the traditional bureaucratic elite. One main objective of the educational reforms during this period, beyond improving culture and raising literacy levels, was to provide a new cadre of government employees. Examining this issue and the relationship between education and bureaucracy constitutes the central focus of this study. Employing a descriptive-analytical approach and relying on documentary and library sources, the present study seeks to answer the

---

1. This article is derived from the author's doctoral dissertation entitled "*The Educational System in Iran during the First Pahlavi Period:: Continuity and Evolution*" at the Imam Khomeini International University.

2. Ph.D. Graduate, History of Iran; Expert in National Library and Archives of Islamic Republic of Iran, Tehran, Iran. (Corresponding Author). [masoud.adineh66@yahoo.com](mailto:masoud.adineh66@yahoo.com)

3. Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin. [amlashi@hum.ikiu.ac.ir](mailto:amlashi@hum.ikiu.ac.ir)

Received: Feb 26, 2025 - Accepted: July 12, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

question: What role did the relationship between the administrative system and the educational institution play during the Reza Shah Pahlavi's reign in the government employment process? The findings indicate that the relationship between the educational system and the administrative apparatus provided the foundation for the transformation of the administrative system. Educational policies and programs served as tools for supplying government personnel, and the educational process created a framework through which individuals, upon completing their academic studies, entered the administrative apparatus.

**Keywords:** Reza Shah, Administrative System, Educational System Government Employment ,Authoritarianism.

## نظام آموزشی و نسبت آن با دیوان‌سالاری ایران در دوره رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰)<sup>۱</sup>

مسعود آدینه‌وند<sup>۲</sup>، نصراله پورمحمدی املشی<sup>۳</sup>

### چکیده

نظام اداری و نهاد آموزشی دو عامل مهم فرهنگی در ایجاد و استحکام حکومت‌های قرن بیستم هستند که تاکنون موضوع تحلیل‌ها و توصیف‌های بسیار بوده‌اند. بیشتر این تحلیل‌ها به دنبال معرفی و بررسی ابعاد مختلف هر یک از این نظام‌ها بودند و پیوند این دو نهاد در بسیاری از این پژوهش‌ها مغفول مانده است. در ایران دوره رضاشاه، نظام اداری که در مسیر تغییر و تحول قرار گرفت، پیش از هر چیزی به افراد و کارکنان جوان، تحصیل‌کرده و متخصص نیاز داشت تا جایگزین دیوان‌سالاران قدیم شوند. یک هدف مهم از اصلاحات آموزشی در این دوره، علاوه بر بهبود فرهنگ و افزایش سطح سواد، تأمین قشر کارمند جدید بود که بررسی این موضوع و ارتباط دو نهاد آموزش و دیوان‌سالاری، مسئله اصلی نوشتار حاضر است؛ بر این اساس، نوشتار حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع اسنادی - کتابخانه‌ای، درصدد پاسخ به این پرسش است که رابطه نظام اداری

1. این مقاله مستخرج از رساله دکتری تخصصی مسعود آدینه‌وند با عنوان «نظام اداری ایران در دوره پهلوی اول؛ تداوم و تحول» در دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) است.
2. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران و کارشناس سازمان اسناد و کتابخانه ملی. (نویسنده مسئول).  
masoud.adineh66@yahoo.com
3. استاد گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. amlashi@hum.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۸ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

با نهاد آموزش در دوره رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰)، چه نقشی در موضوع استخدام دولتی داشت؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پیوند نظام آموزشی با نظام اداری در این دوره بستر تحول نظام اداری را فراهم کرد، سیاست‌ها و برنامه‌های آموزشی در این دوره ابزاری برای تأمین کارکنان دولت بود و امر آموزش زمینه‌ای به وجود آورد که افراد پس از گذراندن دوره‌های تحصیلی به بدنه نظام اداری وارد شوند.

**واژه‌های کلیدی:** رضاشاه، نظام اداری، نظام آموزشی، اعزام دانشجوی، کارمند، اقتدارگرایی.

#### ۱. مقدمه و بیان مسئله

نظام سیاسی-اداری و دستگاه تعلیم و تربیت از دیرباز با یکدیگر رابط‌های دوسویه‌ای داشته‌اند؛ نهاد آموزش برای شکل‌گیری و پیشرفت به حکومت نیازمند بوده و نظام‌های سیاسی نیز برای غلبه بر افکار و اندیشه‌های شهروندان و تثبیت پایه‌های فکری به آن احتیاج داشتند؛ به همین دلیل، نظام آموزشی برای تأمین نیازهای اقشار و طبقات دیوانی از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. در دوران جدید، تخصص و مهارت در واگذاری مناصب اداری به افراد اهمیت ویژه‌ای یافت و کسب مهارت و گذراندن آموزش‌های لازم برای استخدام در ادارات به یک ضرورت تبدیل شد؛ البته در ایران تا سال‌های پایانی حکومت قاجار و اوایل حکومت پهلوی، کمبود نیروی متخصص و دخالت متنفذین در استخدام افراد در ادارات باعث آشفته‌گی و بی‌نظمی در نظام اداری شده بود (مرادی‌نژاد و پژوهش‌شریعتی، ۱۳۵۲: ۶۸). مناسبات اجتماعی و پایگاه خانوادگی افراد عامل مهمی در انتصاب آن‌ها به پست‌های مختلف بود، اما در دوران جدید و با تشکیل بوروکراسی‌ها به تعبیر ماکس وبر<sup>۱</sup>، که در آن حرفه و تخصص ملاک واگذاری مناصب اداری به افراد بود، نظام آموزشی و دستگاه تعلیم و تربیت اهمیت زیادی پیدا کرد؛ به این معنا که دستگاه آموزشی به تربیت و تأمین افراد مورد نیاز وزارتخانه‌ها پرداخت. در دوره دوم سلطنت رضاشاه نیز در راستای تغییر و تحول نظام اداری، دستگاه تعلیم و تربیت کشور از نظر کمی و کیفی گسترش یافت و حکومت با بهره‌گیری از مراکز و نهادهای مختلف آموزشی درصدد به‌کارگیری افراد تحصیل‌کرده در ادارات بود.

---

1. Max Webber

توسعه دیوان‌سالاری دولتی در سال‌های پایانی حکومت قاجار برای بسیاری از اندیشه‌گران و نخبگان آن دوره پرسش بزرگی را به وجود آورد: راه برون‌رفت نظام اداری از چالش‌ها و کژتابی‌های سستی چیست؟ با توجه به اینکه در دیوان‌سالاری پیش از حکومت پهلوی، مسئله آموزش و گذراندن دوره‌های تخصصی برای جذب و استخدام نیروی انسانی در ادارات و وزارتخانه‌ها مغفول مانده بود، موضوع «نخست آموزش، سپس استخدام» به الگویی برای تأمین نیروی انسانی تبدیل شد؛ در این راستا، نخستین قانون استخدام دولتی به تصویب رسید که برخلاف دوره‌های پیشین، الزامات و نحوه استخدام در ادارات را با تمرکز بر آموزش و کسب تخصص برای عموم شرح داده و برای نخستین بار در تاریخ دیوان‌سالاری ایران پیوندی میان نهاد آموزشی و نظام اداری برقرار کرد. این نوشتار با اشاره به وضعیت نظام اداری در آستانه برآمدن رضاشاه، درصدد است رابطه میان آموزش و نظام اداری و جایگاه این مهم را در استخدام دولتی دوره سلطنت رضاشاه بازخوانی کند و نشان دهد که در این دوره، برخلاف دوره قاجار، تحصیل در مراکز آموزشی و گذراندن دوره‌های تخصصی به عامل اصلی برای عضویت در ادارات دولتی تبدیل شد؛ در نتیجه، استخدام در ادارات از حالت انحصاری خارج شد؛ لذا هر کسی که به استخدام در دولت علاقه داشت، می‌توانست با گذراندن آموزش و کسب تخصص مورد نیاز، از طریق آزمون وارد دستگاه دولتی شود؛ البته در کنار این تحولات، پدیده‌های مخرب دیوان‌سالاری مانند آشناسالاری و مداخلات در امر استخدام همچنان وجود داشت، اما پیوند آموزش با نهاد دیوان‌سالاری و مسئله استخدام از این زمان تا امروز به‌مثابه امری لازم، برای عضویت در ادارات ادامه یافته است.

پرسش اصلی در این نوشتار آن است که رابطه نظام اداری با نهاد آموزش در دوره رضاشاه پهلوی و نقش آن در موضوع استخدام دولتی چه بود؟ باتوجه به اینکه در سال‌های بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تغییرات زیادی در عرصه نظام اداری و آموزشی کشور به وجود آمد، توسعه نظام آموزشی و افزایش تعداد تحصیل‌کرده‌ها منجر به گسترش و استحکام نظام اداری شد؛ برای پاسخ به این پرسش ابتدا به وضعیت نظام اداری و تصویب نخستین قانون استخدام کشوری در ایران اشاره و سپس برنامه‌ها و سیاست‌های آموزشی دولت شرح داده می‌شود. در پایان نیز اثرات پیوند نظام اداری و امر آموزش در زمینه استخدام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## ۲. پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر با وجود پژوهش‌های گوناگون درباره نظام تعلیم و تربیت و نظام اداری ایران در دوره رضاشاه پهلوی، پیوند این دو نهاد و رابطه گسترش نظام آموزشی با تحول اداری و نقش این پیوند در امر استخدام دولتی از دید پژوهشگران مغفول مانده است. رودی متی در مقاله «آموزش و پرورش در دوره رضاشاه»، ۱۳۸۳ و دیوید مناشری (۱۳۹۷) در کتاب «نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن» ماهیت نظام آموزشی این دوره را تبیین کرده‌اند. قبادی (۱۳۹۷) در کتاب «در تکاپوی دانش»، نوایی و ملک‌زاده (۱۳۸۲) در کتاب «دانشجویان ایرانی در اروپا اسناد مربوط به قانون اعزام محصل از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳»، مرادی‌نژاد و پژوم شریعتی (۱۳۵۳) در مقاله «پژوهشی درباره فرستادن دانشجو به خارج در دوره قاجار و پهلوی» و در کتاب «نقش و اثر تحصیل‌کردگان خارج از کشور در جامعه ایران» (۱۳۵۲) و مجتبی مینوی (۱۳۳۲) در سلسله مقالاتی تحت عنوان «کاروان معرفت» در مجله یغما به ابعاد مختلف این موضوع تمرکز کرده‌اند. تنکابنی (۱۳۹۴) در مقاله «فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و ساختار دیوان‌سالاری در دوره پهلوی اول» نیز به تبعات نوسازی سامانه اداری در این دوره پرداخته است. این نوشتار با نگاهی متفاوت تلاش دارد مسئله ارتباط نظام آموزشی با دستگاه دیوان‌سالاری در سلطنت رضاشاه را مورد واکاوی قرار دهد و مسئله پیوند این دو نهاد و نقش آن در امر استخدام دولتی را با تکیه بر اسناد، خاطرات و منابع موجود تبیین کند.

## ۳. دیوان‌سالاری ایران در آستانه تأسیس حکومت پهلوی

دستگاه دیوان‌سالاری ایران در آستانه قدرت‌گیری رضاشاه، تحت تأثیر ساختار سیاسی و تحولات پسامشروطه، فاقد نظم و سامان مناسب بود. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از جهات مختلف، نقطه عطفی در تاریخ ایران محسوب می‌شود و ضعف مدیریتی حکومت قاجاریه را نمایان کرد. با تصرف تهران، نیروهای کودتاچی تمام ادارات، وزارتخانه‌ها و ساختمان‌های دولتی را اشغال کردند. سیدضیاء‌الدین طباطبایی و رضاخان هر کدام به نوبه خود با صدور اعلامیه‌هایی بر لزوم تغییرات داخلی تأکید می‌کردند؛ گرچه برنامه بلندپروازانه سیدضیاء برای تجدید سازمان وزارتخانه‌ها به نتیجه دلخواه نرسید، اما این تغییرات نقطه شروعی برای تحولات عمده در ساختار اداری و دیوان‌سالاری ایران شد که در دوره رضاشاه تکامل یافت (غنی، ۱۳۶۹: ۲۳۲ و

## نظام آموزشی و نسبت آن با دیوان‌سالاری ایران در دوره رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰) | ۷

(۲۳۴)؛ او در یکی از اعلامیه‌ها به ضرورت نوسازی ادارات و اصلاح شیوه‌های جذب نیرو اشاره کرد (مستوفی، ۱۳۸۸: ۴/۲۷۲).

بعد از مشروطه، بسیاری از ادارات دولتی فاقد برنامه کاری و ساختار منظمی بودند و تحت تأثیر موقعیت اجتماعی متنفذین کشور در دیوان‌سالاری و نبود متخصصان آموزش‌دیده، مشاغل دیوانی در انحصار افرادی قرار داشت که تخصص و آموزش لازم برای اشغال این پست‌ها را نداشتند.<sup>۱</sup> این وضعیت باعث شد که نظام اداری به شدت بی‌نظم و ناکارآمد باشد؛ گزارش‌ها به خوبی وضعیت نابسامان ادارات دولتی پس از کودتا و سطحی بودن اصلاحات را نشان می‌دهند؛ چرا که تغییرات انجام‌شده بیشتر فاقد عمق و تأثیرات پایدار بودند و نتوانستند به‌طور مؤثر نظام دیوان‌سالاری را از چالش‌ها و کژتابی‌های گذشته رهایی بخشند.

بی‌قانونی، کژتابی‌های نظام اداری و نبود رویکرد واحد استخدام در ادارات امری رایج بود؛ در نتیجه برای پایان‌دادن به این وضعیت، قانون استخدام دولتی در آذرماه ۱۳۰۱ش به تصویب مجلس رسید. این قانون در پی حذف حقوق عده‌ای از اقوام و خویشان نمایندگان بود که با مداخله آن‌ها جذب ادارات دولتی شده بودند (کوشش، ۸ اسفند ۱۳۰۲ش، سال ۲، شماره ۱۹، ۱). تصویب این قانون واکنشی به نارسایی‌های نظام اداری بود. این قانون، مانع از افزایش هرج‌ومرج اداری شد و رؤسا و وزرای قانون‌مدار بر پایه همین قانون توانستند از ورود اشخاص بدون تخصص به وزارتخانه‌ها و ادارات جلوگیری کنند (مستوفی، ۱۳۸۸: ۳/۴۷۴ و ۴۷۵).

قانون مذکور که در ۷۴ ماده به تصویب رسید (مجموعه قوانین و مصوبات دوره چهارم مجلس شورای ملی، ۱۳۰۹: ۹۰-۱۰۷)، دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: نخست، ایجاد مقررات عام و جامع در مورد تمامی مشاغل دولتی؛ دوم، اصل بودن روند و شیوه‌های استخدام رسمی و استثنایی بودن استخدام غیررسمی (مؤتمنی طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۶۲ و ۱۶۳). فصل نخست نحوه، روند و شرایط ورود به خدمت دولت و ادارات دولتی را مفصل تشریح می‌کرد؛ از جمله داشتن تصدیق‌نامه متوسطه. (دارا، ۱۳۱۹: ۴۱ و ۴۲).

مواد این قانون، شامل شرایط ورود به ادارات، مقرری و حقوق مستخدمین، نحوه ارتقای کارکنان، رسیدگی به تخلفات آن‌ها، شرایط بازنشستگی و مزایای کار اداری، همگی

---

1. برای اطلاع از ماهیت دیوان‌سالاری دوره قاجار بنگرید به: (Bakhash, 1978)

برای نظام اداری ایران تازگی داشت و برای نخستین بار مورد توجه مسئولین قرار گرفت. این قانون که به تصریح بهار «مهم‌ترین کار مجلس چهارم بود»، پایه‌گذار تحولی اساسی در ساختار اداری کشور شد و در اصلاح و سازمان‌دهی دیوان‌سالاری ایران نقش مهمی ایفا کرد (بهار، ۱۳۵۷: ۲۶۳/۱)، طبق این قانون، برای نخستین بار تا حدودی اصل بر اساس صلاحیت و انضباط کارکنان قرار گرفت و حقوق و مزایای آن‌ها بر مبنای رتبه و جایگاه شغلی پرداخت می‌شد (دیگار، ۱۳۶۶: ۱۰۴).

بومی‌کردن نظام اداری و تأمین نیروی انسانی جدید برای ادارات دولتی از طریق آموزش و پرورش، مسئله‌ای بود که مورد توجه حکومت و سردمداران نوگرای آن دوره قرار گرفت؛ در نتیجه، اعضای دیوان‌سالاری که پس از ارتش، دومین رکن حکومت رضاشاه محسوب می‌شد، نسبت به دوره قاجار آموزش‌دیده‌تر بودند و درهای نظام اداری به روی تحصیل‌کردگان گشوده شد (فوران، ۱۳۸۸: ۳۳۴)؛ همچنین بسیاری از عناوین قدیمی لغو و عناوین جدید جایگزین آن شد (ساکما، ۲۴۰/۲۸۰۶۳). از طرفی مطابق با شیوه‌های استاندارد نظام اداری، استخدام در سازمان‌های دولتی بر اساس شایستگی و صلاحیت فنی صورت می‌گرفت (بلاو، ۱۳۴۷: ۲۵). حکومت به منظور تحقق این اهداف و نوسازی نظام اداری، اقدامات اصلاحی فراوانی را به ویژه در عرصه نظام آموزشی در دستور کار خود قرار داد تا بتواند راه ورود افراد جدید به ادارات دولتی را هموار کند.

#### ۴. اصلاح و گسترش نظام آموزشی ایران در دوره رضاشاه

تحول ساختار نظام اداری و برهم‌زدن مدل‌های سنتی جذب و به‌کارگیری افراد در ادارات مختلف دولتی، نیازمند آموزش و کسب تخصص آن‌ها بود. با توجه به اینکه مهم‌ترین راه تأمین افراد آگاه برای نظام اداری، استفاده از نهادها و مراکز آموزشی جدید بود، بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، حکومت برای نیل به این هدف، به توسعه و نوسازی سامانه آموزشی کشور اقدام کرد. در اینجا به چند مورد از مهم‌ترین سیاست‌های آموزشی رضاخان اشاره می‌شود:

##### ۴-۱. اعزام دانشجو به خارج

فرستادن دانشجو به خارج از نخستین اقداماتی بود که دولت برای اصلاح نظام اداری

انجام داد و افکار رجال مهم و خدمتگذار را به خود جلب کرد (نبوی، ۱۳۵۰: ۵۲۴). پیشینه اعزام دانشجویان به خارج برای فراگیری علوم و فنون، به زمان عباس میرزا و فتحعلی شاه می‌رسد (مینوی، ۱۳۳۲ الف: ۱۸۱-۱۸۵، همو ب، ۱۳۳۲: ۳۱۳-۳۱۸). این پدیده پس از آن نیز با فرازونشیب‌هایی ادامه داشت و کاروان‌های معرفت همچنان اعزام می‌شدند (محبوبی اردکانی، ۱۳۴۵: ۵۱۶-۵۱۹) و پس از کودتای ۱۲۹۹ش این موضوع همچنان وجود داشت.<sup>۱</sup> تأسیس حکومت متمرکز و ضرورت نوسازی در ایران نیازمند وجود نیروی تحصیل کرده بود و دانشجویان برای تأمین نیروی انسانی به خارج اعزام شدند (پژوم شریعتی، ۱۳۴۶: ۸۵). تا این زمان، ارتباط چندانی بین نظام اداری با نظام آموزشی وجود نداشت و مسئله تأمین افراد آموزش دیده در سطح کلان چندان مورد توجه مسئولین قرار نگرفته بود، اما گسترش ادارات و لزوم داشتن تخصص و مهارت عامل مهمی شد که این دو نهاد به هم نزدیک و مکمل هم شوند.

وزارت معارف ملزم شد تا هر ساله تعدادی از دانش‌آموختگان مدارس متوسطه را برای ادامه تحصیل در رشته‌های مختلف به اروپا اعزام کند (بنی‌احمد، ۱۳۵۶: ۲۵۶/۲). در زمان کفالت یحیی قراگوزلو (اعتمادالدوله) بر وزارت معارف، عیسی صدیق، رئیس تعلیمات عالی، موضوع فرستادن دانشجویان به خارج را مطرح کرد؛ پس از گفت‌وگوی او با تیمورتاش، نظامنامه اعزام محصل در ۱ خرداد ۱۳۰۷ در شش ماده به تصویب مجلس رسید. طبق این نظامنامه، وزارت معارف مکلف شد هر ساله صد نفر را به خارج از کشور اعزام کند (مجموعه قوانین موضوعه و مسائل مصوبه دوره ششم تقنینیه، ۱۳۱۰، ۱۲۰-۱۲۳)؛ علاوه بر افرادی که دولت هزینه آنان را پرداخت می‌کرد، تا سال ۱۳۱۰ش تعداد ۱۱۶۵ نفر نیز به خرج خود در خارج از ایران مشغول تحصیل بودند (حاضری، ۱۳۷۲: ۳۷ و ۳۸). رفت و آمد دانشجویان برای کسب علوم و فنون جدید بر تعداد تحصیل‌کردگان کشور افزود و بخش زیادی از این افراد در ادارات جدید استخدام شدند.

اهداف رضاشاه از اعزام دانشجویان به خارج شامل غربی‌سازی، تقویت عرفی‌گرایی و ناسیونالیسم بود. او بر اهمیت تحصیل در کشورهای پیشرفته و استفاده از علوم غربی تأکید داشت تا نسلی تحصیل کرده برای پیشبرد اهداف مدرنیته و خودکفایی کشور تربیت

1. برای اطلاع از ابعاد مختلف این موضوع بنگرید به: (قبادی، ۱۳۹۷: ۵۵-۱۳۱).

کند؛ این اقدامات بخشی از تلاش‌های گسترده برای تحول و نوگرایی در ایران بود (Wilber, 1975: 135). ایرانیان تحصیل کرده پس از بازگشت به کشور، در مناصب مهمی در سازمان‌ها و دستگاه دیوان‌سالاری مشغول به کار شدند و نقش بسزایی در تحول و پیشرفت و تأمین نیروی انسانی مورد نیاز برای ساختار سیاسی و اداری جدید کشور ایفا کردند (ادیبی، ۱۳۵۸: ۸۴ و ۸۶). روزنامه دلی تلگراف نیز به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۳/۷ آذر ۱۳۱۲ در سرتیتری نوشت:

«دانشجویان اعزامی [ایران] به اروپا پس از اندوختن معلومات و تجربیات در مراجعت به ایران به انجام خدمات دولتی و اداری مشغول می‌شوند» (نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۶۳۵).

باتوجه به نیاز مبرم مدارس جدید به آموزگار و فقدان مرکز فراگیری برای این مهم، در قانون اعزام محصل به خارج قرار بر این شد هر ساله ۳۵ درصد اعزامی‌های به تعلیم و تربیت اختصاص یابد، اما به خاطر محبوبیت اندک شغل معلمی (مناشری، ۱۳۹۷: ۲۰۰)، تنها ۲۵ درصد از آن‌ها برای این شغل اعزام شدند؛ باین حال، بیشترین درصد اعزامی‌ها مربوط به شغل معلمی بود. در احصائیه ۱۳۱۲ش از ۱۳۴۹ نفر ایرانی مشغول به تحصیل در خارج، ۵۹۰ نفر از طرف وزارت معارف اعزام شده بود (طباطبایی، ۱۳۱۲: ۱).

اعزام دانشجویان راهی برای تأمین نیروی انسانی مورد نیاز ادارات با هدف مدیریت جدید بود. در زمینه فلاح و زراعت گفته شد جوانان علاقه‌مند باید به امریکا بروند (ساکما، ۲۹۳/۵۴۲۳). در دوره رضاشاه هیچ گروهی از مردم به اندازه تحصیل کرده‌های دانشگاهی از خارج برگشته در توسعه کشور مشارکت نداشتند و بیشتر طرح‌های نوسازانه به مهارت آن‌ها بستگی داشت (مناشری، ۱۳۹۷: ۲۰۴)؛ لذا بخش مهمی از برنامه‌های دولتی برای تغییر ساختارها را همین دانشجویان و تحصیل کرده‌های غرب طراحتی و اجرا کردند. بیشتر دانشجویان بعد از بازگشت به کشور، به استخدام ادارات دولتی درآمدند یا عضو هیئت علمی شده و در دانشگاه و دارالمعلمین استخدام شدند و با دانش و تخصص در رشته‌های خود (آموزشی، اداری، صنعتی و غیره)، در تحول نظام اداری ایفای نقش کردند (پژووم شریعتی و مرادی‌نژاد، ۱۳۵۳: ۱۰۸-۱۱۳).

در سال ۱۳۱۲ش ۴۵۰ دانشجوی ایرانی با هزینه دولت و ۲۵۰ دانشجوی نیز با هزینه شخصی در فرانسه مشغول تحصیل بودند (استادوخ، ۱۳۱۰، شماره سند ۲۶)؛ بنابراین، بسیاری

از دانش‌آموختگان خارج از کشور در مدیریت جدید و در سامانه اداری کشور مشارکت کردند و دولت برای پیشبرد اهداف خود به همکاری و ایده‌های آنان نیاز مبرمی داشت؛ قانون اعزام دانشجویان، در نهایت در سال ۱۳۱۳ش در زمان کفالت علی‌اصغر حکمت در معارف به پایان رسید؛ به نظر می‌رسید دولت به علت نگرانی از احتمال کمونیستی شدن دانشجویان اعزامی، آن را لغو کرد (اعظام قدسی، ۱۳۴۹: ۲۶۶/۱).

#### ۲-۴. گسترش مدارس جدید و تأسیس دانشسراهای دولتی

افزایش تعداد مدارس و داوطلبان تحصیل و لزوم بومی‌سازی کادر آموزشی جدید، دولت را برای تأسیس مراکز جدید تربیت معلم ترغیب کرد؛ در حالی که تعداد کارکنان مؤسسات آموزشی در سال ۱۲۹۷ش (تأسیس دارالمعلمین) ۷۷۸ نفر بود، این تعداد در سال ۱۳۲۰ش به ۹۲۶۹ نفر رسید. تعداد کارکنان آموزشی در سطح دبیرستان نیز از ۱۴۴ نفر در ۱۲۹۷ش به ۲۳۴۹ نفر در سال ۱۳۲۰ش افزایش یافت (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵: ۴۲). تعداد دانش‌آموختگان این مراکز نیز روند صعودی دارد؛ چنانکه در سال ۱۳۲۰ش تعداد دانش‌آموختگان دوره ابتدایی به ۲۰۳۶ نفر رسید. تعداد دانش‌آموختگان دوره متوسطه نیز از ۱۸ نفر در ۱۲۹۷ش به ۲۷۰۸ نفر در پایان سلطنت رضاشاه رسید. تعداد دانش‌آموختگان متوسطه نیز ۶۱۰ نفر بودند (همان: ۴۴) درباره تعداد دانشجویان دانشسراهای مقدماتی نیز باید گفت که در سال ۱۳۱۴-۱۳۱۳ش ۵۴۲ نفر و در سال تحصیلی ۱۳۲۰-۱۳۱۹ش این تعداد به ۱۲۶۹ نفر افزایش پیدا کرد (نفیسی، ۱۳۲۶: ۱۵۵). این افزایش و ترقی تا حد بسیار زیادی نتیجه تأسیس دانشسراها بود که هم تعداد مدارس را افزایش داد و هم با تأمین و تربیت معلم بر تعداد دانش‌آموزان می‌افزود؛ ضرورت وجود محلی برای تربیت و تأمین معلم از جمله قطعات مهم پازل نوسازی در دوره رضاشاه پهلوی بود و نتیجه تلاش نوگرایان در این زمینه، به تصویب قانون تأسیس مراکز تربیت معلم و دانشسراها انجامید.

پس از تأسیس دارالمعلمین و تربیت معلمان، مدارس متعددی در کشور ایجاد شد؛ عیسی صدیق در شهرهای گیلان مدرسی نوین برآورد (صدیق، ۱۳۴۰: ۱۹۸/۱-۲۱۹). با توجه به اینکه فرهنگ و اندیشه مردم در بیشتر ایالات نمی‌پذیرفت زنان و دختران در کلاس‌هایی حضور یابند که معلمان آن مرد باشد و لزوم وجود آموزگار زن امری ضروری شده بود؛ لذا هم‌زمان با تأسیس دارالمعلمین در مرداد ۱۲۹۷ش در دوره نخست‌وزیری وثوق‌الدوله و

وزارت نصیرالدوله بر معارف، مرکزی نیز برای تربیت معلم زن به وجود آمد و دارالمعلمات نیز شکل گرفت (صدیق، ۱۳۵۴: ۱۲۵/۴؛ عالم نسوان، جدی ۱۳۰۱، سال سوم، شماره سوم، ۲۰-۲۲)؛ این مرکز، همان مدرسه فرانسوی فرانکوپرسان بود که از چندی پیش به تربیت معلمان می‌پرداخت.

تأسیس مراکز تربیت آموزگار زن در دوره قاجار بیشتر محدود به پایتخت بود، اما همین اقدام زمینه‌ساز افزایش تعداد مدارس دخترانه شد؛ به گونه‌ای که در سال ۱۲۹۹ش/۱۳۳۷ق در تهران ۳۹۱۷ نفر در ۵۳ مدرسه دخترانه مشغول به تحصیل بودند (عالم نسوان، ۱۲۹۹، سال اول، ۳۵ و ۳۶). در یک تخمین آماری، تعداد کل معلمان کشور تا ۱۳۰۷ش ۳۶۰ نفر برآورد شد که به نسبت جمعیت بسیار اندک بود؛ چنانچه به ازای هر سی نفر دانش‌آموز، یک معلم وجود می‌داشت، حداقل پنج هزار معلم در کشور نیاز بود (آموزگار، ۱۳۰۷: ۶۱-۷۷).

کمبود آموزگار مانعی جدی در مسیر گسترش و بهبود سریع تسهیلات آموزشی بود. تنها مدرسه عالی تربیت معلم، دارالمعلمین بود که بسیاری از استادان آن را افراد خارجی تشکیل می‌دادند (صدیق، ۱۳۴۵: ۹۲/۲ و ۹۳)؛ در نتیجه، در دوره رضاشاه اقدامات گسترده‌ای در این زمینه صورت گرفت؛ چراکه برای پی‌ریزی شالوده فرهنگ نو، نیاز مبرم به وجود معلم احساس می‌شد (امیری، بی تا: ۴۳ و ۴۴) و قانون تأسیس دانشسراهای عالی و مقدماتی در ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ش به تصویب مجلس شورای ملی رسید (مجموعه مصوبات و قوانین دوره نهم تقنینیه، ۱۳۲۹: ۲۶۷ و ۲۶۸).

طبق این قانون برای نخستین بار معلم، خدمتگذار رسمی دولت محسوب و آئیه وی تأمین شد (صدیق، ۱۳۵۴: ۳۷۳/۴)؛ این اقدام، مهم‌ترین وظیفه وزارت فرهنگ و اساسی‌ترین نقش دولت در آموزش و پرورش کشور به‌شمار می‌رفت (صدیق، ۱۳۵۳: ۶۷/۳)؛ با تصویب این قانون، تحولی انقلابی در فرهنگ ایران ایجاد شد و معلم شدن شرایط جدیدی پیدا کرد. در این قانون، تأسیس دانشسراها برای تربیت آموزگار نیز پیش‌بینی شده بود (سیاسی، ۱۳۸۶: ۱۲۱)؛ به‌علاوه تلاشی در راه تشویق جوانان به انتخاب شغل معلمی بود؛ در نتیجه روند تربیت معلم شتاب گرفت و تا سال ۱۳۱۵ش تعداد معلمان به ۶۸۰۵ و تعداد دانش‌آموزان به ۱۷۰۰۷۷ نفر رسید (متی، ۱۳۸۳: ۱۹۲). بدین ترتیب، افزایش تعداد مدارس و تأسیس مراکز تربیت معلم بستری فراهم کرد تا تعداد افراد تحصیل‌کرده و مستخدمین جدیدالورود و آموزش‌دیده در کشور افزایش یابد.

#### ۴-۳. تأسیس دانشگاه تهران

تأسیس دانشگاه تهران دیگر اقدام مهم دوره رضاشاه در راستای تحول نظام اداری آموزشی بود. هدف از تأسیس دانشگاه تهران تأمین نیروهای موردنیاز کشور بود؛ پس از سال ۱۳۱۳ش، حکومت ترجیح می‌داد که به جای اعزام دانشجویان به خارج، تحصیل در داخل کشور و به‌ویژه در تهران را ارتقا دهد (مناشری، ۱۳۹۷: ۱۹۱). مهم‌ترین اولویت حکومت در دهه ۱۳۱۰ش در مورد آموزش عالی، تأسیس یک دانشگاه بود (متی، ۱۳۸۳: ۱۹۵)؛ در این میان، نقش روشنفکران و چهره‌های فرهنگی کشور همچون عبدالحسین خان تیمورتاش، علی‌اکبر سیاسی، عیسی صدیق و علی‌اصغر حکمت بسیار پررنگ بود. تیمورتاش، وزیر دربار، به عیسی صدیق که در آن زمان در کلمبیا به سر می‌برد، مأموریت داد تا پیش‌نویس طرح تأسیس دانشگاه را تهیه کند. این اقدام یکی از گام‌های مهم در راستای تأسیس دانشگاه تهران و پیشبرد اهداف فرهنگی و علمی کشور بود (محبوبی‌اردکانی، ۱۳۵۰: ۵۶ و ۵۵)؛ پس از رایزنی‌ها و جلسات متعدد، صدیق به این کار اتمام کرد؛ چنانچه وی تصریح کرده است:

«در سال ۱۳۱۰ش به‌دستور دولت نقشه و طرح تفضیلی سازمان دانشگاه تهران را تهیه کردم و مأمور اجرای آن گردیدم. در نتیجه دارالمعلمین عالی را در اراضی نگارستان (هسته مرکزی دانشگاه تهران) قرار داده و آن را به شکل یک مؤسسه نوین تعلیمات عالیّه درآوردم». (صدیق، ۱۳۵۱: ۳۷۲)

تغییر و تحولات سیاسی و حوادثی چون برکناری تیمورتاش، طرح مذکور را به تأخیر اندخت. محمدعلی فروغی و تیم هم‌فکر او با نگاه ملی‌گرایانه در شکل‌گرفتن دانشگاه تهران نقش اصلی ایفا کرد (ماحوزی، ۱۴۰۳: ۲۱۴-۲۱۷). کمیسیونی با شرکت افرادی چون محمدعلی فروغی، علی‌اکبر سیاسی، غلامحسین رهنما، علی‌اکبر دهخدا، امیرخان امیراعلم، محمدحسین لقمان ادهم ملقب به لقمان‌الدوله، رضازاده شفق، محمدعلی گرگانی، عیسی صدیق و علی‌اصغر حکمت برگزار و پیش‌نویس قانون تأسیس دانشگاه تهیه شد (سیاسی، ۱۳۸۶: ۱۲۲) این لایحه را حکمت در اسفند ۱۳۱۲ش به مجلس پیشنهاد کرد (حکمت، ۱۳۵۵: ۳۵۶ و ۳۵۷) که پس از چند جلسه در ۸ خرداد ۱۳۱۳ش به تصویب رسید و دانشگاه تهران جای مدرسۀ دارالفنون را گرفت (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نهم قانونگذاری، سه شنبه ۸ خرداد ۱۳۱۳، جلسه ۸۵). این قانون در ۲۱ ماده تنظیم شد و مسئله تحصیل و استخدام در آن تشریح شده بود. تصویب این قانون زمینه را برای تحصیلات عالیّه

در داخل کشور فراهم کرد.

با تصویب قانون تأسیس دانشگاه، شش دانشکده تأسیس شد و دانشگاه در نخستین سال فعالیت خود ۱۱۹۸ دانشجو را ثبت نام کرد و ۱۰۹ استاد را به کار گرفت (Arasteh, 1962: 37; Banani, 1961: 100). در سال تحصیلی ۱۳۱۸-۱۳۱۹ش مجموع دانشجویان دانشکده‌های ادبیات، حقوق و فنی این دانشگاه ۱۳۰۱ نفر بودند (آموزش و پرورش، آمار آموزش عالی در سال ۱۳۱۸-۱۳۱۹ش، سال دهم، دی و بهمن ۱۳۱۹، شماره ۱۰-۱۱، ۴۷-۵۱).

یکی از اهداف دولت از این اقدام، تربیت افراد در داخل کشور، بی‌نیاز شدن از متخصصان خارجی و فراهم کردن بستر پرورش مغزهای متفکر و اندیشمند آینده در کشور بود (گرامی، ۱۳۳۵: ۱۰۱-۱۰۳)؛ تا این زمان، بخش مهمی از کارکنان عالی‌رتبه ادارات و متخصصان حوزه‌های مختلف یا غیرایرانی بودند و یا ایرانیان تحصیل کرده خارج از کشور؛ لذا این اقدام گامی در راستای خودکفایی علمی در معنای آن روز به‌شمار می‌رفت و مورد توجه مؤسسان قرار داشت. به این ترتیب، به جای مستشاران خارجی، از ایرانیان تحصیل کرده در کشورهای اروپایی برای امور اداری استفاده شد (نبوی، ۱۳۵۰: ۴۹۲ و ۴۹۳)؛ لذا نظام آموزشی خدمت شایانی به نظام اداری نوپای کشور کرد. با برپایی دانشگاه تهران، دانشجویان از تمامی نقاط کشور به آن می‌آمدند (ساتن، ۱۳۳۵: ۴۱۵) با تربیت دانشجو در رشته‌های مختلف، بخش زیادی از دانش‌آموختگان در ادارات جدید استخدام شدند؛ یعنی همچنانکه دانشجویان اعزامی به کار گماشته شدند، تحصیل کرده‌های داخل نیز در ساخت قدرت جای گرفته و در وازتخانه‌های مختلف و ادارات تهران و شهرستان‌ها استخدام شدند (ادیبی، ۱۳۵۸: ۸۷).

نکته قابل ذکر این است که تا پایان سلطنت رضاشاه، نقش دانشگاه تهران به‌عنوان نماد آموزش عالی کشور در تحول و نوسازی نظام اداری چشمگیر نبود؛ زیرا دوره هفت ساله پس از تأسیس این دانشگاه، مقارن با تحصیل و کسب تخصص بود. در این دوره ۱۲۱۷۴ نفر در این دانشگاه ثبت‌نام کردند که بیشتر در دو دانشکده پزشکی و حقوق مشغول به تحصیل شدند (مناشری، ۱۳۹۷: ۲۲۶)؛ لذا در دوره مورد بحث، دانش‌آموختگان این دانشگاه کمک چندانی به بهبود نظام اداری نکردند و نقش‌آفرینی تحصیل کرده‌های این نهاد آموزشی مهم در حوزه‌های اداری کشور به دوره محمدرضاشاه پهلوی موکول شد.

##### ۵. آثار و نتایج پیوند نظام اداری و آموزشی در سلطنت رضاشاه

#### ۵-۱. توسعه وزارتخانه‌ها و گسترش ادارات دولتی

در نظام اداری دوره پهلوی، تغییراتی در ساختار وزارتخانه‌ها به وجود آمد و سال ۱۳۱۰ش در زمینه تأسیس و گسترش نهادهای مختلف اهمیت زیادی داشت. وزارت داخله در این دوره گسترش یافت؛ طبق اساسنامه و وظایف این وزارتخانه که در سال ۱۳۱۰ش به تصویب هیئت وزیران رسید، تشکیلات عمومی وزارتخانه مذکور شامل قسمت مرکزی، ادارات ایالتی و ولایتی، نظمی، بلدی، احصائی، سجل احوال و صحیح می‌شد (ساکما، ش سند ۲۹۰/۵۴۰۹). طبق آئین‌نامه سازمان مرکزی وزارت کشور، بخش‌های آن عبارت بودند از: حوزه وزارتی، اداره کل امور کشور، اداره کل امور شهرستان‌ها، اداره کل آمار و ثبت احوال و اداره کل بهداری (ساکما: ش سند ۲۹۳/۳۳۵۸۴). اداره بنادر و کشتیرانی زیر نظر اداره طرق و شوارع شروع به کار کرد؛ همچنین، وزارت اقتصاد ملی در سال ۱۳۱۶ش به سه وزارتخانه تجارت، صناعت و معادن و فلاحت تقسیم شد (فخیمی، ۱۳۷۳: ۱۲۲ و ۱۲۹).

روی کارآمدن سلسله پهلوی و نظام‌مندشدن نسبی روند استخدام در ادارات موجب شد افراد جدیدی طبق قانون استخدام در مؤسسات دولتی مشغول به کار شوند. در این دوره، تحصیل کرده‌ها، به‌ویژه محصلین اعزامی به خارج، بیشترین تعداد مستخدمین در ادارات دولتی را تشکیل می‌دادند. رضاشاه در هنگام اعزام نخستین دسته از محصلین به خارج بیان کرده بود: «آرزو دارد آن‌ها پس از تحصیل، به کشور بازگشته و در ادارات دولتی به خدمت مشغول شوند» (شفق سرخ، جمعه ۱۳ مهر ۱۳۰۷، شماره ۱۰۶۱، ۱). او در پایان تأکید کرد: «بزرگ‌ترین دین شما که با پول مملکت دارید، تحصیل می‌کنید، این است که آن‌طور که وظیفه دارید، به مملکت خدمت کنید» (طوفان، دوشنبه ۲۳ مهر ۱۳۰۷، سال هشتم، شماره ۳۷، ۱) از دیدگاه حکومت، مهم‌ترین راه خدمت به کشور و مردم، استخدام در ادارات دولتی و پیروی از منویات حکومتی بود.

در این دوره استخدام در ادارات دولتی به شغلی آبرومندانه تبدیل شد و بسیاری از ثروتمندان و ملاکین به دنبال ورود به این ادارات بودند. دولت با ارائه مزایایی چون حقوق ثابت، مرخصی، بیمه عمر و بازنشستگی، شأن و منزلت ویژه‌ای برای کارمندان قائل شد که این عوامل باعث جذابیت بیشتر این شغل شد (شفق سرخ، دوشنبه ۱ خرداد ۱۳۰۶، شماره ۷۴۷)؛ والدین نیز برای ورود فرزندان خود به ادارات تلاش زیادی می‌کردند و در درخواست‌های خود، از

وساطت استفاده می‌کردند تا فرزندانشان در ادارات دولتی استخدام شوند (مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، بازیابی ۱۷/۱/۲۷/۲۴/۸۷ج) این مسئله در تاریخ اداری ایران سابقه نداشت و اصل آشنابازی و رابطه‌گرایی در واگذاری مناصب نقش مؤثری ایفا می‌کرد، اما این بار به گزارش روزنامه اطلاعات: «اولیای فعلی دولت خیلی دقیق بودند تا مردان کار را برای کار دعوت کنند» (اطلاعات، ۱۹ آذر ۱۳۰۹، سال پنجم، شماره ۱۷۰۹، ۱).

جوانانی که دارای مدرک تحصیلی بودند، بیشتر تلاش می‌کردند شغل دولتی به دست آورند. بیشتر تحصیل کرده‌هایی که به کشور بازگشتند به استخدام سازمان‌های دولتی درآمدند؛ از سوی دیگر، شمار زیادی از دانش‌آموختگان دبیرستان‌ها، دانشسراها و دانشکده‌های دانشگاه تهران به‌عنوان پرسنل اداری، مدیران آموزشگاه‌ها و در سایر بخش‌های خدمات دولتی مشغول به کار می‌شدند. بدین ترتیب، توسعه نظام آموزشی باعث گسترش بوروکراسی و تقویت ساختار اداری کشور شد (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۱۸۱). در این دوره، مردم میل شدید به کار اداری پیدا کردند. جوانان این دوره بعد از کسب مدرک تحصیلی درصدد بودند هرچه زودتر در یکی از ادارات دولتی مشغول شوند. این موضوع به گفته یکی از آموزگاران آن دوره، در بین مردم عمومیت داشت و ورود به یکی از وزارتخانه‌ها را بر دیگر مشاغل ترجیح می‌دادند (آموزگار، ۱۳۰۷: ۱۰۱). توسعه نظام شهری و صنعتی شدن، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و رشد نظام نوپدید بوروکراتیک، مشاغل با پرستیژ تازه‌ای برای طبقه تحصیل کرده فراهم کرد و شرایط به‌گونه‌ای رقم خورد که هر کسی از مراکز آموزشی داخلی و خارجی مدرکی کسب می‌کرد، می‌توانست در ادارات دولتی استخدام شود (مناشری، ۱۳۹۷: ۱۸۴)؛ بنابراین، در دوره رضاشاه آموزش نوین به تربیت افراد مورد نیاز وزارتخانه‌ها و ادارات مختلف پرداخت و برای نخستین بار در تاریخ اداری آموزشی ایران، بیشترین تعداد کارکنان دولت از میان دانش‌آموختگان آموزش دیده انتخاب می‌شدند.

از آنجا که نخستین شرط اساسی بوروکراتیزه شدن یک ساختار سیاسی، گسترش کمی ادارات و وظایف آن‌ها است (وبر، ۱۳۹۳: ۳۳۶)، در سلطنت رضاشاه نیز دولت مرکزی عهده‌دار خدمات عمومی شد و انجام این خدمات مستلزم توسعه بوروکراسی بود و در نتیجه دیوان‌سالاری گسترده غیرنظامی شکل گرفت (فوران، ۱۳۸۸: ۳۳۴)؛ افزایش تعداد تحصیل‌کردگان در دستگاه دیوان‌سالاری و گسترش کمی کارمندان دولت یکی از پیامدهای

نظام آموزشی و نسبت آن با دیوان‌سالاری ایران در دوره رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰) | ۱۷

تعامل نظام آموزشی با نظام اداری به‌شمار می‌رفت؛ وزارتخانه‌های مختلف با صدور بخشنامه‌های متعدد، اولویت را به جذب و استخدام دانش‌آموختگان و افراد کاردان اختصاص دادند (ساکما، ۲۴۰/۸۷۵۴؛ ۲۹۷/۸۵۷۳).

نخستین آمار کارمندان دولت مربوط به سال ۱۳۰۴ش است که تعداد کل مستخدمین ادارات و وزارتخانه‌های مختلف، علاوه بر وزارت فواید عامه، وزارت داخله، وزارت عدلیه و صحیه مملکتی کشور ۱۱،۲۸۲ نفر بود (چهاردهمین راپورت رئیس کل مالیه ایران، ۱۳۰۴ش؛ جدول شماره ۲۵)؛ در نتیجه تمایل عمومی برای استخدام در ادارات دولتی، تعداد مستخدمین دولت تا پایان دوره سلطنت رضاشاه با روندی صعودی در حال افزایش بود. تعداد کارکنان دولت تا پایان سال ۱۳۰۹ش به ۲۹،۸۵۰ نفر رسید (ساکما، ۲۴۰/۷۲۵۷۲)؛ گرچه سرشماری دقیقی در این زمینه انجام نشده و آمار دقیقی در دست نیست، اما بر اساس گزارش نخستین سرشماری دولت، تعداد کارکنان دولت پس از کودتای ۱۲۹۹ش تا پایان حکومت رضاشاه پهلوی به ۲۵۶،۷۸ نفر رسید (نشریه آمار کارمندان دولت، ۱۳۳۵: جدول شماره ۱۶). سیر صعودی آمار سالانه استخدام دولتی، بیان‌کننده تمایل روزافزون مردم به اشتغال در ادارات دولتی و تلاش حکومت برای به‌کارگیری افراد تحصیل کرده بود.

اجرای قانون استخدام و به‌کارگیری کارمندان جدید، زمینه‌ساز تحقق بسیاری از ویژگی‌های عقلانیت اداری در ایران شد و اصل آزمون، تخصص، داشتن مدرک تحصیلی معتبر به‌عنوان معیارهای اصلی در فرایند استخدام مورد توجه قرار گرفت. بر اساس این قانون:

«دخول در خدمت رسمی باید به‌طرز مسابقه به‌عمل آید و هر وزارتخانه یا اداره مکلف است نظامنامه راجع به ترتیب مسابقه را مطابق احتیاجات اداری خود تنظیم کند» (مجموعه مصوبات و قوانین دوره چهارم مجلس شورای ملی، ۱۳۰۹: ۹۱)

لذا مسئله امتحان و آزمون تخصصی برای اشتغال در ادارات دولتی و تصدی مناصب جدید، به یکی از الزامات نظام اداری تبدیل شد و ورود به دستگاه اداری تنها از طریق شرکت در مسابقه و آزمون ممکن بود و تنها دارندگان گواهینامه‌های ابتدایی، متوسطه و عالی اجازه داشتند در این آزمون‌ها شرکت کنند. آن‌ها تحت نظر ممتحنین قرار می‌گرفتند و پس از آزمون، در ادارات دولتی جایابی می‌شدند (ساتن، ۱۳۳۵: ۲۷۷؛ دارا، ۱۳۱۹: ۲۶ و ۲۷).

در قانون استخدامی برای کارکنان دولتی، رتبه‌های نُه‌گانه در نظر گرفته شد. طبق ماده ۱۵ قانون مذکور، مراتب خدمت دولتی عبارت بود از: ثباتی، منشیگری سوم، منشیگری دوم، منشیگری اول، مدیری شعبه، مدیری دایره، معاونت اداره، رئیس اداره، مدیر کل. این قانون برای پرداخت حقوق کارکنان از نظام رتبه‌بندی استفاده کرد و هر رتبه اداری، حقوق مشخصی داشت. در سراسر دوره پهلوی، گرچه تعداد کارکنان دولت سیر صعودی داشت، اما هر ساله بیشترین آمار، مربوط به کارکنان جزء ادارات بود. این مستخدمین از افرادی به‌شمار می‌رفتند که دوره متوسطه اول را به پایان نبرده و دوره کارآموزی را سپری نکرده بودند (مذاکرات مجلس شورای ملی، سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۶، دوره ششم، جلسه ۱۰۱)، اما به خاطر نیاز ادارات جدید به‌کار گمارده شدند. در ابتدای این دوره طبق گزارش رئیس کل مالیه ایران، تعداد کل مستخدمین دولت در کشور ۱۸۸۸۵ نفر بود که بیشتر رتبه‌های اداری یک تا پنج داشتند (هفدهمین راپورت رئیس کل مالیه ایران، ۱۳۰۵: ص ۸۶)؛ به‌عبارتی بیش از نیمی از این تعداد (یعنی ۱۰،۲۶۴ نفر) از کارکنان جزء (دون پایه) بودند که به‌دلیل نداشتن سواد و مدرک بالای تحصیلی، رتبه و حقوق چندانی نداشتند (ستاره ایران، یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۶، سال ۱۲، شماره ۱۹۳، ۱)؛ لذا برای نخستین بار در تاریخ اداری کشور، این موضوعات اهمیت پیدا کرد.

در مقایسه با نظام مستوفی‌گری دوره قاجار، ساختار اداری در دوره رضاشاه متناسب با الزامات ساختار سیاسی جدید دچار تغییر و تحول شد. ضرورت تمرکز قدرت و گسترش سلطه حکومتی از طریق ادارات و وزارتخانه‌های دولتی، از عوامل مهمی بود که موجب شکوفایی و گسترش نظام اداری شد. رضاشاه با تکیه بر کارکنان دولت، برنامه‌ها و اهداف خود را به‌صورت یکپارچه در سراسر کشور به اجرا گذاشت؛ برای او، تأمین حاکمیت ملی، حفظ تمامیت ارضی و پایان‌دادن به تفرقه فئودالی در جامعه، مسائل اساسی و حیاتی محسوب می‌شدند (طبری، ۱۳۵۶: ۷۶)؛ پس از ارتش، مهم‌ترین ابزار در تحقق اهداف حکومتی، نظام اداری بود که به‌ویژه از نظام آموزشی، تعلیم و تربیت، اقدامات فرهنگی و تأسیس نهادها و مؤسسات مختلف بهره گرفت. این نهادها و مؤسسات به‌عنوان پایه‌های اساسی برای تقویت دستگاه دیوان‌سالاری عمل کرده و توانستند نیروی انسانی موردنیاز برای پیشبرد برنامه‌های حکومت را تربیت و سازماندهی کنند. پس از کودتای رضاخان، عملیات نظامی علیه گروه‌های کوچ‌نشین و ایلات ادامه یافت، اما با برقراری آرامش، تمرکز حکومت به پروژه‌های عمرانی و مدرنیزاسیون کشور معطوف شد و

نظام اداری و سیاسی تقویت شد (کرونین، ۱۳۹۴: ۱۶۹)؛ در واقع در دهه دوم سلطنت رضاشاه، نفوذ اداری حکومت به سراسر کشور گسترش یافت. تأسیس نهادهای آموزشی جدید، اجرای قانون نظام وظیفه و سیاست یکجانشینی عشایر، زمینه‌ساز سلطه دیوان‌سالاری جدید بر زندگی مردم شد و کنترل حکومت بر منابع و ساختارهای اجتماعی را تقویت کرد.

هر استان تحت نظارت یک استاندار قرار داشت و شهرستان‌ها تحت سرپرستی فرماندارانی بودند که معمولاً از مرکز به آنجا فرستاده می‌شدند. فرماندار تحت نظارت استاندار وظایف مختلفی را انجام می‌داد که شامل نمایندگی سیاسی دولت، ابلاغ و اجرای قوانین و مقررات، نظارت بر امور عام‌المنفعه، سرکشی به بخش‌ها و دهستان‌ها، حفظ اموال عمومی و آثار ملی می‌شد (سنجایی، ۱۳۴۴: ۸۳-۸۶). تمام این اقدامات مستلزم اجرای دقیق قوانین دولتی بود که به نوعی باعث تضعیف قدرت مقامات محلی پیشین و کاهش مداخله و نفوذ آنان در امور اجرایی می‌شد. این تحولات، مرکزی‌سازی قدرت را در سطح حکومت ملی تقویت کرد و نفوذ نهادهای محلی را محدودتر ساخت. دولت به وسیله وزارت داخله که مجموعه‌ای از استانداران، فرمانداران و بخشدارها بود بر تمام امور استان‌ها و شهرستان‌های کشور نظارت می‌کرد؛ همچنین در هر شهرستان، یک شورای اداری و در هر بخش، شورای اداری بخش تشکیل شد (مجموعه قوانین موضوعه و مسائل مصوبه دوره یازدهم قانونگذاری، ۱۳۳۷: ۳۱۲).

قانون تقسیمات کشوری که طبق آن، کشور به پنج ایالت (آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، خراسان، فارس و کرمان) و سی‌ویک ولایت تقسیم شد (ساکما، ش سند ۲۹۳/۴۵۵۵)، پست‌ها و مناصب جدیدی ایجاد شد که افراد زیادی به استخدام دولت درآمدند؛ پس از تصویب قانون مذکور، ادارات تابعه وزارت کشور گسترش یافت و در بیشتر نقاط کشور فعالیت خود را آغاز کرد. این گسترش منجر به افزایش بوروکراسی دولتی و تمرکز بیشتر قدرت در دست حکومت مرکزی شد. (ساکما، همان سند)

تصمیمات و اختیارات اتخاذ شده در هر یک از این شوراها، به‌طور قابل توجهی دامنه دیوان‌سالاری دولتی و نظارت بر مناطق مختلف کشور را گسترش می‌داد. ادارات جدید در جایگاه مجریان اوامر حکومت و تصمیمات وزارتخانه‌های دولتی عمل می‌کردند و نظام اداری به مکانیسمی برای انتقال سریع و منظم فرامین حکومت مرکزی تبدیل شد؛ در نتیجه، پیوند میان نظام آموزشی و دستگاه اداری موجب شکل‌گیری ساختاری به‌شدت متمرکز در کشور

شد. (Amir Arjomand, 1988: 66) این بود که در دوره رضاشاه کشور همچون یک شهر در کنترل دولت قرار داشت.

آخرین نکته مهم درباره رشد بوروکراسی و نظام آموزشی واحد، نقش آن در تحقق مشروعیت سیاسی است. اصولاً کارکرد اصلی بوروکراسی عملی کردن یا اجرای قانون و سیاست است؛ لذا اداره کردن، تمام کار دولت را دربر می‌گیرد (هیوود، ۱۳۸۹: ۵۱۶). بایندر در کتاب خود اتکای سلطنت رضاشاه را بعد از ارتش گسترده و تجدید سازمان‌یافته، برپایه دیوان‌سالاری نوکار و مرکزیت‌گرا می‌داند (Binder, 1962: 112). یکی از نتایج مهم رشد دیوان‌سالاری دولتی که نظام آموزشی در تثبیت آن نقش مهمی ایفا کرد، وابستگی طبقه جدید کارمندان و کارکنان اداری به قدرت حاکمه بود و از قدرت سیاسی دفاع می‌کردند؛ زیرا کلید اصلی درآمد کارمندان در دست دولت بود و منافع کارکنان نیز به حفظ قدرت موجود وابسته بود (ادیبی، همان: ۱۰۲)؛ بدین ترتیب، پیوند نظام اداری و نظام آموزشی در دوره رضاشاه به تقویت قدرت سیاسی و افزایش مشروعیت حکومت کمک کرد.

## ۶. نتیجه‌گیری

در دوره سلطنت رضاشاه، نظام آموزشی و سامانه اداری ایران مکمل یکدیگر شدند. در این دوره، سیاست‌های مدرن‌سازی و تمرکز قدرت در دست دولت، نیاز به یک نظام اداری کارآمد و متمرکز را به شدت تشدید می‌کرد و حکومت برای تربیت قشر کارمند و افراد مورد نیاز برخی از اداره‌ها از جمله مدارس و نهادهای زیرمجموعه وزارت معارف اقدامات زیادی انجام داد؛ یکی از اقدام‌های مهم در این مسیر، تصویب قانون استخدام و تأسیس وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی بود که بستر و مقدمه شکل‌گیری یک دیوان‌سالاری متمرکز و ساختارمند را فراهم کرد. اعزام دانشجویان به خارج به شکل منظم و مستمر از جمله نخستین کارهای حکومت به‌منظور تأمین قشر کارمند آموزش‌دیده و ورود افراد تحصیل‌کرده به بدنه دستگاه‌های اداری بود.

نخبگان سیاسی و روشنفکران آن زمان معتقد بودند که برای تحقق اقتدارگرایی و نظارت یکپارچه بر کشور، باید از یک دیوان‌سالاری نظام‌مند با کارکنان متخصص و آموزش‌دیده استفاده کرد؛ در این راستا، ایجاد نهادهای آموزشی جدید، به‌ویژه تأسیس مدارس نوین، دانشسراها و دانشگاه‌ها به‌طور مستقیم به تأمین و تربیت نیروی انسانی متخصص برای دستگاه اداری انجامید. با این تدابیر، دولت رضاشاه به‌طور مؤثر از نظام‌های آموزشی برای گزینش و تربیت کارمندان و

متصدیان دولتی استفاده کرد. کارمندان جدید پس از گذراندن مراحل آموزشی و تحصیلی، با شرکت در آزمون‌های تخصصی وارد دیوان‌سالاری دولت می‌شدند.

این روند در نهایت باعث شد که در پایان سلطنت رضاشاه، بیش از ۷۸,۰۰۰ کارمند تمام وقت در ادارات دولتی ایران مشغول به کار باشند که بیشتر آن‌ها در مدارس جدید کشور و یا دانشگاه‌های خارج از کشور تحصیل کرده و در ادارات مختلف استخدام شده بودند. این تحولات در دوره محمدرضا شاه با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد و سامانه اداری ایران به صورت یکپارچه و قدرتمندتر از همیشه در خدمت دولت قرار گرفت و از نظر کمی و کیفی گسترش پیدا کرد. در کل، هم‌افزایی بین نظام آموزشی و دیوان‌سالاری در این دوره نه تنها به تحول نسبی ساختار اداری انجامید؛ بلکه به ایجاد یک دولت متمرکز و کارآمدتر در ایران کمک کرد. نوسازی دیوان‌سالاری ایران در دوره رضاشاه، به‌ویژه از طریق ورود افراد تحصیل کرده به دیوان‌سالاری، یکی از ارکان اصلی تحول در کشور بود. این تحول نه تنها به ارتقای کیفیت خدمات دولتی و بهبود کارایی دیوان‌سالاری انجامید؛ بلکه به ایجاد یک دولت متمرکز و قوی‌تر که قادر به پاسخ‌گویی به چالش‌های پیچیده‌تری بود، کمک کرد.

ایجاد مرزبندی بین کارمندان دولت و بهره‌مندی آن‌ها از حقوق، مزایا و تسهیلات دولتی بر اساس میزان سواد، تحصیلات و تخصص‌هایی که کسب کرده بودند، از دیگر مواردی بود که در نتیجه تحولات آموزشی و اداری دوره رضاشاه پهلوی به وجود آمد. در تمام این دوره، کارکنان دولت با رتبه‌های نُه‌گانه اداری در وزارتخانه‌های مختلف مشغول به کار شدند؛ هر چه میزان تحصیلات کارکنان بالاتر و سواد و تخصص آن‌ها بیشتر بود، رتبه استخدامی آن‌ها نیز وضعیت بهتری داشت و برخلاف دوره‌های پیشین دیوان‌سالاری ایرانی، پست‌ها و مناصب اداری بر اساس مؤلفه‌های اخیرالذکر به آن‌ها واگذار می‌شد؛ گرچه تحت تأثیر مداخله افراد بانفوذ، مواردی برخلاف قانون استخدام و عقلانیت اداری موردنظر اصلاح‌گران همواره وجود داشت، اما گذار از سنت به مدرنیته و تجدد آمرانه‌ای که در دوره رضاشاه پهلوی صورت گرفت، نظام اداری و آموزشی را نیز در چرخه تغییر قرار داد و استخدام در ادارات دولتی دارای روند و تعریف مشخصی شد.

البته سیاست‌های آموزشی و اداری دوره رضاشاه پهلوی به معنای تحول دیوان‌سالاری نبود و در کنار اصلاحات انجام‌شده در این زمینه، به مانند دوره قاجار، برخی از نقایص نظام اداری از جمله بی‌توجهی کامل به تخصص‌گرایی، مرتبط نبودن رشته تحصیلی کارکنان با شغل اداری و

استخدام افراد، به صرف داشتن مدرک تحصیلی، آشناگرایی و مداخله افراد با نفوذ در امر استخدام همچنان وجود داشت و بسیاری از دانش‌آموختگان این دوره، سال‌ها درصدد یافتن شغل مناسب اداری بودند؛ لذا تجربه‌ای از تداوم و تحول در سامانه اداری کشور در این دوره اتفاق افتاد که مسئله آموزش در تحقق آن نقش مهمی ایفا کرد. از این زمان به بعد، تشکیلات و ساختار اداری ایران به‌ویژه در دوران محمدرضا شاه، تکمیل‌تر و منسجم‌تر شد و این امر بر کارآمدی و پیشرفت کشور تأثیر مستقیم گذاشت.

### فهرست منابع

#### اسناد

اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)

ساکما، شماره سند ۲۴۰/۲۸۰۶۳؛

ساکما، شماره سند ۲۹۳/۴۵۵۵؛

ساکما، شماره سند ۲۴۰/۷۲۵۷۲

ساکما، شماره سند ۲۹۳/۵۴۲۳؛

ساکما، شماره سند ۲۴۰/۸۷۵۴؛

ساکما، شماره سند ۲۹۷/۸۵۷۳؛

ساکما، شماره سند ۲۹۰/۵۴۰۹؛

ساکما، شماره سند ۲۹۳/۳۳۵۸۴؛

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کمام، شماره بازیابی ۸/۲۴/۲۷/۱/۱۷ج

اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه

استادوخ، شماره سند ک ۲۶، پ ۴، سال ۱۳۱۲ش

#### روزنامه‌ها

روزنامه اطلاعات، ۱۹ آذر ۱۳۰۹، سال ۵، شماره ۱۷۰۹

روزنامه کوشش، ۸ اسفند ۱۳۰۲ش، سال ۲، شماره ۱۹

روزنامه عالم نسوان، ۱۳۰۱، سال ۳، شماره ۳.

روزنامه عالم نسوان، میزان ۱۲۹۹/ذی‌الحجه ۱۳۳۸ق، سال اول، شماره ۱

روزنامه شفق سرخ، جمعه ۱۳ مهر ۱۳۰۷، شماره ۱۰۶۱

روزنامه شفق سرخ، دوشنبه ۱ خرداد ۱۳۰۶، شماره ۷۴۷،  
روزنامه طوفان، دوشنبه ۲۳ مهر ۱۳۰۷، سال ۸، شماره ۳۷  
روزنامه ستاره ایران، یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۶، سال ۱۲، شماره ۱۹۳

### قوانین و مذاکرات مجلس

مجموعه قوانین و مصوبات دوره چهارم قانونگذاری مجلس شورای ملی (۱۳۰۹)، تهران: مطبوعه مجلس.

مجموعه قوانین موضوعه و مسائل مصوبه دوره ششم تقنینیه (۱۳۱۰)، تهران: مجلس.  
مجموعه قوانین و مصوبات دوره یازدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی (۱۳۳۷)، تهران: مجلس.  
مجموعه قوانین و مصوبات دوره نهم قانونگذاری مجلس شورای ملی، (۱۳۲۹)، تهران: مجلس.  
مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۶، جلسه ۱۰۱.  
مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نهم قانونگذاری، جلسه ۸۵، سه‌شنبه ۸ خرداد ۱۳۱۳، شور دوم.

### کتاب و مقاله

ادیبی، حسین (۱۳۵۸)، *طبقه متوسط جدید در ایران*، تهران: جامعه.  
اعظام‌قدسی، حسن (۱۳۴۹)، *خاطرات من: روشن شدن ره صد ساله*، ج ۱، تهران: ابوریحان.  
امیری، عبدالرسول (بی‌تا)، *مختصری از خدمات رضاشاه کبیر*، تهران: بی‌نا.  
آبراهامیان، پرواندا (۱۳۸۸)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمدگل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.  
آموزش و پرورش (دی و بهمن ۱۳۱۹)، *آمار آموزش عالی در سال ۱۳۱۹-۱۳۱۸*، سال دهم، شماره ۱۰ و ۱۱، صص ۴۷-۵۱.  
آموزگار، حبیب‌الله (۱۳۰۷)، *اصلاحات اجتماعی*، تهران: سیروس.  
بلاو، پیتر (۱۳۴۷)، *بوروکراسی در اجتماع نو*، ترجمه محمدعلی طوسی، تهران: دانشگاه تهران.  
بنی‌احمد، احمد (۱۳۵۶)، *تاریخ شاهنشاهی پهلوی*، ج ۲، تهران: بی‌نا.  
بهار، محمدتقی ملک‌الشعرا (۱۳۵۷)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران*، ج ۱، تهران: امیرکبیر.  
تنکابنی، حمید (۱۳۹۴)، «فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و ساختار دیوان‌سالاری دولت در دوره پهلوی اول»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، بهار و تابستان، دوره هفتم، شماره ۲، صص ۱-۲۶.  
حاضری، علی محمد (۱۳۷۲)، *روند اعزام دانشجویان در ایران*، تهران: سمت.  
حکمت، علی اصغر (۱۳۵۵)، *سی‌خاطره از عصر فرخنده رضاشاه پهلوی*، تهران: وحید.  
دارا، حسینعلی (۱۳۱۹)، *مجموعه قوانین استخدامی ایران*، بی‌جا: چاپخانه شرکت مطبوعات.

دیگار، ژان پیر (۱۳۶۶)، فنون کوچ نشینان بختیاری، ترجمه اصغر کریمی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.

رئیس کل مالیه ایران (۱۳۰۴ش)، چهاردهمین راپورت رئیس کل مالیه ایران.

ساتن، الول (۱۳۳۵)، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: علمی.

سنجابی، کریم (۱۳۴۴)، حقوق اداری ایران، تهران: هدایت.

سیاسی، علی اکبر (۱۳۸۶)، یک زندگی سیاسی، تهران: ثالث.

صدیق، عیسی (۱۳۴۰)، یادگار عمر، ج ۱، تهران: طبع کتاب.

----- (۱۳۴۵)، یادگار عمر، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

----- (۱۳۵۱)، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، تهران: زیبا.

----- (۱۳۵۳)، یادگار عمر، ج ۳، تهران: دهخدا.

----- (۱۳۵۴)، یادگار عمر، ج ۴، تهران: دهخدا.

طباطبایی، محیط، «تاریخچه اعزام محصل به اروپا»، شفق سرخ، یکشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۱۲، سال ۱۲، شماره ۲۴۲۳، ص ۱.

طبری، احسان (۱۳۵۶)، جامعه ایران در دوران رضاشاه، تهران: خلق.

غنی، قاسم (۱۳۶۹)، یادداشت‌های دکتر غنی، به کوشش سیروس غنی، تهران: زوار.

فخیمی، فرزاد (۱۳۷۳)، تحولات سازمان‌های دولتی از مشروطیت تا امروز، تهران: مؤسسه فرهنگی زند.

فوران، جان (۱۳۸۸)، مقاومت شکننده تاریخ اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.

قبادی، محمد (۱۳۹۷)، در تکاپوی دانش: پژوهشی در فرآیند گسیل دانشجویان ایرانی به اروپا (۱۳۰۷-۱۳۹۹ش)، تهران: نشر تاریخ ایران.

کرونین، استفانی (۱۳۹۴)، ارتش و دولت‌سازی در خاورمیانه مدرن، ترجمه غلامرضا علی-بابایی، تهران: وزارت امور خارجه.

گرامی، محمدعلی (۱۳۳۵) تاریخ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی دوران رضاشاه کبیر، شیراز: کوروش.

ماحوزی، رضا (زمستان ۱۴۰۳)، «دانشگاه تهران؛ تیمورتاش یا فروغی؟ به مناسبت نودمین سال تأسیس»، تحقیقات فرهنگی ایران، دوره ۱۷، شماره ۴، صص ۱۹۱-۲۲۲.

متی، رودی (۱۳۸۳)، «آموزش و پرورش در دوره رضاشاه»، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، به کوشش استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، تهران، جامی، صص ۱۸۷-۲۱۹.

محبوبی‌اردکانی، حسین (۱۳۴۵)، «سومین کاروان معرفت»، یغما، شماره ۲۲۲، (دی): صص ۵۱۶-۵۱۹.

----- (۱۳۵۰)، تاریخ تحول دانشگاه تهران و مؤسسات عالیة آموزشی ایران در عصر خجسته پهلوی، تهران: دانشگاه تهران.

- مرادی‌نژاد، حسین، پژوهش‌های پدیدارشناسانه، پرویز (۱۳۴۶)، مشخصات و منشأ اجتماعی دانشگاهیان ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران
- (۱۳۵۲)، بررسی نقش و اثر تحصیل‌کردگان خارج از کشور در جامعه ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- (۱۳۵۳)، «پژوهشی درباره فرستادن دانشجو به خارج در دوره قاجار و پهلوی». *مطالعات جامعه‌شناختی*، شماره ۴، (تابستان): صص ۹۰-۱۱۵.
- مرکز آمار ایران، (۱۳۵۵)، *بیان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران در دوران پرافتخار دودمان پهلوی*، تهران: مرکز آمار.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۸)، شرح زندگانی من، ج ۳ و ۴، تهران: زوار
- مناشری، دیوید (۱۳۹۷)، *نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن*، ترجمه محمدحسین بادامچی و عرفان مصلح، تهران: سینا.
- مؤتمنی طباطبایی، منوچهر (۱۳۷۹)، *حقوق اداری*، تهران: سمت.
- مینیوی، مجتبی (۱۳۳۲ الف)، «اولین کاروان معرفت ۱»، *یغما*، شماره ۶۲، (مرداد)، صص ۱۸۱-۱۸۵.
- (۱۳۳۲ ب)، «اولین کاروان معرفت ۲»، *یغما*، شماره ۶۵، (آبان)، صص ۳۱۳-۳۱۸.
- نبوی، حسن (۱۳۵۰)، *تاریخ معاصر ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، تهران: چهر.
- نشریه آمار کارمندان دولتی (۱۳۳۵)، تهران: اداره آمار عمومی.
- نفیسی، سعید (۱۳۲۶)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، تهران: مطبعه شرق.
- نوایی، عبدالحسین، ملک زاده، الهام (۱۳۸۲)، *دانشجویان ایرانی در اروپا اسناد مربوط به قانون اعزام محصل از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی.
- نوری‌اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۳۵)، *رستاخیز ایران*، تهران: سازمان برنامه.
- وبر، ماکس (۱۳۹۳)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: سمت.
- هفدهمین راپورت رئیس کل مالیه ایران، ۱۳۰۵، تهران: مطبعه مجلس.
- هیوود، اندرو (۱۳۸۹)، *سیاست*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نی.
- Amir Arjomand, Said (1988), *The Turban for The Crown, The Islamic Revolution in Iran*, Oxford University press.
- Arasteh, Reza (1962), *Education & Social Awakening in Iran 1850-1960*, Leiden: E. J. Brill, Preis brosch.
- Bakhash, Shaul (1978), *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars: 1858-1896*, London: Ithaca Press.
- Banani, Amin (1961), *The Moderization of Iran: 1921-1941*, Stanford University Press.
- Binder, Leonard (1962), *Iran: Political Development in a Changing Society*, University of Calif Press.
- Wilber, D. (1975), *Riza shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran*. NewYork: Exposition Press.

## Transliteration

### Newspapers

- ‘Ālam-e Nesvān, Mizan 1299/Dhu al-Hijjah 1338 AH, Year 1, Issue 1.  
‘Ālam-e Nesvān, Year 3, Issue 3.  
Eṭṭelā‘āt, Year 5, Issue 1709, December 19, 1309.  
Kūšeš, March 8, 1302, Year 2, Issue 19.  
Setarehye iran, 1306, year 12, Issue 193.  
Shafaq Sorkh, 1306, Issue 747.  
Shafaq Sorkh, 1307, Issue 1061.  
Toofan, 1307, year 8, Issue 37.

### Documents

- National Archives and Library of Iran Organization (SACMA), Document No. 28063/240.  
National Archives and Library of Iran Organization (SACMA), Document No. 4555/293.  
National Archives and Library of Iran Organization (SACMA), Document No. 5423/293.  
National Archives and Library of Iran Organization (SACMA), Document No. 8754/240.  
National Archives and Library of Iran Organization (SACMA), Document No. 8573/297.  
National Archives and Library of Iran Organization (SACMA), Document No. 5409/290.  
National Archives and Library of Iran Organization (SACMA), Document No. 33584/293.  
National Archives and Library of Iran Organization (SACMA), Document No. 72572/240.  
Documents Center of the Ministry of Foreign Affairs (**Estādux**), Document No. K 26, P 4, Year 1312 AH.  
Documents and Library Center of the Islamic Consultative Assembly Retrieved 8/24/27/1/17.

### Laws and Negotiations of the Parliament

- A Collection of Laws and Approvals of the Eleventh Legislative Period of the National Consultative Assembly. 1337. Tehran: Parliament.  
A Collection of Laws and Approvals of the Fourth Legislative Period of the National Consultative Assembly. 1309. Tehran: Parliament Press.  
A Collection of Laws and Approved Issues of the Sixth Legislative Period. 1310. Tehran: Parliament.  
Detailed Discussions of the National Assembly, Ninth Legislative Term, Session 85, Second Session, Tuesday, June 8, 1934.  
Detailed Discussions of the National Assembly, Sixth Term, Session 101, Tuesday, May 19, 1927.

### Books and Articles

- Abrahamian, Ervand (2009), *Iran between Two Revolutions*, translated by Ahmad Gol Mohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Ney.  
Adibi, Hossein (2019), *the New Middle Class in Iran*, Tehran: jāme‘eh.  
Amiri, Abdolrasoul (N.d), *a Brief History of the Services of Reza Shah the Great*, Tehran: n.p.  
Amoozgar, Habibollah (2008), *Social Reforms*, Tehran: Sīrūs.  
Bahār, Moḥammad Taqī Malek ul-šo‘arā. 1978. *A Brief History of Political Parties in Iran*, Vol. 1, Tehran: Amīr Kabīr.  
Bani-Ahmad, Ahmad (1977), *History of the Pahlavi Empire*, Vol. 2, Tehran: n.p.  
Blau, Peter Michael (1968), *Bureaucracy in modern society*, translated by Mohammad Ali Tusi, Tehran: University of Tehran.  
Cronin, Stephanie (2015), *Armies and state-building in the modern Middle East: politics, nationalism and military reform*, translated by Gholamreza Ali Babaei, Tehran: Ministry of Foreign Affairs.  
Dara, Hossein Ali (1990), *Collection of Iranian Employment Laws*, n.p: Press

- Company Printing House.
- Digard, Jean Pierre (1987), *Bakhtiari Nomadic Techniques*, translated by Asghar Karimi, Mashhad: Āstān Qods Rażavī.
- Education, (2018), "Higher Education Statistics in 1988-1990", Year 10, Issue 10-11, January and February x, pp. 47-51.
- Ezam-Ghodsī, Hassan (2010), *My Memories: Illuminating the Hundred-Year Path*, Vol. 1, Tehran: Abū Raīhān.
- Fakhimi, Farzad.(1994), *Developments of Government Organizations from Constitutionalism to Today*, Tehran: Zand Cultural Institute.
- Foran, Jan.(2009), *Fragile Resistance*, translated by Ahmad Tadayyon, Tehran: Rasā.
- Gerami, Mohammad Ali (1956), *Economic, Political, Social and Military History of the Reza Shah era*, Shiraz: Kourūš.
- Ghani, Qasem (1989), *Notes of Dr. Ghani*, with the help of Sirous Ghani, Tehran: Zavvār.
- Ghobadi, Mohammad (2018), *In the Pursuit of Knowledge: A Research on the Process of Sending Iranian Students to Europe (1928-1999)*, Tehran: History of Iran Publication.
- Hazeri, Ali Mohammad (1993), *The Process of Sending Students to Iran*, Tehran: Samt.
- Hekmat, Ali Asghar (1976), *Thirty Memories of the Era of the Blessed Reza Shah Pahlavi*, Tehran: Vahīd.
- Heywood, Andrew (2010), *Politics*, translated by Abdolrahman Alam, Tehran: Ney.
- Mahboubi-Ardakani, Hossein (2016), "The Third Caravan of Knowledge". *Yaghma*. Issue 222. (D): pp. 519-516.
- Mahboubi-Ardakani, Hossein (1971), *History of the Development of Tehran University and Higher Educational Institutions of Iran in the Glorious Era of the Pahlavi Dynasty*, Tehran: University of Tehran.
- Mahouzi, Reza, "Tehran University; Timurtash or Foroughi? On the occasion of the 90th anniversary of its founding, *Iranian Cultural Research*, Volume 17, Issue 4, 1403, pp. 191-222.
- Mati, Rudy (2004), "Education and Training in the Reza Shah Era". *Reza Shah and the Formation of Modern Iran*. Edited by Stephanie Cronin. Translated by Morteza Saqeb-far. Tehran. jāmi, pp. 187-219.
- Menashri, David (2018), *Education and the making of modern Iran*, translated by Mohammad-Hossein Badamchi and Erfan Mosleh, Tehran: Sina.
- Minovi, Mojtaba (1953), "The First Caravan of Knowledge 2". *Yaghma*. Issue 65. (November): pp. 318-313.
- Minovi, Mojtaba (1953), "The First Caravan of Knowledge 1". *Yaghma*. Issue 62. (August): pp. 185-181.
- Moradinejad, Hossein, Pajoum-Shariati, Parviz (1974), "A Study on Sending Students Abroad in the Qajar and Pahlavi Periods". *Sociological Studies*. Issue 4. pp. 115-90.
- Moradi-Nejad, Hossein, Pajoum-Shariati, Parviz (1973), *Studying the Role and Impact of Foreign Educators in Iranian Society*, Tehran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran.
- Moradi-Nejad, Hossein, Pajoum-Shariati, Parviz (1346), *Characteristics and Social Origin of Iranian Academics*, Tehran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran.
- Mostūfi, Abdollāh (2009), *Šarḥ-e Zendegānī-ye Man*, Vol. 3 and 4, Tehran: Zavvār
- Motameni-Tabatabaei, Manouchehr (2000), *Administrative Law*, Tehran: Samt.
- Nabavi, Hassan. 2011. *Contemporary History of Iran from the Constitutional Revolution to the White Revolution*, Tehran: Chehr.
- Nouri-Esfandiari, Fathollah (2006), *The Resurrection of Iran*, Tehran: Program Organization.
- Sanjabi, Karim (1965), *Iranian Administrative Law*, Tehran: Hedāyat.
- Satin, Elul (1956), *Reza Shah the Great or Modern Iran*, translated by Abdolazim

- Saburi, Tehran: 'Elmi.
- Seddiq, Isa (1961), *Yadgar Omr*, Vol. 1, Tehran: Tabeeb Ketab.
- Seddiq, Isa (1966), *Yadgar Omr*, Vol. 2, Tehran: Amir Kabir.
- Seddiq, Isa (1972), *History of Iranian Culture from Beginning to the Present*, Tehran: Zībā.
- Seddiq, Isa (1975), *Yadgar Omr*, Vol. 4, Tehran: Dehḵodā.
- Siassi, Ali Akbar (2007), *a Political Life*, Tehran: Tālet.
- Sinaei, Vahid (2005), *Absolute State, Army and Military in Iran*, Tehran: Kavīr.
- Statistics Center of Iran (1976), *Statistical Description of the Economic and Social Developments of Iran in the Glorious Era of the Pahlavi Dynasty*, Tehran: Statistics Center.
- Statistics of Government Employees (2016), Tehran: General Statistics Office.
- Tabatabaei, Mohit, "History of Sending Students to Europe", *Shafaq Sorkh*, Year 12, Issue 2423, Sunday, August 13, 1933, p. 1.
- The Fourteenth Report of the Chief Finance Officer of Iran (1985), Table No. 25
- The Seventh Report of the Chief Finance Officer of Iran (1986), Tehran: Majles Press.
- Weber, Max (2014), *Economy and Society*, translated by Abbas Manouchehri, Mehrdad Torabinejad and Mostafa Emadzadeh, Tehran: Samt.

## **The Educational System and Its Correlation with Bureaucracy in Iran during the Reza Shah Pahlavi's reign (1925-1941)**

### **Extended Abstract**

**Introduction:** The political-administrative system and the educational institution in Iran have always maintained a reciprocal relationship. Education has required government support for its development, while governments have relied on the educational system to consolidate ideologies and supply bureaucratic manpower. Until the end of the Qajar era, appointments to administrative positions were largely based on social connections and family background, with formal education playing a minimal role. However, during the Reza Shah Pahlavi, with an emphasis on professionalism and administrative modernization, education and skill acquisition became prerequisites for employment in government offices. The enactment of the first Civil Service Law institutionalized this transformation, replacing traditional methods with the principle of "education first, then employment." Consequently, entry into the administrative system became accessible to educated individuals, and employment was no longer monopolized by certain social classes. Although nepotism and informal interventions persisted, the linkage between education and bureaucracy, initiated during Reza Shah's reign, continues to this day, becoming an integral part of the government's recruitment structure. This study first examines the status of the administrative system and the enactment of Iran's first civil service law, followed by a discussion of the government's educational programs and policies.

**Method:** This study employs a descriptive-analytical method with a historical approach, utilizing documentary sources including laws, official reports, newspapers, memoirs, and scholarly works. The analyses are based on historical data and their comparison with bureaucratic theories. The study examines the nature of the interaction and mutual influence between the administrative system and the educational apparatus in Iran during Reza Shah Pahlavi's reign.

**Statement of the Problem:** At the onset of Reza Shah's reign, Iran's administrative structure suffered from disorder, the infiltration of non-specialist elements, and the absence of an effective educational system for training personnel. The main issue addressed in this study is the process through which the modern educational institution became a tool for organizing the bureaucracy and its influence on the government employment process.

**Research objective:** This study aims to analyze the role of the educational institution in the formation of the modern bureaucracy and to determine how educational policies interacted with administrative structures, with the aim of identifying the path of transformation from traditional bureaucracy to a new structure based on professionalism.

**Main research question:** What was the relationship between the educational system and the bureaucratic structure in Iran during the Reza Shah Pahlavi, and what role did this relationship play in the government employment process?

**Research hypothesis:** The educational policies of Reza Shah's government, aimed at supplying specialized human resources, resulted in a structural relationship between education and government employment, facilitating the formation of a modern bureaucracy.

**Literature review:** Despite numerous studies on Iran's educational and administrative systems during the Reza Shah Pahlavi's reign, the connection between these two institutions and their role in the government employment process has received relatively little attention from researchers. Studies by scholars such as Rudy Matthee, David Menashri, Ghobadi, Navaei, Malekzadeh, Moradinejad, Pezhum Shariati, Minavi, and Tonkaboni have each addressed various aspects of the educational system, student dispatch programs, and administrative modernization. However, the direct examination of the relationship between the development of the educational system and administrative reforms—particularly in the context of government employment during Reza Shah's era—remains an area in need of further research. This study, adopting a distinctive perspective, aims to elucidate this relationship and its role in the formation of the modern administrative system based on documents, memoirs, and historical sources.

**Conclusion:** During the Reza Shah Pahlavi's reign, the educational system became a strategic tool for supplying government manpower and modernizing the country's administrative structure. Reza Shah facilitated the entry of educated individuals into government offices through the establishment of universities, teacher training centers, and student dispatch programs abroad. The enactment of the Civil Service Law in 1922, emphasizing professionalism and meritocracy, marked the beginning of an institutionalized relationship between education and bureaucracy. These developments replaced traditional structures with a rational bureaucracy and strengthened central authority. Although challenges such as nepotism, political interference, and mismatch between education and job requirements persisted, the emergence of an educated middle class dependent on the state contributed to the consolidation of the modern state. This class embodied values such as order, progress, and the rule of the law. Consequently, the administrative system gradually became more professional, efficiency increased, and corruption was relatively reduced. This process set an effective precedent for continuing administrative modernization during the Mohammadreza Shah's era and solidified the role of education in Iran's modern governance.

**Keywords:** Reza Shah, Administrative System, Educational System, Government Employment, Authoritarianism.

## The Social Status of *Lutis* and Their Role in the Political Turmoil of the Qajar Era, with an Emphasis on the Constitutional Revolution

Mohammad Piri<sup>1</sup>, Mohammad Reza Askarani<sup>2</sup>

### Abstract

Throughout Iran's social history, some groups have emerged with the aim of aiding the deprived classes and those oppressed by the ruling power, particularly during foreign invasions and periods of intensified murder and plunder. The members of these groups have been referred to in historical sources by various names such as *Ahl-e Fotowwat* (the chivalrous), *Ayyār* (chivalrous), *Luti*, *Velgard* (vagrant), and *Mashdi*. The social presence of these groups was directly related to the degree of pressure exerted by the ruling authority. Although they were originally formed to assist the needy and the oppressed, on the fringes of these groups, some individuals, under these very titles, instead of helping the lower classes, themselves became predatory forces, creating many problems for society. The Qajar era, given its autocratic rule, is no exception to this pattern. During this period, a group of popular-minded *Lutis* formed to help the oppressed, while

---

1. Associate professor, Department of History, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran (Corresponding Author). [m.piri@lihu.usb.ac.ir](mailto:m.piri@lihu.usb.ac.ir)

2. Associate professor, Department of History, Payam-e Noor University, Tehran, Iran. [askarani@pnu.ac.ir](mailto:askarani@pnu.ac.ir)

Received: February 8, 2025 - Accepted: July 25, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

another faction exploited this guise to collude with rulers in plundering the people. The central questions are what social status Lutis held in Qajar period and what role they played in the developments of this period, particularly the Constitutional Movement. The present qualitative research employed a descriptive-analytical approach based on library sources to answer this question. The results show that the Lutis acted as a powerful group influencing the historical currents of this era. Their presence in Qajar society during the Constitutional Movement had varied effects: some rose to aid the people and sided with the constitutionalists, while others exploited the chaotic environment to engage in looting, killing, and pillaging.

**Keywords:** Lutis, Constitutionalism, Social developments, Social insecurity, Qajar dynasty.

## جایگاه اجتماعی لوتی‌ها و نقش آنان در آشوب‌های سیاسی دوره قاجار با تکیه بر نهضت مشروطیت

محمد پیری<sup>۱</sup>، محمدرضا عسکرانی<sup>۲</sup>

### چکیده

در تاریخ اجتماعی ایران گروه‌هایی ظهور کرده‌اند که هدف آن‌ها یاری طبقات محروم و زیر فشار حاکمیت، به‌ویژه هنگام تهاجم بیگانگان و شدت گرفتن قتل و غارت بوده است؛ اعضای این گروه‌ها در منابع تاریخی «اهل فتوت»، «عیار»، «لوتی»، «ولگرد» «مشدی» نامیده شده‌اند. حضور این گروه‌ها در عرصه اجتماعی به میزان فشار حاکمیت بستگی داشت؛ هرچند اساس شکل‌گیری آن‌ها یاری مستمندان و مظلومین بود، اما در حواشی این گروه‌ها، افرادی تحت این عناوین، به جای کمک به اقشار فرودست، خود تبدیل به نیروی غارتگر شدند و مشکلات فراوانی برای جامعه پدید آوردند. عصر قاجار نیز با توجه به حاکمیت استبداد از این قانده مستثنی نیست. در این دوره گروهی از لوطیان مردم نهاد شکل گرفتند که به یاری ستم‌دیدگان پرداختند و دسته دیگری که از این پوشش سوءاستفاده کرده و همدست با حاکمان به غارت مردم پرداختند. مسئله این است که در دوره قاجاریه لوتی‌ها چه جایگاهی در جامعه داشتند و پرسش اینکه آن‌ها در تحولات این دوره، به‌ویژه جنبش مشروطه چه نقشی ایفا کرده‌اند؟ این پژوهش کیفی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان زاهدان، ایران (نویسنده مسئول). [m.piri@lihu.usb.ac.ir](mailto:m.piri@lihu.usb.ac.ir)

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران. [askarani@pnu.ac.ir](mailto:askarani@pnu.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۰ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۵/۰۳



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

کتابخانه‌ای انجام گرفته است. یافته‌های این تحقیق نشان داد که لوتی‌ها به‌عنوان یک گروه نیرومند در جریان‌های تاریخی این دوره ایفای نقش کردند. حضور لوتی‌ها در جامعه عصر قاجار و در دوره نهضت مشروطه‌خواهی تأثیرات متفاوتی داشته است؛ گروهی از این افراد به یاری مردم برخاستند و در کنار مشروطه‌خواهان قرار گرفتند و عده‌ای نیز از فضای پرآشوب سوءاستفاده کرده و دست به غارت، کشتار و چپاول مردم زدند.

**واژه‌های کلیدی:** لوتی‌ها، مشروطه، تحولات اجتماعی، ناامنی اجتماعی، قاجاریه.

#### ۱. مقدمه

لوتی‌ها از گروه‌های فرودست وابسته به اصناف و پیشه‌وران شهری بودند که در پی گسترش استبداد و بی‌عدالتی حکام نسبت به مردم، در جامعه ظهور می‌کردند. ریشه این گروه‌ها و دستجات اجتماعی به نوعی با گروه عیاران و فتوت در تاریخ ایران پیوند دارد. لوتی‌ها در برخی از دوره‌های تاریخی، دارای افکار آرمانی همراه با جوانمردی بودند و به فضائلی مانند شجاعت و پاک‌دامنی پایبند و از آداب خاصی پیروی می‌کردند؛ اصول اخلاقی این گروه در فتوت‌نامه‌ها انعکاس یافته است. هدف این گروه‌های لوتی اجتناب از اعمال بد، صیقل روح و روان از ناپاکی‌ها و نیل به فضائلی چون شجاعت، پاکدامنی و وفاداری بود. اینان بر سر یک سفره می‌نشستند، به تفریح و سرگرمی می‌پرداختند و احساس وفاداری شدید گروهی، آن‌ها را به هم پیوند می‌داد. حامیان این گروه‌ها نیز گروه‌های فرودست و ره‌اشده اجتماعی بودند. گاهی نیز جوانان طبقات بالا به آن‌ها می‌پیوستند و ریش‌سفیدان اصناف از آن‌ها حمایت می‌کردند؛ باین‌حال، بخشی از این افراد تحت عنوان لوتی به کارهای خلاف جوانمردی و ایجاد آشوب، قتل، غارت و راهزنی دست می‌زدند؛ به طوری که از قرن ۱۳ق این گروه به عامل بی‌نظمی و دزدی در جامعه تبدیل شدند. در عصر قاجار پدیده لوتی‌گری گسترش فزاینده‌ای پیدا کرد. در این دوره این گروه‌ها در بیشتر اعتراضات و اغتشاشات شهری حضور پررنگی داشتند. جامعه ایران که در این عصر از بی‌تدبیری دولت، حکام و دیگر نیروهای متنفذ ناراضی بود برای نشان‌دادن ناخشنودی خود از حکومت و وابستگانش می‌کوشیدند با تطمیع اوباش و لوطیان در جامعه اغتشاش

ایجاد کنند. در دوره نخست حکومت قاجار در بیشتر این شورش‌ها اوباش و لوطیان با تحریک افراد متنفذ اجتماعی به محله‌های مسیحی، یهودی و دیگر اقلیت‌ها حمله می‌کردند، درها و دروازه‌ها را می‌شکستند و به چپاول می‌پرداختند (آوری، ۱۳۷۸: ۵۸۹). با توجه به عملکردهای متفاوتی که گروه‌ها و دسته‌های وابسته به لوتیان در اعصار مختلف به‌خصوص عصر قاجار از خود بروز دادند تعریفی جامع از لوتیان و گروه‌های وابسته به آن نمی‌توان ارائه داد؛ باین حال همه این گروه‌ها را در دو دسته لوتی‌های مردم‌گرا و لوتی‌های ضد مردم می‌توان دسته‌بندی کرد. **لوتیان مردم‌گرا:** دسته‌هایی بودند که به طریقی به جامعه و مردم خدمت‌رسانی می‌کردند و شامل گروه‌ها و دسته‌های زیر می‌شدند: لوتی‌های صاحب هنر، نوازنده، خواننده و رقاص، لوتی‌های کشتی‌گیر، پهلوان و بندبازان که به این‌ها جوانمرد نیز می‌گفتند. لوتی‌های مارگیر، عتتری‌ها و خروس‌بازان. لوتی‌های شعبده‌باز، نمایشگران و خیمه‌شب‌بازان. این گروه‌ها معمولاً در چهارچوب منافع جامعه حرکت می‌کردند.

**لوتی‌های ضد مردم:** لوتی‌های بزن بهادر شریر یا لات‌ولوت‌ها. این لوتی‌ها خوی و رفتار زشت و ماجراجویانه داشتند و گاه‌وبی‌گاه در محله و شهر فتنه و آشوب به‌پا می‌کردند و با قمه و چاقو به جان و مال مردم در کوچه و بازار می‌افتادند. این گروه از توان و نیروی جسمی و بازوی خود برای باج‌گیری از مردم و کسبه محل استفاده می‌کردند و با قداره‌بندی و چاقوکشی و قماربازی نان و روزی خود را به‌دست می‌آوردند. این لوتی‌ها را داش‌مشتی می‌خواندند. داش‌مشتی‌ها همه از گروه‌های جاهل و گردن‌کلفت و قداره‌بند محله بودند و هرکدام یک یا دو نوچه یا وردست (جوجه‌مشتی) همراه داشتند (بلوکباشی، ۱۳۸۳: ۹۹-۱۰۵).

طبق گزارش‌های موجود، در این دوره طبقه لوتیان شریر، اوباش و جاهلان محلات از همه طبقات خطرناک‌تر بودند؛ این گروه‌ها به محض اینکه بازاریان در اعتراض به عملکرد حکومت مغازه‌های خود و بازار را می‌بستند گرد می‌آمدند و شروع به غارت اموال مردم و حمله به خانه‌های ثروتمندان می‌کردند. برخی مواقع نیز به زنان و کودکان تعرض می‌کردند. این گروه‌ها در زمان ثبات و آرامش اجتماعی زندگی خود را از راه باج‌گیری و قداره‌کشی تأمین و در زمان بی‌ثباتی به جماعات مخالف می‌پیوستند و در کسوت و لباس آن‌ها به چاپیدن و غارت اموال مردم می‌پرداختند. اینان بیشتر بیکار بودند، معمولاً این لوتی‌ها روزها یا خواب بودند و یا در کوچه‌ها، بازارها و گذرگاه‌ها به ولگردی مشغول و شب‌ها دست به

دزدی و قاچاق می‌زدند (بروگش، ۱۳۸۹: ۱۸۷). گوینو نیز در گزارشی می‌نویسد در دوره قاجار انبوه افراد بی‌سروپا وجود داشت که به آن‌ها هم لوتی می‌گفتند؛ اینان افرادی شرور، خوشگذران و رذل بودند که روزها بازار را ناامن می‌کردند و شب‌ها برای نوشیدن شراب به شرابخانه‌های ارمنی‌ها و یهودیان می‌رفتند: «این‌ها با بی‌قیدی راه می‌روند، کلاهشان را کج و دستشان بر روی قبضه خنجرشان قرارداداشت و دکمه سینه‌شان باز و به مردم وقیحانه نگاه می‌کردند. لوتی‌ها افرادی گزافه‌گو اما شجاع بودند و گفته‌های آن‌ها لاف‌زنی نبود؛ زیرا با اصل جنگ‌های تن‌به‌تن آشنا بودند. یکی از خصوصیات آن‌ها مبارزه‌طلبی بعد از شراب‌خواری است اینان بیشتر با قمه که شمشیری کوتاه با تیغه پهن، سنگین، نوک تیز و دو دمه است مبارزه می‌کردند» (دوگوینو، ۱۳۶۷: ۳۷۳). در عصر قاجار از لوتی‌ها برای سرگرمی‌ها نیز استفاده می‌شد؛ به طوری که در مراسم ششمین روز تولد نوزاد، از لوتی‌خانه چند نفر لوتی دعوت می‌کردند تا وسایل سرگرمی افراد را فراهم کنند. در این مراسم‌ها لوتی‌ها می‌کوشیدند با انواع هنرمندی‌ها افراد خانواده را سرگرم کنند. سردسته این‌ها از طرف شاه لقب لوتی‌باشی دریافت می‌کرد. این سر دسته از هر تومان درآمد اعضای صنفش سی شاهی می‌گرفت. در لوتی‌خانه‌ها گروه‌هایی مانند کشتی‌گیر، بندباز و پهلوان وجود داشتند که در میدان‌ها و بازار بساط خود را پهن می‌کردند؛ اینان در زورخانه‌ها نیز ورزش می‌کردند و افراد برای ورود به آن محل‌ها به آن‌ها پول می‌دادند. در تهران حدود یک‌صد باب از این گونه مؤسسات وجود داشت که در هریک از آن‌ها هشت تا ده کشتی‌گیر حضور داشتند. لوتیان مارگیر، عتتری‌ها و خروس‌بازان نیز در سر کوچه‌ها و خیابان‌ها هنر خود را به مردم عرضه می‌کردند، اما طبقه اشراف این صنف، یعنی شعبده‌بازان و نمایش‌گران خیمه‌شب‌بازی در تهران حدود بیست نفر بودند که در خانه ثروتمندان به اجرای نمایش می‌پرداختند (اوبن، ۱۳۹۱: ۲۹۶ و ۲۷۶). لوتی‌ها در مراسم استقبال از سفرا و نمایندگان دول خارجی نیز شرکت می‌کردند و دست به هنرنمایی می‌زدند؛ لیدی شیل در سفرنامه خود می‌نویسد: «در مراسم استقبال از ما از میرزا و تاجر گرفته تا گدا و لوتی حاضر بودند در اینجا یکی از لوتی‌ها که برای خودنمایی، الاغی را بر دوش گرفته بود و جلوی ایلچی به دور خود می‌چرخید، خیلی جلب توجه می‌کرد» (شیل، ۱۳۶۲: ۶۰ و ۶۱). فوران معتقد است، لوتیان که از میان طبقات گوناگون شهری از جمله تهیدستان وحاشیه شهرها بر

می‌خواستند، دامنه فعالیتشان از دریافت صدقه تا رشوه از مردم و حمایت از همسایگان گسترش می‌یافت (فوران، ۱۳۸۳: ۲۰۲ و ۲۰۳)، اما روند آشنایی مردم ایران با تمدن غرب، به مرور به تحولات ژرفی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انجامید که نقطه اوج آن بروز جنبش مشروطه بود. با پیدایش و گسترش اندیشه تجددخواهی در میان تحصیل‌کردگان فرنگی بسیاری از نهادهای سنتی جامعه ایران از سوی آن‌ها به چالش کشیده شد؛ به طوری که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) بخش اعظم نیروهای تأثیرگذار جامعه به دو گروه متجدد و سنتی تقسیم شدند. بدون تردید شرایط جدید بر لوتی‌های عصر قاجار که بخشی از نیروهای مؤثر اجتماعی آن دوران بودند تأثیر قابل توجهی داشت (آوری، ۱۳۸۷: ۵۸۹؛ بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۵۴ و ۱۵۵).

## ۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های قابل توجهی توسط نویسندگان داخلی و خارجی درباره لوتیان ایران انجام شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. اثر ویلم فلور (۱۳۶۵) با عنوان «جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار» و کتاب ونسا مارتین (۱۳۹۰) با نام «عهد قاجار؛ مذاکره، اعتراض و دولت در ایران قرن سیزدهم» که مطالب مهمی در مورد لوتیان دارند. محمدرضا جوادی یگانه و همکاران (۱۳۹۰) نیز درباره مرام و مسلک لوتیان دوره قاجار تحقیق کرده‌اند. مقاله مشترک خاطره اسمی‌زاده و محمدرضا علم (۱۳۹۸) و سیدحسین رضوی خراسانی و همکاران (تابستان ۱۳۹۴) نیز به نقش و جایگاه لوتیان در جنبش مشروطیت اشاره کرده‌اند. نقش لوتیان در آشوب‌های اصفهان در سال‌های سلطنت سه پادشاه نخستین قاجاری را محمدرضا نصیری و همکاران (۱۳۹۴) بررسی کرده‌اند. هانریش بروگش (۱۳۸۹) ضمن بررسی تحولات ایران در عصر ناصرالدین شاه اشاراتی به عملکرد لوتیان دارد. بلوک باشی (۱۳۸۳) نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «پدیده‌ای به نام لوطی و لوطیگری در حیات اجتماعی ایران» به این موضوع توجه دارد. ابطحی (۱۳۹۶) نیز در مقاله‌ای با عنوان «حاجی هاشم‌خان لبنانی لوطی یا لمپن و بررسی چرایی شورش او در اصفهان» را مورد بررسی قرار داده است. در کتاب‌ها و مقالات دیگری نیز به موضوع لوتی و لوتی‌گری پرداخته شده است که برای جلوگیری از اطّراب از معرفی آن‌ها اجتناب شده

است؛ این آثار هر یک حاوی مطالب مفیدی درباره موضوع این مقاله است، اما این نویسندگان به برخی از جنبه‌های زندگی لوتیان در برخی از شهرها پرداخته‌اند که در این نوشتار نیز گاهی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این پژوهش درصدد ارائه تحلیلی جامع‌تر از عملکرد لوتیان و گروه‌های رهاشده اجتماعی از شروع دوره قاجاریه به خصوص دوره مشروطه تا شکل‌گیری حکومت رضا شاه است که در آن بر چگونگی نقش دوگانه سازنده یا مخرب لوتیان تأکید بیشتری شده است.

### ۳. حضور لوتی‌ها در جامعه دوره قاجاریه

احتمال می‌رود که واژه لوتی از «لوت» به معنی برهنگی، عریانی، لختی و عوری گرفته شده باشد، اما چنانچه به صورت «لوطی» نوشته شود، منسوب به قوم لوط بوده و از آن هرهزه‌کاری و غلام‌بارگی مراد می‌شود؛ هرچند به معنای بخشنده، جوانمرد، آزاده، رند، بی‌باک نیز به کاررفته است دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳/۱۹۸۰۴ و ۱۹۸۲۰). در دوره قاجاریه به معرکه‌گیران، قماربازان، رقاص‌ها، تردستان، نوازندگان، عروسک‌گردانان، نگه‌دارندگان میمون، شیر و خروس‌بازان نیز لوتی می‌گفتند مارتین، ۱۳۹۰: ۱۴۴). تناقض آشکاری در معانی این واژه وجود دارد برخی ریشه اجتماعی این گروه را پهلوانان ایران باستان دانسته و معتقدند راه و رسم «فتوت» از ایرانیان به اعراب سپرده شده است، با این تفاوت که در ایران کمال مطلوب حیات مدنی شمرده می‌شد، اما نزد اعراب کمال مطلوب حیات بدوی بوده است (جوادی یگانه و همکاران، ۱۳۹۰: ۷۹). به نظر می‌رسد که لوتیان را باید به دو گروه مردم‌گرا و واپس‌گرای فرصت‌طلب تقسیم کرد: لوتیان برخاسته از محلات سستی شهرها و اخلاف عیاران که در اصل جوانمردانی ازجان‌گذشته و عیارانی پاک‌باخته بودند و از زور و بازوی خود نان می‌خوردند؛ آنان به زندگی اخلاقی پایبند بودند و خود را وقف کمک به تهیدستان می‌کردند و با زورخانه‌ها ارتباط زیادی داشتند. این گروه مردم‌گرا، افزون بر دلالتی در بازار، مراسم عزاداری ماه محرم را سازمان‌دهی می‌کردند یا در کوچه و خیابان گشت‌زنی کرده و نگهبان محله‌ها بودند. دسته دیگر، لوتی‌های (لوطی) غیرمردمی بودند که با زورگویی آخازی می‌کردند و دست به دزدی و قتل می‌زدند؛ از آنجایی که مرز مشخص بین لوتیان مردم‌گرا و

با اخلاق با لوتیان چاقوکش و اوباش روشن نبود، در دوره قاجاریه، واژه لوتی به هر دو معنای فرد مسلح خطرناک و قهرمان مردمی به کار رفته است (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۰). لوتیان پهلوان ورزشکار نیز جایگاه ویژه‌ای در دوره قاجاریه داشتند؛ توجه ویژه فتحعلی شاه به پهلوان شریف چاله‌میدانی و علاقه محمدشاه به پهلوان عسکر یزدی و پهلوان محمد مازاری قابل تأمل است؛ حمایت ویژه ناصرالدین شاه، پهلوانان را به یک نیروی مؤثر اجتماعی حامی حاکمیت تبدیل کرد. وی عنوان پهلوانی پایتخت را به یکی از ورزشکاران برجسته و لقب پهلوان‌باشی را نیز به دیگری اعطا می‌کرد (پرتو بیضایی کاشانی، ۱۳۸۲: ۱۵۴ و ۱۵۵). در این دوره روابط و مناسبات حسنه بین شاه و لوتی‌های پهلوان به حدی بود که بخش اعظم آن‌ها در جایگاه پارکابی شاه فعالیت می‌کردند (خورشیدفر و دیگران، ۱۳۷۷: ۲۵۵). در بین ورزشکاران زورخانه‌ای انبوهی از افراد بی‌سروپا نیز حضور داشتند که به آن‌ها نیز لوتی می‌گفتند؛ البته این گروه اخیر همان داش‌مشتی‌ها و زورگیران سر گذرگاها و کوچه‌ها بودند که به قتل و غارت و تعرض به زنان و کودکان می‌پرداختند و نقطه مقابل لوتیان مردم‌گرا و جوانمرد بودند که به گروه‌های آسیب‌پذیر کمک می‌کردند. در این دوره لوازم لوتی‌گری زنجیر یزدی، جام برنجی کرمانی، دستمال بزرگ ابریشمی کاشانی، چاقوی اصفهانی، چقیق، شال و گیوه تخت نازک بود. از تفریحات آن‌ها نیز پرنده‌بازی، تربیت قوچ و خروس و راه‌انداختن جنگ بین آن‌ها در سر گذرها بود و به قمارهایی مانند قاب‌بازی و لیس‌بازی علاقه داشتند و در سنین بالاتر که دارای سرمایه‌ای می‌شدند، دکانی باز می‌کردند و به دادوستد می‌پرداختند (مستوفی، ۱۳۴۳: ۱ / ۳۰۳ و ۳۰۴). لوتیان در دوره قاجاریه از کارهایی مانند حلاجی، دلاکی، مقنی‌گری و حمالی دوری می‌کردند و بیشتر شغل‌های فروش میوه، آجیل، فرنی، دوغ، گردوی تازه، چغاله، بادبادک و یا فرفره‌سازی، پالوده‌ریزی و طبق‌کشی را ترجیح می‌دادند (فلور، ۱۳۶۵: ۴۳). سردسته لوتی‌ها از هر تومان درآمد اعضای صنف خود سی شاهی می‌گرفت. در لوتی‌خانه‌ها کشتی‌گیران، بندبازان و پهلوان نیز حضور داشتند که در میدان‌ها و بازار بساط پهن می‌کردند؛ اینان در زورخانه‌ها نیز ورزش می‌کردند و افراد برای ورود به آن‌ها پول می‌دادند؛ اما طبقه بالادست این صنف شعبده‌بازان و نمایش‌گران خیمه‌شب‌بازی بودند که در خانه ثروتمندان به اجرای نمایش می‌پرداختند (اوبن، ۱۳۹۱: ۲۹۶ و ۲۹۷).

عامل اثرگذار در رشد گروه‌های لوتی در عصر قاجاریه، تنگنای اقتصادی و سختی گذران زندگی بود. در این دوره به علت نابسامانی اقتصادی مردم در شهرهای مختلف از جمله شیراز، کاشان، کرمان، یزد و اصفهان دست به اعتراض می‌زدند. لوتیان اصفهان در یک بازه زمانی کمابیش طولانی، شورش‌هایی را در این شهر به وجود آوردند؛ به طوری که فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۴۰ق، محمدشاه در ۱۲۵۵ق و ناصرالدین‌شاه در ۱۲۶۵ق ناگزیر شدند برای سرکوب آنان به اصفهان لشکرکشی کنند. در هر نوبت نیز لوتیان اداره کامل شهر را در اختیار داشتند و پادشاهان قاجاری پس از غلبه بر شهر، لوتیان را شدیدتر از بقیه به کیفر می‌رساندند. همین مجازات سخت نشان می‌دهد که نقش لوتیان در آشوب‌ها بسیار چشمگیر بوده است (نصیری و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۱۷؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۸۶/۲-۱۰۷۸).

میرزا حسین خان تحویلدار در کتاب جغرافیای طبیعی و انسانی اصفهان لوتیان این شهر را به چندین دسته و گروه به شرح زیر تقسیم بندی می‌کند: ۱- لوتی‌های شیری یا شیرگردان؛ ۲- لوتی‌های تنبک به دوش که بعضی از آن‌ها خرس و میمون می‌رقصانند و به چهار دسته تقسیم می‌شدند؛ ۳- لوتی‌های حقه‌باز: این لوتی‌ها کارهایی مانند چشم‌بندی، شعبده‌بازی و امثال این کارها را انجام می‌دادند؛ ۴- لوتی‌های بندباز چوبینه پا؛ ۵- لوتی‌های خیمه‌شب‌باز که در عروسی‌ها مردم را سرگرم می‌کردند؛ ۶- لوتی‌های سرخوانچه استاد بقال و ۷- درباره گروه هفتم می‌نویسد: «قسم دیگر لوطی‌ها زبردست خونخوار و اشرار شارب‌الخمر غماز قمارباز و لاطی و زانی و دزد و همیشه از این نوع اصفهان بسیار بی‌شمار داشته بیشتر باعث خرابی ولایت همین الواط بودند... الحمدالله به نیروی عدالت این دولت ابد آیت تمام قلع و قمع شدند که نشانی از آن‌ها باقی نیست» (تحویلداری، ۱۳۴۲: ۸۶-۸۸).

در پی نارضایتی مردم اصفهان از عملکرد حکومت و کارگزاران، گروه‌های لوتی و اشرار از فضاها موجود به نفع خود استفاده کردند و دست به غارت مردم زدند؛ به طوری که در سال ۱۲۴۰ق لوتیان و اشرار اصفهان به سرکردگی هاشم‌خان طغیان کردند و با حمله به خانه تجار اموال آن‌ها را با زور و شکنجه می‌گرفتند و چون حاکم اصفهان عبدالله‌خان امین‌الدوله که به علت خویشاوندی با سردسته لوتیان، نتوانست یا نخواست شورش آن‌ها را خاموش کند، فتحعلی‌شاه برای سرکوب آن‌ها به اصفهان لشکر کشید و هاشم‌خان را دستگیر و از هر دو

چشم نابینا کرد (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۵۵/۱ و ۳۵۶). خاوری شیرازی نیز درباره این شورش می‌نویسد حاجی هاشم‌خان بختیاری از محله لبنان اصفهان بود وی: «جمعی از الوار لبنان و الواط اصفهان را به پیرامون خود جمع کرده شب‌ها به خانه متمولین و تجار آن ولایت می‌ریخت و بعد از تقاضای مال در صورت انکار رشته جان صاحب‌خانه را از هم می‌گسیخت. روزها علی رؤوس‌الاشهاد دیوان‌خانه و فراشخانه داشت و آدم‌های شریر او مردمان بی‌تقصیر را از کوچه و بازار به بهانه گرفته پای آن بیچارگان را به طمع مال در فلک می‌گذاشت» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۹۵/۱)

در دوره پادشاهی محمدشاه الواط و لوتی‌های اصفهان از فرصت اسفاده کردند و به دلیل شورش‌هایی که در ابتدای سلطنت او بر سر جانشینی فتحعلی‌شاه بین شاهزادگان قاجار به وجود آمد و اختلافات بین محمدشاه و انگلیس بر سر هرات، علیه او دست به شورش و چپاول اموال ثروتمندان و متمولین شهر زدند (کمبل، ۱۳۸۴: ۸۳۰/۲)؛ به طوری که محمدشاه ناگزیر برای سرکوب آن‌ها در سال ۱۲۵۵ق به اصفهان رفت. سپه ردر باره اغتشاشاتی که لوتی‌ها و اشرار در اصفهان ایجاد کردند می‌نویسد: «و چه بسیار شب‌ها که مردم فاجر به خانه مرد تاجر در می‌رفتند؛ زن و فرزندش را فصیحت می‌کردند، اموال و ائقالش را به غنیمت می‌بردند. اگر او را به جان امان داده و بامداد از در دادخواهی یاد از حدیث شبانه می‌کرد، بی‌گمان شب دیگر، سر از تنش برمی‌داشتند و بسیار وقت بود که اشرار حرب‌های که مسلمین را بدان مقتول ساخته بودند در آبگیرهای مساجد غسل می‌دادند و شستن می‌فرمودند و بدان افتخار می‌کردند... مدتی دراز بر نیامد که خویشتن (محمدشاه) سفر اصفهان را تصمیم عزم داد.» (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۴۱/۱).

در این آشوب‌ها دو تن از علمای اصفهان امام‌جمعه و سیدباقر شفتی که از چهره‌های سرشناس مذهبی بودند، به حمایت از معترضین پرداختند و هنگامی که محمدشاه دستور دستگیری سیدباقر را داد، هزاران نفر برای حمایت از وی گرد آمدند و از شاه خواستند تا سید را به عتبات تبعید نکند. به دستور شاه صدها نفر در اصفهان دستگیر شدند؛ از این تعداد ۲۷۰ نفر اعدام و چهارصد نفر نیز به زندان افتادند (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۵۳ و ۱۵۴)؛ از جمله کسانی که به دستور محمدشاه دستگیر و اعدام شد، حاج غلامحسین یا لوتی غلامحسین سردسته لوتی‌های اصفهان بود. عده‌ای از این لوتی‌ها را نیز در اردبیل زندانی کردند (کمبل، ۱۳۸۴: ۸۳۰/۲). حمایت

سیدباقر از شورشیان و مردم از وی این واقعت تلخ را بیان می‌کند که جامعه آن روز ایران به سختی بین مرگ و حیات دست‌وپا می‌زده است و نیروهای تأثیرگذار بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذشتند و همین امر موجبات شورش و پیوند آن‌ها را با علما به وجود آورد.

لوتیان در شهر شیراز نیز قدرت و نفوذ فراوان داشتند. در این شهر نیز رکود اقتصادی عامل تشدید شورش لوتی‌ها بود. در سال ۱۲۶۶ق که به علت هجوم ملخ، قیمت نان افزایش یافت، لوتی‌ها وارد صحنه شدند و کار به جایی رسید که یکی از خدمتکاران شاهزاده حاکم را کتک زدند. در سال ۱۲۸۲ق کنترل شیراز شب‌ها در اختیار لوتی‌ها قرار داشت و آنچه بر اقتدار آنان می‌افزود، گرانی ارزاق عمومی بود. عامل اصلی گرانی و قحطی نیز مقامات حکومتی بودند که با خرید و احتکار گندم و فروش آن به قیمت گزاف، به اقشار فرودست آسیب می‌رساندند؛ در این سال بخشی از نیروهای تهی‌دست عشایری نیز که برای گذران زندگی به شیراز آمده بودند، به لوتی‌ها پیوستند و بر ناامنی شهر افزودند (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۴۷ و ۱۴۸).

گروه‌های لوتی غیرمردمی یا همان لات‌ولوت‌ها در شیراز از قدرت و نفوذ فراوان برخوردار بود و هر کاری که می‌خواستند انجام می‌دادند. لوتی‌های شیراز به دو گروه مخالف تقسیم شده بودند که هر دسته به سرکردگی لوتی‌باشی، محلاتی از شهر را در اختیار داشتند و به دزدی، غارت و کارهای ناشایست مبادرت می‌کردند. لوتی‌ها با مقامات مهم دولتی ارتباط داشتند و از طرف آن‌ها محرمانه مورد تقویت و پشتیبانی قرار می‌گرفتند و به این مقامات باج می‌دادند. لوتیان شیراز پزشکانی در اختیار داشتند که هر وقت کسی را مجروح می‌کردند برای اینکه شناسایی نشوند این پزشکان را به سراغ آن‌ها می‌فرستادند تا با خوراندن دارو او را از بین ببرند. مردم شهر در صورتی از دست آنان در امان بودند که به آن‌ها پول می‌دادند و تسلیم‌شان می‌شدند و افرادی که به آن‌ها باج می‌دادند تحت حمایت قرار می‌گرفتند. قدرت لوتی‌های شیراز پس از مرگ محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه به اوج خود رسید؛ آن‌ها علیه ناصرالدین شاه شورش کردند و امور شهر را به دست گرفتند و به زور وارد خانه‌ها می‌شدند، درب دکان‌ها را می‌شکستند و کالاهای تجارتنی را غارت می‌کردند. ثروتمندان و بزرگان شهر برای در امان ماندن از حمله و تجاوز لوتی‌ها مقدار زیادی پول به آن‌ها می‌دادند. لوتی‌ها اموال خارجی‌ها را نیز می‌ربودند؛ به طوری که دارایی «فاگرین» پزشک سوئدی ساکن شیراز را غارت کردند. این وضعیت کماکان در شیراز ادامه یافت و لوتی‌ها همچنان قدرت

خود را در این شهر حفظ کردند و شب‌ها کسی جرأت نمی‌کرد از کوچه و بازار عبور کند. گاهی این لوتی‌های اوباش، دستاویز گروه‌های قدرت قرار می‌گرفتند؛ به طوری که هرگاه اقتدار این افراد زیر سؤال می‌رفت از این دسته لوتیان برای تثبیت موقعیت خود استفاده می‌کردند؛ از جمله کسانی که از این لوتیان برای تحکیم قدرت خود استفاده کرد، قوام‌الدوله حاکم فارس بود؛ به همین دلیل کسی قدرت مقابله با لوتیان فارس را نداشت (بروگش، ۱۳۸۹: ۴۶۸ و ۴۷۹؛ و آوری، ۱۳۸۷: ۵۸۹).

مرام اخلاقی لوتیان مردم‌گرا ناشی از روحیه جوانمردی و عدالت‌طلبی سبب می‌شد که آنان نسبت به حوادث اطراف بی‌تفاوت نباشند. ساختار حکومت قاجاریه نیز که به واسطه ضعف اداری و سیاسی قادر به کنترل رهبران محلی نبود، گاهی برای حفظ موازنه قدرت آنان را به جان هم می‌انداخت و لوتیان ابزار مناسبی برای ایجاد نزاع‌های شهری شمرده می‌شدند (رضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۹۷ و ۹۸).

تهران نیز وضعیتی مطلوب‌تر از دیگر شهرها نداشت در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه با افزایش قیمت نان و خواربار، دزدی و جنایت در این شهر افزایش یافت؛ به موازات گرانی و قحطی، دسته‌های اشرار و لوتی‌های محل بر شرارت و دستبرد به داخل و اطراف شهر افزودند؛ به طوری که یک گروه یازده نفری شامل نه مسلمان و دو مسیحی در جاده تهران قزوین مسافران و کاروان‌ها را غارت می‌کردند. با تعقیب این گروه توسط سربازها دو نفر مسیحی این گروه دستگیر و بعد بریدن سر، بدن آن‌ها را به دم اسب بستند و برای عبرت دیگر اشرار و لوتی‌ها در محلات شهر گرداندند (بروگش، ۱۳۸۹: ۵۶۱). به دلیل تداوم قتل و غارت‌ها توسط لوتی‌ها و اشرار و به‌خطرافتادن امنیت عمومی، ناصرالدین شاه دستور داد تا با مجرمین با شدت عمل بیشتری برخورد شود. به دستور شاه گوش، بینی و زبان بیست نفر از اشرار و لوتی‌هایی که در دیگر محلات دستگیر شده بودند را بریدند و دو نفر دیگر را که اتهام سنگین‌تری داشتند در میدان دروازه نو سر بریدند؛ دو نفر دیگر را نیز که در هنگام سرقت خانه‌ها مرتکب قتل چند نفر شده بودند بر سر در همین دروازه طنابی بر گردن انداختند و چند نفر میرغضب و فراش آن‌ها را آنقدر این طرف و آن طرف کشیدند تا به قتل رسیدند. یک جوان لوتی تهرانی را که مرتکب تجاوز به عنف شده بود، توسط لوتی دیگر سر بریدند؛ البته این لوتی که سر این جوان را برید به بهانه‌ای به دستور شاه دستگیر و دست

راست وی را که با آن سر جوان را بریده بود قطع کردند؛ باوجود شدت برخوردها دست‌بردها همچنان روبه‌افزایش بود؛ به همین سبب، شاه فرمان داد هر کسی را که مشروب بخورد و مست کند، دستگیر و اعدام کنند. معمولاً در این دوره لوتی‌ها از جمله کسانی بودند که شراب می‌نوشیدند. هنگامی هم که ارتباط محمودخان کلاتر با لوتی‌ها ثابت شد، در حضور شاه سرش را جدا کردند و جنازه او را به دُم قاطر بسته، دور شهر گرداندند (بروگش، ۱۳۸۹: ۱۸۷ و ۵۶۲ و ۵۸۷ و ۵۹۱). در سال ۱۲۷۶-۷۷ق نیز هفت تن از لوتی‌ها و اشراق محلات را که متهم به دزدی و هتک ناموس بودند به دستور شاه اعدام کردند. سردهسته این لوتی‌ها کسی بود که پیش‌تر دستگیر و دو دستش شده بود، اما دست از شرارت برنداشته بود (همان، ۶۱۱).

لوتیان تهران در نظر پزشک اتریشی ناصرالدین شاه شبیه گاوچران‌های آمریکایی بودند که در کمرگاه خود دشنه‌ای به‌عنوان سلاح حمل می‌کردند و به عرق‌خوری و قماربازی علاقه داشتند و گاه برای تفریح یا سودجویی، آشوب به راه می‌انداختند. لوتیان تبریز، شیراز و اصفهان از همه بیشتر به جلادت شهرت یافته بودند. پولاک توصیه می‌کند که اروپاییان برای امنیت بیشتر در حمایت چند تن از این لوتیان قرار گیرند (پولاک، ۱۳۳۸: ۳۸). در مواردی نیز گروه‌های لوتی به برخی از گروه‌های دراویش می‌پیوستند (فلور، ۱۳۶۵: ۷۰/۲). مرام اخلاقی لوتیان مردم‌گرا ناشی از روحیه جوانمردی و عدالت‌طلبی سبب می‌شد که آنان نسبت به حوادث اطرافشان بی‌تفاوت نباشند. ساختار حکومت قاجاریه نیز که به‌واسطه ضعف اداری و سیاسی، قادر به کنترل رهبران محلی نبود، گاهی برای حفظ موازنه قدرت آنان را به جان هم می‌انداخت و لوتیان ابزار مناسبی برای ایجاد نزاع‌های شهری شمرده می‌شدند (رضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۹۷ و ۹۸).

#### ۴. نقش لوتی‌ها در نهضت مشروطه

مشکلات اقتصادی مانند فقر و بیکاری فراگیر جامعه ایرانی در عصر قاجار باعث افزایش و رشد بی‌رویه گروه‌های رهاشده و سرگردان اجتماعی شد؛ به طوری که این وضعیت روزبه‌روز بر بحران افزود و مشروطه‌خواهی واکنشی به این نابسامانی‌ها بود. نیروهای مترقی درصدد بودند تا با تجدید قدرت شاه در چهارچوب قانون، توسعه سیاسی و اجتماعی را برای جامعه بحران‌زده امکان‌پذیر کنند؛ با وجود این هرچند پیروزی نهضت مشروطه و

تشکیل مجلس قدرت شاه را محدود کرد، اما با مرگ مظفرالدین شاه، اوضاع سیاسی به شدت پریشان شد. محمدعلی شاه که به دلیل امضای قانون اساسی و پذیرش نظام مشروطیت توسط پدرش مظفرالدین شاه، نمی‌توانست آشکارا با مشروطه مخالفت کند، به فکر استفاده از نیروهای غیررسمی افتاد و از رؤسای ایلات استفاده کرد. قتل و غارت پسر رحیم‌خان چلبیانلو در اطراف تبریز، اغتشاشات اشرار در فارس، شورش در نواحی گیلان، مازندران، خراسان، یزد، کرمان و شرارت‌های نایب حسین لوتی در کاشان با اشاره او صورت می‌گرفت (ویجویه، ۱۳۵۵: ۲۲؛ شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۱۱). دامنه شرارت‌های نایب حسین و پسرش ماشاءالله، کاشان و نواحی اطراف آن، اردستان و بلوکات یزد را دربرمی‌گرفت و مردم این نواحی را غارت می‌کردند (مستوفی، ۱۳۴۳: ۲/۶۳۳).

محمدعلی شاه در شهرها از ولگردان و اوباش برای رویارویی با مردم نیز استفاده کرد. با اشاره کامران میرزا، خسروخان مقتدرنظام و سید محمد صنیع حضرت که یکی از آن‌ها سردسته لوتی‌های سنگلج و دیگری سردسته مثنی‌های محله چاله‌میدان بود، وارد میدان توپخانه شدند و کدورتی که بین لوتی‌های غیر مردم‌گرای این دو محله وجود داشت، با پادرمیانی آقابالاخان سردار افخم رئیس قورخانه برطرف شد و علیه مشروطه‌خواهان بسیج شدند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۵۹/۲). گروه‌های سرخورده اجتماعی نیز که درگیر انواع فشارهای اقتصادی و روانی بودند، به آسانی توسط مستبدان جذب می‌شدند؛ از سوی دیگر، گروه‌های ملی نیز در ذی‌قعدة ۱۳۲۵ در مسجد سپهسالار بست نشستند و کوشیدند تا شاه را وادار به همراهی با مشروطه کنند. (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۳۱)، اما درباریان به مثنی‌ها (لوتی‌ها) و اوباش سنگلج و چاله‌میدان مأموریت دادند تا اجتماع‌کنندگان مسجد سپهسالار را متفرق کنند. آنان نیز در ۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ق با حمله به مسجد شروع به تیراندازی به درب مسجد کردند و با بیرون‌کشیدن قمه‌های خود به شرارت پرداختند؛ لیکن به دلیل مقابله مجاهدین، به سوی میدان توپخانه رهسپار شدند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۶۲-۱۶۶) مستر مالینگ نیز در گزارشی به ادوارد گری اعلام کرد تعداد زیادی از اشرار مسلح با پشتیبانی قشون و توپچیان وارد میدان شهر شدند (کتاب آبی، ۱۳۶۳: ۱۱۸/۱).

بدین ترتیب، مشروطه‌خواهان در بهارستان و مسجد سپهسالار و طرفداران استبداد با همراهی لوتیان در میدان توپخانه گرد آمدند و مسلحانه در برابر هم قرار گرفتند. مخبرالسلطنه

در گزارش ۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ می‌نویسد که مقتدرنظام از سنگلج و صنیع حضرت (هر دو از سران لوتی این محلات بودند) از چاله‌میدان به مدرسه سپهسالار حمله و با شلیک چند تیر هوایی کوشیدند وارد مجلس شوند، اما چون درب‌های مجلس بسته بود و از طرف محافظین به سوی آن‌ها تیراندازی شد متفرق شدند. (هدایت، ۱۳۶۳، ۱۶۰ و ۱۶۱).

واقعه میدان توپخانه حضور سازمان‌یافته عناصر رهاشده اجتماعی و لوتیان در حمایت از استبداد محمدعلی شاه بود. چندین چادر شاهی توسط فراشان در میدان برافراشته شد و قهوه‌خانه و آشپزخانه مفصلی برای آن‌ها برپا شد. یک گروه هزارنفری به رهبری مقتدر نظام و گروه پرتعدادتری به سرکردگی صنیع حضرت چاله‌میدانی نیز با جمع فراوانی از قاطرچی‌ها، فراش‌ها و اشرار به طرف مجلس هجوم بردند (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۵۶۳ و ۵۶۴). گردانندگان این آشوب نیز شب‌ها برای مستی‌ها (لوتی‌ها) و سردستگان اشرار، شراب زیادی حاضر می‌کردند تا آنان را برای ماجراجویی بیشتر آماده کنند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۲/۱۶۹) شاه به امیر بهادر دستور داد تا غلامان کشیک‌خانه و قاطرچیان را به میدان توپخانه بفرستد (کتاب آبی، ۱۳۶۳: ۱۴۰/۱). آشوب‌طلبان از ۹ تا ۲۰ ذی‌قعدة به تجمع ادامه دادند. در این مدت مردی که چادر زنانه سر کرده بود، از بین زنان با شش‌لول به سید محمد یزدی که در حال سخنرانی بود شلیک کرد. اجتماع‌کنندگان میدان وی را دستگیر و به قتل رساندند. میرزا عنایت‌الله زنجانی نیز که به توهین‌های سید محمد یزدی اعتراض کرده بود، مورد حمله اوباش قرار گرفت و او را کور کردند و پول و ساعت طلای وی را ربودند (کسروی، ۱۳۷۰: ۵۱۴). این حرکات خشونت‌آمیز نفرت عمومی را برانگیخت. اهالی آذربایجان، گیلان، فارس و کرمان در تلگراف‌هایی از شاه خواستند که بساط اوباش میدان توپخانه را برچیند و تهدید کردند که وی را از سلطنت برکنار خواهند کرد. حمایت‌های سرتاسری مردم موجب عقب‌نشینی شاه و پایان تجمع دسته‌های مختلف میدان توپخانه شد (کسروی، همان: ۵۲۰-۵۱۸).

در تبریز نیز هم‌زمان با واقعه میدان توپخانه، عده‌ای از اوباش و اشرار با حمایت روس‌ها دست به ایجاد ناامنی زدند، اما حضور لوتیان مردم‌گرا مانند ستارخان و باقرخان مانع از گسترش عملیات آن‌ها شد؛ از سویی هرچند بلوای میدان توپخانه با واکنش مردمی شکست خورد، اما

محمدعلی شاه با استفاده از این گروه‌ها به شکل پنهانی و پراکنده به قتل و کشتار مردم ادامه داد؛ به تحریک وی و درباریان، لوتیان به آزار مردم در معابر پرداختند؛ فریدون زرتشتی را شبانه کشتند و در ۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ق نیز به بهاء‌الواعظین از سخنرانان مشروطه‌خواه حمله کردند و طوری او را زخمی کردند که سرانجام بر اثر جراحی فوت کرد؛ علاوه بر این عوامل صنیع حضرت و مقتدر نظام، مفاخر و مجلل در معابر، خیابان‌ها و کوچه‌ها عبا، عمامه، کلاه و جیب افراد را خالی می‌کردند و برای دزدی و آدم‌کشی به خانه‌های مردم هجوم می‌بردند (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۴۵). کاشانی از این افراد تحت عنوان الوات و اشراری که تمام مردم از شرارت، هرزگی، فسق و فجور آن‌ها آگاه بودند نام می‌برد (همان: ۳۰۱).

در قزوین نیز یکی از روحانیون به نام سیدجمال به مخالفت با مشروطه برخاست؛ وی با همدستی میرزا علینقی که از سوی مخالفان مشروطه از تهران به این شهر وارد شده بود، اوباش شهر را به چند دسته تقسیم و هر دسته را برای قتل رهبران آزادیخواه بسیج کرد، اما به دلیل ختم ماجرای میدان توپخانه، مستبدان این شهر هم پا پس کشیدند و درگیری چندانی رخ نداد (کسروی، ۱۳۷۰: ۴۰۶). تبریز نیز وضع مشابهی داشت؛ در ۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ق تقه‌الاسلام به مستشارالدوله گزارش داد که مردم امنیت جانی و مالی ندارند و اجناس ورودی به شهر توسط الوات دوره‌گرد با تهدید و ارعاب با قیمتی ناچیزی خریداری یا غارت می‌شود؛ بر اساس گزارش‌ها، بسیاری از روستاها و ولایات آذربایجان وضع آشفته و خراب داشتند و روستاها پیوسته توسط الوات غارت می‌شدند (افشار، ۱۳۷۸: ۲۶۲ و ۲۶۳). در ۹ ذی‌الحجة ۱۳۲۷ الوات و سربازهای دولتی به بازارهای اصفهان هجوم بردند و با کندن درب مغازه‌ها، بازار چهارسوق و بازار بزرگ این شهر را غارت کردند. به گزارش کاشانی، پس از پیروزی قوای دولتی بر نیروهای انقلابی سربازان از سربازخانه‌ها به بازار هجوم بردند و با کندن درب مغازه‌ها، اموال مردم را غارت کردند. این نیروها بازار مسگرها و بازار بزرگ اصفهان را تا آخر بازار که به باغ قلندرها معروف بود غارت کردند و الواط شهر نیز به این جماعت پیوستند و آنچه توانستند از مغازه‌های بلورفروشی به غارت بردند و بقیه اموال و بلورها را خرد کردند (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۳۴۸ و ۳۴۹).

پس از به توپ بستن مجلس نیز به تحریک لوتی‌ها و اوباش، هزاران تن به درون مجلس ریختند و هر چیز ممکن را غارت کردند. بلایی که غارتگران بر سر مجلس آوردند، توپ‌های

کودتاگران نیاورد؛ به طوری که اگر لیاخوف جلوگیری نکرده بود، از عمارت مجلس و باغ زیبای آن اثری باقی نمی ماند (ماموتوف، ۱۳۸۰: ۳۷۴). غارت مجلس توسط اوباش به اطلاع وزارت امور خارجه انگلیس نیز رسید (کتاب آبی، ۱۳۶۲: ۱۹۵/۱ و ۲۳۸)؛ در مورد تهدید مجلس از طرف لوتی ها و مشهدی ها در گزارشی آمده است؛ هنگامی که سید عبدالله با چند تن از وکلای آذربایجان در منزل به مشورت در باره حوادث جاری مشغول بود جوان سیدی از مستخدمین وی به جلسه وارد شد و اظهار داشت زمانی که از پامنار به طرف منزل می آمدم صنیع حضرت با قریب سیصد نفر از مشدی های چاله میدان و عودلاجان به طرف مجلس می رفتند. سید این جوان را برای اطلاع از این حرکت صنیع حضرت نزد وی فرستاد و قصد او را از این حرکت جو یا شد. صنیع حضرت به فرستاده سید اظهار داشت چون شنیدم مقتدر نظام با جمعی از مشدی های سنگلج به طرف مجلس شورای ملی حرکت کرده اند من هم با مشدی های این محل برای جلوگیری از هجوم آنها به مجلس می روم (ماموتوف، ۱۳۸۰: ۳۴ و ۳۵). معمولاً وفاداری شدیدی که لوتیان به هویت گروهی داشتند و حمایت آنان از یکدیگر در کنار تشکیلات به نسبت سازمان یافته و نیز جسارت آنان کمک می کرد تا بتوانند بر امور سیاسی شهرها اثر بگذارند (اسمی زاده و دیگران، ۱۳۹۸: ۶۴).

##### ۵. نقش لوتی ها در حوادث تبریز

در تبریز لوتیان زیادی زندگی می کردند که حلاج اوغلی، ستارخان، نائب محمد، کاظم دواتگر، حسن کباب پز و عباس و یوسف در محله حکماوار از دیگران مشهورتر بودند. لوتیان نقش زیادی در حوادث خوب و بد محلات این شهر بازی می کردند، اما با پیروزی مشروطه و از بین رفتن رقابت های محله ای، بسیاری از لوتیان نقش غیرمردمی خود را فرو نهادند و به مجاهدین پیوستند؛ هر چند به زودی بازار لوتیان غیرمردمی دوباره گرم شد؛ محمدعلی شاه که می کوشید مجلس را از بین ببرد برای اینکه آزادیخواهان تبریز نتوانند به کمک انقلابیون تهران و حمایت مجلس بیایند توسط حاج ابراهیم صراف برای میر هاشم پول فرستاد تا لوتیان دوچی را به دشمنی با مشروطه خواهان و ستارخان برانگیزد. میر هاشم نیز که رقیب لوتیان محله امیرخیز و به خصوص ستارخان بود، لوتیان دوچی را علیه ستارخان تحریک کرد؛ به طوری که کاظم دواتگر اوغلی به همراه سه تن از لوتیان دوچی،

یکی از آموزگاران مدرسه روسی را زخمی کردند. کنسول روس نیز مدعی شد که چند تن از لوتیان به کنسولگری آمده و قصد جاننش را کرده‌اند. در ۱۰ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ق نیز او باش دوچی به بازار ریختند و با شلیک گلوله، مغازه‌ها را بستند. انجمن تبریز گروهی از مجاهدین را به مقابله با آنان فرستاد که به درگیری انجامید و پس از دو روز جنگ، بیست تن از دو طرف کشته شدند. در ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ق تعدادی از روحانیون در انجمن اسلامیہ تجمع کردند و سراسر دوچی پر از تفنگداران و لوتیانی شد که در پشت‌بام‌ها سنگر بندی کرده بودند (کسروی، ۱۳۷۱: ۴۹۱-۴۹۳ و ۵۳۵ و ۶۲۹).

پیش از کودتای محمدعلی شاه، ستارخان با دلالتی اسب روزگار می‌گذراند و در محله امیرخیز سمت کدخدایی داشت. باقرخان نیز خشت‌مالی می‌کرد و لوتی معروف و کدخدای محله خیابان بود، اما با حوادثی که روی داد، هر دو به صف مشروطه‌خواهان پیوستند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۳). حمله دولتیان به تبریز در ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ق با مقاومت مشروطه‌خواهان شکست خورد، رحیم خان، شجاع نظام و لوتیان محله دوچی که به حمایت از استبداد وارد درگیری با مشروطه‌خواهان شده بودند به باسمنج فرار کردند و آن‌هایی که مانده بودند، دستگیر و تعدادی کشته شدند؛ دیگر لوتیان نیز به ستارخان و باقرخان پیوستند. باوجود جان‌فشانی‌های ستارخان برای درهم‌شکستن نیروهای ضد مشروطه، تقی‌زاده که پس از تصرف تبریز توسط نیروهای انقلابی از لندن به این شهر برگشته بود به جای اینکه به حمایت از مجاهدین تبریزی و ستارخان بپردازد شروع به ایرادگیری از ستار و مجاهدین نمود و آن‌ها را متهم به شراب‌خواری، چپاول اموال مردم و تجاوز به نوامیس آن‌ها کرد. کسروی می‌نویسد تقی‌زاده، حیدرخان عمو اوغلی و محمدعلی خان تربیت که از خویشان تقی‌زاده بود با لندن و کانون‌های سیاسی این کشور در ارتباط بودند، وی آن‌ها را از دشمنان ستارخان می‌داند و می‌افزاید این تربیت بود که با تأیید تقی‌زاده در نامه‌ای به ادوارد براون، از ستارخان به‌عنوان «لوتی تاراجگر قره‌داغی» یاد کرد و خواهش می‌کند که در ستایش از او چیزی ننویسد» (کسروی، ۱۳۷۰: ۸۰۸ و ۸۰۹). به نظر می‌رسد که براون نیز تحت تأثیر همین اخبار، ستارخان را سوداگر اسب، بی‌سواد و جاهل قره‌داغی خوانده است که از رحیم‌خان چلبیانلو راهزن، چیز بیشتری در مورد مفهوم مشروطه نمی‌داند. در این نامه ستارخان راهزن دلیر و

باقرخان، گردن کلفت ترسو معرفی شده است که پرچم روس را بر فراز منزلش نصب کرده است. او در بخش‌هایی از این نامه، ضمن اشاره به موفقیت‌های ستار در مبارزه با کردهای ماکو و مقاومت در برابر قوای دولتی که به تبریز حمله کرده بودند، ابراز عقیده می‌کند که این موفقیت‌ها موجب فساد وی شد و شروع به غارت شهروندان بی‌آزار کرده و به شراب‌خواری روی آورد و زنان زیادی در اختیار گرفته است (براون، ۱۳۷۶: ۳۷۳ و ۳۷۴). این گزارش براون مورد انتقاد کسروی واقع شد؛ وی در دفاع از مجاهدین و ستارخان می‌نویسد؛ در این زمان بیش از چهل هزار نفر به نام مجاهد در آذربایجان فعالیت می‌کردند. حدود بیست هزار از این مجاهدین در تبریز حضور داشتند که در میان آن‌ها آدم‌های بدکرداری که برخی اعمال زشت انجام می‌دادند نیز بودند، اما ستارخان و باقرخان و دیگر سران مجاهد تا می‌توانستند جلوی آن‌ها را می‌گرفتند و در صورت ارتکاب جرم آن‌ها را به دار مجازات می‌آویختند (کسروی، ۱۳۷۰: ۸۰۹)؛ باوجود چنین اظهارنظرهایی، تبریز و اطراف این شهر با تدابیر انجمن تبریز و اقدامات ستارخان و باقرخان آرام بود و رئیس‌نظمیه که عضو انجمن نیز محسوب می‌شد، با گروهی از نیروهای نظمیه بر شهر کنترل داشتند (کتاب آبی، ۱۳۶۲: ۱/۱۷۸).

در شیراز نیز دسته‌های لوتی همچنان به قتل و دزدی می‌پرداختند؛ به همین سبب، هنگامی که سهام‌الدوله به حکمرانی این شهر منصوب شد، بی‌درنگ دستور اعدام یکی از لوتیان معروف و نوکر نصرالدوله حاکم پیشین را صادر کرد (کتاب آبی، ۱۳۳۳: ۷۶۳/۳). در نائین نیز یکی از نوکرهای نایب‌الحکومه توسط یکی از لوتیان به قتل رسید و دو یهودی را زخمی کرد، اما حاکم از ترس نوچه‌ها و هم‌دستان او اقدامی برای دستگیری وی نکرد (همان: ۸۷۱/۴).

## ۶. نقش لوتی‌ها در تحولات سیاسی ایران بعد از کودتای ۱۲۹۹ش

پیش از کودتای رضاخان، انگلیسی‌ها کوشیدند دولتی هم‌سوتر با خود در ایران روی کار آورند؛ در نتیجه دولت صمصام‌السلطنه در مرداد ۱۲۹۷ش/۱۹۱۹م استعفا داد و وثوق‌الدوله دولتی طرفدار انگلیس تشکیل داد (غنی، ۱۳۷۸: ۴۵ و ۵۳). انگلیسی‌ها برای وادار کردن نخست‌وزیر به کناره‌گیری، از لوتیان و اوباش برای راه‌اندازی آشوب استفاده کردند و با همیاری حسن وثوق‌الدوله و فیروز میرزا نصرت‌الدوله تعدادی از آنان را تحریک کردند تا

در مساجد تهران و صحن شاه عبدالعظیم اجتماع کنند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۹۸ / ۴ و ۱۰۱). در پی کودتای ۱۲۹۹ش حدود دویست نفر از شاهزادگان، رجال و صاحبان مقامات عالی دستگیر شدند (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۲ / ۶۷۰).

### ۷. روابط رضاخان با لوتیان

مناسبات رضاخان سردار سپه با لوتی‌ها و گروه‌های رانده شده اجتماعی را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: ۱. دوره نخست از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ش است که در این دوره وی برای رسیدن به قدرت و انجام خواسته‌ها خود، به نحو گسترده‌ای از آن‌ها سود برد. ۲. دوره دوم پس از رسیدن به پادشاهی که روابط خود را قطع و دست از حمایت آن‌ها برداشت. رضاخان دوران کودکی خود را در محله لوتی‌خیز سنگلج سپری کرده بود؛ از آنجا که یکی از نشانه‌های شهامت لوتی‌های محله‌های تهران، تظاهر در بدمستی، قمه‌کشی و قرق‌گذرهای محل بود، قزاق‌ها نیز در این اظهار شجاعت خودنمایی می‌کردند. در بین قزاق‌ها، رضاخان و علیشاه از همه بیشتر در زدوخوردها شرکت می‌کردند؛ به طوری که رضاخان اثر زخم یکی از این مبارزه‌طلبی‌ها را بر چهره داشت (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳۲۴). یکی از فعالان سیاسی که شاهد روزهای بعد از کودتا بود، در مورد جلساتی که با حضور خارجی‌ها برگزار و در آن درباره سردار سپه گفت‌وگو می‌شد، می‌نویسد: «خارجی‌ها هنوز به این مرد پرکار و خوش‌قیافه، این سرباز بلندبالا که جای زخم قداره بر بالای بینی بلند و رومی شکل او نمایان است، احترام می‌گذارند» (بهار، ۱۳۷۱: ۱۶۱/۲). به همین سبب سردار سپه نه‌تنها از روحیات لوتی‌ها آگاهی داشت، بلکه با ضرب‌وجرح حسین‌خان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران که علیه کودتا مطلب می‌نوشت، ثابت کرد که هنوز به راه‌حل‌های خشونت‌آمیز برای رسیدن به هدف پایبند است (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۸۷)؛ در نتیجه گسترش و حمایت نیروهای مؤثر اجتماعی از رضاخان مخالفین زیر فشار قرار گرفتند و مجبور به سکوت شدند. رضاخان بعد از تصدی رئیس‌الوزاری در سال ۱۳۰۲ش به منظور تسلط کامل بر نظمیه «وستداهل» رئیس سوئدی نظمیه را با ایجاد آشوب‌های پی‌درپی در تهران و افزایش سرقت‌های مسلحانه، متهم به رشوه‌خواری و هدر دادن بیت‌المال کرد و از کار برکنار و کلنل

محمدخان درگاهی فرمانده لشکر قزاق و حامی قدرتمند خود را به ریاست نظمیّه منصوب کرد. درگاهی در دوران جوانی هنگامی که در مدرسه علمیه درس می‌خواند، به اندک بهانه‌ای چاقوکشی می‌کرد و به همین علت، به محمد چاقوکش معروف شده بود (مستوفی، ۱۳۴۳: ۶۲۹/۳).

گماشتن این فرد خشن و لوتی مسلک، تمایل رضاخان را برای استفاده از افراد ماجراجوی بی‌پروا و لوتی نشان می‌دهد. انتصاب وی به ریاست نظمیّه، جذب لوتی‌ها و اوباش را آسان می‌کرد تا در مواقع لزوم، کارهای مورد نظر نظمیّه را به صورت غیررسمی انجام دهند. از زمان ریاست وی بر شهربانی در سال ۱۳۰۲ش تا زمان رسیدن به پادشاهی، نظمیّه پر از افراد سازمان‌یافته لوتی مسلک بود که در راستای افزایش اقتدار روزافزون رضاخان اقدام می‌کردند (مجد، ۱۳۸۹: ۱۸۵ و ۱۹۲)؛ یکی از نمونه‌های حضور لوتی‌ها زیر نظر شهربانی، در اجرای جمهوری‌خواهی است. رضاخان که با رهبران فراکسیون اکثریت مجلس، «تجدد» و «سوسیالیست»‌ها برای برقراری جمهوری تبانی کرده بود، به نظمیّه و بلدیّه تهران دستور داد، از ولایات مختلف تلگراف‌های تندی برای مخالفت با نظام سلطنتی به مجلس مخابره کنند. در ۲۷ اسفند ۱۳۰۲ نیز گروهی از مردم تهران با بیرق‌ها و پیراهن‌های سرخ در حمایت از جمهوری‌خواهی به راهپیمایی پرداختند و لات‌های ولگرد نیز غوغا سالار این تظاهرات شدند (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/ ۵۸۸ و ۵۸۹). در واقعه قتل «ایمبری» کنسول آمریکا به دست اوباش نیز حکومت نظامی در تهران اعلام شد و با تکیه بر این حادثه، دولت شروع به دستگیری طرفداران مدرس و اقلیت مجلس کرد (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۱۲۴/۲ و ۱۲۵). سردبیران روزنامه‌های مختلف نیز که پس از قتل میرزاده عشقی در مجلس شورای ملی بست نشسته بودند، دولت رضاخان را مسئول ایجاد ناامنی و بهانه‌جویی برای دستگیری آزادی‌خواهان اعلام کردند (مجد، ۱۳۸۹: ۲۹۸) در مجلس نیز از اظهار نظر مدرس و گروه اقلیت در مورد این رویداد توسط اوباش جلوگیری شد؛ در نتیجه، مدرس و گروه اقلیت از حضور در مجلس خودداری کردند. سرانجام گروه اقلیت در جلسه دوم اسد سال ۱۳۰۳ ش حاضر شدند، اما چون نتیجه‌ای نگرفتند، طرح استیضاح دولت را دادند (مکی، ۱۳۵۷: ۱۰۹/۳-۱۱۱)؛ رضاخان با وجود همراهی بیشتر نمایندگان مجلس از

استیضاح دوری می‌کرد. به همین دلیل، عده‌ای از ماجراجویان لوتی مسلک با پشتیبانی سرهنگ محمد درگاهی رئیس شهربانی به مجلس آمدند و شعار مرگ بر مدرس و زنده‌باد سردار سپه سر دادند؛ پس از پایان جلسه نیز هنگامی که مدرس و گروه اقلیت از مجلس خارج شدند، عده‌ای از ارازل و اوباش که تحریک شده بودند، به آن‌ها هجوم آوردند و «نائب چلوپی» که از سرکردگان دارودسته لوتی‌ها بود، سیلی محکمی به مدرس زد. سایر ارازل و اوباش نیز به همراهان مدرس حائری‌زاده و کازرونی ضرباتی وارد کردند. تا اینکه مردم سرچشمه و خیابان نظامیه به اشرار حمله کردند و مدرس و همراهانش را به خانه‌های ایشان رساندند (مکی، ۱۳۵۷: ۳/ ۱۳۲؛ مستوفی، ۱۳۴۳، ۶۲۸ و ۶۲۹). هنگامی که میرزاعلی کازرونی و حائری‌زاده نمایندگان جناح اقلیت مجلس، حامیان جمهوری‌خواهی را اراذل و اوباش و رجاله نامیدند، بهانه لازم به دست ایشان افتاد تا با جناح اقلیت تسویه حساب کنند و میرزاده عشقی از مخالفین سرسخت جمهوری‌خواهی را ترور کردند. سرانجام نیز بر اثر قدرت‌نمایی اوباش در خارج و هیاهوی جناح اکثریت حامی رضاخان در درون مجلس، برخی از نمایندگان استیضاح‌کننده طرح را پس گرفتند (بهار، ۱۳۷۱: ۲/ ۱۰۸ و ۱۳۸).

ماجرای بلوای نان که توسط درگاهی رئیس شهربانی طراحی شده بود نیز از موارد حضور مؤثر لوتی‌ها و نیروهای اجتماعی رها شده بود. در اواخر شهریور ۱۳۰۴ زمزمه‌هایی مبنی بر بازگشت احمدشاه به ایران شروع شد. دولت برای زیر فشار قرارداد جناح اقلیت مجلس که خواهان بازگشت احمدشاه بودند، سهمیه آرد نانوائی‌ها را کم و وانمود کرد که به علت کمی محصول گندم، بیش از سه ماه نان وجود ندارد. این شایعه زمینه هجوم مردم به نانوائی‌ها را فراهم کرد. نقش شهربانی در تحریک مردم بسیار پررنگ بود و در مورد مقصربودن احمدشاه و زیر دست و پا رفتن یا خفه شدن مردم برای گرفتن نان، شایعه‌سازی می‌کردند. در ۴ مهر ۱۳۰۴ شمار زیادی از زنان چاله‌میدان به سرکردگی دختر حاجی کلانتر به سوی مجلس حرکت کردند. در طول مسیر بسیاری از لوتی‌ها و اقشار فرودست سایر محلات نیز به ایشان پیوستند. جمعیتی افزون بر بیست هزار نفر در میدان بهارستان گرد آمدند و علیه نمایندگان شعار می‌دادند. نمایندگان مجلس ناچار به رضاخان متوسل شدند و نیز با همین دستاویز مهاجمین را متفرق و در تهران حکومت نظامی اعلام کرد. در این

درگیری چند نفر به قتل رسیدند و حدود چهل نفر زخمی شدند؛ بدین ترتیب رضاخان با سرکوب و دستگیری‌های گسترده‌ی کسانی که شهربانی آن‌ها را شناسایی کرده بود، بر مخالفان مؤثر خود غلبه و زمینه‌ی اعلام سلطنتش را فراهم کرد (سیفی، ۱۳۶۲، ۲۸۹؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۳۳۲/۴-۳۳۵).

جان فوران نیز معتقد است لوتیان که از آن‌ها با عنوان چاقوکشان نیز نام برده‌اند و در دوره‌ی رضا شاه به شدت کنترل می‌شدند، در بلوهای نان نقش فعال داشتند (فوران، ۱۳۸۳: ۴۰۲). فرانک اچ کور از اعضای مستشاری مالی امریکایی‌ها نیز در تلگرافی به میلسپو اعلام کرد که احتمال دخالت رئیس‌الوزرا در قضیه‌ی ارزاق و کمبود آن در تهران، مرکز و جنوب ایران مشهود است؛ وی در ادامه‌ی گزارش می‌نویسد پس از چند روز کمبود شدید نان و کاهش کیفیت آن جمعیتی نزدیک صد نفر با چوب و چماق در بازار راه افتاده‌اند و از بازاریان می‌خواهند مغازه‌های خود را ببندند. این جماعت از بازار به مسجد سلطانی رفتند و از مسجد به طرف مجلس راه افتادند در این بین مغازه‌داران، زنان و برخی آدم‌های بیکاره یا به میل خود یا به زور به این جمعیت پیوستند و وارد مجلس شدند و شروع به شکستن اسباب و اثاثیه‌ی مجلس کردند؛ در پی این ناآرامی‌ها همان شب نانوائی‌ها با آرد مرغوبی که توسط دولت از انبارهای ارتش در اختیار آن‌ها قرار داده بودند شروع به پخت نان مرغوب کردند. به نظر می‌رسد این ناآرامی‌ها را رئیس‌الوزرا برای ترساندن احمدشاه تدارک دیده بود تا از آمدن وی به ایران جلوگیری کند (مجد، ۱۳۸۹: ۳۷۳-۳۷۷).

#### ۸. نتیجه‌گیری

پایگاه اجتماعی لوتیان، گروه‌ها و طبقات فرودست جامعه بودند که گاه بین آن‌ها افراد شرور و سودجویی نیز وجود داشت که مایه‌ی ناامنی و آسیب‌های اجتماعی می‌شدند. به نظر می‌رسد لوتی‌ها که در ابتدا با هدف کمک به اقشار مستأصل اجتماعی در جامعه‌ی ایرانی ریشه دوانیده و مبدع خدمات فراوان در حمایت و کمک به ستمدیده‌گان جامعه شده بودند در عصر قاجار به شدت تنزل جایگاه داده و تبدیل به ابزاری برای چنگ‌انداختن به ثروت و نوامیس مردم شدند. البته این را نباید نادیده گرفت که هر

چند منش لوتی‌گری در قرن ۱۳ ق به شدت افول کرده بود؛ با این حال گروهی از افراد لوتی در این دوره نیز به فراخور حال خویش در خدمت اهداف سیاسی و اجتماعی جامعه ایران به خصوص در انقلاب مشروطیت نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کردند. با وجود این متمایز کردن نقش اجتماعی سازنده یا مخرب آنان بسیار دشوار است و همواره به صورت‌های نیک و بد در صحنه‌های سیاسی نقش‌آفرینی کرده‌اند. ماهیت استبدادی حکومت در دوره قاجاریه، موجب استفاده ابزاری حاکمیت از نیروهای رهاشده اجتماعی شد و جوانمردان و لوتیانی که بر اثر شرایط اجتماعی انحطاط اخلاقی پیدا کرده و به سطح اوباش تنزل یافته بودند، در رخدادهای سیاسی و اجتماعی توسط حاکمان این دوره به نفع منافع سیاسی و اجتماعی خود به کار گرفته شدند. گروه لوتیان در ایجاد و اداره اغتشاشات و نارضایتی‌های این دوره نقشی مهمی داشتند و به اندازه‌ای قدرتمند بودند که در مواقع بحرانی بر محلات و حتی شهرها نیز مسلط می‌شدند. از طرفی لوتیان هرچند فاقد بینش عمیق سیاسی و اجتماعی بودند، اما گاهی به‌عنوان رزمندگان نخبگان سیاسی و دینی نیز به سود مردم وارد عمل می‌شدند و نقش مهمی در ایجاد فشار بر حکومت داشته‌اند.

نقش دوگانه لوتیان در رویدادهای سیاسی را به ویژه در جنبش مشروطه می‌توان دید؛ هر دو طیف مستبدان و مشروطه‌خواهان، از دلیری و خوی ماجراجویی آنان استفاده کردند و رقابت بین دسته‌های لوتی نیز زمینه جذب آنان را برای هر دو طرف مهیا می‌کرد. در آغاز دوره قاجاریه نقش اجتماعی لوتیان بیشتر با دستبرد و ایجاد ناامنی دیده می‌شود و جز مواردی اندک، اقدامات مردم‌گرایانه از سوی آنان دیده نمی‌شود، اما در دوره مشروطه با وجود اینکه حاکمیت سیاسی به صورت گسترده‌ای از لوتیان برای ایجاد آشوب و برهم‌زدن اجتماعات مردمی استفاده کرد، اما سهم بزرگی در حمایت از خیزش مردمی داشتند و در کنار مردم با استبداد جنگیدند؛ ستارخان و باقرخان که از مشهورترین حامیان مشروطه بوده‌اند، هر دو مرام لوتی‌گری داشتند و سرکرده لوتیان دو محله سرخاب و خیابان تبریز بودند. زوال قدرت سیاسی و مشکلات اجتماعی در سال‌های پس از مشروطه، سبب شد تا لوتیان و گروه‌های رهاشده اجتماعی هرچه

بیشتر در خدمت حاکمیت قرار گیرند و پس از کودتای ۱۲۹۹ش از گروه‌های بسیار تأثیرگذار در جریان‌های سیاسی به ویژه تا پیش از پادشاهی رضاخان بودند و رضاخان در روند دستیابی به حکومت در مقاطعی از قدرتِ حادثه‌آفرینی لوتی‌ها و عناصر اوباش و گروه‌های رهاشده اجتماعی که بانی بخش بزرگی از اغتشاشات و قتل و غارت‌ها بودند برای فراهم‌آوردن زمینه پادشاهی خود بهره برد.

### فهرست منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ابطحی، سیدرضا، معینی، مینا (پاییز ۱۳۹۶)، «حاجی هاشم‌خان لبنانی لوطی یا لمپن و بررسی چرایی شورش او»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی*، سال ۵۳، شماره دوم، صص ۱۵۱-۱۶۹.
- اسمی‌زاده، خاطره، علم، محمدرضا (بهار و تابستان ۱۳۹۸)، «بررسی تأثیر و جایگاه لوطی در جنبش مشروطیت»، *دو فصلنامه علمی ترویجی سخن تاریخ*، سال ۱۳، شماره ۲۹، صص ۵۳ تا ۶۶.
- اعظام قدسی، حسن (۱۳۷۹)، *خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران*، [۲ جلد]، تهران: نشر کارنگ.
- افشار، ایرج (۱۳۷۸)، *نامه‌های تبریز از تقه‌الاسلام به مستشارالدوله؛ در روزگار مشروطیت*، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرزاد.
- اوبن، اوژن (۱۳۹۱)، *ایران امروز؛ سفرنامه و خاطرات اوژن اوبن سفیر فرانسه در ایران در آستانه انقلاب مشروطیت*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: انتشارات علم.
- آوری، پتر، همبلی، گاوین، چارلز ملوین و... (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران: از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ اول، تهران: انتشارات جامی.
- براون، ادوارد (۱۳۷۶)، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مه‌ری قزوینی، ویراستار سیروس سعدوندیان، تهران: کویر.
- بروگش، هاینریش (۱۳۸۹)، *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بلوک باشی، علی (بهار ۱۳۸۳)، «پدیده‌ای به نام لوطی و لوطی‌گری در حیات اجتماعی تاریخ ایران»، *مجله علوم اجتماعی، فرهنگ مردم*، سال دوم، شماره ۹۰۸، صص ۹۹-۱۰۵.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۱)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.

پرتو بیضایی کاشانی، حسین (۱۳۸۲)، *تاریخ ورزش باستانی ایران*، تهران: انتشارات حیدری. پولاک، ادوارد یاکوب (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات خوارزمی.

تحویلداری، میرزا حسن خان (۱۳۴۲)، *جغرافیای اصفهان، جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار و اصناف شهر*، به کوشش منوچهر ستوده، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. جوادی یگانه، محمدرضا، جعفر آقایی، محمدرضا، مختاری اصفهانی، رضا (پاییز و زمستان ۱۳۹۰)، «مرام و مسلک لوطیان در دوره قاجار»، *فصلنامه علمی پژوهشی جامعه‌پژوهی فرهنگی*، سال ۲، شماره ۲، صص ۷۷ تا ۱۰۰.

خاوری شیرازی، فضل‌الله (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

خورشید فر، ایرج، عباسی، مهدی، ایزدپناه، عباس (۱۳۷۷)، *تاریخ گشتی ایران*، تهران: انتشارات مجید. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه دهخدا*، ج ۱۳، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. دوگوبینو، آرتور (۱۳۶۷)، *سه سال در آسیا؛ سفرنامه کنت دوگوبینو*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: انتشارات کتاب‌سرا.

دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، *حیات یحیی*، ج ۲ و ج ۴، تهران: انتشارات عطاران با همکاری فردوس. رضوی خراسانی، سید حسین، نصیری، محمدرضا، رحمانیان، داریوش، علی صوفی، علیرضا (تابستان ۱۳۹۴)، «لوطیان و نقش آنان در حوادث و آشوب‌های تهران در دوره مشروطیت»، *فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال ۶، شماره ۲۴، صص ۷۸ تا ۱۱۳. سپهر کاشانی، محمدتقی (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ؛ تاریخ قاجاریه*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

سیفی قمی تفرشی، مرتضی (۱۳۶۲)، *نظم و نظمیة در دوران قاجار*، تهران: انتشارات فرهنگ‌سرا. شریف کاشانی، محمد مهدی (۱۳۶۲)، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران.

شیل، مری (۱۳۶۲)، *خاطرات لیدی شیل؛ همسر وزیرمختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: انتشارات نشر نو. غنی، سیروس (۱۳۷۸)، *ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات نیلوفر.

فلور، ویلم (۱۳۶۵)، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، [۲ جلد]، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس.

- فوران، جان (۱۳۸۳)، *مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کتاب آبی؛ گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، (۱۳۶۲)، به کوشش احمد بشیری، تهران: نشر نو.
- ، (۱۳۶۳)، به کوشش احمد بشیری، تهران: نشر نو.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳)، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.
- کسروی، احمد (۱۳۷۰)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۱)، *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، تهران: امیرکبیر.
- کمیل، جان (۱۳۸۴)، *دو سال آخر؛ یادداشت‌های روزانه سر جان کمیل نماینده انگلیس در ایران*، [جلد ۲]، ترجمه ابراهیم تیموری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مارتین، ونسا (۱۳۹۰)، *عهد قاجار؛ مذاکره، اعتراض و دولت در ایران قرن سیزدهم*، ترجمه حسن زنگنه، تهران: انتشارات ماهی.
- ماموتوف، ن، پ، (۱۳۸۰)، *بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ق؛ حکومت تزار و محمدعلی شاه خاطرات ن.پ.* ماموتوف، ترجمه شرف‌الدین قهرمانی، به اهتمام همایون شهیدی، تهران: انتشارات گزارش فرهنگ و تاریخ.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۹)، *از قاجار به پهلوی؛ بر اساس اسناد وزارت خارجه امریکا ۱۳۰۹-۱۲۸۹ش.* / ۱۹۳۰-۱۹۱۹، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی ایران*، [جلد ۳]، تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۵۷)، *تاریخ بیست ساله ایران*، [جلد ۳]، تهران: امیرکبیر.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، *انقلاب مشروطیت ایران*، [جلد ۱۰]، تهران: انتشارات علمی.
- نصیری، محمدرضا، رحمانیان، داریوش، رضوی خراسانی، سید حسین، (بهار و تابستان ۱۳۹۴)، «لوطیان و نقش آنان در آشوب‌های اصفهان بین سال‌های ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۰ق/۱۸۲۴ تا ۱۸۴۹م»، *دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*، سال ۳، شماره ۲، (پیاپی ۶)، صص ۹۸ تا ۱۲۱.
- هدایت، مهدیقلی مخبرالسلطنه (۱۳۶۳)، *گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت*، تصحیح محمدعلی صوتی، تهران: نقره
- ویجویه، محمدباقر (۱۳۵۵)، *تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز*، تهران: چاپ علی کاتبی.

### Transliteration

- Abrahamian, Ervand (1998), *Iran Between Two Revolutions*, translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Ney Publications.
- Abtahi, Seyed Reza, Moeini Mina (2017), Investigating the Reasons of Haji Hashem Khan Lonbani's Insurgency (1239 to 1240 AH / 1823 to 1824 AD): A Ruffian or A Lumpen?, *Quarterly Journal of Historical Research*, (Year 53, Issue 2, pp. 151-169).
- Afshar, Iraj (1999), *Tabriz Letters from Thiqa-ol-Islam to the Advisor of the Council of Ministers; In the Age of the Constitutional Movement, the Effort of Iraj Afshar*, Tehran: Farzān.
- Aubin, Eugene (2012), *La perse daujourd hui Iran mesopotamie*, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: 'Elm Publications.
- Bahar, Mohammad Taqi (1984), *a Brief History of Iranian Political Parties*, Tehran: Amīr Kabīr Publications.
- Behnood, Masoud (1989), *Iranian Governments from 1299 to Bahman 1357 from Seyyed Zia to Bakhtiar*, Tehran: javīdān.
- Blook Bashi, Ali (2004), A Phenomenon Called Loti and Lottigary in the Social Life of Iranian History, *Journal of Social Sciences, People's Culture*, (Year 2, Issue 8-9, pp. 105-99).
- Blue Book; Confidential Reports of the British Foreign Office on the Constitutional Revolution of Iran (1983), Ahmad Bashiri's Effort, Tehran: Naw Publishing.
- Blue Book; Confidential Reports of the British Foreign Office on the Constitutional Revolution of Iran (1984), Ahmad Bashiri's Effort, Tehran: Naw Publishing.
- Browne, Edward Granville (1997), *The Persian revolution of 1905-1909, 1966*, translated by Mehri Qazvini, edited by Sirous Saadvandian, Tehran: Kavīr.
- Brugsch, Heinrich Karl (2009), *Reise Der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien 1860 und 1861*, translated by Mohammad Hossein Kord-Bache, Tehran: Eṭelā'āt.
- Campbell, John (2005), *The last two years the diaries of sir John N.R. Campbell, British envoy to the court of persia 1833 - 1834 [2 vols]*, translated by Ebrahim Teymury, Tehran: Tehran University Press.
- Cronin, Stephanie (2004), *The making of modern Iran: state and society under Riza shah 1921 - 1941*, translated by Morteza Saqebfar, Tehran: jāmī.
- Dolatabadi, Yahya (1992), *Ḥayāt-e Yahyā [4 volumes]*, Tehran: 'Aṭṭārān Publications in collaboration with Ferdows.
- Esmizadeh, Khatereh; Alam, Mohammad Reza (2019), "study the influence and position of luties in the constitutional movement", *t Biquarterly Journal Sokhanetarikh*, Year 13, Issue 29, pp. 53 to 66.
- Ezam Ghodsi, Hassan (1999), *My Memories or a Hundred-Year History of Iran*, [2 volumes], Tehran: Kārang Publishing.
- Flor, Wilhelm (1986), *Essays on the Social History of Iran in the Qajar Era [2 volumes]*, translated by Abolghasem Sari, Tehran: Toos Publications.
- Foran, John (2004), *fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution*, translated by Ahmad Tadayin, Tehran: Rasa Cultural Services Publications.
- Ghani, Sirus (1999), *Iran: The Rise of Reza Khan, the fall of the Qajar Dynasty and the Role of the British*, translated by Hassan Kamshad, Tehran: Niloufar Publications.
- Gobineau, Joseph Arthur (1988), *Trois ans en Asie (de 1855 a 1858)*, translated by Abdolreza Houshang Mahdavi, Tehran: Kebatsarā Publications.

- Javadi Yeganeh, Mohammad Reza; Jafar Aghaei, Mohammad Reza; Mokhtari Isfahani, Reza (2011), "The ideology and practice of the Luties in the Qajar period", Quarterly Journal of Cultural Society Studies, (Year 2, Issue 2, pp. 77-100).
- Kasravi, Ahmad (1991), Constitutional History of Iran, Tehran: Amīr Kabīr.
- Kasravi, Ahmad (1992), Eighteen Years of Azerbaijan, Tehran: Amīr Kabīr.
- Khorshidfar, Iraj; Abbasi, Mehdi, Izadpanah, Abbas, (1998), History of Iranian Wrestling, Tehran: Majīd Publications.
- Majd, Mohammad Gholi (2009), From Qajar to Pahlavi; Based on US State Department documents, 1919-1930/1930-1931, translated by Reza Marzani and Mostafa Amiri, Tehran: Institute for Political Studies and Research.
- Makki, Hossein (1978), Twenty-Year History of Iran [3 volumes], Tehran: Amīr Kabīr.
- Malekzadeh, Mehdi (1984), The Constitutional Revolution of Iran [10 volumes], Tehran: Scientific Publications.
- Mamontov, N.P (2001), The Bombing of the National Assembly in 1326 AH; The Government of the Tsar and Mohammad Ali Shah: Memoirs of N. P. Mamontov, translated by Sharaf al-Din Ghahremani, with the efforts of Homayoun Shahidi, Tehran, Culture and History Report Publications.
- Martin, Vanessa (2011), The The Qajar pact: bargaining, protest and the state in nineteenth - century persia, translated by Hassan Zanganeh, Tehran: Mahi Publications.
- Mostūfi, 'Abdollah (1964), My Life Story or Social History of Iran [3 volumes], Tehran: Zavvār.
- Nasiri, Mohammad Reza; Rahmanian, Dariush; Razavi Khorasani, Seyyed Hossein (2015), "The Luties and their role in the riots in Isfahan between 1240 and 1260 AH/1824 and 1849 AD," two quarterly scientific research journals, Journal of Local History of Iran, Year 3, Issue 2, (Continued 6), pp. 98 to 121.
- Parto Beizaei Kashani, Hossein (2003), History of Ancient Iranian Sports, Tehran: Heydari Publications.
- Petravery, Gavin Hambly, Charles Melvin and...(2008), The cambridge History of Iran, Translated by Morteza Saqebfar, Tehran, jāmi Publications, First Edition.
- Pollock, Edward. Jacob (1989), Persien, Translated by Keikavous Jahandari, Tehran: k̄ārazmī Publications.
- Razavi Khorasani, Seyed Hossein; Nasiri, Mohammad Reza; Rahmanian, Dariush; Ali Sofī, Ali Reza (2015), "Luties and Their Role in the Events and Riots of Tehran during Constitution Period", Quarterly Scientific Research Journal of Cultural Studies, Research Journal of the Iranian History Association, Volume 6, Issue 24, pp. 78-113.
- Seifi Qomi Tafreshi, Morteza (1983), Order and the police in the Qajar era, Tehran: Farhangsarā Publications.
- Sepehr Kāshānī, Moḥammad Taqī (1998), Nosaq̄ ul-Tawārīk; History of the Qajar Dynasty, edited by Jamshid Kianfar, Tehran: Asāfir.
- Sheil, Mary (1983), Memoirs of Lady Sheil; Wife of the British Minister-in-Charge in the Early Reign of Naser al-Din Shah, translated by Hossein Abu Torabian, Tehran: Našre-Nū Publications.
- Talifdari, Mirza Hassan Khan (1963), Geography of Isfahan, (Natural and Human Geography and Statistics and Guilds of the City) Edited by Manouchehr Sotoudeh, Tehran University Publications, First Edition.

## The Social Status of *Lutis* and Their Role in the Political Turmoil of the Qajar Era, with an Emphasis on the Constitutional Revolution

### Extended Abstract

**Introduction:** Iran's social history has witnessed the rise of groups whose goal was to support and defend deprived classes against governmental pressures, especially during foreign invasions and outbreaks of turmoil. Among these groups are the *Lutis*, identified in historical sources with titles such as *Ahl-e Fotowwat* (people of chivalry), *Ayyār* (*chivalrous*), and *Velgard* (*vagrant*). The central issue is what status *Lutis* held in Qajar society. A precise understanding of the complex role of *Lutis* in modern Iranian history is essential for gaining a better understanding of power interactions, social crises, and political developments, and it addresses a research gap concerning the impact of these groups on the country's historical and social transformations. This article was written with the aim of elucidating the influence of the *Lutis* on the process of constitutionalism, autocratic rule, and power shifts, to recognize the role they played in Iran's social dynamics and historical crises. The question is whether the *Lutis* played a role in the developments of this period, particularly the Constitutional Movement. It is hypothesized that the *Lutis* had a dual role in modern Iranian history; on the one hand, they were defenders of justice and supporters of the lower classes, and on the other, they functioned as mobsters and tools of the autocrats' power, having a destructive social impact.

**Literature Review:** Not many studies have been conducted on *Lutis*; however, the books of Willem Floor and Vanessa Martin contain significant material on Iran's social history and the *Lutis*. The study by Mohammad Reza Javadi Yeganeh on the principles and practices of Qajar-era *Lutis*, and articles by Khatereh Esmizadeh, Mohammad Reza Alam, and Seyed Hossein Razavi Khorasani provide useful information on the role and status of *Lutis* in the Constitutional Movement. Mohammad Reza Nasiri et al. examined the role of *Lutis* in the riots of Isfahan during the reigns of the first three Qajar kings. Each of these studies contains valuable material related to this article and has been utilized herein. However, the present article seeks to provide a more comprehensive analysis, placing greater emphasis on the dual constructive or destructive role of the *Lutis* during the Qajar and Reza Shah periods. In this way, this article tries to complete and deepen previous findings in this field.

**Research Method:** This qualitative study conducted using a descriptive-analytical approach. Data was collected and analyzed from historical documents, books, and articles. Using library research methods, the social

status and role of Lutis in the Qajar period and the Constitutional Movement were investigated.

**Findings:** Regarding the presence and nature of Lutis in the Qajar era, the findings revealed that the term "*Luti*" had contradictory meanings; on the one hand, it referred to street performers, dancers, gamblers, and thugs, and on the other, to a populist group with Zurkhaneh (house of strength) principles and chivalrous ethics who helped the impoverished. In the Qajar period, Lutis were divided into two groups: the populist, justice-seeking, and neighborhood guardians, and the anti-populist, bullying, and murderous faction. Their leaders received the title *Luti-bashi* (head of Lutis) from the Shah and had an active presence in economic and social relations. The specific attire, behavioral customs, and recreations of the Lutis were also identified. Lutis held influence and power in various Iranian cities such as Isfahan, Shiraz, and Tehran, and whenever governments were weak, they assumed the role of quasi-local rulers. Sometimes, with the support of Qajar kings, they engaged in rebellion and insurrection against parts of society, causing insecurity and turmoil.

It was also found that Lutis played a significant role in the Constitutional era and were mobilized by autocrats to confront constitutionalists. They played active roles in events such as the shooting of protesters at the Sepahsalar Mosque, the incident in Toopkhaneh Square, and street clashes. Conversely, Lutis played an important role in the events of Tabriz. Despite their organization and loyalty, they were influential in the political and social affairs of their neighborhoods. Famous figures like Sattar Khan and Baqer Khan were also populist Lutis who played key roles in opposing anti-constitutionalist forces and the repressive government. Although in Tabriz, anti-populist Lutis continued to play a part in the unrest, the Tabriz Association and constitutional forces, with the help of populist Lutis, managed to maintain a degree of order in the city. After the 1921 coup d'état, Lutis continued to play an effective role in political developments. During Reza Khan's era, he initially utilized Lutis and thugs, part of the marginalized and urban vagrant population, to consolidate power and suppress opponents. After 1925 and his accession to the throne, he imposed stricter control over them. The organized presence of Lutis within the police and security forces helped Reza Shah suppress his opponents. There are documented instances of these groups' involvement in inciting riots, torturing prostitutes, supporting republicanism, and suppressing opposition. Lutis also incited people during critical situations like the Bread Riots, which ended with Reza Khan's intervention.

**Conclusion:** The results of the study indicate that the Lutis had complex and contradictory facets during the Qajar period. In addition to their cultural and social roles, such as participation in ceremonies and Zurkhaneh activities, they played an important political role that

sometimes led to rebellion and insecurity. These groups became seriously involved in the political calculations of the Constitutional era, becoming tools for both pro- and anti-constitutionalist factions, which increased violence and unrest. In the developments following the 1921 coup, the Lutis first served as representatives of the deprived and marginalized classes at the service of consolidating Reza Khan's power. However, with the consolidation of the monarchy, this relationship was severed, and direct control was imposed upon them. This process signifies a gradual shift from the militarization of society by libertarian and justice-seeking Lutis to a government with strict control over social forces and the establishment of security through authoritarian means. Thus, the Lutis symbolize the dual social condition of Iran during its transition from traditional systems to modernity—groups that, in conditions of weak central government, played contradictory roles between populist heroism and antisocial villainy. A careful examination and understanding of the role of these groups contributes to a better understanding of the power structure and crises of the Iranian society and demonstrates that Iranian contemporary history would be incomplete without considering the role of Lutis and similar social forces.

**Keywords:** Lutis, Constitutionalism, Social developments, Social insecurity, Qajar dynasty.



## From History Class to Historical Identity: The Conceptual Network and Schema for the Formation of “National Identity” Based on the Linkage between Cognition, Value, and Emotion

Nayere Dalir<sup>1</sup>, Mehrnoush Hedayati<sup>2</sup>, Alireza Mollaiy Tavani<sup>3</sup>

### Abstract

The diverse and pluralistic social fabric of the Iranian society has turned the concept of "national identity" into a fundamental issue. Historical knowledge and consciousness, which have always been considered as one of the most important sources of understanding "identity", can lead to national cohesion and stability if taught using modern scientific methods. However, teaching them by inefficient, pseudo-scientific, and unprincipled methods can be equally risky. In general, in relation to identity, two types of consciousness can be developed in a history class: one based on "historical identity" and the other based on "national consciousness". By raising this issue, the present article seeks to answer the main questions: Given the various types of historical education and the issues corresponding to it, how should history be taught in a pluralistic society like Iran, and what type of historical

---

1. Associate Professor, Iranian History Research Institute, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. (Corresponding author). [n.dalir@ihcs.ac.ir](mailto:n.dalir@ihcs.ac.ir)

2. Assistant Professor, Department of Psychology and Counseling, Institute of Ethics and Education, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. [mehrnoushedayati@yahoo.com](mailto:mehrnoushedayati@yahoo.com)

3. Professor, Institute of History, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. [a.mollaiy@ihcs.ac.ir](mailto:a.mollaiy@ihcs.ac.ir)

Received: May 19, 2025 - Accepted: Aug 8, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

consciousness should it include so that, while strengthening national identity, it neither conflicts with ethnic identity nor leads to an identity crisis? This paper attempts to critique the current methods of history education in Iran while advocating for the teaching method based on the community or circle of inquiry in history lessons to achieve "national identity" and "national unity", a method that will be able to achieve the connection between the cognitive and emotional domains based on Bloom's learning theory. The findings show that, regardless of the context and structure of Iran's diverse and pluralistic society and the corresponding historical consciousness, numerous identity risks arise that will either lead to extreme nationalism (chauvinism) or sectarian extremism (pan-ism). To prevent these types of conflicts, identity formation should be based on "national interests," and history education should be based on "national consciousness". Based on Bloom's learning theory, the article concludes that "historical consciousness" and "national consciousness" are formed in the "cognitive" domain, and "identity belonging" in the "emotional" domain. Considering that "national identity" is the result of the "connection between "cognitive and emotional" domains, and that we need the formation of "high-level thinking" for creating this connection, the proposed model for teaching history is the "circle of intellectual exploration." Its implementation makes "high-level thinking" possible and the desired outcome is increasing national consciousness and strengthening national identity within the framework of "national unity" in the diverse Iranian society.

**Keywords:** Historical consciousness, national consciousness, national interests, national identity, national unity, high-level thinking, circle of inquiry.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ  
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال هفدهم، شماره‌ی شصت و سوم، بهار ۱۴۰۴، صص ۶۵-۹۶

## از کلاس تاریخ تا هویت تاریخی؛ شبکه مفهومی و طرح‌واره شکل‌گیری «هویت ملی» بر مبنای پیوند شناخت، ارزش و عاطفه

نیره دلیر<sup>۱</sup>، مهرانوش هدایتی<sup>۲</sup>، علیرضا ملایی توانی<sup>۳</sup>

### چکیده

بافت اجتماعی متنوع و متکثر جامعه ایرانی، «هویت ملی» را به مسئله‌ای بنیادین تبدیل کرده است. دانش و آگاهی‌های تاریخی که همواره از مهم‌ترین منابع شناخت «هویت» به‌شمار می‌رود؛ اگر با شیوه‌های علمی نوین آموزش داده شود، انسجام و پایداری ملی را موجب می‌شود، اما اگر با روش‌های ناکارآمد، شبه علمی، و غیر اصولی آموزش داده شود، به همان نسبت می‌تواند مخاطره‌آمیز تلقی شود. به‌طور کلی در پیوند با هویت، دو نوع آگاهی می‌تواند در کلاس تاریخ شکل بگیرد: یکی مبتنی بر «هویت تاریخی» و دیگری مبتنی بر «آگاهی ملی»؛ این مقاله با طرح همین مسئله درصدد پاسخ به این پرسش اصلی است که با توجه به انواع گوناگون آموزش‌های تاریخی و مسائل متناظر با آن، درس تاریخ در جامعه متکثری چون ایران، چگونه تدریس شود و حامل چه نوع آگاهی‌های تاریخی باشد که در عین تحکیم هویت ملی، نه در تعارض با هویت قومی قرار گیرد و نه به بحران هویت بینجامد؟ این مقاله می‌کوشد ضمن انتقاد

۱. دانشیار پژوهشکده تاریخ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. (نویسنده

مسئول). n.dalir@ihcs.ac.ir

۲. استادیار گروه روانشناسی و مشاوره، پژوهشکده اخلاق و تربیت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

فرهنگی، تهران، ایران. mehrnooshhedayati@yahoo.com

۳. استاد پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. a.mollaiy@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۹ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۵/۱۷



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

بر روش‌های جاری آموزش تاریخ در ایران، از روش تدریس مبتنی بر حلقه کندوکاو فکری درس تاریخ جهت کسب «هویت ملی» و «وحدت ملی» دفاع کند؛ روشی که قادر خواهد بود پیوند حیطة شناخت و عاطفه را بر اساس نظریه یادگیری بلوم محقق سازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد بدون توجه به بافت و ساختار جامعه متنوع و متکثر ایران و آگاهی‌های تاریخی متناظر با آن، مخاطرات هویتی متعددی پدید می‌آید که یا منجر به ملی‌گرایی افراطی (شوونیسم) و یا تندروری فرقه‌گرایانه (پان‌ایسم) خواهد شد. برای جلوگیری از این نوع تعارضات، مبنای شکل‌گیری هویت باید بر «منافع ملی» و آموزش تاریخ نیز باید بر «آگاهی ملی» استوار باشد. مقاله بر پایه نظریه یادگیری بلوم معتقد است؛ «آگاهی تاریخی» و «آگاهی ملی» در حیطة «شناختی» و «تعلق هویتی» در حیطة «عاطفی» شکل می‌گیرد. با توجه به اینکه «هویت ملی» امری است حاصل «پیوند» دو حیطة «شناختی و عاطفی» و برای پیوند، نیازمند شکل‌گیری «تفکر سطح بالا» هستیم؛ در نتیجه، مدل پیشنهادی تدریس تاریخ، «حلقه کندوکاو فکری» است. اجرای آن، تفکر سطح بالا را محقق ساخته و دستاورد مطلوب یعنی افزایش آگاهی‌های ملی، تحکیم هویت ملی در چهارچوب «وحدت ملی» در جامعه متکثر ایرانی است.

**واژه‌های کلیدی:** آگاهی تاریخی، آگاهی ملی، منافع ملی، هویت ملی، وحدت ملی، تفکر سطح بالا، حلقه کندوکاو.

#### ۱. مقدمه

هویت فردی و اجتماعی انسان‌ها در «تاریخ» و «جامعه» ساخته می‌شود. هویت انسان‌ها سطوح مختلفی دارد: سطح فردی، سطح جمعی، سطح ملی و سطح منطقه‌ای، سطح بین‌المللی و سطح دینی. سطح از مهم‌ترین لایه‌ها و سطوح هویتی است. هویت همچنان‌که در سطح فردی می‌تواند آدمی را نسبت به سایر انسان‌ها متمایز کند، در سطح جمعی نیز می‌تواند نسبت او را با جامعه و هم‌کیشان و در سطح بین‌الملل نسبت او را با دیگر مردمان دیگر کشورها نشان دهد؛ از این‌رو، شناخت و شکل‌دهی به هویت و آگاهی از آن، از طریق کتاب

تاریخ در کلاس درس برای نوجوانان بسیار اهمیت دارد تا بتواند از تفرقه و تندروری، خواه شوونیستی و نژادپرستانه، خواه پانیستی و جدایی‌طلبانه و یا هویت‌های جهان‌وطنی معارض هویت ملی جلوگیری کند. با توجه به اهمیت امر هویت ملی، مسئله این مقاله سه ضلع اصلی دارد: نخست، نوع آموزش تاریخ؛ دوم، نوع آگاهی تاریخی و آگاهی ملی؛ سوم، شناخت و تقویت هویت ملی؛ بنابراین می‌توان از ترکیب این سه ضلع این پرسش اصلی را مطرح کرد که با توجه به شرایط خاص جامعه متکثر ایران، تاریخ را چگونه باید تدریس کرد که هم وحدت و هویت ملی را تضمین کند و هم آگاهی‌های تاریخی و ملی را افزایش دهد؟

برای پاسخ به پرسش بالا، نخست یک چهارچوب مفهومی درباره هویت تاریخی متشکل از مفاهیمی چون هویت، آگاهی تاریخی، آگاهی ملی، هویت ملی، منافع ملی، وحدت ملی ترسیم کرده‌ایم؛ سپس آن را در قالب چهارچوب نظریه یادگیری بلوم ریخته‌ایم. این نظریه بر مبنای پیوند دو حیطه شناخت و عاطفه می‌تواند دستاورد نهایی خود را در آموزش تاریخ و پیوند آن با هویت ملی آشکار سازد. عامل پیوند حیطه شناختی به حیطه عاطفی دست‌یابی «تفکر سطح بالا» است که اینجا حول محور «هویت ملی» قرار می‌گیرد. «روش تدریس» مناسب برای دست‌یابی به «تفکر سطح بالا» در دانش‌آموزان «حلقه کندوکاو فکری» است که دانش‌آموزان را با استنتاج، استدلال و تفکر عمیق به سوی تفکر برتر پیش برده و پیوند حیطه شناختی با حیطه عاطفی را محقق می‌سازد.

## ۲. پیشینه پژوهش

مطالعات بسیاری در حوزه دانش تاریخ و برساخت هویت و همچنین پژوهش‌های متعددی در مورد آگاهی ملی و آگاهی تاریخی صورت پذیرفته است. در آثار پژوهشگرانی چون عباس قدیمی قیداری، ناصر تکمیل همایون، طالبوف، مونیکا رینگر، دیوید مناشری، جواد طباطبایی، علیرضا ملایی توانی، مجتبی مقصودی، حمید احمدی، احسان هوشمند، فخرالدین عظیمی، حسین کچوییان، نورالله قیصری، عبدالامیر نبوی، فرهنگ رجایی، محمدعلی اکبری، عبدالرسول خیراندیش، محمد توکلی طرقي، رضا ضیاء ابراهیمی، مهرزاد بروجردی، علی میرسپاسی، فرزین وحدت، افشین متین، رضا شجری قاسم خلی، داریوش

شایگان، جهانگیر معینی و بسیاری دیگر از صاحب‌نظران این حوزه، هویت ملی به صورت متفاوت از یکدیگر تعریف شده است. آن‌هایی که متناسب با موضوع این پژوهش از منظر نسبت آموزش تاریخ و امر هویت بیشتر به کار می‌آید مونیکا رینگر (۱۳۸۱)، دیوید مناشری (۱۳۹۷)، خیراندیش (۱۳۸۴) و (۱۳۹۰)، ملایی توانی (۱۴۰۰)، اکبری (۱۳۹۱)، اکبری و شکورقهاری (۱۳۹۳)، قدیمی قیداری و شوهانی (۱۴۰۰) و وجدانی (۱۴۰۲) است، اما نکته حائز اهمیت این است که در این آثار بیشتر سخن بر سر دانش تاریخ یا متن‌های درسی تاریخ و نسبت آن با امر هویت ملی در ایران است و کمتر به امر آموزش تاریخ و نوع تدریس تاریخ و نسبت آن با مسئله هویت ملی پرداخته شده است؛ البته دلیر و هدایتی درباره شیوه نظام شناختی مبتنی بر طبقه‌بندی بلوم و شیوه کندوکاو فکری و تفکر مراقبتی پژوهش‌هایی منتشر کرده‌اند (دلیر، ۱۴۰۳؛ هدایتی و دلیر، ۱۴۰۴).

البته در حوزه روش‌های تدریس به شیوه یادگیری مشارکتی و فعال، به خصوص در حوزه تدریس تاریخ نیز اقدامات اندکی صورت گرفته است؛ که از آن جمله می‌توان به تلاش محققان آموزش و پرورش، مارگارت مک‌کئون و ایزابل بک اشاره کرد که بر اصل «ارتباط» در یادگیری فعال تأکید دارند؛ آن‌ها از دانش‌آموزان دعوت می‌کنند تا با صدای بلند فکر کنند، آن‌ها را وادار به خواندن، تأمل و سپس بحث و بازی می‌کنند؛ یکی از بازی‌ها پرسیدن سؤالاتی از یک نویسنده یا هنرمند است که گویی او آنجاست تا پاسخ دهد (McKeown and Beck, 1990: 702). به طور خاص، سیکاس (Seixas, 1993: 305) حلقه کندوکاو را بنیانی برای یادگیری و آگاهی در حوزه تاریخ معرفی می‌کند. وی با اشاره به ظهور چالش‌هایی در مفهوم «عینیت» در حوزه علوم، علوم اجتماعی، مطالعات ادبی، فلسفه و تاریخ، پس از انقلاب کوهنی، علاقه به مفهوم عمل‌گرایانه (پراگماتیستی) دانش مبتنی بر یک حلقه کندوکاو را اثبات می‌کند؛ لذا با طراحی تفکر برنامه درسی مبتنی بر ساختارگرایی اجتماعی را ضروری می‌بیند. او در تحقیق کیفی خود با استفاده از درس تاریخ به عنوان یک مطالعه موردی، حلقه کندوکاو علمی را با حلقه کندوکاو در کلاس درس مقایسه می‌کند و نقش معلم را در گفت‌وگو درباره دانش تولیدشده در هر یک بررسی می‌کند؛ همچنین جونز (Jones, 2011: 168) در پژوهشی پیرامون آموزش تاریخ در دانشگاه از طریق حلقه‌های کندوکاو، با اشاره به این موضوع که بیشتر مورخان دانشگاهی در استرالیا

مدرس تاریخ نیز هستند، معتقد است این استادان تاریخ به ندرت به همان اندازه که در مورد موضوعات درسی خود فعالانه تحقیق می‌کنند، حاضر به تحقیق در مورد سنت‌های تدریس خویش‌اند؛ لذا وی با یک نظرسنجی از دانشجویان تاریخ و دانشگاهیان استرالیایی، به دنبال راه‌هایی برای غلبه بر فردگرایی و انفعال بسیاری از سنت‌های تثبیت‌شده تدریس و یادگیری تاریخ در دانشگاه‌ها است. وی با اشاره به حلقه‌های کندوکاو و کاربرد آن‌ها در کلاس‌های درس تاریخ، معتقد است این روش‌های جدید به دنبال تغییر جایگاه فراگیران تاریخ به‌عنوان محققانی است که در فرایند یادگیری مشارکت می‌کنند. هدف این شیوه‌های تأملی تدریس، گسترش طیف عملکرد فراگیران تاریخ است، که کمک می‌کند تا دانشجویان در تفکر تاریخی خود فعال‌تر و خودآگاه‌تر شوند و آن‌ها را قادر سازد تا انتظار بیشتری برای ساختن دانش داشته باشند، نه فقط به صورت منفعل آن را دریافت و به حافظه کوتاه‌مدت بفرستند.

با این همه، در زمینه نسبت «هویت ملی»، «شیوه تدریس تاریخ» و تلفیق آن با «نظریات یادگیری» و «روش‌های آموزش نوین»، پژوهشی صورت نگرفته است؛ یعنی پژوهشی که بتواند شیوه تدریس تاریخ را با استفاده از یک چهارچوب مفهومی و نظریه‌ای با ارائه یک مدل یادگیری و روش تدریس در پیوند با یکدیگر قرار دهد تا بتواند به چالش‌های هویت‌های جمعی، قومی و جهان‌وطنی در جامعه ایران پاسخ دهد؛ در واقع این پژوهش برای نخستین بار مدلی برای آموزش تاریخ در کلاس درس با استفاده از چهارچوب مفهومی متناظر بر مفاهیم آگاهی تاریخی، آگاهی ملی، منافع ملی، امنیت ملی، هویت ملی و وحدت ملی (شبکه مفهومی هویت) طراحی کرده است.

### ۳. چهارچوب مفهومی

تاریخ بر اساس هدف خاص، منافع خاص، روش خاص و با منابع خاص فهم می‌شود. مورخان بر پایه گزینش‌های خاص خود داده‌های مورد نظر خود را گردآوری، تفسیر، تحلیل و منعکس می‌کنند؛ از همین‌رو درباره یک رویداد خاص ممکن است روایت‌های متفاوت شکل بگیرد. وقتی شناخت تاریخی درباره یک موضوع مناقشه‌آمیزی چون هویت بخواهد حاصل شود، طبیعی است که خوانش‌های متفاوتی پدید آید. آنچه

می‌تواند این منازعات و درهم پیچیدگی‌ها را در زمینه هویت، تعدیل یا تشدید کند مقوله «هویت ملی» است. هویت ملی برپایه «آگاهی تاریخی/آگاهی ملی» شکل می‌گیرد (محمدی، ۱۳۹۸: ۹۹-۷۰)؛ بنابراین، در آغاز باید میان «آگاهی ملی» و «آگاهی تاریخی» تمییز قائل شد؛ زیرا آگاهی ملی بخش پالایش‌یافته آگاهی تاریخی است که به صورت هدفمند بر اساس دستیابی به هویت ملی صورت‌بندی می‌شود و می‌تواند به وحدت ملی منتج شود.

اما چگونه می‌توان میان «هویت ملی» و «آگاهی ملی» پیوند برقرار کرد؟ از منظر این پژوهش که بر اساس نظریه یادگیری بلوم انجام می‌شود؛ «آگاهی ملی» در حوزه حیطه «شناختی» قرار می‌گیرد و «هویت» با حیطه «عاطفی» گره خورده است؛ در واقع پیوند صحیح دو حیطه «شناختی» و «عاطفی» در امر آموزش تاریخ می‌تواند «هویت ملی» را تثبیت و تقویت کند. هر اندازه پیوند دو حوزه «شناختی» و «عاطفی» «آگاهانه» تر باشد، «هویت ملی» عمیق‌تر و کنشگرانه‌تر خواهد بود. نکته دیگر این است که «هویت ملی» و «آگاهی ملی» هر دو امری متغیر و «موقعیت‌مند» هستند؛ بنابراین، پرسش این است که چگونه می‌توان «هویت ملی» کمابیش با «ثبات‌تری» ایجاد کرد؟ به نظر می‌رسد به عامل سوم دیگری نیاز است که این دو محور متغیر را در کنترل درآورد و از افراط‌گرایی شوونیستی و تندروی فرقه‌گرایانه دور سازد و آن «منافع ملی» است؛ آنچه می‌تواند تمام ایده‌های متفاوت، متضاد و متناقض مرتبط با مقوله هویت را به هم پیوند دهد «منافع ملی» است که در پرتو آگاهی ملی و آگاهی تاریخی شکل می‌گیرد و مانع از افراط‌گرایی شوونیستی و تندروی فرقه‌ای و تجزیه‌طلبانه می‌شود.

#### ۴. شبکه مفهومی طرح‌واره هویت ملی

هویت: هویت جنبه‌های متعدد و متنوعی دارد و به اشکال گوناگون متجلی می‌شود؛ از همین‌رو، ارائه تعریفی تام و جامع از آن دشوار است. هویت دو وجه متمایز دارد: نخست، وجه عینی/ بیرونی و نمایان شامل سرزمین و جغرافیا، زبان، ادبیات، تاریخ، ملیت (نژاد، ساختار فیزیکی و جسمی و ابعاد زیست‌شناسانه)، ساختارها و نظام سیاسی. دوم، وجه ذهنی/

درونی و ناپیدا که شامل شخصیت، فرهنگ، باورها، نظام اجتماعی، دین، هنجارها، ارزش‌ها، احساسات، آیین‌ها و مانند آن می‌شود؛ بنابراین، «هویت آمیزه‌ای از ویژگی‌های عینی (سرزمینی، تاریخ، ادبیات، نژاد، نهادها) با ویژگی‌های شخصیتی و فرهنگی موقعیت‌مند یک فرد/ یک جامعه/ یک قوم و یا یک ملت در هر دوره تاریخی است که به صورت فردی و اجتماعی تبلور می‌یابد و موجب تمایز از دیگران است» (ملایی توانی، ۱۴۰۰: ۶۴۹). هویت امری تاریخی و پدیده‌ای موقعیت‌مند است که در هر دوره تاریخی ممکن است عناصری از آن جای خود را به عناصر دیگری بسپارند؛ بنابراین، درک عمیق هویت تاریخی ایرانیان به علت پیچیدگی‌ها و فراز و فرودهای تاریخی این سرزمین چندان آسان نیست؛ زیرا نیازمند فهم چرخش‌های دورانی، گسست‌های تاریخی و تحول تمدنی (تلاش برای ساختن تمدن جدید) است (ملایی توانی، ۱۴۰۴: ۶۰) که در آموزش تاریخ در حلقه کندوکاو باید بدان‌ها توجه شود.

**آگاهی تاریخی:** آگاهی تاریخی را به آسانی نمی‌توان تعریف کرد، اما در عام‌ترین دریافت، «آگاهی تاریخی» همان شناخت آدمیان از موقعیت تاریخی و فهم‌شان از تاریخ است، اما آیا همه انسان‌ها و همه گروه‌های انسانی از وضع بودن خود در زمان و مکان تاریخی، به یک میزان و به یک شکل آگاه‌اند؟ آیا «آگاهی تاریخی» میان همگان و همه گروه‌ها یکسان است؟ آیا همه کنشگران و گروه‌های انسانی دوره معاصر از وضع بودن خود در زمان و مکان و شرایط تاریخی مدرن آگاه‌اند و خاطره و حافظه تاریخی یکسانی دارند؟ معنای ساده آگاهی تاریخی این است که همه ما می‌دانیم ایرانی هستیم. همه ما می‌دانیم امروزه در یک کلان‌شهری به اسم تهران (یا شهر دیگر) زندگی می‌کنیم که این زندگی متفاوت از زمانه قدیم است؛ پس، اگر گروهی یا مجموعه‌ای از انسان‌ها نسبت به یک واقعه مشترک یا شکل خاصی از زندگی، به طور مشترک اطلاع و آگاهی دارند و خودشان نیز می‌دانند همگی به طور مشترک آن را می‌دانند، این آگاهی تاریخی / آگاهی اجتماعی است (محمدی، ۱۳۹۸).

**آگاهی ملی:** «آگاهی ملی» بخشی از «آگاهی تاریخی» است و در ذیل آن شکل می‌گیرد و در واقع به آن بخش از آگاهی تاریخی اطلاق می‌شود که متناسب با «منافع ملی» پالایش شده است تا به شناخت مقبول تاریخی در جامعه متکثر ایرانی بینجامد و وحدت ملی و هویت

ملی گره بخورد. در این نظام معرفتی روایت‌های تاریخی چونان پدیدارهای خاص طبقه‌بندی و در الگویی ترجیحی به ساحت آگاهی راه پیدا می‌کنند. تسلط بر این روایت‌ها نیز به معنای تسلط بر جامعه تصویر می‌شود؛ زیرا مبنای کنش را شکل می‌دهد؛ به همین دلیل افراد به دنبال آن هستند تا روایت‌های خود را به نسل‌های بعد منتقل کنند و انگاره‌های تاریخی خاص را ثبات ببخشند؛ از این رو گاه ادعا شده است که منطق تاریخ منطق کشفی نیست؛ بلکه منطق ساخت است. در این چهارچوب حقیقت وابسته به کسی است که قدرت ساختن و روایت کردن امر صحیح را پیدا می‌کند (جنکینز، ۱۳۸۴: ۶۳).

با توجه به آنچه گفته شد، در میان هویت‌های موجود در جامعه، هویت ملی عالی‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها است. هویت ملی یک ویژگی ذاتی نیست؛ بلکه یک نظام برساخته از روابط اجتماعی است که فرد با اتکا به «نقاط مشترک» در روابط اجتماعی با سایر مردم به آن می‌رسد و دامنه آن می‌تواند در میان طیف وسیعی از نمادهای مشترک ملی و نیز زبان، تاریخ، سرزمین، دین، پیوندهای خونی و نژادی، موسیقی، خوراک و سبک آشپزی و دیگر موارد جاری باشد. تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، افراد با پذیرش اعتقادات، ارزش‌ها، نگرش‌ها، آرمان‌ها و انتظارات هم‌سو در مقوله هویت ملی هم‌گرا می‌شوند؛ بنابراین، شکل‌گیری هویت ملی متناسب با جامعه متکثر در بهترین حالت باید بر معیارهایی چون «وحدت ملی» و «منافع ملی» استوار باشد.

**منافع ملی<sup>۱</sup>:** اهدافی ناظر بر قدرت، منافع، اولویت‌ها و جهت‌گیری کشورها در سطح بین‌المللی هستند که دولت‌ها می‌کوشند آن را حفظ کنند. منافع ملی می‌تواند متناسب با شرایط و نیازهای هر کشور متفاوت باشد. منافع ملی مبنای اصلی راهبردهای کلان یک کشور در روابط داخلی و روابط بین‌الملل شمرده می‌شود. تعیین اولویت‌های یک کشور برعهده سیاستمداران، کنشگران، اندیشمندان و در بهترین حالت جامعه علوم انسانی هر کشور است. منافع ملی با تعقیب یک رشته هدف‌های اولیه و همیشگی حاصل می‌شود؛ این هدف‌ها عبارت‌اند از: حفظ تمامیت ارضی، حفظ جان مردم، حفظ نظام اجتماعی و حاکمیت کشور. اندیشه نفع ملی به‌عنوان مفهوم مخالف نفع شهریار، با پیدایش حس ملی تکوین یافته است (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۸۳: ۴۴۰). اهداف، بلندپدازی‌ها و جاه‌طلبی‌های یک کشور

---

1. Interests National

یا دولت چه در زمینه‌های اقتصادی، نظامی و چه در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی در راستای تأمین سود ملی یا سود کشورها تأمین می‌شود و به افزایش ثروت، قدرت، رشد اقتصادی و سیاسی و به ویژه صیانت از فرهنگ ملی می‌انجامد. امروزه «منافع ملی» بیشتر به‌مثابه یک هدف واقع‌گرایانه در نظر گرفته می‌شود تا یک هدف آرمان‌گرایانه؛ از همین رو، گاه دیده می‌شود، برخی از کشورها در راستای منافع ملی خود از آسیب رساندن به سایر ملت‌ها یا دولت‌ها نیز روی گردان نیستند (میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۰۱۳).

**یکپارچگی ملی / وحدت ملی:** آخرین مفهومی که از آن سخن می‌گوییم، یکپارچگی ملی / وحدت ملی است که در نتیجه اتحاد اعضای یک جامعه یا ملت شکل می‌گیرد و معمولاً به واسطه عواملی نظیر تاریخ، فرهنگ، زبان، جغرافیا و گاهی نژاد و حتی دولت ملی حاصل می‌شود (میرزایی، همان: ۱۱۷۹). وحدت ملی مبتنی بر یگانگی «درونی» و پیوستگی «بیرونی» با استفاده از مشترکات تاریخی، فرهنگی و تمدنی است. در این معنا منافع ملی و وحدت ملی تأثیر مستقیم بر یکدیگر دارند. در کشورهای متکثری چون ایران، وحدت ملی در تلاش برای کاستن از اختلافات و تعارضات و تمرکز بر تشابهات و منافع ملی شکل می‌گیرد.

## ۵. نظریه یادگیری بلوم

حیطه «شناختی» اهداف آموزشی بنجامین بلوم<sup>۲</sup> بیشتر با فعالیت‌های فکری و ذهنی و جریان‌هایی که با شناخت و اندیشه انسان سروکار دارند و حیطه «عاطفی» با علائق، انگیزش و نگرش‌ها مرتبط است (Bloom, 1956: 62؛ سیف، ۱۳۸۴: ۴۴ و ۴۵). حیطه «شناختی» از شش سطح اصلی تشکیل شده است که عبارت‌اند از: دانش، فهمیدن، به‌کار بستن،<sup>۳</sup> تحلیل،<sup>۴</sup> ترکیب،<sup>۵</sup> ارزشیابی<sup>۶</sup> و بازآفرینی.<sup>۷</sup>

### ۵-۱. حیطه شناختی و تفکر سطح بالا

تفکر سطح بالا در در سطوح بالای حیطه شناختی (تحلیل، ترکیب، ارزشیابی و خلاقیت) شکل می‌گیرد. تجزیه و تحلیل ممکن است تنها به‌مثابه مهارتی برای شناسایی سازمان و ساختار

---

1. National integration  
2. Benjamin Bloom  
3. Application  
4. Analysis  
5. Synthesis  
6. Evaluation  
7. Creating

یک موقعیت یادگیری در نظر گرفته شود؛ بنابراین این سطح کمکی برای فهمیدن بهتر یا مقدمه‌ای برای ارزیابی آن در نظر گرفته شود (Bloom, 1956: 144). در سطح تحلیل، دانش‌آموزان توانایی تشخیص واقعیت از فرضیه در حین یادگیری را فرا می‌گیرند و می‌توانند نتایج را به‌دست بیاورند و مطالب مرتبط و نامتناسب را از هم تفکیک کنند (Ibid: 144-145). ترکیب: یک ساختار ذهنی منسجم‌تر در ذهن ایجاد می‌شود. دانش‌آموز از عناصر بسیاری استفاده کرده و آن‌ها را در ساختار یا الگویی که پیش‌تر به وضوح وجود نداشته، سامان‌دهی کرده تا به نتیجه مشخصی برسد. (Ibid:162-163).

**ارزشیابی<sup>۱</sup>:** پیچیده‌ترین سطح یادگیری که انسان را از امور محسوس به امور نامحسوس هدایت کرده و در واقع عالی‌ترین مرحله «شناخت» است و باید به سطح ارزشیابی یا قضاوت منجر شود. این مرحله ترکیبی از سطوح پیشین یعنی دانش، فهمیدن، کاربرد، تجزیه و تحلیل و ترکیب است. ارزشیابی نه تنها فرایندی پایانی در برخورد با رفتارهای شناختی است؛ بلکه پیوندی اصلی با رفتارهای «عاطفی» است که در آن ارزش‌ها خود را نشان می‌دهند (سیف، ۱۳۶۳: ۶۸).

**خلاقیت:** با توجه به ضعف‌های مدل اولیه، کراتول مدل اصلاح‌شده بلوم را ارائه کرد که در آن امکان یادگیری تأملی و تحقق یک تحول شناختی را در شش سطح یک هرم با لایه‌های از پایین به بالا به ترتیب: یادآوری، فهم، کاربرد، تحلیل، نقد و ارزشیابی و بازآفرینی فراهم می‌کند (Krathwohl, 2002: 212-218). طبقه‌بندی اصلاح‌شده بلوم بازآفرینی و خلاقیت<sup>۲</sup> است (Anderson et al, 2001: 84). سطح بازآفرینی<sup>۳</sup> از طریق کنار هم قرار دادن عناصر و پدیدآوردن یک کل منسجم از راه ایجادکردن<sup>۴</sup>، برنامه‌ریزی‌کردن<sup>۵</sup> و تولیدکردن<sup>۶</sup> شکل می‌گیرد. امروزه پرورش خلاقیت یکی از اهداف عالی نظام‌های آموزشی است که افزون بر یادگیری مفاهیم، هدف‌های مهم‌تری مانند یادگیری مهارت تفکر خلاق، تفکر نقاد، تحلیل، استنباط، حل مسئله، پیش‌بینی را در برنامه‌های درسی تأکید دارد (Ibid, 2001: 67-68).

## ۵. ۲. حیطه عاطفی و اهداف آن

- 
1. Evaluation
  2. Creating
  3. Creating
  4. generating
  5. planning
  6. producing

اگر بنا را بر این ادعا قرار دهیم که «ما تنها به چیزهایی آگاهی داریم که توجهمان به آنها متمرکز شده است» (الستی، ۱۴۰۰: ۱۳۸)؛ بنابراین کسب «نظام آگاهی» با تعلق خاطر و جلب توجه ممکن می‌شود؛ از همین رو است که «آگاهی» واقعی با شکل‌گیری «حیطه عاطفی» تحقق می‌یابد. حیطه «عاطفی»<sup>۱</sup> به گفته بنجامین بلوم، به علایق، احساسات، ارزش‌ها، نگرش‌ها، خلاقیت و عواطف می‌پردازد؛ برخلاف حیطه شناختی، ساختاری سلسله‌مراتبی ندارد و بر اساس اصل درون‌سازی<sup>۲</sup> سازمان یافته است؛ درون‌سازی، اصلی است که نشان می‌دهد یک نگرش، باور یا ارزش تا چه اندازه در تاروپود اندیشه، احساس و سبک زندگی یک فرد ریشه دارد و همین توصیف، ضرورت توجه به اهداف حیطه عاطفی را برای پرورش هویت ملی منسجم و پایدار نشان می‌دهد؛ در واقع حیطه عاطفی، یادگیری را از طریق باورها، علایق و انگیزه‌های یادگیرندگان شکل می‌دهد. این حیطه<sup>۳</sup> شامل دریافت یا توجه، پاسخ‌گویی یا واکنش، ارزش‌گذاری، و سازمان‌دهی ارزش‌ها است، که طی آن افراد قادر می‌شوند ایده‌ها، اطلاعات و ارزش‌های موجود را کنار هم بگذارند و در نهایت آن‌ها را به سیستم اعتقادی خود مرتبط کنند. درون‌سازی، اصلی است که نشان می‌دهد یک نگرش، باور یا ارزش تا چه اندازه در تاروپود اندیشه و احساس و سبک زندگی یک فرد ریشه دارد. به عقیده اندرسون و

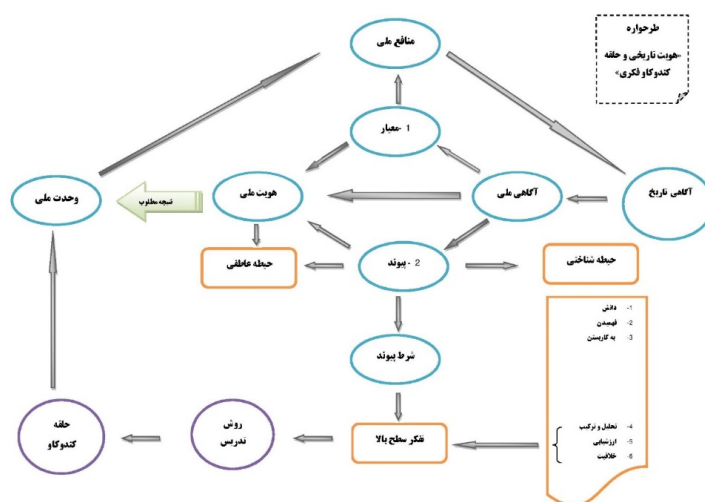
---

#### 1. Affective Domain

#### 2. Internalization

۳. مهم‌ترین طبقات حیطه عاطفی عبارت‌اند از: واکنش نشان‌دادن (پاسخ): این احساس در دروس نظری مانند تاریخ بیشتر به اشکالی همچون میل شدید به جست‌وجوی داوطلبانه کتاب‌های تاریخی، اشتیاق به مشارکت در بحث‌های تاریخی، اجرای نمایش‌های کلاسی حوزه تاریخ و موارد مشابه خود را نشان می‌دهد؛ ارزش‌گذاری: در سطح ارزش‌گذاری فراگیر مجموعه‌ای از ارزش‌ها یا اندیشه‌های مشخص را درونی کرده و این اندیشه‌ها برای او حالتی از نگرش شخصی پیدا می‌کند، به گونه‌ای که جهت‌دهنده رفتار فرد می‌شوند. سازماندهی ارزش‌ها: این سطح از حیطه عاطفی یادگیرنده پس از پذیرش ارزش‌ها، آن‌ها را ادغام می‌کند، تعارضات بین آن‌ها را مرتفع و یک نظام ارزشی پایدار و منسجم بنا می‌نهد؛ بدین ترتیب دانش‌آموز یک سازمان ارزشی را ایجاد کرده و برای موضوع یا پدیده مورد نظر یک جایگاه تعیین می‌کند. شاخص‌های این سطح از حیطه عاطفی شامل: طرفداری از موضوع مورد نظر، اصلاح باورها، ایجاد ارتباط، قیاس و انتخاب است. سرانجام، در این مرحله، ارزش یا مجموعه‌ای از ارزش‌ها در رفتار فرد انعکاس کمابیش پایداری پیدا می‌کند و رفتار فرد بروز کرده و در شخصیت او متبلور و بخشی از فلسفه زندگی او می‌شود. نام دیگر این مرحله، ایجاد شخصیت Characterizing توسط مجموعه‌ای از ارزش‌ها است.

همکاران (۲۰۰۱) حیطه یادگیری عاطفی از طریق رفتارهایی که حاکی از آگاهی، علاقه، توجه، نگرانی، مسئولیت‌پذیری، شنیدن فعال و ارائه واکنش مناسب در ارتباط با دیگران و توانایی بروز ویژگی‌ها یا ارزش‌های مناسب است با شرایط آزمایش و حوزه مطالعه نمایان می‌شود (Anderson, et al., 2001).

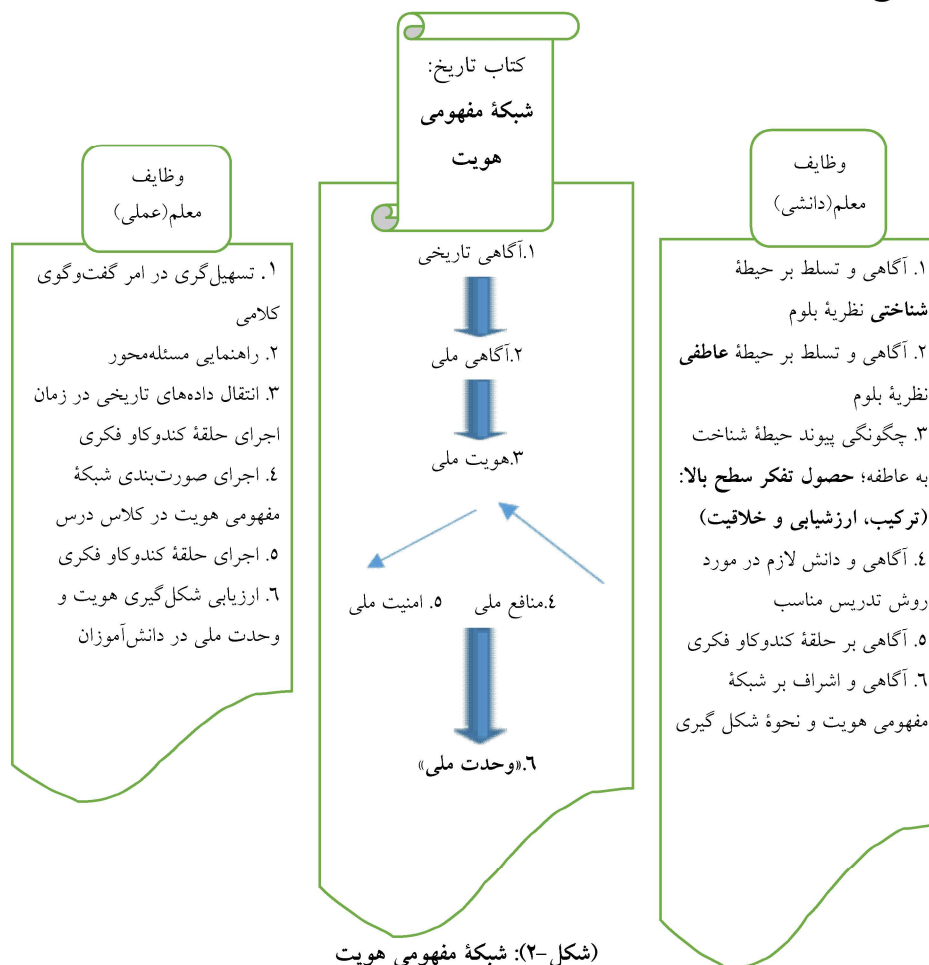


(شکل-۱): طرح‌واره هویت تاریخی و حلقه کندوکاو فکری و نظریه یادگیری بلوم

غفلت برنامه‌های آموزشی از اهداف حیطه عاطفی می‌تواند به عواقب منفی متعددی از جمله بی‌میلی، عدم شکل‌گیری ساختار ارزشی درونی و در نهایت تضعیف هویت فرهنگی و یا استحاله فرهنگ ملت‌ها منجر شود. کسب اهداف حیطه عاطفی مانند فهم و کاربرد ارزش‌ها، اخلاقیات، زیبایی‌شناسی و احساسات، حتی برای تسهیل اهداف عالی شناختی چون نقد و ارزیابی و خلق ایده‌های جدید مورد نیاز است (هدایتی، ۱۳۹۸: ۲۲۳). پژوهشگران معتقدند فروگاهی آموزش به موضوعات دانشی و فاهمه‌ای، علاوه بر اینکه زمینه تفکر را تقلیل می‌دهد، بخشی از میراث و هویت فردی، جمعی، ملی و حتی بین‌المللی دانش‌آموزان را نیز نادیده می‌گیرد (پورکریمی هاوشکی و رمضانی فینی، ۱۴۰۳: ۹۷). این حیطه از آموزش، احتمالاً پیچیده‌ترین نوع آموزش است؛ زیرا شناخت، رفتار و احساسات را با هم ادغام می‌کند.

### ۶. وضع کنونی آموزش تاریخ در مدرسه

سرمایه‌گذاری روی هویت ملی و تاریخی می‌بایست از دل نظام تعلیم و تربیت رسمی کشور و از سال‌های نخست آموزش شروع شود؛ در راستای چنین وظیفه و رسالت مهمی، درس تاریخ در برنامه درسی رسمی قرار گرفته است (فرجی و امیری، ۱۴۰۲: ۴۸).



از بُعد آموزشی در نظام آموزش و پرورش معاصر، درس تاریخ و کتب درسی تاریخ انباشته از مفاهیم متعدد، اسامی، اشخاص، زمان‌ها، مکان‌ها و جزئیات حوادث و رویدادهایی است که دانش‌آموزان آن‌ها را حفظ می‌کنند و بعد از امتحان نیز به فراموشی می‌سپارند. روش تدریس معلمان نیز که بیشتر از روش‌های معمول و سنتی تدریس همچون سخنرانی، پرسش

و پاسخ، روخوانی و غیره استفاده می‌کنند مزید بر علت است (چنگایی، ۱۳۹۹: ۸۴ و ۸۵). آموزش حافظه‌محور و غیر استدلالی درس تاریخ به‌گونه‌ای است که حتی دانش‌آموزان دبیرستانی، به جای تأمل و تفکر شخصی، نقش آموزگاران را در ارائه اطلاعات ثابت تاریخی بالاتر از سهمی که حتی خود آموزگاران برای خویش قائل بودند، ارزیابی می‌کنند (Dragonas & Frangoudaki, 2000: 232)، اما به نظر می‌رسد شیوه تدریس تاریخ به روش انتقال اطلاعات و بازیابی آن‌ها از حافظه دانش‌آموزان قادر به تأمین هدف اصلی آن که معنابخشی به زندگی فعلی و ایجاد هویت ملی است نیست و منجر به ضعف ساختار هویتی برای آینده‌سازان جامعه ایران می‌شود و این امر نفوذ استعمارگرایانه فرهنگ‌های بیگانه را تسهیل می‌کند؛ از سوی دیگر آگاهی تاریخی بدون توجه به هویت ملی منسجم و یک‌پارچه منجر به تکثر هویت در کشورهایی با تنوع قومی، شبیه ایران می‌شود. با این توضیحات به نظر می‌رسد فلسفه حاکم بر تدریس تاریخ باید به‌گونه‌ای باشد که بعد از پایان کلاس، دانش‌آموزان به دنبال چراهای موجود در روند شکل‌گیری تاریخ بروند و مشتاق اندیشه، تأمل، کندوکاو و تفحص در تاریخ باشند و ضمن آگاهی از روایت‌های تاریخی، باید بتوانند روح حاکم بر تاریخ را درک کنند (موسوی، ۱۴۰۱: ۲۶). این امر با تقویت روحیه کنجکاوی، جست‌وجوگری، پیگیری علت‌ها و نتایج حوادث و بررسی نقش آن‌ها در زندگی حال و آینده امکان‌پذیر است (میرعارفین، ۱۳۸۶: ۵۲)؛ از این رو، درس هویت‌ساز تاریخ نیازمند توجه به دقایق و ظرایفی است که مستلزم به‌کارگیری سطوح بالای اهداف شناختی و عاطفی آموزش است.

متأسفانه مطالعات نشان می‌دهند آموزش درس تاریخ در دبیرستان‌ها بیشتر به‌شیوه حافظه‌محور؛ یعنی سطوح پایین شناختی و بدون توجه به (شکل‌گیری) و تقویت حوزه عاطفی صورت می‌گیرد. حفظ‌کردن محض مطالب این درس ممکن است شناخت فرد از وقایع گذشته را در حد مهارت‌های سطح پایین شناختی تقلیل دهد و با ایجاد احساس کسالت و روزمرگی، بازده کیفی درس را کاهش دهد و درنهایت، بی‌علاقگی و نبود انگیزه برای یادگیری و تحلیل رخدادها را به دنبال دارد؛ لذا دانش‌آموزان نه‌تنها در طول دوران تحصیل علاقه زیادی به این درس نشان نمی‌دهند؛ بلکه در زندگی آتی خود قادر به بهره‌گیری از این منبع غنی تجربی نخواهند بود. به همین دلیل به نظر می‌رسد به جای انتقال صرف مطالب به حافظه دانش‌آموزان می‌بایست از شیوه‌های فراشناختی (موسوی، ۱۴۰۱: ۲۶)

و تقویت مهارت‌های عاطفی برای بهره‌حداکثری از درس تاریخ در ساخت جامعه پیشرو استفاده کرد. این موضوع نیازمند مشارکت دانش‌آموزان در فرایند کشف معنایی وقایع تاریخی و گفت‌وگوی مشتاقانه پیرامون زمینه‌ها و پیامدهای رخدادها به‌جهت دستیابی به نتایج کاربردی برای زندگی فعلی است؛ لذا باید به دنبال روش‌های یادگیری اکتشافی و فعالی بود که به دانش‌آموزان امکان مشارکت در ساخت دانش را اعطا کند. به تازگی فیلسوفان تعلیم‌وتربیت رویه‌های نوینی از تدریس را تحت عنوان «آموزش تأملی»<sup>۱</sup> برای دستیابی به سطوح بالای اهداف شناختی و عاطفی آموزش پیشنهاد داده‌اند که بیشتر به‌شیوه «حلقه کندوکاو»<sup>۲</sup> و مبتنی بر دیالوگ استدلالی و هم‌تراز اجرا می‌شود.

بررسی شرایط امکان پیوند میان اهداف حیطه شناختی و عاطفی در شیوه «حلقه کندوکاو» باید از اولویت‌های نظام آموزشی هدفمند و نظام‌مند در مورد درس تاریخ محسوب شود؛ زیرا کلاس درس تاریخ می‌بایست محل تعقل، اندیشه‌ورزی، تجزیه‌وتحلیل و نقد رویدادها باشد. حفظ‌کردن محض مطالب کتاب تاریخ، در بهترین حالت ممکن است تنها شناخت محدود و فرآری از گذشته به ما بدهد، اما آگاهی تاریخی و ارزش‌های مبتنی بر آن را ایجاد نمی‌کند، ضمن آنکه کلاس درس را نیز دچار روزمرگی کرده و بازده کیفی درس را کاهش می‌دهد و درنهایت، دلسردی دانش‌آموزان را به دنبال دارد (نجف‌زاده، ۱۴۰۱: ۶۲).

اگر بخواهیم به درستی در فضای حلقه کندوکاو قرار گیریم یک کلاس درس تاریخ را به صورت فرضی در نظر بگیریم که دانش‌آموزانی با خاستگاه‌های گوناگون، با پیشینه خانوادگی، فرهنگی و مذهبی متفاوت در آن حضور دارند، کلاسی که به خودی خود نشان‌دهنده یک وضعیت «ناهمگن» از دانش‌آموزان است. در این کلاس، معلم تاریخ ناگزیر است برای درگیرکردن ذهن دانش‌آموزان از حلقه کندوکاو بهره‌جوید؛ بنابراین، با یک رشته از پرسش‌های مقدر روبه‌رو است که باید با دانش‌آموزان خود در میان بگذارد: نخست اینکه چگونه درباره تاریخ ایران سخن بگوییم؟ چگونه تاریخ را تدریس کنیم که برای همه دانش‌آموزان جذاب باشد؟ منافع ملی ایران را چگونه ترسیم و تأمین کنیم؟ چگونه می‌توان ایرانی بود و به هویت‌های خرد قومی نیز وفادار ماند؟ هویت ملی ما چیست و چگونه باید به آن دست یابیم؟ چگونه باید در ایران وحدت ملی ایجاد کرد؟

---

1. Reflective teaching  
2. Community of Inquiry

بنابراین، معلم ناگزیر است از همه بخواهد که در درجه اول از یکدیگر شناخت پیدا کنند و سپس همدیگر را در چهارچوب «ایران» بنگرند و بر اشتراکات خود تأکید ورزند؛ یعنی از خود بپرسند آیا می‌دانید عاملی که شما را به هم پیوند می‌دهد چیست؟ چرا ما با وجود تنوع قومی، زبانی و مذهبی در تاریخ ایران هویت واحدی یافته‌ایم؟ و چگونه؟ پاسخ تمام این پرسش‌ها در شکل‌گیری هویت، فرایند و مراتب آن دخالت دارند و در حلقه کندوکاو می‌توان به آن‌ها پاسخ گفت.

در حلقه‌های کندوکاو، دانش‌آموز به‌عنوان یک فاعلِ قادر به بحث اندیشمندانه و کاوشگر انتقادی در نظر گرفته می‌شود و معلم در جایگاه راهنما یا تسهیل‌گر عمل می‌کند که یک محیط یادگیری حمایتی و توانمند برای تحقیق و گفت‌وگو را فراهم می‌سازد (Lipman, 2003: 161). اصول اساسی حلقه کندوکاو فلسفی و روش‌شناسی شفاف و قابل اجرای آن، این پتانسیل را دارد که هم دانش‌آموز و هم معلمان را به تأمل وادارد (Demissie, 2015: 1). سه مهارت تفکر انتقادی، خلاق و مراقبتی، از مهم‌ترین مهارت‌های فکری هستند که قدرت تأمل روی دانش و بازسازی آن را فراهم می‌کنند.

#### ۷. کلاس درس به‌مثابه حلقه کندوکاوی برای آگاهی تاریخی

اکنون این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان حلقه کندوکاو گفت‌وگومحور را برای کلاس درس تاریخ تشکیل داد؟ با وجود نگرش‌های متفاوتی که به دانش تاریخ و آگاهی تاریخی وجود دارد، هدف از تدریس تاریخ در سطوح عالی شناختی و عاطفی، کمک به دانش‌آموزان برای پذیرش مسئولیت بیشتر در یادگیری تاریخ است (Booth, 1991: 94)؛ بدین منظور لازم است دانش‌آموزان در کلاس‌های تاریخ به یادگیری مشارکتی همراه با تأمل و تدبیر دعوت شوند. کلاس‌های تاریخ را می‌توان طوری ساختار داد که دانش‌آموزان تاریخ از زیر رگبار آموزش مطالب ثابت بگریزند و در عوض به‌عنوان پژوهشگرانی جوان، پرسش‌گر و متفکر عمل کنند (Jones, 2011: 186)؛ نه صرفاً همچون مخازن خالی که موضوعات قطعی را از معلم و کتاب دریافت می‌کنند. دیوید کندی معتقد است معلم در کلاس درس زمانی می‌تواند از موقعیت دانای کل به جایگاه «تسهیل‌گر تفکر» تغییر

موضع بدهد که با عدم اطمینان زندگی کند. حفظ این عدم قطعیت ممکن است دشوار باشد، اما مثبت است؛ زیرا امکان دگرگونی در سیستم گروهی یا موضوع جمعی را نشان می‌دهد (Kennedy, 2004: 51). بدین‌منظور لازم است سنت‌های آموزشی و تدریس فعال جایگزین یادگیری منفعل شود و دانش‌آموزان فرایند یادگیری را «از آن خود» بدانند و به جای آنکه مطالب به آن‌ها القا شود، کل فرایند یادگیری به چیزی تبدیل شود که دانش‌آموزان در آن سهیم باشند و آن را کشف و تحلیل می‌کنند، نه اینکه فقط دریافت کنند (Jones, 2011: 175).

از منظر دیدگاه‌های یادگیری، این روش کمابیش «بازآفرینی» یک گذشته تاریخی است؛ یعنی به جای اینکه دانش‌آموزان را در کلاس بنشانیم تا به آن‌ها بگوییم که چه چیزی باید بدانند یا حتی به چه چیزی باید فکر کنند، می‌بایست به آن‌ها کمک کنیم تا شروع به انجام تحقیقات و کندوکاو تاریخی واقعی با منابع واقعی کنند و در نهایت به فهم معنادار آن برسند. همان‌گونه که لوسک توضیح می‌دهد: «تاریخی اندیشیدن به معنای درک چگونگی ساخت دانش است... بدون چنین بینش پیچیده‌ای...، قضاوت بین نسخه‌ها و بینش‌های رقیب که در گذشته رخ داده، غیرممکن می‌شود» (Lévesque & Clark, 2018: 136).

اما پیرس<sup>۱</sup> معتقد بود که این تأمل نمی‌تواند فردی باشد؛ زیرا هیچ شخصی به‌تنهایی قابل اعتماد نیست؛ بلکه دانش‌آموزان می‌بایست در اجتماعی خردورز که تفکر انتقادی را تحریک می‌کند قرار گیرند و برای اثبات ایده‌های خلاقانه و متفاوت خود، استدلال‌های منطقی، شواهد دقیق، و فرضیه‌های معتبر را جست‌وجو کنند. برای پیرس، پیشرفت به سوی درک ماهیت واقعی جهان (یا در مورد ما، یا در مورد گذشته) از طریق دست‌نمائی گفتمان انتقادی رخ می‌دهد (Gregory, 2022: 7). فرایندهای حلقه کندوکاو هرگز مدعی ساخت حقیقت قطعی و نهایی نیستند؛ بلکه در اثر اجماع جمعی از افراد نقاد، خلاق و مراقبتی، در هر زمان بهترین نظر موجود<sup>۲</sup> ارائه می‌شود، همانند لنگری در میان باد و دریای طوفانی (Haskell, 1984, p. 204; )؛ لذا نوپراگماتیست‌ها در حلقه کندوکاو به جای «قطعیت»، به دنبال «ضمانت‌پذیری باورها» هستند؛ و باورهای موجه از طریق اجماع در حلقه کندوکاو

1. Peirce

2. current best opinion

به دست می‌آیند (Seixas, 1993: 309). در مورد دانش تاریخ به‌طور خاص، لوونتال ماهیت پژوهش‌های تاریخی را اشتراکی و جمعی تلقی می‌کند، تا آن را از مشتی اطلاعات محبوس در حافظه متمایز سازد. از نظر وی دانش تاریخی به دلیل ماهیت خود، به‌طور جمعی تولید و به اشتراک گذاشته می‌شود و آگاهی تاریخی متضمن فعالیت گروهی است (Lowenthal and Carr, 1985: 213).

حلقه کندوکاو در کلاس درس، معلم را در جایگاهی قرار می‌دهد که شکل‌گیری ساختار تجارب یادگیری اعضای کلاس را تسهیل می‌کند؛ نقش تسهیل‌کننده این است که علاوه بر سایر فعالیت‌ها، از «موقعیت جهل» سقراطی به عنوان پلی بین «مفاهیم» و «استدلال»‌ها استفاده می‌کند و این موقعیت را محرکی برای دگرگونی سیستم مفهومی قرار می‌دهد (Kennedy, 2004: 35)؛ علاوه بر معلم، سیستم‌های کاملی از روش‌ها، تفاسیر و متون تفکربرانگیز در این حلقه وجود دارد که به معلم اجازه می‌دهد با تعلیق قدرت خویش، قدرت ساخت دانش را به گروهی از کودکان کاوش‌گر واگذار کند؛ در نهایت، معلم از فشار القای فرهنگی خارج از حلقه غافل نیست؛ لذا مسئولیت گفت‌وگو در مورد شکل و محتوای اقتدار فرهنگی تحمیل‌شده از فراسوی کلاس و تعریف و الگوبرداری از تفسیرهای مجاز در کلاس را برعهده می‌گیرد. این وظایف مستلزم درک ماهیت علمی دانش تاریخی است (Seixas, 1993: 307). در الگوی «ساخت‌گرایی اجتماعی» برای یادگیری تاریخ، معلم بیشتر در جایگاه حامی و تسهیل‌کننده «حلقه‌های کندوکاو» دانش‌آموزی عمل می‌کند. هدف تدریس تاریخ نه تنها باید در انتقال دانش تعیین‌شده توسط معلم باشد؛ بلکه باید هدف آن توانمندسازی دانش‌آموزان برای تأمل در هویت تاریخی باشد، معلمان برای تشکیل حلقه کندوکاو کلاسی باید به دنبال راه‌هایی باشند تا دانش‌آموزان را قادر به یافتن چیزها و به اشتراک گذاشتن آن چیزها کنند. این به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا پایه و قابلیت ارتباط با دانش کشف‌شده خود را شکل دهند و آن را عمیق‌تر کنند.

هدف معلمان تاریخ ایجاد درک جدید از وقایع تاریخی در ذهن فراگیران و ایجاد تفکر تاریخی است. مشارکت دانش‌آموزان در حلقه‌های کندوکاو مشارکتی، به معنای بررسی چگونگی گسترش و تعمیق تفکر تاریخی دانش‌آموزان است؛ زیرا کتب و منابع تاریخی که به

شیوه سخنرانی به دانش‌آموزان ارائه می‌شود به خودی خود نمی‌توانند این سطح از تفکر را در آنان ایجاد کنند (Jones, 2011: 187). تولید دانش نه انتقال دانش در حلقه‌های کندوکاو زمانی صورت می‌گیرد که یک فرد صاحب ایده با یک فرد صاحب ایده دیگر گفت‌وگو می‌کند (برای مثال تاریخ‌دانی با تاریخ‌دان دیگر)، اما انتقال دانش معمولاً از یک فرد صاحب‌نظر به یک فرد ناآگاه (مثلاً معلم به دانش‌آموز) صورت می‌گیرد؛ بنابراین یکی از پیش‌شرط‌های حلقه کندوکاو تغییر ذهنیت معلمان نسبت به مخاطبین خود است. فونر (Foner, 1990) در مقدمه کتابی که به منظور بررسی درس تاریخ برای معلمان مدرسه نگاشته‌است، بیان می‌کند: «تاریخ در بهترین حالت خود صرفاً نه مجموعه‌ای از حقایق است، نه فهرستی از «حقیقت‌های» غیرقابل انکار که از نظر سیاسی مورد تأیید قرار گرفته‌اند، بلکه حالتی مداوم از خودشناسی جمعی در مورد ماهیت جامعه ماست؛ لذا معلمان با تغییر بینش نسبت به دانش تاریخی و ارتباط کافی با جامعه تاریخ‌نگاران و محققان حوزه تاریخ (از طریق سمینارها، مطالعه مجلات و کنفرانس‌ها) و اختصاص فرصت کافی برای کار با یکدیگر، می‌توانند حلقه کندوکاو خود را به‌عنوان مبنایی برای دانش تاریخی تخصصی تشکیل دهند و به قول شولمن<sup>۱</sup> «دانش تاریخی آموزشی<sup>۲</sup>» را بسازند (به نقل از Seixas, 1993: 307). تحقق این امر به چیزی بیش از تخصص در حوزه تاریخ یا حتی پژوهش تاریخی نیاز دارد.

معلمان تاریخ نیز باید شیوه‌های پیشرفت معرفتی درباره تاریخ را به طور کلی درک کنند. معلمان تاریخ در هر سطح آموزشی، از ابتدایی تا عالی، به مدل‌های صریح رشد فکری در رشته خود نیاز دارند. آن‌ها باید با نظریه‌هایی آشنا شوند که کسب دانش اجتماعی از طریق انتقال دانش از بزرگسالان به کودکان را ناکافی برآورد می‌کنند و تئوری‌های آموزشی که همواره مشوق فعالیت‌هایی برای یادگیری سازنده‌گرا<sup>۳</sup> هستند را سرلوحه عملکرد خویش قرار دهند. تنها در این صورت است که دانش‌آموزان می‌توانند یک حلقه کندوکاو برای مطالعه تاریخ زیر نظر معلمی ماهر تشکیل دهند؛ زیرا در نبود چنین معلم ماهری که خود تجربه

---

۱. لی شولمن که مفهوم دانش محتوایی-آموزشی (pedagogical conceptual knowledge) یا به اختصار (PCK) را مطرح کرد، آن را فهم معلمان از «مفیدترین اشکال بازنمایی، قدرتمندترین قیاس‌ها، تصاویر، مثال‌ها، توضیحات و نمایش‌ها و در یک کلام، روش‌های بازنمایی و تدوین موضوع ... که آن را برای فراگیران قابل فهم می‌کند» توصیف می‌کند (Shulman, 1986: 9)

2. pedagogical historical knowledge  
3. constructive activity

مشارکت در حلقه‌های کندوکاو را داشته، ممکن است دانش‌آموزان از یک‌سو در اثر آزادی بیش‌ازحد تفسیری در حلقه‌های کندوکاو، با خطر ساخت یا پذیرش دیدگاه‌های غیرقابل دفاع یا نامعقول در مورد گذشته و بازه‌های تاریخی مواجه شوند و آن را در ذهن خود تقویت کنند؛ و از سوی دیگر، اگر به دانش‌آموزان فرصت بسیار کمی برای مشارکت فعال و تأملی در حلقه کندوکاو کلاسی داده‌شود، ممکن است درس‌های رسمی تاریخ در کل به سطحی‌نگری و رفتار ساده‌لوحانه دانش‌آموزان نسبت به گذشته دچار و آموزش تاریخ کاملاً بی‌اثر شود (Gardner, 1991 in Seixas, 1993: 320)؛ بنابراین، با برآورده‌شدن نیازهای آموزشی در درس تاریخ هدف‌هایی چون تثبیت هویت جمعی، آسیب‌شناسی روندهای سیاسی، بازتولید ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی، بازشناسی هویت تاریخی، درک عمیق مسائل اجتماعی، آگاهی از مناسبات بین‌الملل و تبیین شکل‌های معاصر زندگی انسان، نه تنها ممکن می‌شود؛ بلکه نقشی تعیین‌گر و برساننده در جامعه انسانی ایفا می‌کند (موسوی سیانی، ۱۴۰۲: ۸۱).

#### ۸. آگاهی ملی چگونه حاصل می‌شود؟

پیش از آنکه به کاربست آموزشی حلقه کندوکاو در تدریس تاریخ و تأثیر آن بر مسئله هویت ملی بپردازیم، باید به این نکته توجه کنیم که در صد سال گذشته در جامعه متکثر ایران، آگاهی ملی به صورت‌های گوناگونی رواج یافته و هویت ملی به صورت‌های متفاوتی تعریف شده است. پهلوی‌ها، ملی‌گراها و جمهوری اسلامی هر یک به گونه‌ی مختلفی در این راه گام برداشتند؛ هرچند این تلاش‌ها و آگاهی‌ها برای دورکردن نگاه‌های افراطی شوونیستی و تندروی تجزیه‌طلبانه صورت می‌گرفت، برعکس کشور را در معرض همه‌گونه مخاطرات هویتی قرار می‌داد. بی‌گمان، هویت ایرانی می‌بایست به صورتی جامع و فراگیر تعریف شود که همه ایرانیان با هر فکری، قومیتی و مذهبی خود را در زیر چتر گسترده آن بیابند؛ در همان حال، برای ایران که با بحران‌ها و مسائل منبعت از نگاه‌های افراطی شوونیستی و تندروی تجزیه‌طلبانه روبه‌رو بوده، نیاز است راه سومی برگزیده شود که مخاطرات هر دو را به کمترین حد ممکن کاهش دهد و آن اندیشیدن به «منافع ملی» و «وحدت ملی» است.

بنابراین، امر کلان‌تری که باید بر سر آموزش آن توافق کرد، «هویت ملی» است. ممکن است تفسیرهای متفاوتی از هویت ملی ارائه شود و راه را برای انبوه تفسیرهای دیگر باز کند؛

چنانکه نگاه‌های شرق‌شناسانه با نگاه‌های مذهبی، ناسیونالیستی و سایر رهیافت‌ها متفاوت و حتی متضاد است؛ بنابراین تعریف از هویت ملی زمانی می‌تواند حاصل شود که در چهارچوب «وحدت ملی» و «آگاهی ملی» صورت پذیرد.

بی‌گمان، هر تلاشی برای آن نوع تدریسی که بتواند هویت استاندارد و یکسان در کلاس تولید کند، امکان پذیر نیست؛ بنابراین باید به روش حلقه گفت‌وگوی حلقه کندوکاو برگردیم؛ زیرا هویت، مسئله «موقعیت‌مند» است و تنها در چهارچوب همین روش و در پیوند با وحدت ملی آن را فراچنگ آورد تا این موقعیت‌مندی با منافع ملی نباید تعارض یابد. منافع ملی باید مبنای تفاهم باشد. منافع ملی اعم از جایگاه سیاسی و صرف‌نظر از موقعیت کسانی است که بر کشور حاکم‌اند؛ خواه نگرش‌های مذهبی، خواه نگرش‌های ملی داشته باشند؛ بنابراین هویت ملی را باید در پیوند با منافع ملی و وحدت ملی بسنجیم و در درجه اول و در آغاز تدریس حلقه کندوکاو آن را یادآوری و بر روی آن توافق کنیم و بدانیم که هویت ملی در ارتباط با «دیگری» شکل می‌گیرد.

اگر تدریس به روش «حلقه کندوکاو» را در پیش بگیریم در واقع بحث باید بر سر این مسئله است که ما چگونه و با چه روشی هویت ملی خود را در تاریخ بشناسیم و در راه تقویت و تحکیم آن گام برداریم. اگر هویت ملی به‌مثابه یک حلقه واسطه ملی در میان نباشد در کشور چندومی و چندزبانی و چندمذهبی ایران کشاکش وحشتناکی پیش می‌آید و رسیدن وفاق ناممکن می‌شود. از آنجا که امر تاریخی از پیچیدگی‌های خاص برخوردار است از طریق حلقه کندوکاو می‌توان دانش‌آموزان را به سوی هویتی سوق داد که از بحث‌ها و گفت‌وگوهای خلاقانه خود آن‌ها بیرون می‌آید و برآیند آن چیزی جز هویت ملی نیست؛ زیرا همه باید بر امری ملی تمرکز کنند و در تحلیل نهایی ناظر بر منافع ملی بحث‌های خود را پیش ببرند. دانش‌آموز ترک، کرد، شیعه، سنی، ناسیونالیست افراطی، تجزیه‌طلب دوآتشه و یا ایرانی خارج کشور نشسته همه این‌ها با هر ایدئولوژی و مسلکی و هر قومیتی باید بر امر ملی تأکید و تمرکز کنند و آن را محور گفت‌وگوهای خود قرار دهند؛ اگر در این کلاس افرادی با باورها و قومیت‌های گوناگون مانند گیلک، اصفهانی، مازندرانی، عرب، بلوچ، کرد، ترک و با ادیان و عقاید مختلف سنی، شیعه، سلطنت‌طلب، طرفدار جمهوری و یا جمهوری اسلامی و غیره نشسته باشند آیا راه‌حل جمعی دیگری غیر از تمرکز بر وحدت و هویت ملی وجود

دارد؟ در چنین محفلی تنها چیزی که همه اعضای کلاس را به هم پیوند می‌دهد ایران و ایرانی بودن و دوستدار ایران بودن است؛ بنابراین، تمام گفت‌وگوهای دانش‌آموزان در چهارچوب «منافع ملی»، «هویت ملی» و «وحدت ملی» به‌عنوان مبنای آگاهی تاریخی، آگاهی ملی و اتحاد ملی صورت خواهد گرفت.

### ۹. نتیجه‌گیری

با توجه به اهداف درس تاریخ که مهم‌ترین آن‌ها آگاهی‌بخشی، هویت‌بخشی و میهن‌دوستی به نوجوانان است که سازندگان آینده کشورند، این مسئله مطرح می‌شود که چگونه می‌توان درس تاریخ را در جامعه چندقومی، چندزبانی و چندمذهبی ایران آموزش داد که از پیامدهای منفی افراطی‌گری ناسیونالیستی و یا تقویت «پان‌های گوناگون جلوگیری شود؟ در پاسخ به این مسئله نگارندگان بر روش تدریس «حلقه‌کندوکاو فکری» و «رویکرد تأملی» تأکید کردند. مهم‌ترین دلیل توجه به این شیوه تدریس مشارکت دانش‌آموزان در امر یادگیری، فعالیت و کنش ذهنی آن‌ها به سوی تداوم امر آموزش در کلاس و دستیابی به «سطوح بالای تفکر» است. تنها با این روش است که می‌توان پدیده و مسئله غامضی چون «هویت ملی» را در برابر هویت‌های قومی و مذهبی تقویت و تحکیم کرد، آگاهی تاریخی را با «آگاهی ملی» پیوند داد و وحدت ملی را در متن هویت‌های متکثر جامعه ایرانی شکل داد.

همان‌طور که گفته شد، «آگاهی ملی» و «آگاهی تاریخی» هر دو در حوزه حیطه «شناختی» قرار دارند؛ با این تفاوت که «آگاهی ملی» برآمده از «آگاهی تاریخی» و بخش ویرایش‌شده آن است. شکل‌گیری «هویت» نیز در حیطه «عاطفی» قرار دارد. پیوند حیطه «شناختی» و «عاطفی» در قلمرو آموزش تاریخ به «هویت ملی» منجر می‌شود. این پیوند صحیح با ورود به «تفکر سطح بالا» در تدریس رخ می‌دهد؛ بنابراین لازم است از حافظه‌محوری در آموزش تاریخ جلوگیری و دانش‌آموزان را به تفکر و تأمل در سطوح «بالای تفکر» واداشت تا به ایجاد و دریافت عمیق‌تری از درس تاریخ به «هویت ملی» و درنهایت به «وحدت ملی» بینجامد. روش تدریس حلقه‌کندوکاو فکری یکی از راه‌های حصول به تفکر سطح بالاست. این حلقه با رویکرد تأملی و تفکر مراقبتی در حضور جمعی دانش‌آموزان با باورها، ارزش‌ها، ایدئولوژی‌های متفاوت و قومیت‌های گوناگون بهترین روش

برای دستیابی به ایده مشترک «هویت ملی» است؛ از سوی دیگر از آنجا که مفاهیم «آگاهی تاریخی»، «آگاهی ملی» و «هویت ملی» همگی «موقعیت‌مند» هستند و در معرض ذهنیت‌ها، فهم‌ها و تفسیرهای گوناگون و در برخی موارد متعارض قرار دارند؛ با روش‌های تدریس حافظه‌محور می‌تواند به امری مخاطره‌آمیز تبدیل شود و به رشد افکار تندروانه و افراطی در کلاس درس منجر شود و «وحدت ملی» را به خطر اندازد. برای احتراز از این خطرات، نیاز به یک «معیار واحد» برای نیل به فهم مشترک این مفاهیم وجود دارد؛ این معیار و مبنا «منافع ملی» و «وحدت ملی» است که مردمان هر دوره‌ای فهم می‌کنند؛ هرچند «منافع ملی» خود از منظر دلالت و مصداق موقعیت‌مند و متغیر است، اما به‌عنوان یک اصل، ورای مصادیق و دلالت‌ها می‌تواند «معیار توافق و تفاهم» هویت‌های گونه‌گون در دستیابی به «نتیجه مطلوب» باشد. نتیجه مطلوب نیز «وحدت ملی» در جامعه متکثر ایرانی است. از مسیر صحیح و علمی تدریس کتاب تاریخ با رعایت این الگوواره و حضور فعال و کنشگرانه دانش‌آموزان در حلقه کدوکاو می‌توان به «هویت ملی» به دور از افکار شوونیستی و تندروی قوم‌گرایانه دست یافت؛ در نهایت «وحدت ملی» در «جامعه متکثر ایرانی» نتیجه این مدل آموزشی با استفاده از کتاب تاریخ در نزد نسل آینده خواهد بود.



(شکل-۳): پیوند شناخت، ارزش و عاطفه

شایان توجه است ناظر بر امر «موقعیت‌مند» بودن «منافع ملی» برای شناخت عمیق‌تر به متغیر مصادیق و دلالت‌های منافع ملی ایران، نیاز است منافع ملی کشورهای دیگر که تأثیرگذار در منافع ما هستند بررسی شود؛ بنابراین در ارتباط با مقوله آگاهی ملی یا هویت ملی ما، «منافع ملی کشورهای دیگر» که آن هم مبتنی بر «هویت ملی» آن‌هاست، اهمیت پیدا می‌کند.

### فهرست منابع

- اکبری، محمدعلی (تابستان و پاییز ۱۳۹۱)، «پروژه ملت‌سازی عصر پهلوی اول در متون آموزشی تاریخ»، *تاریخ ایران*، شماره ۱۲ (پیاپی ۵/۷۰)، صص ۳۳-۵۹.
- اکبری، محمدعلی و شکورق‌قهراری، معصومه (بهار ۱۳۹۳)، «وجوه کانونی ایرانیّت در متون درسی عصر پهلوی اول (کتب تاریخ، جغرافیا و ادبیات فارسی)»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال پنجم، شماره ۱۹، صص ۶۲-۹۲.
- آقابخشی، علی و افشاری راد، مینو (۱۳۸۳)، *فرهنگ علوم سیاسی*، چاپ اول، تهران: انتشارات چاپار.
- پورکریمی هاوشکی، مجتبی، رضوانی فینی، معصومه (۱۴۰۳)، «آموزش، شکوفایی و تربیت: نسبت و چگونگی کاربرد این مفاهیم در عمل تربیتی»، *علوم تربیتی*، دوره ۳۱، شماره ۱، صص ۷۵-۱۰۲. <https://doi.org/10.22055/edus.2024.45691.3545>
- جنکینز، کیت (۱۳۸۴)، *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه ساغر صادقیان، تهران: مرکز.
- چنگایی، مهتاب (۱۳۹۹)، «نگاهی به وضعیت آموزش تاریخ در مدارس»، *پژوهش در آموزش تاریخ*، دوره ۱، شماره ۳، صص ۸۳-۱۰۰.
- خیراندیش، عبدالرسول (بهار ۱۳۸۴)، «آموزش رسمی تاریخ؛ ضرورت‌ها و تنگناها»، *مجله رشد آموزش تاریخ*، شماره ۱۸، صص ۱۲-۱۶.
- (پاییز ۱۳۹۰)، «روایت‌گری سنتی تاریخ در جامعه ایرانی و امکان بهره‌برداری از آن در آموزش تاریخ»، *مجله رشد آموزش تاریخ*، شماره ۴۴، صص ۲-۵.
- دلیر، نیره (۱۴۰۳)، «تحلیل محتوای پرسش‌های کتاب درسی تاریخ علوم انسانی پایه دوازدهم»، *مجله علمی تفکر و کودک*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۱۵، شماره ۲ (پیاپی ۳۰)، صص ۱۴۵-۱۷۹. [10.30465/fabak.2024.9862](https://doi.org/10.30465/fabak.2024.9862)
- رینگر، مونیکا (۱۳۸۱)، *آموزش، دین و گفت‌وگو اصلاح فرهنگی در دوران قاجار*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- الستی، کیوان (۱۴۰۰)، *فلسفه علوم اعصاب، ذهن و آگاهی؛ متافیزیک، تبیین و شواهد علمی*، تهران: هرمس.
- سیف، علی اکبر (۱۳۶۳)، *روانشناسی پرورشی (روانشناسی یادگیری و آموزش)*، تهران: آگاه.
- (۱۳۸۴)، *سنجش فرایند و فرآورده یادگیری؛ روش‌های قدیم و جدید*، تهران: دوران.
- فرجی، زاهد، امیری، عارف (فروردین ۱۴۰۲)، «واکاوی آموزش مجازی درس تاریخ از دیدگاه دبیران تاریخ»، *پژوهش در آموزش تاریخ*، دوره ۴، شماره ۱، صص ۴۶-۷۲.

قدیمی قیداری، عباس و شوهانی، سیاوش (اصغر)، (۱۴۰۰)، «سرگردانی تاریخ در دارالفنون: مسئله سرآغاز آموزش نوین تاریخ در ایران معاصر»، جستارهای تاریخی سال دوازدهم، شماره ۱ (پیاپی ۲۳)، صص ۲۹-۷۵.

محمدی، رحیم (۱۳۹۸)، *گفتمان‌های جامعه ایرانی: تجدید ساختارهای آگاهی و نظم معنایی در تاریخ معاصر*، تهران: نقد فرهنگ.

ملایی توانی، علیرضا (۱۴۰۰)، *چالش‌های تاریخ‌ورزی در ایران امروز*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

----- (فروردین ۱۴۰۴)، «چرخش‌های دورانی و هویت ایرانی»، *دو فصلنامه علمی تاریخ ایران*، دوره ۱۸، شماره ۱، صص ۵۳-۷۷.

مناشری، دیوید (۱۳۹۷)، *نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن*، ترجمه عرفان مصلح و محمدحسین بادامچی، تهران: نشر سینا.

موسوی، ستاره (۱۴۰۱)، «بررسی تأثیر روش تدریس کاوشگری در درس تاریخ بر مهارت‌های فراشناختی دانش‌آموزان»، *پژوهش در آموزش تاریخ*، دوره ۳، شماره ۲، صص ۱-۲۸.

میرزایی، خلیل (۱۳۹۴)، *فرهنگ توصیفی علوم اجتماعی*، چاپ اول، تهران: فوژان.  
موسوی سیانی، سعید (۱۴۰۲)، «مبناگرایی کلاسیک و ساختار توجیه دانش تاریخی»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، ۲۹(۱۱۷)، صص ۷۷-۹۵.

میرعارفین، فاطمه سادات (۱۳۸۶)، «نقد و ارزیابی»، *فصلنامه رشد آموزش تاریخ*، شماره ۲۶، صص ۵۵-۵۲

نجف‌زاده، آمنه (۱۴۰۱)، «تجربه زیسته یک دبیر در افزایش جذابیت درس تاریخ»، *پژوهش در آموزش تاریخ*، دوره ۳، شماره ۲، صص ۶۰-۷۴.

وجدانی، فرزین (۱۴۰۲)، *تحول تاریخ‌نگاری در ایران معاصر: آموزش، ملی‌گرایی و فرهنگ*، نشر، ترجمه امیرمسعود الهی، تهران: پارسه

هدایتی، مهرنوش (۱۳۹۸)، *مراقب تفکر (صرفاً) منطقی باشیم: مهارت تفکر مراقبتی در برنامه فلسفه برای کودکان*، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هدایتی، مهرنوش، دلیر، نیره (۱۴۰۴)، «تفکر مراقبتی مهارتی برای پیوند اهداف شناختی و عاطفی در «حلقه‌های کندوکاو»: مطالعه موردی درس تاریخ دوره متوسطه»، *مجله علمی علوم تربیتی*، دانشگاه شهید چمران، (در دست انتشار).

<https://doi.org/10.22055/edus.2025.48244.3673>

Anderson, L. W., Krathwohl, D., Airrasian, P., Cruikshak, K., Mayer, R., Pintrich, P., Rath, J. & Wittrock, M. (2001), *A taxonomy for learning, teaching, and*

- assessing: A revision of Bloom's taxonomy of educational objectives*, New York: Longman.
- Bloom, B., Englehart, M., Furst, E., Hill, W., & Krathwohl, D. (1956), *Taxonomy of educational objectives: The classification of educational goals. Handbook I: Cognitive Domain*, New York: Longman.
- Booth, D.B. (1991), "Urbanization and the Natural Drainage System—Impacts, Solutions, and Prognoses", *The Northwest Environmental Journal*, 7, pp. 93-118.
- Demissie, F. (2015), "Promoting Student Teachers' Reflective Thinking Through a Philosophical Community of Enquiry Approach", *Australian Journal of Teacher Education*, 40(12). <https://doi.org/10.14221/ajte.2015v40n12.1>
- Dragonas, Th. & Frangoudaki, A. (2000), "Youth and history – Introduction", *Journal of Modern Greek Studies*, 18 (2), pp. 229-238. DOI:10.1353/mgs.2000.0033
- Foner, E. (Ed.). (1990), *The new American history*, Philadelphia: Temple University Press.
- Gardner, H. (1991), *The unschooled mind: How children think and how schools should teach*, New York: Basic Books.
- Gregory, Maughn (2022), "Charles Peirce and the Community of Philosophical Inquiry", *ANALYTIC TEACHING AND PHILOSOPHICAL PRAXIS*, 42(1), pp. 1-16.
- Jones, Adrian (2011), "Teaching History at University through Communities of Inquiry", *Australian Historical Studies*, 42: 2, pp. 168-193. DOI:10.1080/1031461X.2010.531747
- Kennedy, David. (2004), "The Role of a Facilitator in a Community of Philosophical Inquiry", *Metaphilosophy*, 35, pp. 744 – 765. <http://dx.doi.org/10.1111/j.1467-9973.2004.00348.x>.
- Krathwohl, D. (2002), "A Revision of Bloom's Taxonomy: An Overview", *THEORY INTO PRACTICE*, 41 (4), pp. 212–218.
- Lévesque, Stéphane & Clark, Penney (2018), "Historical Thinking", *The Wiley International Handbook of History Teaching and Learning*, pp.117-148. <http://dx.doi.org/10.1002/9781119100812.ch5>
- Lipman, M. (2003), *Thinking in Education* (Second Edition), Cambridge University Press: Cambridge.
- Lowenthal D. (1985), *The past is a foreign country*. New York: Cambridge University Press
- Mckeown, Margaret & Beck, Isabel. (1990), "The Assessment and Characterization of Young Learners' Knowledge of a Topic in History", *American Educational Research Journal*, 27, pp. <https://doi.org/10.3102/00028312027004688>.
- Nye, A.; Hughes-Warrington, M.; Roe, J.; Russell, P.; Peel, M.; Laugeson A. and Kiem, P. (2009), "Historical Thinking in Higher Education", *History Australia*, 6 (3), pp. 1-73.
- Seixas, P. (1993). "The Community of Inquiry as a Basis for Knowledge and Learning: The Case of History", *American Educational Research Journal*, 30(2), pp. 305-324. <https://doi.org/10.3102/00028312030002305>
- Shulman, L. S. (1986). "Those who understand: Knowledge growth in teaching", *Educational Researcher*, 15(2), pp. 4-14.
- Smith, p. and Rust, Ch. (2007), "Students Expectations of a Research-Based Curriculum: Results from an online survey of first year undergraduates at Oxford Brookes University", *Brookes eJournal of Learning and Teaching*, 2(2). Available from the website: <http://bejlt.brookes.ac.uk>

## Transliteration

- Aghabakhshi, Ali and Afshari-Rad, Minoos (2004), Dictionary of Political Sciences, First Edition, Tehran: Chapār Publications.
- Akbari, Mohammad Ali (2012), "Nation-building project in the first pahlavi era: the role of the educational textbooks of history", *History of Iran*, Issue 12 (Serial 70/5), pp. 33-59.
- Akbari, Mohammad Ali and Shakourghahari, Masoumeh (Spring 2014), "Focal aspects of iranism in the textbooks of the first pahlavid era (history, geography and persian literature textbooks)", *Cultural History Studies*, Year 5, Issue 19, pp. 62-92.
- Chengai, Mahtab (2010), "A Look at the Status of History Teaching in Schools", *Research in History Education*, Volume 1, Issue 3, pp. 83-100.
- Dalir, Nayereh (2024), "Content Analysis of Questions in the 12th Grade Humanities History Textbook", *Scientific Journal of Thinking and Child*, Institute for Humanities and Cultural Studies, Volume 15, Issue 2 (30th issue), pp. 145-179. 10.30465/fabak.2024.9862
- Elesti, Keivan (2021), *Philosophy of Neuroscience, Mind and Consciousness; Metaphysics, Explanation and Scientific Evidence*, Tehran: Hermes.
- Faraji, Zahed, Amiri, Aref (2023), "Analysis of Virtual Education in History Lessons from the Perspective of History Teachers", *Research in History Education*, Volume 4, Issue 1, pp. 46-72.
- Ghadimi Qeidari, Abbas and Shohani, Siavash (Asghar), (2021), "History Wandering in Dar Al-fonoun: The problematic of "the beginning" of New Education of History at Contemporary Iran", *Historical Essays*, Year 12, Issue 1 (23rd Consecutive), pp. 29-75.
- Hedayati, Mehrnoush (2019), *Be Careful of Thinking (Purely) Logical: The Skill of Careful Thinking in the Philosophy Program for Children*, Tehran: Humanities and Cultural Studies Research Institute Publications.
- Hedayati, Mehrnoush, Dalir, Nayereh (2015), "Caring Thinking" as a Skill to Link Cognitive and Emotional Domain in "Community of Inquiry": The Case of History", *Scientific Journal of Educational Sciences*, Shahid Chamran University, (in press). <https://doi.org/10.22055/edus.2025.48244.3673>
- Jenkins, Keith (2005), *Refiguring History: New Thoughts On an Old Discipline*, translated by Saghar Sadeghian, Tehran: Markaz.
- Kheirandish, Abdolrasoul (2005), "Formal History Teaching; Necessities and Constraints", *Journal of the Growth of History Education*, Issue 18, pp. 12-16.
- Kheirandish, Abdolrasoul (2011), "Traditional Narrative of History in Iranian Society and the Possibility of Utilizing It in History Teaching", *Journal of the Growth of History Education*, Issue 44, pp. 2-5.
- Menashri, David (2018), *Education and the Making of Modern Iran*, translated by Erfan Mosleh and Mohammad Hossein Badamchi, Tehran: Sīnā Publishing.
- Mirarefin, Fatemeh Sadat (2007), "Criticism and Evaluation", *The Growth of History Education Quarterly*, Issue 26, pp. 55-52
- Mirzaei, Khalil (2015), *Descriptive Dictionary of Social Sciences*, First Edition, Tehran: Fūzhān.
- Mohammadi, Rahim (2019), *Discourses of Iranian Society: Restructuring Consciousness and Semantic Order in Contemporary History*, Tehran: Critique of Culture.
- Mollaiy Tavani, Alireza (2021), *Challenges of History in Today's Iran*, Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.

- Mollaiy Tavani, Alireza (2025), "Rotations of era and Iranian identity", *Two Scientific Quarterly Journals of Iranian History*, Volume 18, Issue 1, pp. 53-77.
- Mousavi, Setareh (2018), "Investigating the Impact of Explore Teaching Method on History Lesson on Student Metacognitive Skills", *Research in History Education*, Volume 3, issue two, pp. 1-28.
- Mousavi-Siany, Saeed (2013), "Classical Foundationalism and the Justification Structure of Historical Knowledge", *Methodology of Humanities*, 29(117), pp. 77-95.
- Najafzadeh, Ameneh (2002), "A Teacher's Lived Experience in Increasing the Attractiveness of History Lessons", *Research in History Education*, Volume 3, Issue 2, pp. 60-74.
- Pourkarimi Havshki, Mojtaba, Ramezani Fini, Masoumeh (2014), "Education, Thriving and Instruction: The relationships and How to Apply These Concepts in Educational Practice", *Educational Sciences*, Volume 31, Issue 1, pp. 75-102. <https://doi.org/10.22055/edus.2024.45691.3545>
- Ringer, Monica M. (2002), *Education, religion, and the discourse of cultural reform in Iran*, translated by Mehdi Haghighat-Khah, Tehran: Qoqnoos.
- Seif, Ali Akbar (1384), *Assessment of the Learning Process and Product; Old and New Methods*, Tehran: Dūrān.
- Seif, Ali Akbar (1984), *Educational Psychology (Psychology of Learning and Education)*, Tehran: Agah.
- Vejdani, Farzin (2003), *Making History in Iran: Education, Nationalism, and Print Culture*, translated by Amir Masoud Elahi, Tehran: Pārsch.

## From History Class to Historical Identity: The Conceptual Network and Schema for the Formation of “National Identity” Based on the Linkage between Cognition, Value, and Emotion

### Extended Abstract

**Introduction:** Considering the goals of history lessons, the most important of which are to raise consciousness, create identity, and patriotism in teenagers who are the builders of the country's future, the question arises: How can history lessons be taught in Iran's multi-ethnic, multilingual, and multi-religious society in a way that prevents the negative consequences of nationalist extremism or the strengthening of various “pans”?

In response to this issue, the authors emphasized the teaching methods of the “circle of intellectual exploration” and the “reflective approach”. The most important reason for paying attention to this teaching method is the involvement of students in learning, their mental activity and action towards the continuation of education in the classroom and achieving “higher levels of thinking”.

Only with this method can the complex phenomenon and issue of “national identity” be strengthened and consolidated against ethnic and religious identities, historical consciousness be linked with “national consciousness”, and national unity be formed within the context of the diverse identities of the Iranian society.

But how can we establish a link between “national identity” and “national consciousness”? In the present study, which is based on Bloom's learning theory, “national consciousness” falls within the “cognitive” domain, while “identity” is associated with the “emotional” domain. In fact, the correct connection between the “cognitive” and “emotional” domains in history education can establish and strengthen “national identity”.

The more “conscious” the connection between the “cognitive” and “emotional” domains is, the deeper and more proactive the “national identity” will be. Another point is that “national identity” and “national consciousness” are both variable and “situational”; therefore, the question is how a “national identity” can be created with somewhat greater “stability”?

It seems that another third factor, namely “national interests”, is needed to control these two variable axes and distance them from chauvinistic and sectarian extremism, and to link all the different, opposing, and contradictory ideas related to identity, and to prevent chauvinistic extremism and sectarian and separatist extremism.

**Methods:** The “cognitive” domain of Benjamin Bloom's educational aims is more concerned with intellectual and mental activities and processes that involve human cognition and thought, while the “affective” domain is related to interests, motivation, and attitudes. Higher-level thinking is formed at the higher levels of the cognitive domain (analysis, synthesis, evaluation, and creativity).

The proposed model for teaching history is the “circle of intellectual exploration”. Its implementation achieves “high-level thinking”, and the desired outcome is to increase national consciousness and consolidate national identity within the framework of “national unity” in the diverse Iranian society

**Results and Conclusions:** The connection between the “cognitive” and “emotional” domains in the realm of history education leads to “national identity”. This correct connection occurs by engaging in “higher-level thinking” in teaching.

Therefore, it is necessary to prevent memory-centricity in history teaching and to force students to think and reflect at “higher levels of thinking” to create and understand history lessons more deeply, leading to “national identity” and ultimately to “national unity”.

The “circle of intellectual exploration” teaching method is one way to achieve high-level thinking. This circle, with its reflective approach and caring thinking in the presence of a group of students with diverse beliefs, values, ideologies, and ethnicities, is the best way to achieve a common understanding of “national identity”.

On the other hand, since the concepts of “historical consciousness”, “national consciousness”, and “national identity” are all “situational” and are subject to various and, in some cases, conflicting mentalities, understandings, and interpretations, using memory-based teaching methods can become risky and lead to the growth of radical and extremist thoughts in the classroom endangering “national unity”.

To avoid these dangers, there is a need for a “single standard” to achieve a common understanding of these concepts; this standard and basis is the “national interests” and national unity that people of every era understand; Although “national interests” themselves are situational and variable, in terms of their meaning and manifestation, as a principle, they can -beyond their specific manifestations and interpretations- serve as a “criterion for agreement and understanding” among diverse entities in achieving a desired outcome.

The desired outcome is “national unity” in the diverse Iranian society. Through the correct and scientific path of teaching history books, by observing this model and the active and proactive presence of students in the “circle of intellectual exploration”, one can achieve “national identity” away from chauvinistic thoughts and ethnic extremism; ultimately, “national unity” in the “diverse Iranian society” will be the result of this educational model using history books for the future generation.

**Keywords:** Historical consciousness, national consciousness, national interests, national identity, national unity, high-level thinking, circle of inquiry.

## Immovable Endowments to Astan Quds Razavi in the Safavid Era

Mostafa Farzaneh<sup>1</sup>, Azam Nazarkarde<sup>2</sup>

### Abstract

Endowment (Waqf) to Astan Quds Razavi has always been a subject of interest to both the government and the people, and the Safavid period is one of its most significant flourishing eras according to historical documents from that period. Examining the status of Astan Quds Razavi's endowments in the Safavid era and analyzing the context and factors influencing it can lead to a refinement of historical knowledge. Using the historical method and a descriptive-analytical approach, emphasizing endowment documents and utilizing library resources, this article addresses the following questions: What was the status of Astan Quds Razavi's endowments in terms of donors (waqifs), type of usage (consumption) and endowed assets (raqaba), and spatio-temporal distribution during the Safavid period? And how can the developments that occurred be explained? Based on the findings, in the Safavid era, the most common type of endowed asset was farmland, mostly located around Mashhad; in other words, the distribution of endowments

---

1. Ph.D. in Political Sociology, Allameh Tabataba'i University, and Expert at the Organization of Libraries, Museums, and Documents Center of Astan Quds Razavi, Mashhad, Iran. (Corresponding author). tahafarzaneh@gmail.com.

2. Master of History and Head of Document Indexing and Recording Affairs, Organization of Libraries, Museums, and Documents Center of Astan Quds Razavi, Mashhad, Iran. nazarkardeh87@yahoo.com

Received: February 24, 2025 - Accepted: Aug 25, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

across the country was limited. In this period, although endowments for religious ceremonies did not grow in parallel with the government's actions to promote religious rituals, endowments for the [Imam's] Households (Boyutat) were aligned with the policies of the kings and the role the clergy played, and had the highest frequency. Also, despite the compelling need for providing security, no endowments were provided for this purpose. An increase in endowments can be observed after Shah Abbas I in this era; based on frequency, the largest number of endowments belong, in order, to the periods of Shah Soleiman, Shah Sultan Hossein, and Shah Abbas I. Stability and security, the consolidation of central government's authority, the actions and approach of the Shah, the organizational order of Astan Quds Razavi, and the trustees selected from among Sayyids and clerics who had influence and independence, were effective in endowments. In addition to these, the empowerment of Shiite mujtahids and also emphasis on the status of the Infallible Imams (AS) based on their special role in minds and daily life according to the concept of coexistence, were very effective in the prosperity of endowments in this period.

**Keywords:** Endowment (Waqf), Astan Quds Razavi, Safavid, Social context, Politics, Religion.

## موقوفات غیرمنقول آستان قدس رضوی در عصر صفوی

مصطفی فرزانه<sup>۱</sup>، اعظم نظرکرده<sup>۲</sup>

### چکیده

وقف به آستان قدس رضوی همواره از جمله موضوعات مورد توجه حکومت و مردم مورد توجه بوده است و از مهم‌ترین دوره‌های شکوفایی آن با توجه به اسناد دوره صفویه است. بررسی وضعیت موقوفات آستان قدس رضوی در عصر صفوی و تحلیل بستر و مؤلفه‌های مؤثر بر آن می‌تواند به تنقیح آگاهی تاریخی بینجامد. مقاله حاضر با استفاده از روش تاریخی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی، با تأکید بر اسناد وقفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای به این پرداخته است که وضعیت موقوفات آستان قدس رضوی از لحاظ واقفین، نوع مصرف و رقبه و پراکندگی زمانی-مکانی در زمان صفویان چگونه بوده است؟ و چگونه می‌توان تحولات رخ داده را توضیح داد؟ بر اساس یافته‌ها در عصر صفویان بیشترین رقبه وقفی مزرعه بود که غالباً در اطراف مشهد قرار داشت؛ به عبارتی پراکندگی موقوفات در سطح کشور کم بوده است؛ در این دوره هرچند موقوفات با مصارف مراسم مذهبی، هم‌پایه اقدامات حکومت در خصوص ترویج شعایر دینی رشد نکرد، اما مصارف بیوتات با سیاست‌های

- 
۱. دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی و کارشناس سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول). tahafarzaneh@gmail.com
  ۲. کارشناس ارشد تاریخ و مسئول امور نمایه‌سازی و مستندسازی اسناد، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد، ایران. nazarkardeh87@yahoo.con

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۶ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۶/۰۳



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

پادشاهان و نقش آفرینی روحانیون همسو بود و بیشترین فراوانی را دارد؛ همچنین با وجود نیاز شدید به تأمین امنیت، هیچ‌گونه موقوفه‌ای در این زمینه شکل نگرفت. در این عصر می‌توان رشد موقوفات را پس از شاه عباس اول مشاهده کرد؛ بر اساس فراوانی به ترتیب بیشترین موقوفات مربوط به دوره‌های شاه سلیمان، شاه سلطان حسین و شاه عباس اول است. ثبات و امنیت، تثبیت اقتدار حکومت مرکزی، اقدامات و رویکرد شاه، نظم تشکیلاتی آستان قدس رضوی، انتخاب متولیان از میان سادات و علمایی که دارای نفوذ و استقلال بودند، بر وقف مؤثر بود؛ علاوه بر این موارد قدرت یافتن مجتهدان شیعه و نیز پرداختن به مقام امام معصوم (ع) مبنی بر نقش ویژه امام (ع) در اذهان و زندگی روزمره بر اساس مفهوم هم‌زیستی بر رونق وقف در این دوره بسیار مؤثر بودند.

**واژه‌های کلیدی:** وقف، آستان قدس رضوی، صفویه، بستر اجتماعی، سیاست، مذهب.

#### ۱. مقدمه و بیان مسئله

در عصر صفوی نهاد وقف بخش جدایی‌ناپذیر سیاست مذهبی حکومت بود (احمدی، ۱۳۸۴: ۵۲). در این دوران در پی سیاست‌های حمایت‌گرانه پادشاهان از موقوفات و مبالغ هنگفتی که صرف تعمیرات و توسعه اماکن حرم کردند نهادی حامی وقف، بالاخص در مشهد، شکل گرفت (اکبری، ۱۳۹۹: ۲۰۱؛ احمدی، ۱۳۸۶: ۲۰). بررسی‌ها بیان‌کننده آن‌اند که در این عصر موقوفات در توسعه مکانی، ساختار اداری و امکانات حرم مانند بخش‌های خدمات رفاهی، درمانی و شکوهمندسازی حرم امام رضا (ع) و نیز توسعه تسهیلات بین‌راهی برای زائران بسیار مؤثر بوده است؛ همچنین این موقوفات با جذب گسترده نیروهای انسانی به ویژه از میان سادات و طبقات مذهبی و توسعه برنامه‌های فرهنگی مورد نظر صفویان با هدف تبلیغ مذهب تشیع موفق بوده است (طلایی، ۱۳۹۷: ۱۴۷)؛ بدین ترتیب این عصر نه تنها از مهم‌ترین دوره‌هایی است که بر گسترش موقوفات آستان تأثیرگذار بوده است؛ بلکه می‌توان آن را «دوره شروع وقف بر حرم امام رضا (ع)» (همان، ۱۳۴)، دانست؛ همچنین بنابر گزارش‌ها و پژوهش‌ها مصارف موقوفات این عصر به منظور رفع بسیاری از نیازهای ضروری مشهد از جمله مشکل کم‌آبی و تأسیس فضاهای عمومی شهری از قبیل

مساجد، کاروانسراها، مدارس، حمام و بیمارستان‌ها از طریق وقف انجام می‌شده است (دهقان، ۱۳۸۴؛ قصابیان، ۱۳۷۷؛ فاضل بسطامی، ۱۳۹۳؛ شهیدی، ۱۳۹۳ به نقل از اکبری، ۱۳۹۹: ۵). مضاف بر آن در این دوره شاهد تأسیس و گسترش بسیاری از مدارس وقفی و نیز اختصاص موقوفات به مکتب‌خانه‌ها و مدارس هستیم (آذری‌خاکستر، ۱۳۹۵: ۹۳-۹۷). امیرزاده (۱۳۹۵: ۲۰۲) نیز مدعی است: «نزدیک به یک چهارم از موقوفات دوران صفوی به طور مستقیم به مصارف عامه، مساکین و فقراء زوار اختصاص یافته است». این مسئله که مصارف موقوفات غیرمنقول آستان در دوره صفویان در چه زمینه‌هایی و با چه اولویت‌بندی بوده است همچنان جای پرسش دارد.

تحولات فوق در بستری از امنیت یا بی‌ثباتی رخ داده و کنشگران عرصه وقف در سطوح مختلف نقش بسزایی ایفا کردند؛ به نحوی که علاوه بر شاه، نقش متولیان در جایگاه مجریان مستقیم سیاست‌ها و نیز روحانیون دینی در مفهوم‌پردازی‌های مرتبط، در رابطه‌ای پیچیده با مقوله وقف قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب در پرتو مباحث فوق دو گونه سوال مطرح می‌شود؛ سؤالاتی درباره جنسیت واقفین، انواع املاک وقفی به آستان و میزان فراوانی آن‌ها در عصر صفویان، توزیع زمانی و مکانی این موقوفات و محل مصارف آن‌ها و سؤالاتی درباره تأثیر وضعیت ثبات و امنیت، سیاست‌ها و نقش نیروهای سیاسی و مذهبی بر سیر تحولات وقف.

به منظور پاسخ‌گویی به سؤالات این مقاله با ابتناء بر توصیف و تحلیل تاریخی، از اسناد، منابع کتابخانه‌ای و آمار توصیفی بهره‌گرفته شده است. منبع اصلی استخراج داده‌های موقوفات فهرست مولوی است<sup>۱</sup> ضمن آنکه با کتاب آثارالرضویه<sup>۲</sup> مقابله شده و در مواردی نیز از پایگاه نمایه‌های اسناد مرکز اسناد آستان قدس رضوی استفاده شده است.

۱. عبدالحمید مولوی در سال ۱۳۵۳ش ضمن بازبینی صورت موقوفات، دفاتر، طومارها یا کتابچه‌های پیشین مانند صورت موقوفات ارض اقدس (از محمدشفیع اعتمادالتولیه) و یا کتابچه موقوفات منجم‌باشی کامل‌ترین اطلاعات را درباره موقوفات آستان در هفت جلد گردآوری کرد.

۲. آثارالرضویه (کتابچه صدیق‌الدوله)؛ به دستور میرزا محمدرضا صدیق‌الدوله متولی باشی آستان در سال ۱۳۱۷ق تهیه شد. این کتاب مشتمل است بر بازنویسی کامل طومارهای عیشاهی و عضدالملک، خلاصه‌ای از وقف‌نامه‌ها و اسامی رقبات موقوفه آستان و برخی اسناد املاک خریداری‌شده، احکام شرعی و فرمان‌های پادشاهان درباره موقوفات (نقدی، ۱۳۹۹: ۲۸).

با تقسیم موقوفات به دو نوع کلی منقول (شامل هدایا و نذوراتی مانند درهای مرصع، جواهرات، کتب و قرآن) و غیرمنقول، از جهت عواید و ماندگاری املاک و زمین‌های وقفی یا موقوفات غیرمنقول جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند. فوران اشاره می‌کند که در سال‌های منتهی به ۱۰۰۰ش، عواید زمین‌های وقفی از جمله عمده‌ترین وجوه زمین‌داری محسوب می‌شد (فوران، ۱۳۹۲: ۶۰)؛ بنابراین در این مقاله تنها موقوفات غیرمنقول (املاک) مورد بررسی قرار گرفته است. منظور از املاک کلیه رقبات از قبیل زمین، منزل، دکان، مزرعه، کاروانسرا، آسیاب، گاراژ، محوطه، انبار، اصطبل، مسافرخانه، قنات و باغ است.

معیاری که برای ثبت داده‌ها در نظر گرفته شد، تاریخ وقف و نوع رقبه بود؛ برای مثال اگر شخص الف در سال ۹۳۰ق در دو تاریخ متفاوت، رقباتی را وقف کرده، نام او در سال ۹۳۰ق دو بار ذکر شده است، اما چنانچه در یک تاریخ مشخص رقباتی را وقف کرده همان یک بار محاسبه شده است؛ ضمن آنکه در هر صورت نوع رقبات از هم تفکیک شده‌اند؛ بدین سان از سال ۹۳۱ق که اطلاعات اولین سند موقوفه آستان در عصر صفوی ثبت شده است تا سال ۱۱۴۷ق، ۷۸ مورد وقفی<sup>۱</sup> (موقوفات غیرمنقول) مورد بررسی قرار گرفت؛<sup>۲</sup> همچنین برای سهولت در بررسی توزیع زمانی این موقوفات، عصر صفوی به ۲۲ دهه تقسیم شد؛ یعنی از سال ۹۳۱ق تا سال ۹۴۱ق دهه اول، از سال ۹۴۱ق تا ۹۵۱ق دهه دوم و تا آخر ... این تقسیم‌بندی صورت گرفته است.

در مورد مصارف، به منظور پرهیز از پراکندگی، مقولات پانزده‌گانه‌ای تهیه شد و مصارف ذیل موضوعاتی که بیشترین قرابت را با آن داشت، قرار گرفت. این موارد عبارت‌اند از: ۱. مصارف آموزشی: اعم از عنوان کلی آموزش، طلاب و طلاب فقیر؛ ۲. بیوتات: شامل فرش، سوخت، روشنایی، سقاخانه و تعمیرات گنبد؛ ۳. درمانی: شامل مصارف درمانی، دارالشفاء، بیماران غریب؛ ۴. زوار: شامل زوار به طور کلی، زوار بیمار، ابن‌السبیل، اطعام زوار (مهمانسرا)، تدفین اموات زوار، زوار فقیر؛ ۵. شاغلین: شامل خدام، قاری، مؤذن، فراش، پرداخت حقوق، پرداخت مواجب به مرتزقین از آستان؛ ۶. مراسم

۱. بیشترین رقم موقوفات غیرمنقول آستان در این عصر در مقاله‌ای که طلایی (۱۳۹۷) نگاشته، ۷۳ مورد بوده است.  
 ۲. جدول موقوفات به پیوست است. مواردی که علامت سؤال درج شده است، به دلیل فقدان اطلاعات دقیق در منابع است؛ ضمن اینکه اصل وقف‌نامه یا اطلاعات کامل آن، اگر موجود هم باشد، در اختیار قرار داده نشد.

مذهبی: شامل روضه‌خوانی، اربعین، شیلان، شربت روز عاشورا. ۷. سادات: شامل عنوان کلی سادات، ایتم سادات و سادات زوار؛ ۸. عمرانی: شامل رسیدگی به زراعت، لایروبی نهر؛ ۹. منظور از بهداشتی نیز مصارف برای استحمام است.

در این دسته‌بندی دو نکته مهم لازم به ذکر است. نخست؛ هنگام بررسی درصد مصارف درمانی این امر را باید در نظر داشت که دارالشفاء جز در اواخر صفویه که مستقل می‌شود، تحت نظارت شربت‌خانه اداره می‌شد؛ به عبارتی رسیدگی به امور بیماران و فراهم کردن داروهای گیاهی از وظایف شربت‌خانه بود؛ به نحوی که بیشتر مخارج و بودجه آن صرف دارالشفاء می‌شد (شهیدی، ۱۳۸۷: ۷۲؛ شهیدی، ۱۳۹۳: ۶۱). دوم؛ زیارتنامه‌خوانان حرم بخشی از شاغلین محسوب می‌شدند؛ زیرا بر اساس اسناد از عواید موقوفات آستان موجب دریافت می‌کردند (نظرکرده، ۱۳۹۳: ۹۶). این گروه از مشاغل قدیمی آستان محسوب می‌شدند و در دوره صفویه به ویژه به دنبال تشویق و ترغیب شاه عباس اول از مناصب رسمی تشکیلات قلمداد شدند.

## ۲. زمینه‌های تاریخی مؤثر بر وقف در عصر صفوی؛ امنیت و تشکیلات آستان

### ۲-۱. امنیت و ثبات مشهد در عصر صفوی

از آنجا که وقف در بستری از امنیت و ثبات رشد می‌کند، ابتدا به وضعیت امنیت در خراسان در این عصر نگاهی اجمالی می‌شود. در دوران شاه اسماعیل و طهماسب اول با رسمیت یافتن تشیع و انجام اقدامات عمرانی مشهد مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفت؛ با این حال در زمان شاه اسماعیل ازبک‌ها به سرکردگی شیبک‌خان و پسرش محمد تیمور سلطان چندین بار به خراسان و مشهد حمله کردند. در دوران شاه طهماسب اول نیز وضعیت مشهد بسیار آشفته بود و ازبک‌ها بارها خراسان و اطراف مشهد را مورد هجوم و غارت قرار دادند. در سال‌های ۹۳۲ق، ۹۳۵ق، ۹۳۸ق و ۹۴۲-۹۴۳ق عیدالله‌خان ازبک چندین بار مشهد را تصرف، غارت و قتل عام کرد؛ بدین ترتیب در زمان شاه طهماسب برای دفاع حصار با ۱۴۱ برج دور شهر ساخته شد (رهنما، ۱۳۹۰: ۱۷). در زمان شاه اسماعیل دوم و ابتدای سلطنت شاه محمدخداوند نیز ازبک‌ها در خراسان و حوالی مشهد به غارت پرداختند؛ ضمن آنکه در این زمان اختلاف و نزاع میان حاکمان خراسان تشدید یافت. در حدود ۹۹۰ق حمله عیدالله‌خان ازبک به مشهد

رخ داد و طی سال‌های ۹۹۷ق-۱۰۰۷ق، مشهد کمابیش در تصرف ازبکان به سرکردگی عبدالؤمن خان بود.<sup>۱</sup> پس از آن با استقرار صفویان و بالاخص سفر پیاده شاه عباس در سال ۱۰۱۰ق به مشهد<sup>۲</sup> و اقامت وی در این شهر ضمن برقراری امنیت و آرامش، کارهای عمرانی صورت پذیرفت: «پیوسته همت عالی بر آن می‌گماشت تا آن را از پیشتر بهتر و معمور و آبادان گردانید» (فاضل بسطامی، ۱۳۹۳: ۸۳). اسکندر بیک منشی (۱۳۷۷: ۱۴۰۸/۲-۱۴۰۹) اشاره می‌کند در زمان اقامت وی صحن مبارک توسعه یافت، خیابانی از دروازه غربی شهر احداث شد و چون ساکنین و زوار از کمبود آب در عذاب بودند آب چشمه جلست (گل‌سپ) خریداری شده با احداث نهری در میان خیابان و حوض بزرگی در وسط صحن به حرم و از آنجا نیز به خارج از حرم هدایت شد؛ در ضمن عمارتی نیز برای خواجه ربیع ساخته و قدمگاه به نحو بسیار مطلوبی احیاء شد. این آرامش دوام بلندمدتی نیافت و در سال ۱۰۴۴ق ازبکان حمله ویرانگری تا نزدیکی مشهد کردند.

در زمان شاه سلطان حسین در سال ۱۱۳۳ق مشهد به محاصره ابدالی‌ها و در سال ۱۱۳۵ق نیز به تصرف ملک محمود سیستانی درآمد؛ با این حال در دوره صفوی محلات، مساجد، بازارها و حمام‌ها توسعه یافتند. علما، سادات و گروه‌های اجتماعی مذهبی در مشهد اقامت گزیدند و موقوفات حرم گسترش یافت که رونق اقتصادی را به همراه داشت (طلایی و سمیعی، ۱۳۹۶: ۱۵) و موجب رشد و توسعه شهری مشهد و افزایش امکانات زائران شد (قصابیان، ۱۳۷۷: ۲۲۹-۲۳۲)؛ برای مثال از مهم‌ترین مساجد این دوره می‌توان به مسجد سنگی، مسجد میرحیدر (۹۸۸ق)، مسجد مقبره شاه (۱۰۳۲ق)، مسجد گنبد خشتی (۱۰۳۷ق)، مسجد روی آب‌انبار (۱۰۵۲ق)، مسجد علی بیک (۱۰۷۵ق) (مدرس رضوی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۱۰-۱۱۳) و نیز مسجد محراب خان (۱۰۳۲ق) اشاره کرد. از مهم‌ترین کاروانسراهای این دوره نیز می‌توان موارد ذیل را برشمرد: کاروانسرای دارالزوار و کاروانسرای شاهوردی خان (۱۰۹۱ق)، کاروانسرای سالار و کاروانسرای سلطان (دوره شاه طهماسب اول) (رهنما، ۱۳۹۰: ۲۰۸).

۱. شرح غارت و قتل عام مردم در قصص خاقانی (تألیف ولی قلی بن داوود قلی شاملو) و نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار (تألیف محمود بن هدایت‌الله افوشته‌یی) ذکر شده است.

۲. شاه عباس در سال‌های ۹۹۷، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱، ۱۰۱۶، ۱۰۲۱، ۱۰۲۹ و ۱۰۳۱ق به مشهد سفر کرد (آذری خاکستر، ۱۳۹۵: ۹۶ a).

پس از شاه عباس و اقدامات تأثیرگذارش مانند احداث عمده‌ترین معبر که به بالاخیابان و پایین خیابان مشهور شد (رهنما، ۱۳۹۰: ۱۴۱ و ۹۳)، در زمان شاه سلیمان نیز اقداماتی صورت گرفت که می‌توان به تعمیرات بارگاه امام رضا(ع) که بر اثر زلزله خساراتی دیده بود، اشاره کرد. احداث بنای مدارس نواب (۱۰۸۶ق)، عباسقلی خان (۱۰۷۷ق)، باقریه (۱۰۸۳ق)، بهزادیه، سعدیه (پایین‌پا، ۱۰۸۷ق) نیز در زمان وی بوده است؛ همچنین با توجه به اینکه محلات شامل تأسیسات اجتماعی رفاهی مثل مسجد، مدرسه، حمام، آب‌انبار و بازار بودند؛ بنابراین توسعه و شکل‌گیری آن‌ها حائز اهمیت بود. قدیم‌ترین اسنادی که نامی از محلات در زمان شاه سلیمان برده‌اند<sup>۱</sup> عبارت‌اند از: محله صدنفران (پایگاه اسناد مدیریت اسناد آستان قدس رضوی، شمارهٔ اموالی سند ۵۳۷۶۲، ۱۰۸۳ق)، محلهٔ بابا قدرت (همان، شمارهٔ اموالی سند ۳۲۲۸۹ مورخ ۱۰۹۰ق، ص ۳۴ و ۳۶) و محلهٔ حاجی گدا علی آهکی (همان، همانجا، ص ۲۳) و محلهٔ حاجی مؤمن (همان، همانجا، ص ۲۳ و ۲۶) و محلهٔ عاشور کانی (همان، همانجا، ص ۲۷ و ۲۹) و محلهٔ حمام گود سلوک (همان، همانجا، ص ۲۳) و محلهٔ محمدعلی باشی (همان، همانجا، ص ۳۷)، محلهٔ گود حسام‌الدین (همان، شمارهٔ اموالی ۳۲۲۳۱/۱۶، ۱۰۹۱ق)، محلهٔ کوچه صومعه (همان، شمارهٔ اموالی ۳۳۰۶۲/۲۹، ۱۰۹۱-۱۰۹۲ق)، محلهٔ حسن بیگ (همان، شمارهٔ اموالی ۳۳۱۱۹/۲، ۱۰۹۷-۱۰۹۷ق) و نیز محلهٔ دروازه در زمان شاه سلطان حسین (همان، شمارهٔ اموالی ۳۴۲۶۲/۴۳، ۱۱۱۴-۱۱۱۵ق). در اواخر دورهٔ شاه سلیمان در یک شماره اموالی سند (همان، شمارهٔ اموالی ۳۲۴۱۷)<sup>۲</sup> به تاریخ ۱۱۰۲ق برای نخستین بار از بازارهایی نیز نام برده شده است: بازار میدان، بازار چهارسوق میدان، بازار سرسنگ، بازار عطاران، بازار سنگ‌تراشان، بازار رنگرزان و بازارچهٔ میدان (طلایی و سمیعی، ۱۳۹۶: ۱۷-۲۱).

## ۲-۲. تشکیلات آستان در دورهٔ صفویه

### ۲-۲-۱. متولیان

با آنکه در بازه زمانی نود سال ابتدای صفویه از وضعیت تشکیلات آستان اطلاعاتی در دست

---

۱. بدین معنی نیست که محلات در این زمان به وجود آمده‌اند؛ بلکه تاریخ شکل‌گیری برخی از آنان به دورهٔ تیموری می‌رسد. این مطلب بدان جهت بود که تاریخ مذکور، قدیمی‌ترین سند بازمانده است که به واسطهٔ رخدادی خاص مانند ساخت و وقف بنایی حائز اهمیت نام محله در آن قید شده است.

۲. تاریخ و شماره صفحات اسناد از پایگاه اسناد مدیریت اسناد آستان قدس رضوی استخراج شده است.

نیست (جلالیان، ۱۳۹۳: ۱۲۶)، اما می‌دانیم تا پیش از روی کار آمدن صفویان، اداره حرم بر عهده نقیبان<sup>۱</sup> بود و پس از تشکیل حکومت صفویان و با تثبیت قدرت، تولیت از شئون سلطنت و افتخارات پادشاهان این دوره شد. پادشاهان صفوی مستقیم یا غیرمستقیم فردی را از میان رجال عالی‌رتبه و بزرگان کشور به‌عنوان نایب‌التولیه منصوب می‌کردند (سوزنچی، ۱۳۸۵: ۱۳؛ سوزنچی و جهانگیری، ۱۳۹۱: ۶۳، مؤتمن: ۱۳۴۸: ۲۲۸)؛ به عبارتی دیگر در عصر صفوی شاه همواره متولی آستان بود و امور جاری آن را معمولاً به سادات عظام واگذار می‌کرد (قصابیان، ۱۳۷۷: ۲۲۸ و ۲۲۹). در زمان شاه اسماعیل، خواجه عتیق منشی نخستین فردی بود که با حکم شاه به تولیت آستان درآمد (انزایی‌نژاد و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۹). با آنکه اسناد دقیقی به جای نمانده است؛ ظاهراً تا سال ۹۶۲ ق تولیت عنوانی کلی بود که فرد علاوه بر آن مقام صدارت یا وزارت را نیز بر عهده داشت. در این سال میراسدالله اصفهانی، که از سادات و علمای بزرگ بود، توسط شاه طهماسب به منصب تولیت آستان منصوب شد. پس از فوت شاه طهماسب، شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵ ق)، با برکناری متولی، خود را متولی تولیت معرفی کرد.

از سال ۹۸۴ ق تا ۱۰۰۷ ق افراد مختلف در دوره‌های کوتاه مدتی متولی آستان بودند. پس از ۱۰۰۷ ق همچنان متولیان که از سادات بودند، اما با خاندان صفوی نیز خویشاوندی داشتند بر سر کار آمدند، به نحوی که از قدرت مادی و اختیارات بیشتر و گسترده‌تر برخوردار بوده و مدت زمان بیشتری حتی مدت بیست سال عهده‌دار این منصب بودند؛ با وجود این باز هم در سال‌هایی اسناد مربوط به تولیت، ناقص و دارای ابهاماتی است.

در خصوص جایگاه تشکیلاتی و اختیارات متولیان باید اشاره کرد که متولیان مضاف بر آنکه مسئولیت تشکیلات اداری آستان را بر عهده داشته و بر مخارج، کارکنان و کشیک‌ها، اجاره زمین‌ها، اماکن و تعمیرات نظارت کامل داشتند، از آن‌رو که نائب شاه در مشهد بودند نیز مهم‌اند؛ در ضمن این افراد آن قدر دارای اختیارات بودند که حتی با حاکم نیز برخورد کنند (حسن‌آبادی، ۱۳۸۵: ۷۶-۸۰). آنان از سویی دارای استقلال نیز بودند؛ به نحوی که

۱. یا نقبا، جمع نقیب است و منظور افرادی است که پیش از ایجاد تشکیلات رسمی، اداره حرم را بر عهده داشته و از سادات بودند.

موقوفات غیرمنقول آستان قدس رضوی در عصر صفوی | ۱۰۷

«داشتن اختیارات مستقل بدون دخالت دیوان صدر<sup>۱</sup> خواسته مشترک همه متولیان وقت آستان» بود (سوزنچی و جهانگیری، ۱۳۹۱: ۶۳).

(جدول-۱): نام متولیان آستان در دوره صفوی<sup>۲</sup>

ردیف	نام متولی	سال	توضیحات
۱	غیاث‌الدین عزیز رضوی	۹۰۶ق-؟	از نقبای سادات، ادیب و فیلسوف
۲	خواجه عتیق علی منشی	۹۱۶ق؟	از خوش‌نویسان ماهر
۳	امیربیک کججی	۹۴۵-۹۵۸ق	آشنا به فنون دفتری و قوانین حساب
۴	خواجه عنایت‌الله شیرازی	۹۵۸ق-؟	احتمالاً هم‌زمان حاکم مشهد
۵	میردرویش بیک صفوی	۹۵۹-۹۶۲ق	-----
۶	میر اسدالله اصفهانی	۹۷۰-۹۶۲ق	از سادات، شیخ‌الاسلام مشهد، موصوف به پرهیزگاری و برخورداری از مقامی علمی، از خلیفه‌های عصر صفوی
۷	میر عبدالوهاب شوشتری	۹۷۱-۹۷۰ق	از سادات و رجال کاردان سیاسی، قاضی معسکر
۸	سید علی رضوی	۹۷۴-۹۷۱ق	از نقبای سادات رضوی، قاضی قزوین، رئیس املاک خالصه شاهی، عهده‌داری وزارت خراسان و قزوین
۹	ابوالولی انجوی شیرازی (تولیت واجبی) و میرزا عبدالله بدلا (تولیت سنتی) <sup>۳</sup>	۹۷۴-۹۷۵ق(؟)	ابوالولی انجوی: از سادات، از علمای برجسته فقهی و ممتاز، قاضی عسکر، برخورداری از مقام صدر
۱۰	میرسید کمال‌الدین استرآبادی (تولیت واجبی) و میرابوالقاسم اصفهانی (تولیت سنتی)	۹۸۱ق-۹۸۴ق(؟)	هر دو از سادات بلندمرتبه
۱۱	زین‌الدین علی شوشتری	۹۸۴ق؟	از سادات، برخورداری از مقام صدر، عهده‌داری صدارت خراسان و آذربایجان
۱۲	میرزا شکرالله اصفهانی	۹۸۸ق	وزیرخراسان

۱. در دوره صفوی، مقام صدر که رئیس دیوان اوقاف بود عالی‌ترین مقامی بود که رسیدگی به امور اوقاف کشور را زیر نظر مستقیم شاه بر عهده داشت (نوابی و احدی، ۱۳۸۱: ۲۴)، و قسمت بیشتر فعالیت وی مصرف صحیح عواید موقوفات بود (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۲۱). موقعیت و مقام صدر پس از شاه عباس اول رو به زوال رفت و اهمیت درجه اول خود را از دست داد (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۷۷).

۲. اطلاعات این جدول برگرفته شده است از: حسن‌آبادی (۱۳۸۵)، سوزنچی و جهانگیری (۱۳۹۱)، مأتمن (۱۳۴۸) و حقیقی و نقدی (۱۳۹۷).

۳. در این برهه زمانی و نیز بعد از ایشان، شاه طهماسب تولیت را به دو قسم سنتی و واجبی تقسیم کرده بود (نک: حسن‌آبادی، ۱۳۸۵: ۷۶).

ردیف	نام متولی	سال	توضیحات
۱۳	میر عبدالکریم متولی	۹۸۸ق	-----
۱۴	افضل‌الدین محمدترکه اصفهانی	۹۹۱۹-۹۹۹۰ق	قاضی معسکر، قاضی اصفهان
۱۵	میر سید علی مفضل استرآبادی	۹۹۷۵-۹۸۱ و ۹۹۰-۹۹۷ق	از سادات
۱۶	قاضی سلطان حسینی تربتی	۹۱۰۰۶-۱۰۲۶ق	از سادات
۱۷	محمد محسن رضوی	۱۰۳۰-۱۰۲۶ و ۱۰۳۸-۱۰۵۵	از زعمای سادات مشهد
۱۸	میرزا ابوطالب رضوی	۱۰۳۵-۱۰۳۰ق	از نقبای سادات و دارای نفوذ
۱۹	میرزا محمد مؤمن موسوی	۱۰۳۶-۱۰۳۸ق	از سادات
۲۰	میرزا محسن رضوی	۱۰۳۸-۱۰۵۵ق	فردی عالم و از سادات با نفوذ، داماد شاه عباس
۲۱	میرزا محمد باقر رضوی (متولی)	۱۰۷۳-۱۰۵۵ق	از سادات، شیخ‌الاسلام قزوین، ساخت و وقف دو دکان و تیمچه <sup>۱</sup> و اختصاص عواید آن برای سقاخانه
۲۲	میرزا بدیع‌الزمان رضوی	۱۰۷۷-۱۰۷۳ق	از سادات، از فرزندان میرزا ابوطالب رضوی
۲۳	تقی‌الدین محمد رضوی	۱۰۹۳-۱۰۷۷ق	از سادات و فرزند محدباقر رضوی، شهره به علم و زهد، وقف پنج مغازه و یک تیمچه برای مصارف سقاخانه
۲۴	محمد ابراهیم رضوی	۱۰۹۵-۱۱۰۰ق	از سادات، نوۀ میرزا بدیع رضوی
۲۵	میرزا عبدالؤمن شهرستانی	۱۱۰۱-۹۱۱۰۵ق	از سادات
۲۶	میرزا محمد داوود حسینی	۱۱۰۸-۱۱۳۳ق	از سادات بلندپایه و داماد شاه سلیمان، مادرش دختر شاه عباس دوم، وقف ۷۶ باغ به آستان برای مصارف مستحقان و نیازمندان و خدام <sup>۲</sup> ، رئیس کل موقوفات ایران و موقوفات خاصه،
۲۷	میرزا شمس‌الدین محمد رضوی	۱۱۳۸-۱۱۳۵ق	از بزرگان و عالمان سادات، فرزند میرزا بدیع رضوی

درخصوص عملکرد متولیان آستان در این دوره، اکبری چنین نتیجه‌گیری می‌کند:  
«متولیان عملکرد مطلوبی در زمینه حفظ و توسعه موقوفات مشهد داشته‌اند، به طوری

۱. در اصل هزینه ساخت این موارد از باقی‌مانده مبلغ سردار وقتان‌خان بود(نک: سوزنجی و جهانگیری، ۱۳۹۱: ۶۸).  
۲. احتمال دارد وقف باغ‌ها توسط صاحبان آن‌ها و به تشویق و تأثیرگذاری متولی صورت گرفته باشد(نک: سوزنجی و جهانگیری، ۱۳۹۱: ۶۸).

که کمتر گزارشی در خصوص حیف و میل موقوفات و دست‌درازی به آن‌ها وجود دارد» (اکبری، ۱۳۹۹: ۱۲۰)؛ بدین ترتیب با وجود آنکه در برخی سال‌ها آستان از تولید مشخص برخوردار نبوده و یا مدت زمان تولید آن کوتاه بوده است، اما می‌توان مدعی بود برخورداری از استقلال، منزلت و نفوذ اجتماعی متولیان به واسطه انتساب به خاندان سیادت، و عالم دینی بودن تأثیر مثبتی بر روند وقف داشته است.

#### ۲-۲-۲. تشکیلات آستان

حسن‌آبادی مدعی است بر اساس اسناد در حدود سال‌های ۱۰۰۵ق پایه اولیه تشکیلات اداری آستان شکل می‌گیرد (حسن‌آبادی، ۱۳۸۵: ۷۸). این تشکیلات همانند حکومت مرکزی اداره و نام واقفان، عواید موقوفات، دخل و خرج‌های آن و ... در دفاتر مخصوصی ثبت و ضبط می‌شد (حسین‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۵ و ۲۷؛ جلالیان، ۱۳۹۳: ۱۲۶)؛ در نتیجه نظم و ضابطه‌ای دقیق بر تشکیلات اداری آستان حاکم بود که: «بر تمامی مراحل تنظیم، تولید، گردآوری و نگهداری مکاتبات نظارت داشت» (جلالیان، ۱۳۹۳: ۱۳۱). نظم تشکیلاتی می‌توانست فرد را متقاعد سازد که چنانچه قصد وقف دارد، وقفیات او در مسیری درست و شفاف اداره شده و عواید موقوفات به مصارفی که احتمالاً در نظر گرفته است می‌رسد.

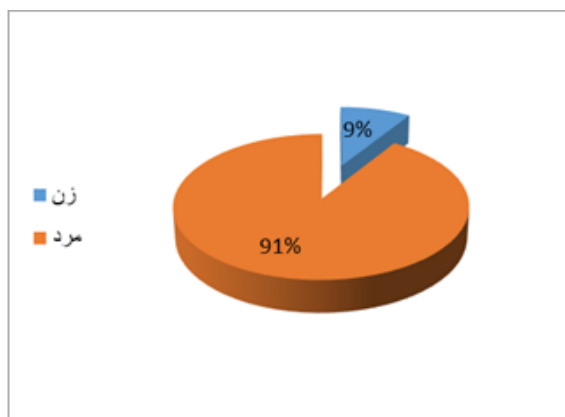
#### ۳. یافته‌های پژوهش

##### ۳-۱. جنسیت واقفان

همان‌گونه که در نمودار (۱) مشاهده می‌شود حدود ۹۰٪ واقفان املاک غیرمنقول در این دوره مرد بودند.

در سطح فردی دو مؤلفه ضروری برای وقف کردن ذکر شده است: الف) برخورداری از معلومات دینی به همراه علقه مذهبی؛ ب) داشتن قدرت اقتصادی. با توجه تفکیک جنسیت، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان مقدار پایین مشارکت زنان عصر صفوی در وقف را در ارتباط با دو مؤلفه بالا توضیح داد؟ در خصوص معلومات دینی، پژوهشی در خصوص زنان این عصر مدعی است که غیر از برخی زنان اشراف یا وابستگان علماء، در بیشتر موارد دیگر زنان این عصر از معلومات دینی و دانش بالایی برخوردار نبودند، اما درباره وضعیت مالی آنان، گزارش‌های شاردن و

دلاواله برخورداری از مکنت اقتصادی زنان عصر صفوی را در کل خوب ارزیابی می‌کنند. در همین زمینه پژوهشی مدعی است زنان خاندان سلطنتی و ثروتمند در انجام امور خیریه «مولع» بودند (حجازی، ۱۳۸۱: ۳۰۹)؛ بنابراین مشارکت زنان محدود به قشر بالای اجتماعی بود که امکان بهره‌مندی بیشتری از شرایط بالا را برای آنها بود. مسئله قابل طرح دیگر نوع مصارفی است که این زنان در نظر داشتند. برخی از پژوهشگران بر آن تأکید داشتند که در این عصر بسیاری از نهادهای آموزشی توسط زنان ایجاد شد (حیدریان، ۱۳۹۵: ۲۸۷)، اما یافته ما بیان‌کننده آن است که زنان واقف عمده مصارف موقوفات غیرمنقول خود را نخست به بیوتات اختصاص داده و مصارف آموزشی در مرتبه بعد قرار می‌گیرد.



(نمودار-۱): درصد جنسیت واقفان موقوفات غیرمنقول در عصر صفوی

### ۳-۲. مصارف موقوفات غیرمنقول

بر مبنای داده‌های وقف‌نامه‌ها، مصارف موقوفات غیرمنقول در این عصر در پانزده مقوله و در جدول زیر دسته‌بندی شد و درصد آنها محاسبه شد. بیشترین مصارف برای بیوتات، سپس عام و با اندک تفاوتی شاغلین در آستان و کمترین آنها نیز متعلق به وقف مصارف آزادکردن کنیز (۹۶۳ق) و استحمام یا بهداشتی (۱۰۲۷ق) است. جایگاه موقوفات غیرمنقول با مصارف آموزشی در این عصر رتبه پنجم و موقوفات با مصارف برای مراسم مذهبی نیز در رتبه هفتم قرار می‌گیرد. نظر به آنکه پرداختن به

تمامی مصارف، نوشتاری مستقل را می‌طلبد، به اجمال به شش مورد مهم اشاره می‌شود: بیوتات، زوار، آموزشی، سادات، مراسم مذهبی و امور درمانی. مصارف موقوفات غیرمنقول برای بیوتات را می‌توان کاملاً هم‌سو با سیاست‌های توسعه‌گرای صفویان و پرداختن به جلال و شکوه بارگاه امام رضا (ع) دانست. وقف زوار از جمله موارد دیگر اوقاف آستان در این دوران است؛ گرچه برخی پژوهشگران، توجه به نیازهای اولیه‌ی زائرین شامل تأمین امنیت، هزینه‌های خوراک، پوشاک و مخارج رفت و برگشت را هدف نخست واقفین از موقوفات در این دوران دانسته‌اند (امیرزاده، ۱۳۹۵: ۲۰۳)<sup>۱</sup>، اما موقوفات زوار در جایگاه چهارم اهداف مختار واقفان قرار داشته است.

در خصوص مصارف آموزشی که رده‌ی پنجم را داراست باید اشاره کرد که اساساً «هدف سیاست مذهبی صفویان درباره‌ی بقاع متبرکه این بود که آن‌ها را به مراکز اشاعه فرهنگ شیعه تبدیل کند» (طلایی، ۱۳۹۷: ۱۳۵)؛ بنابراین پس از رسیدگی به امور اماکن متبرکه و زوار، اهتمام ویژه‌ای به مدارس دینی شد؛ به نحوی که علاوه بر بازسازی و تعمیر مدارس دوره‌ی پیش، مدارس جدیدی در اطراف حرم احداث شد؛ مانند خیراتخوان (۱۰۵۸ق)، میرزاجعفر (۱۰۵۹ق)، فاضل‌خان (۱۰۷۵ق)، عباسقلی‌خان (۱۰۷۷ق)، باقریه (۱۰۸۳ق)، نواب (۱۰۸۶ق)، پایین‌پا یا سعدیه (۱۰۸۶ق) و بهزادیه (در زمان شاه سلیمان)؛ در ضمن موقوفاتی برای آنان در نظر گرفته شد<sup>۲</sup> (نقدی، ۱۳۹۱: ۷۴). نخستین وقف آموزشی مربوط به سال ۹۵۷ق است؛ سپس دو مورد در سال‌های ۱۰۰۸ و ۱۰۱۱ق، پنج مورد طی سال‌های ۱۰۵۷ الی ۱۰۸۴ق و سه مورد نیز طی سال‌های ۱۱۰۰ الی ۱۱۲۶ق صورت گرفته است؛ بدین‌سان همان‌گونه که طلایی (۱۳۹۷: ۱۴۵) نیز خاطر نشان می‌سازد، از اواخر دوره‌ی شاه طهماسب حمایت از

۱. منظور امیرزاده از موقوفات، موقوفات املاک یا غیرمنقول است.

۲. موقوفات مدارس الزاماً توسط واقف مدرسه نبوده بلکه اشخاص دیگری نیز رقبات یا عواید املاک خود را برای وقف این مدارس در نظر داشته‌اند؛ مثلاً در سال ۱۰۸۴ق میرزا محمد کاملای کرمانی املاک و رقبات زیادی را اعم از مزرعه، باغ و یا منزل وقف مدرسه فاضل‌خان کرده است و یا در سال ۱۱۰۰ق برهان‌الدین محمد موقوفه‌ای را برای این مدرسه در نظر گرفته است (پسندیده، ۱۳۹۱: ۱۰۱).

وقف‌های آموزشی آغاز شده و با افزایش تأسیس مدارس در دوره شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین ادامه می‌یابد. پیش‌تر شاه عباس در سال ۱۰۲۴ق دو عشر مالیات از یک مزرعه را برای خرج تحصیل سالیانۀ یک طالب علم وقف آستان کرد. شاه طهماسب علاوه بر دستور تأسیس مکتب‌خانۀ اطفال یتیم که قدیمی‌ترین و ماندگارترین مکتب‌خانه در حرم مطهر است، در چند شهر دیگر نیز مشابه آن را تأسیس کرد که ظاهراً هزینه‌های آن تا سال ۱۰۲۴ق توسط آستان پرداخت می‌شد. با تداوم یافتن فعالیت مکتب‌خانۀ حرم در سال ۱۱۲۰ق محمودبیک، ناظر بیوتات آستان، بخشی از املاک خود را وقف آن کرد (آذری‌خاکستر، ۱۳۹۵: ۹۷-۹۹، a و آذری خاکستر، ۱۳۹۵: ۲۴b).

وقف بر سادات شاید نشان از اهمیت و گرامی‌داشت آنان و در نتیجه تأمین معاش آنان در راستای سیاست‌های مذهبی صفویان داشته باشد (طلایی، ۱۳۹۷: ۱۴۳ و ۱۴۵)، اما درجه اهمیت آن پس از موقوفات مجموعه حرم، اعم از بیوتات و کارکنان و موقوفات زائرین قرار می‌گیرد.

مصارف موقوفات غیرمنقول در خصوص مراسم مذهبی؛ موقوفات در ترویج تشیع، به‌مثابه یک سیاست مهم حکومتی (احمدی، ۱۳۸۴: ۵۲) به‌کار می‌رفتند و ابزارهایی بودند که با ترویج آداب و رسوم مذهبی، در گسترش و اشاعۀ فرهنگ شیعی نقش مهمی ایفا می‌کردند (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۰؛ احمدی، ۱۳۸۴: ۴۳)؛ لذا این انتظار می‌رفت که در مطالعه تاریخ وقف این دوران میزان موقوفات در جهت مذکور به‌طور قابل توجهی افزایش یابد، اما حداقل در مورد موقوفات غیرمنقول آستان چنین نبوده است. یافته‌ها نشان می‌دهند نخستین وقف در این زمینه در سال ۱۰۷۸ق؛ سپس ۱۰۹۶ق (دو مورد) و بعد از آن در سال‌های ۱۱۱۹ق، ۱۱۲۹ق، ۱۱۴۵ق هرکدام یک مورد بوده است.

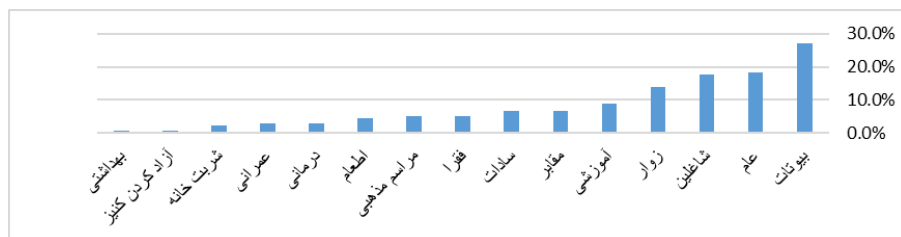
در خصوص مصارف درمانی نیز نکته‌ای لازم به ذکر است؛ هرچند به‌طور کلی اروپاییان از بیمارستان‌های این دوره در ایران تصویر مطلوبی ارائه نداده‌اند، اما مجموعه درمانی وابسته به آستان بسیار مجهز و فعال بود و بهترین اطباء در آن خدمت می‌کردند (شهیدی، ۱۳۸۷: ۸۰)؛ با این حال و با وجود توجه ویژه حکومت به

موقوفات غیرمنقول آستان قدس رضوی در عصر صفوی | ۱۱۳

امور درمانی در آستان، واقفان در جهت اختصاص مصارف موقوفات خود به این امر خیلی تمایلی نشان نداده‌اند و همان طور که در جدول زیر مشاهده می‌شود امور درمانی از اولویت‌های آنان نبوده است.

(جدول-۲): درصد و فراوانی موضوعات مصارف موقوفات غیرمنقول در عصر صفوی

مصارف	تعداد	درصد
بیوتات	۳۷	۲۷,۰%
عام	۲۵	۱۸,۲%
شاغلین	۲۴	۱۷,۵%
زوار	۱۹	۱۳,۹%
آموزشی	۱۲	۸,۸%
مقابر	۹	۶,۶%
سادات	۹	۶,۶%
فقرا	۷	۵,۱%
مراسم مذهبی	۷	۵,۱%
اطعام	۶	۴,۴%
درمانی	۴	۲,۹%
عمرانی	۴	۲,۹%
شربت خانه	۳	۲,۲%
آزادکردن کنیز	۱	۰,۷%
بهداشتی	۱	۰,۷%

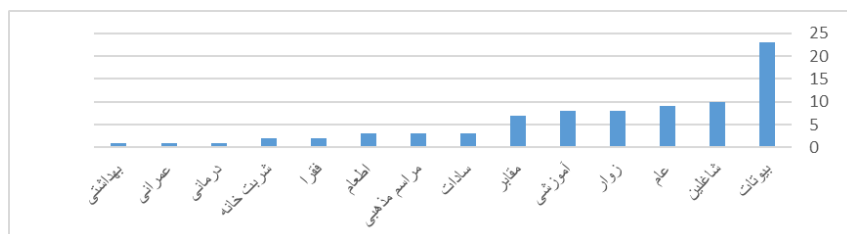


(نمودار-۲): درصد مصارف موقوفات غیرمنقول در عصر صفوی

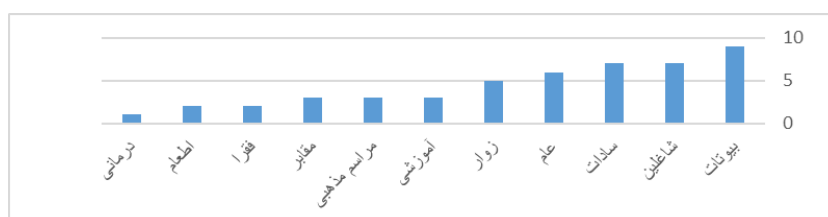
حسن‌آبادی (۱۳۹۱: ۹) در بررسی مصارف موقوفات آستان در عصر صفوی<sup>۱</sup>، سه دوره را از هم متمایز کرده است: ۱. دوره نخست ۹۰۷-۱۰۰۰ق، ۲. دوره دوم ۱۰۰۰-۱۱۰۰ق و ۳. دوره سوم ۱۱۰۰-۱۱۴۷ق. وی بر آن است در دوره نخست تعداد زیادی از موقوفات صرف مصارف عام به خصوص زوار بود. این مصارف در دوره دوم به شدت کاسته و مصارف حرم، تأسیس کاروانسرا و بخشیدن لباس جایگزین شد. در دوره سوم با تغییر مجدد مصارف عامی که مربوط به شعایر دینی است، پیرنگ شد. نمودارهای زیر بیان‌کننده نظر وی در تفکیک مصارف ذکر شده در این سه دوره است.



(نمودار-۳): فراوانی مصارف موقوفات در سال‌های ۱۰۰۰-۹۰۷ق



(نمودار-۴): فراوانی مصارف موقوفات در سال‌های ۱۱۰۰-۱۰۰۰ق



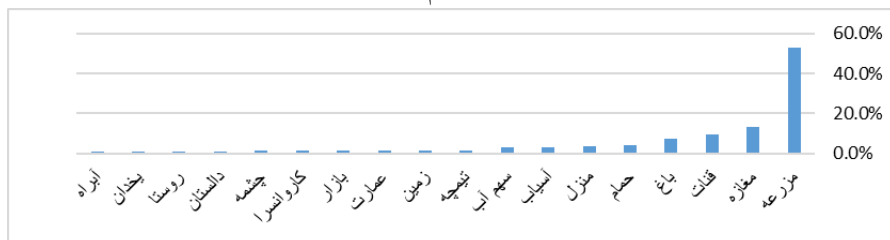
(نمودار-۵): فراوانی مصارف موقوفات در سال‌های ۱۱۴۷-۱۱۰۰ق

۱. نویسنده اشاره‌ای به تفکیک موقوفات منقول از غیرمنقول نکرده است، اما با توجه به محتوای پژوهش وی به نظر می‌رسد موقوفات غیرمنقول مدنظر بوده است.

مقایسه این نمودارها نیز نشان می‌دهد دوره نخست مصارف زوار و دوره‌های دوم و سوم، بیوتات بیشترین مقدار را به خود اختصاص داده‌اند. یافته ما با پژوهش حسن‌آبادی در یک وجه بارز متفاوت است؛ وی دوره دوم از سوم را بر اساس «تغییر معنادار اولویت یافتن مصارف مذهبی» تفکیک کرده که با یافته‌های ما هم‌سو نیست. نکته حائز اهمیت دیگری که باید به آن اشاره داشت این است که دفع حملات مکرر ازبکان و مهاجمان دیگر، نیازهای لشکر در شرق را به مرکز توجه حکومت مرکزی و شاه می‌کشاند و پرداخت هزینه‌های آن در برخی اسناد و طومارهای مرتبط با موقوفات و سیورغالات آستان به چشم می‌خورد (محبوب، ۱۳۸۵: ۱۸۷-۱۹۱) با این حال این مهم؛ یعنی توجه به امنیت منجر به اختصاص مصارف موقوفات به این امر نشده و سنتی پایدار ایجاد نکرد.

### ۳-۳. رقبات وقف‌های غیرمنقول

نوع رقبات وقفی در عصر صفویان هجده مورد است که در نمودار زیر نشان داده شده است؛ بیشترین آن مزرعه و در مرتبه دوم، البته با اختلاف زیادی مغازه است.



(نمودار ۶-): درصد رقبات وقفی عصر صفوی

با توجه به آنکه جامعه آن روز بر پایه کشاورزی بوده، طبیعتاً مزرعه‌داری بیشترین فراوانی را داشت و متمولینی که اقدام به وقف کرده‌اند، این نوع رقبه را که دارایی اصلی و شایع آنان بود مدنظر داشتند، اما نکته جالب توجه، وقف مغازه است که بلافاصله پس از مزرعه قرار می‌گیرد؛ نخستین تاریخی که برای وقف مغازه در مشهد ثبت شده سال ۱۰۱۷ق است، اما بیشترین تراکم وقف مغازه (هشت مورد از مجموع هجده رقبه مغازه) بین سال‌های ۱۰۷۶ق تا ۱۰۸۸ق است. این امر بیان‌کننده آن است

که تجارت از رونق برخوردار بوده و عواید مغازه‌داری قابل توجه است. با توجه به حضور زائرین و لزوم پاکیزگی به همراه تأکیدات دینی مبنی بر استحباب غسل طهارت یا زیارت، حمام‌ها اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند. در نمودار بالا نیز جایگاه پنجم را داراست؛ با این حال حمام‌ها معمولاً همراه رقبات دیگری وقف شده‌اند و واقف عواید حاصله را برای مصارف بهداشتی در نظر نگرفته است؛ به عبارتی به جز یک مورد (سال ۱۰۲۷ق) که واقف بخشی از عواید آن را به امور بهداشتی اختصاص داده است، عواید آن‌ها صرف بیوتات، اطعام، شربت‌خانه، عمرانی، زوار، شاغلین، آموزشی، فقرا، درمانی و مصارف عام می‌شد. نمونه بارز این امر در مورد حمام آغچه (حضرتی) که قدیمی‌ترین حمام وقفی است نیز صدق می‌کند. موسوی در این زمینه می‌نویسد: «موارد درآمد حاصل از این حمام [حمام آغچه] صرف هزینه‌های روشنایی و سوخت حرم، دارالشفاء و اطعام زوار، تعمیرات و اجرت کارگران، پرداخت حق‌التولیه به متولیان حمام، پرداخت وظیفه به موالی و مشایخ، پرداخت مواجب به کارکنان در اماکن متبرکه، پرداخت مستمری به درویشان تکیه غسل‌گاه و غیره بود» (موسوی، ۱۳۹۷: ۱۲۹)؛ بنابراین با وجود نیاز مبرم در رقبات وقفی، مصارفی که به منظور بهبود شرایط بهداشتی یا توسعه کیفیت حمام باشد دیده نمی‌شود.

در رقبات اشاره‌شده، چشم‌ه اشاره به من‌شاه چش‌مه گی‌لاس از توابع مشهد دارد که شاه عباس وقف کرد و سرچشمه نهر شاهی، موقوفه وی است. این نهر دارای عوایدی بود که صرف مهمانسرا می‌شد. سوزنچی عایدات نقدی و جنسی آن را بر اساس سندی مربوط به سال ۱۳۴۱ق، ۱۷۵،۷۵۰ قران و ۵۳۳ خروار و ۳۴ من گندم به اضافه ۲۶۶ خروار و ۶۶ من جو ذکر می‌کند (سوزنچی، ۱۳۸۱: ۷۴).

### ۳-۴. پراکندگی موقوفات غیرمنقول

بر اساس یافته‌های این پژوهش پراکندگی موقوفات غیرمنقول در بیست شهر و منطقه که در نمودار شماره (۷) نشان داده شده، قابل مشاهده است. بیشترین موقوفات هم‌سو با پژوهش نقدی (۱۳۹۱) که بر مبنای ۴۶ وقف‌نامه صورت گرفته، در خراسان قرار داشت؛ همچنین پژوهش حاضر بیان‌کننده تفاوت‌هایی در مورد شهرها و تعداد رقبات است؛ برای مثال در شهرهای تبادکان، تایباد، استرآباد، کاشمر، کاشان، سرخس، چناران و تربت حیدریه رقبات



رقبّاتی مانند موقوفه عتیقی (۹۳۱ق)<sup>۱</sup>، گنجعلی خان (۱۰۰۸ق)، شاه عباس (۱۰۲۳ق) و یا مهدی قلی بیگ (۱۰۲۷ق) را بیان نمی‌کند؛ همچنین دهه‌هایی که در نمودار ذکر نشده به دلیل آن است که در آن سال‌ها رقبه‌ای ثبت نشده است. باید در نظر داشت اسناد باقی‌مانده در حوالی سال‌های ۱۰۷۷-۱۰۹۳ق از جمله کامل‌ترین و منظم‌ترین اسناد این دوره است (حسن‌آبادی، همان: ۹۷). دهقان بر مبنای سیاست‌ها و عملکردهای شاهان صفوی در خصوص موقوفات چهار دوره را از هم متمایز می‌کند: «مرحله اول؛ دوره آغازین گسترش موقوفات (دوران فرمانروایی شاه اسماعیل اول تا شاه عباس اول)، مرحله دوم؛ دوره شکوفایی و گسترش نهاد وقف (دوره شاه عباس اول)، مرحله سوم؛ دوره رشد و استمرار حیات نهاد وقف (دوره بعد از شاه عباس تا روزگار شاه سلیمان)، مرحله چهارم؛ دوره آشفتگی و رکود نهاد وقف (دوره شاه سلیمان تا برافتادن صفویان)» (دهقان، ۱۳۹۵: ۳۲۱ و ۳۲۲). احمدی تراکم وقف را در سال‌های بعد از ۱۰۰۰ق و پس از تحکیم و تثبیت صفویان می‌داند (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ در حالی که اکبری (۱۳۹۹: ۱۰۸) بر آن است که بیش از هر زمان دیگری در دوره شاه عباس به میزان املاک وقفی اضافه شد. این پژوهش هم‌س و با دهقان (۱۳۹۵) و اکبری (۱۳۹۹) می‌پذیرد که موقوفات از زمان شاه عباس اول، به جز وقفه‌ای کوتاه در زمان شاه صفی اول، رشد می‌یابد، اما برخلاف آن‌ها در دو مورد اختلاف نظر دارد؛ نخست بر آن است رقم موقوفه در دوره شاه عباس دوم بیش از شاه عباس اول است، دوم؛ مرحله آشفتگی و رکود وقف از زمان شاه سلیمان به بعد در مورد موقوفات آستان صورت نگرفت؛ بلکه دوره‌های شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بیشترین رقبّات را دارا بود و پس از شاه سلطان حسین است که وقف دچار رکود می‌شود.

نقدی (۱۳۹۱: ۷۴) با ۴۶ موقوفه و طلایی (۱۳۹۷: ۱۳۱) با ۷۳ موقوفه توزیع موقوفات غیرمنقول را در زمان هریک از پادشاهان صفوی تفکیک کرده‌اند. مقایسه یافته‌های این پژوهش که آمار دقیق‌تری را ارائه می‌دهد در جدول (۳) قابل مشاهده است.

۱. وسیع‌ترین و بزرگترین رقبّات وقفی آستان است (حسن جاوید، ۱۳۹۳: ۱۲۸) که شامل بر ۲۱ پارچه املاک و مستغلات که تأثیر بسزایی در توسعه دارالشفاء، روشنایی حرم، خدام و به طور کلی آستان و نیز رسیدگی به زائران بی‌بضاعت داشت (خانی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۵۲ و ۱۶۷-۱۶۸).

موقوفات غیرمنقول آستان قدس رضوی در عصر صفوی | ۱۱۹

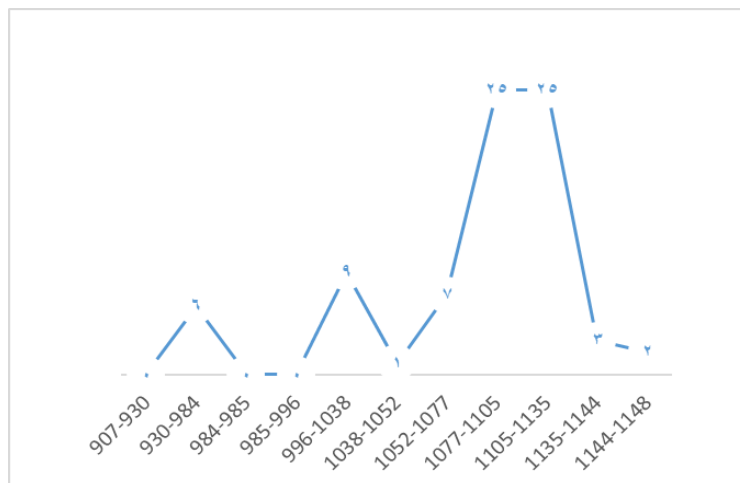
(جدول-۳): مقایسه فراوانی موقوفات غیرمنقول در زمان پادشاهان صفوی

نام پادشاه	دوره سلطنت	یافته‌های پژوهش	نظر نقدی	نظر طلایی	نام پادشاه	دوره سلطنت	یافته‌های پژوهش	نظر نقدی	نظر طلایی
شاه اسماعیل اول	۹۰۷-۹۳۰	۰	۰	۰	شاه عباس دوم	۱۰۵۲-۱۰۷۷	۷	۳	۵
شاه طهماسب اول	۹۳۰-۹۸۴	۶	۶	۹	شاه صفی دوم (سلیمان)	۱۰۷۷-۱۱۰۵	۲۵	۱۹	۲۳
شاه اسماعیل دوم	۹۸۴-۹۸۵	۰	۰	۰	شاه سلطان حسین	۱۱۰۵-۱۱۳۵	۲۵	۱۰	۱۹
شاه محمدخداپنده	۹۸۵-۹۹۶	۰	۰	۰	شاه طهماسب دوم	۱۱۳۵-۱۱۴۴	۳	۰	۲
شاه عباس اول	۹۹۶-۱۰۳۸	۹	۹	۱۲	شاه عباس سوم	۱۱۴۴-۱۱۴۸	۲	۰	۲
شاه صفی اول	۱۰۳۸-۱۰۵۲	۱	۰	۱					

نقدی (۱۳۹۱: ۷۴) بر آن است کمترین میزان وقف‌های غیرمنقول مربوط به دوران شاه عباس دوم است، اما محاسبه دقیق‌تر بر مبنای میانگین سالانه میزان وقف برای هریک از پادشاهان در جدول (۴) آمده است.

(جدول-۴): مقایسه میانگین سالانه وقف در زمان پادشاهان صفوی

نام پادشاه	میانگین سالانه وقف بر مبنای داده‌های پژوهش نقدی	میانگین سالانه وقف بر مبنای داده‌های پژوهش حاضر
شاه طهماسب	۰/۱۱	۰/۱۱
شاه عباس اول	۰/۲۱	۰/۲۱
شاه صفی اول	۰/۰۷	۰/۰۷
شاه عباس دوم	۰/۱۲	۰/۲۸
شاه سلیمان	۰/۶۷	۰/۸۹
شاه سلطان حسین	۰/۳۳	۰/۸۳
شاه طهماسب دوم	۰	۰/۳۳
شاه عباس سوم	۰	۰/۵



(نمودار-۹): فراوانی موقوفات غیرمنقول در زمان پادشاهان صفوی

بدین ترتیب کمترین میانگین وقف‌های غیرمنقول مربوط به شاه صفی اول است؛ در نتیجه یافته مشترک در هر سه این پژوهش‌ها (طلایی، نقدی و پژوهش حاضر) نشان می‌دهد که بیشترین موقوفات غیرمنقول مربوط به دوره‌های شاه صفی دوم (سلیمان) و شاه سلطان حسین است.

با تثبیت صفویان و اقدامات شاه طهماسب اول، مشهد بر هرات که تا این زمان مرکز خراسان بود پیشی گرفت؛ سپس با اندک وقفه‌ای در زمان شاه اسماعیل دوم سیاست ایجاد و توسعه موقوفات حرم و گسترش مشهد در زمان شاه عباس اول و جانشینان وی ادامه یافت (طلایی، ۱۳۹۷: ۱۳۴). اقدامات شاه عباس در زمینه وقف که برای وی مشروعیت و مقبولیت را به همراه داشت و سرمشقی برای دیگران نیز محسوب می‌شد، به همراه رونق اقتصادی و امنیتی زمینه را برای رشد چشمگیر وقف مهیا کرد که در جانشینان وی نیز به نحو فزاینده‌ای ادامه یافت (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۹). شاه صفی دوم بی‌اعتنایی به تجاوزات را بهتر از آن می‌دانست که دست به جنگی با نتیجه نامعلوم بزند (کمپفر، ۱۳۶۰: ۶۸). بگونه‌ای که در زمان وی علی‌رغم برخی تجاوزات که به خاک و سرحدات ایران شد، به همراه فقدان جرات و جسارت و قدرت تصمیم‌گیری وی و توانمندی لازم برای اداره امور، فساد و ارتشاء رونق یافت (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۱۹). وی مشی صوفیانه و دیندارانه‌ای داشت، واجبات دینی مانند نماز و روزه را بجای می‌آورد و اعیاد مذهبی را محترم می‌شمرد. اما از شهوترانی

چشم نپوشید به نحویکه همواره ملازم و مباشرش حرمسرا بود. در میل به میگزاری، عشق به تجمل، گشاده‌دستی بی حساب در اوایل سلطنتش و بعداً نیز مال‌اندوزی و امساک نیز زیاده‌روی‌هایی داشت (کمپفر، ۱۳۶۰: ۵۷-۷۳). شاه سلطان حسین نیز نه اقتدار، نه ابتکار عمل و نه توانایی اداره مملکت را داشت. در زمان او امکانات رشد و پیشرفت هدر رفت و ساختار سیاسی دچار پوسیدگی گردید. اما به وی لقب ملاحسین داده بودند و از حمایت محمداقصر مجلسی برخوردار بود (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۱۷-۱۲۲). بدین ترتیب «رامخویی و شهوت‌رانی شاه سلطان حسین در مقایسه با هرزگی‌های شاه سلیمان مملکت را به سوی ویرانی و انحطاط راند» (ملکم به نقل از سیوری، ۱۳۸۰: ۱۷۷)

#### ۴. بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش بر آن بود با شناسایی مؤلفه‌های تأثیرگذار، توصیف دقیقی از وضعیت و تحولات وقف در آستان قدس رضوی طی دوره صفویان ارائه دهد. طی سال‌های ۹۳۲ق تا حوالی ۱۰۱۰ق (دهه نخست حکومت شاه عباس) مشهد بارها مورد حملات، تصرفات و قتل‌وغارت‌های ازبکان قرار داشت و وقف دچار رکود بود. از سال ۱۰۱۰ق الی ۱۰۳۰ق با ایجاد وقفه در حملات ویرانگر ازبکان به دلیل اقتدار حکومت مرکزی و نیز تثبیت ثبات در کشور سرآغاز دوران رونق وقف است؛ همچنین اگرچه پیش از سال ۱۰۱۰ق نیز اقداماتی برای منظم‌شدن تشکیلات آستان صورت پذیرفته بود، اما طی این دوره بسیار جدی پیگیری شد و متولیان از سادات، رجال سیاسی و روحانیون بلندپایه مصدر امور قرار گرفتند. در سال ۱۰۴۴ق حمله و غارت دوباره ازبکان را شاهدیم؛ ضمن آنکه از متولی نیز اطلاع دقیقی در دست نیست؛ در نتیجه اقبال به وقف کاسته شد. بار دیگر طی سال‌های ۱۰۵۱ق الی ۱۱۳۱ق (دوران سلطنت شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین) به دلیل وجود امنیت و ثبات و انتخاب متولیان از بین سادات صاحب‌نام، عالمان و متسببین به شاه، وقف اگرچه گستردگی زیادی در سطح کشور نداشت، اما بالاحص در رقباتی مانند مزرعه و مغازه از رونق بالایی برخوردار بود؛ پس از این دوره که مشهد در تصرف و محاصره افغانان (ابدالی‌ها) درآمد؛ با وجود آنکه متولیان از اشخاص صاحب نفوذ و محترم بودند اما وقف رو به افول نهاد.

حمایت نهاد سیاسی در این دوران بر رونق وقف اثرگذار بود، اما اگر تنها این استدلال را بپذیریم که تشویق و حمایت پادشاهان و اقدامات آن‌ها باعث توسعه موقوفات شده است آن‌گاه

با مسئله توضیح دوره‌های شاه صفی دوم و شاه سلطان حسین روبه‌رو خواهیم بود؛ زیرا با بیشترین موقوفات در زمان‌های دو پادشاه طبعاً باید بپذیریم، آنان بیش از شاه اسماعیل و شاه عباس اول مقید بوده و اقدامات چشمگیری انجام دادند. برای توضیح این امر می‌توان چنین استدلال کرد که علاوه بر پایداری نظم و ثبات دوره شاه عباس تا سال‌ها بعد، پس از ۱۰۳۸ق، با تثبیت بیش از پیش استقلال نهاد مذهبی، به مرور قدرت نمایندگان این نهاد در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به اوج کمال رسید (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۷۶). در زمان شاه سلیمان، ملا محمدباقر مجلسی به مقام شیخ الاسلامی رسید که تا دوران شاه سلطان حسین از قدرت و نفوذ بالایی برخوردار بود به نحوی که شاه دست او را کاملاً باز گذاشته بود. شاه سلطان حسین «کاملاً تسلیم و مطیع محض خواسته‌های علمای شیعه بود... که بر سر قدرت شده و درصدد قبض قدرت از شاهی ضعیف و سست بنیاد بودند» (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۲۵). مضاف بر آن مجتهدان از آن‌رو که «مهبط انوار الهی» بودند و مشیت خداوند بر آنان تجلی می‌کرد، از مقامی بلندپایه و احترامی منحصر به فرد در نزد همه طبقات برخوردار بودند و حتی شاه نیز نیت و مشیت پروردگار را می‌بایست از زبان آنان دریابد؛ در نتیجه مجتهد در مهمانی‌های شاه همواره دعوت شده و تنها با حفظ فاصله چند قدمی او می‌نشست؛ بنابراین شاه علاوه بر احترام از روی اعتقاد قلبی ممکن بود به دلیل پیروی مردم از مجتهد ملاحظاتی نیز داشته باشد و به صلاح نبود اقدامی انجام دهد که از سوی مجتهد خلاف شرع اعلام شود (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۲۷ و ۱۲۸). رعایت این‌گونه ملاحظات را در خصوص وقف و آستان نیز می‌توان مشاهده کرد؛ علاوه بر آن مفهوم جدیدی که در این روزگار توسط مجتهدین و بالخصوص مجلسی نهادینه شد، مفهوم «هم‌زیستی امام و پیروانش» بود، به گونه‌ای که امام در جایگاه صدیقی صادق و شفيعی خیرخواه در مسائل روزمره درآمد؛ گویی امام در حالت رؤیا با مریدان خود صحبت کرده و رازهای قرآن را بر آنان مکتشف می‌ساخت. معجزات نیز در این بستر و در خلال زیارت رخ می‌داد؛ در نتیجه زیارت آرامگاه امام مقام و منزلتی زیاد یافت به نحوی که به لحاظ نظری هم‌تراز با حج و در ذهن عامه حتی برتر از آن تلقی شد و مشهد نیز که مدفن امام در آن قرار داشت یکی از حصارهای شیعه محسوب می‌شد. بدین ترتیب تأکید مبرمی بر رفع نیازهای دنیوی آن شد که می‌بایست با وقف و کمک‌ها برآورده شود (امورتی، ۱۳۸۰: ۳۳۲ و ۳۳۳)؛ بنابراین نقش در کنار رسیدگی‌های حکومت به آستان و مقبره امام هشتم منجر به آن شد که بیشترین مصارف مربوط به بیوتات باشد. زنان واقف این عصر نیز که متعلق به قشر بالای اجتماعی بودند، بیشترین مصارف در نظر

گرفته برای موقوفات خود را به بیوتات اختصاص دادند.

بنابراین در کنار مؤلفه‌هایی چون وجود امنیت و ثبات، سیاست‌های مذهبی، انتخاب متولیان از میان عالمان و سادات و نیز نظام‌یافتن تشکیلات آستان، می‌توان نفوذ و استقلال بیش‌ازپیش روحانیت و پیدایش مفهومی جدید از جایگاه امام در حیات روزمره را نیز در رونق گرفتن وقف در دوره صفویه مؤثر دانست.

### فهرست منابع

#### اسناد

#### پایگاه اسناد مدیریت اسناد آستان قدس رضوی

- شماره اموالی ۵۳۷۶۲

- شماره اموالی ۳۲۲۸۹

- شماره اموالی ۳۲۲۳۱/۱۶

- شماره اموالی ۳۳۰۶۲/۲۹

- شماره اموالی ۳۳۱۱۹/۲

- شماره اموالی ۳۲۴۱۷

#### کتاب و مقاله

احمدی، نزهت (۱۳۸۴)، «تشیع و وقف در عصر صفوی»، مجله مطالعات و پژوهش‌های ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۴۰، بهار، صص ۴۱-۶۲.

----- (۱۳۸۶)، «کارکرد موقوفات در گسترش مراسم مذهبی دوره صفوی»، نشریه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱، پاییز و زمستان، صص ۷-۲۶.

اسکندر بسطامی، نوروز علی بن محمد باقر (۱۳۹۳)، فردوس‌التواریخ (تاریخ مشهد مقدس)، تحقیق و تصحیح سید حمید سیدی، غلامرضا پرنده و ابراهیم عرب‌پور، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

اسکندر بیک منشی (۱۳۷۷)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب

اکبری، ابوالفضل (۱۳۹۹)، «تحلیل جامعه‌شناختی تأثیر وقف بر توسعه در شهر مشهد (مطالعه تطبیقی - تاریخی دوره‌های تیموری، صفوی و پهلوی)»، رساله دکتری، گروه علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد.

- امورتی، ب.س. (۱۳۸۰)، «مذهب در دوره صفوی»، *تاریخ ایران (دوره صفویان)* پژوهش در دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر جامی، صص ۳۱۱-۳۳۴.
- امیرزاده، حسن (۱۳۹۵)، «موقوفات زواری مشهد و نقش آن در گسترش فرهنگ زیارت و رونق سفرهای زیارتی»، *تاریخ وقف در ایران؛ با تأکید بر موقوفات عباسقلی خان شاملو (مجموعه مقالات نشست تخصصی)*، به اهتمام غلامحسین نوعی، مشهد: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، انتشارات بوی شهر بهشت، صص ۲۰۰-۲۲۱.
- انزابی‌نژاد، رضا و همکاران (۱۳۸۸)، *بیست و یکمین وقفنامه از خراسان*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- آذری‌خاکستر، غلامرضا (۱۳۹۵a)، «اثرات آموزشی موقوفات آستان قدس در دوره صفویه»، *تاریخ وقف در ایران؛ با تأکید بر موقوفات عباسقلی خان شاملو (مجموعه مقالات نشست تخصصی)*، به اهتمام غلامحسین نوعی، مشهد: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، انتشارات بوی شهر بهشت، صص ۹۲-۱۱۴.
- (b1395)، *شناسایی و معرفی اولین‌های شهر مشهد*، مشهد: مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی مشهد.
- پسندیده، محمود (۱۳۹۱)، «چهار مدرسه موقوفه مجموعه اماکن مقدس رضوی»، *ویژه‌نامه وقف آستان قدس رضوی*، فروردین، مشهد: دبیرخانه شورای عالی فرهنگی آستان قدس، صص ۹۲-۱۰۵.
- جلالیان، سعیده (۱۳۹۳)، «مقدمه‌ای بر شناخت کهن‌ترین مجموعه سندی مرکز اسناد آستان قدس رضوی»، *پژوهشنامه مطالعات اسنادی و آرشیوی*، سال دوم، شماره ۲، پاییز، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۱۲۱-۱۶۷.
- حجازی، بنفشه (۱۳۸۱)، *ضعیفه؛ بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر صفوی*، تهران: انتشارات قصیده سرا.
- حُسن جاوید؛ *مروری بر موقوفات آستان قدس رضوی (۱۳۹۳)*، ناشر: اداره کل روابط عمومی آستان قدس رضوی.
- حسن‌آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۵)، «متولیان آستان قدس رضوی از دوره صفویه تا افشاریه»، *دفتر اسناد، ج دوم و سوم*، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۷۳-۱۴۲.
- (۱۳۹۱)، «بررسی تحلیلی جنبه‌هایی از مصرف موقوفات آستان قدس رضوی در دوره صفویه»، *پژوهشنامه مطالعات اسنادی و آرشیوی*، سال اول، شماره ۱، زمستان، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۷-۳۶.
- حسین‌زاده، سالم (۱۳۸۷)، «بررسی دفاتر دیوانی و مالی آستان قدس رضوی در دوره صفویه؛ بخش اوارجه»، *دفتر اسناد، ج ۴*، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان

- قدس رضوی، صص ۶۸-۱۱.
- حیدریان، زهرا (۱۳۹۵)، «زنان واقف در عصر صفوی»، تاریخ وقف در ایران؛ با تأکید بر موقوفات عباسقلی خان شاملو (مجموعه مقالات نشست تخصصی)، به اهتمام غلامحسین نوعی، مشهد: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، انتشارات بوی شهر بهشت، صص ۲۸۴-۲۹۳.
- خانن زاده، مهدی (۱۳۹۱)، «معرفی یکی از موقوفات آستان قدس رضوی (موقوفه عتیقی)»، پژوهشنامه مطالعات اسنادی و آرشیوی، سال اول، شماره ۱، زمستان، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۱۵۰-۱۹۷.
- دهقان، مرضیه (۱۳۸۴)، «نقش نهاد وقف در دگرگونی‌های اجتماعی - فرهنگی شهر مشهد در دوره صفوی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه الزهراء، رشته تاریخ ایران دوره اسلامی.
- (۱۳۹۵)، «تأثیر نهاد وقف بر آموزش مسائل دینی در دوره صفویه»، تاریخ وقف در ایران؛ با تأکید بر موقوفات عباسقلی خان شاملو (مجموعه مقالات نشست تخصصی)، به اهتمام غلامحسین نوعی، مشهد: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد، انتشارات بوی شهر بهشت، صص ۳۲۰-۳۳۵.
- رویمر، ه.ر. (۱۳۸۰)، «دوره صفویان»، تاریخ ایران (دوره صفویان)؛ پژوهش در دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر جامی، صص ۷-۱۶۰.
- رهنما، محمدرحیم (۱۳۹۰)، شناسایی و وجه تسمیه معابر، محلات و اماکن عمومی بافت قدیم شهر مشهد، مشهد: اداره کل روابط عمومی و امور بین‌الملل شهرداری مشهد.
- سوزنچی کاشانی، علی (۱۳۸۱)، «مهمانسرای رضوی از روزگار صفویه تا پایان دوره قاجار»، دفتر اسناد، ج ۱، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۵۱-۱۰۰.
- سوزنچی کاشانی، علی و جهانگیری کلاته، کاظم (۱۳۹۱)، «موقوفات متولیان آستان قدس رضوی از صفویه تا پایان قاجاریه»، پژوهشنامه مطالعات اسنادی و آرشیوی، سال اول، شماره ۱، زمستان، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۹۸-۶۲.
- سوزنچی کاشانی، علی (۱۳۸۵)، «معرفی نایب‌التولیه‌های آستان قدس از دوره صفویه تا قاجاریه»، دفتر اسناد، ج ۲ و ۳، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۱۱-۷۱.
- سوهانیان حقیقی، محمد و نقدی، رضا (۱۳۹۷)، آستان قدس رضوی: متولیان و نایب‌التولیه‌ها، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سیوری، ر.م. (۱۳۸۰)، «نظام تشکیلاتی صفویان»، تاریخ ایران (دوره صفویان)؛ پژوهش در دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر جامی، صص ۱۶۱-۱۸۰.
- شهیدی، حمیده (۱۳۸۷)، «دارالشفاء آستان قدس رضوی در دوره صفویه»، دفتر اسناد، ج ۴، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۶۹-۱۰۲.
- (۱۳۹۳)، «تاریخچه شربتخانه آستان قدس رضوی بر مبنای اسناد»، پژوهشنامه

- مطالعات اسنادی و آرشیوی، سال ۲، شماره ۲، پاییز، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۵۹-۹۱.
- طلایی، زهرا (۱۳۹۷)، «سیاست مذهبی صفویان و پیامد آن بر توسعه موقوفات حرم امام رضا(ع)»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، سال ۵۴، دوره جدید، سال ۱۰، شماره ۱ (پیاپی ۳۷)، بهار، صص ۱۲۹-۱۵۲.
- طلایی، زهرا، سمیعی، شکوه سادات (۱۳۹۶)، نشانی از مشهد قدیم در گذر اسناد تاریخی، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.
- فوران، جان (۱۳۹۲)، مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قصابیان، محمدرضا (۱۳۷۷)، تاریخ مشهد (از پیدایش تا آغاز دوره افشاریه)، مشهد: انتشارات انصار.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰)، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- محبوب، الهه (۱۳۸۵)، «بررسی چند طومار تاریخی از دوره صفویه تا قاجاریه»، دفتر اسناد، ج دوم و سوم، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۱۸۷-۲۲۲.
- مدرس رضوی، محمدتقی و دیگران (۱۳۸۶)، مشهد در آغاز قرن چهارده خورشیدی: مشهور به گزارش مکتب شاهپور، تصحیح و توضیح مهدی سیدی، مشهد: آهنگ قلم.
- موسوی، آمنه (۱۳۹۷)، «بررسی اسناد یکی از قدیمی‌ترین حمام‌های وقفی ایران (حمام آغچه از دوره صفویه تا قاجار)»، پژوهشنامه مطالعات اسنادی و آرشیوی، سال چهارم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۱۲۳-۱۴۱.
- مولوی، عبدالحمید (۱۳۵۳)، پیش‌نویس موقوفات آستان قدس، به شماره ثبتی ۵۸۵۰۴ در کتابخانه آستان قدس رضوی.
- مؤمن، علی (۱۳۴۸)، راهنما یا تاریخ آستان قدس رضوی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- نظرکرده، اعظم (۱۳۹۳)، «بررسی تشکیلات نظام زیارتنامه‌خوانی در آستان قدس رضوی»، پژوهشنامه مطالعات اسنادی و آرشیوی، سال دوم، شماره ۲، پاییز، مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، صص ۹۲-۱۲۰.
- نقدی، رضا (۱۳۹۱)، «موقوفات آستان قدس رضوی در عصر صفوی»، ویژه‌نامه وقف آستان قدس رضوی، فروردین، مشهد: دبیرخانه شورای عالی فرهنگی آستان قدس، صص ۷۲-۷۸.
- نقدی، رضا (۱۳۹۹)، تاریخ و تشکیلات آستان قدس رضوی در عصر قاجار، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- نوابی، عبدالحسین، احمدی، نزهت (۱۳۸۱)، «ساختار نهاد وقف در عصر صفوی»، نشریه علوم انسانی دانشگاه الزهراء(س)، شماره ۴۳، پاییز، صص ۲۱-۴۲.

### Transliteration

- Ahmadi, Nozhat (2005), "SHI'ISM AND ENDOWMENT IN SAFAVID ERA", Journal of Literature and Humanities Studies and Research, University of Isfahan, No. 40, 2005, pp. 41-62.
- Ahmadi, Nozhat (2007), "The Function of Endowments in the Development of Religious Ceremonies in the Safavid Period", Journal of Historical Researches of Iran and Islam, No. 1, 2007, pp. 7-26.
- Akbari, Abolfazl (2010), "Sociological Analysis of the Impact of Endowment on Development in the City of Mashhad (Comparative-Historical Study of the Timurid, Safavid, and Pahlavi Periods)". PhD thesis, supervisor: Dr. Bahravan, Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad.
- Amirzadeh, Hassan (2016), "The Endowments of the Pilgrims of Mashhad and Their Role in the Development of the Culture of Pilgrimage and the Promotion of Pilgrimage Travel", History of Endowments in Iran; With emphasis on the endowments of Abbas Qoli Khan Shamloo (a collection of articles from a specialized meeting), edited by Gholam Hossein Noei, Mashhad: Mashhad Municipality Cultural and Recreation Organization, Bū-ye Šahr Behešt Publications, pp. 200-221.
- Amorati, B.S. (2001), "Religion in the Safavid Period", in History of Iran (Safavid Period); Research at the University of Cambridge, translated by Yaghoub Azhand, Tehran: jāmi Publishing, pp. 311-334.
- Anzabinejad, Reza et al. (2009), Twenty Endowments from Khorasan, Mashhad: Astan Quds Razavi Islamic Research Foundation.
- Azari-Khakestar, Gholamreza (2016), "Educational Effects of the Endowments of Astan-e-Quds in the Safavid Period", History of Endowments in Iran; Emphasizing the Endowments of Abbas-Gholi Khan Shamloo (Collection of Articles of the Specialized Meeting), Edited by Gholamhossein Noei, Mashhad: Mashhad Municipality Cultural and Recreational Organization, Boye Shahr Behesht Publications, pp. 92-114.
- Azari-Khakestar, Gholamreza (2016), Identifying and Introducing the First Cities of Mashhad, Mashhad: Research Center of the Islamic Council of Mashhad.
- Dehghan, Marzieh (2005), "The Role of the Endowment Institution in the Socio-Cultural Transformations of Mashhad City in the Safavid Period", Master's thesis, Alzahra University, Department of History of Iran in the Islamic Period.
- Dehghan, Marzieh (2016), "The Impact of the Endowment Institution on Teaching Religious Issues in the Safavid Period", History of Endowment in Iran; With emphasis on Abbas Qoli Khan Shamloo's endowments (a collection of articles from a specialized meeting), edited by Gholam Hossein Noei, Mashhad: Mashhad Municipality Cultural and Recreation Organization, Bū-ye Šahr Behešt Publications, pp. 320-335.
- Eskandar Beik Monšī (1998), Tārīk-e 'Ālam Ārā-ye 'Abbāsī, Volume 2, edited by Mohammad Esmail Rezvani, Tehran: Donyāye Ketāb.
- Fāzel Bastāmī, Noroūz 'Alī b. Moḥammad Bāqer (2014), Ferdūs-ul-Tawārīk (History of Holy Mashhad), researched and edited by Seyyed Hamid Seyidi, Gholamreza Parandeh and Ebrahim Arabpour, Mashhad: Islamic Research Foundation of Astan Quds Razavi.
- Foran, John (2013), fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution, translated by Ahmad Tadayyon, Tehran: Rasā Cultural Services Institute.
- Hasanabadi, Abolfazl (2006), "The Guardians of Astan Quds Razavi from the Safavid Period to the Afshariyyah", Document Office, Vol. 2 and 3, Mashhad: Organization of Libraries, Museums and the Astan Quds Razavi Document Center, pp. 73-142.
- Hassanabadi, Abolfazl (2012), "Analytical Study of Some Aspects of the Consumption of Astan Quds Razavi Endowments in the Safavid Era", Journal of Documentary and

- Archival Studies, Year 1, Issue 1, 2012, Mashhad: Astan Quds Razavi Organization of Libraries, Museums and Documentation Center, pp. 7-36.
- Hejazi, Banafsheh (2002), *Za'ifeh, A Study of the Position of Iranian Women in the Safavid Era*. Tehran: Qasideh Sarā Publications.
- Heydarian, Zahra (2016), "Women Endowments in the Safavid Era", *History of Endowments in Iran; with emphasis on the endowments of Abbas Qoli Khan Shamloo (a collection of articles from a specialized meeting)*, edited by Gholam Hossein Noei, Mashhad: Mashhad Municipality Cultural and Recreation Organization, Bū-ye Šahr Behešt Publications, pp. 284-293.
- Hossein Javid; *A Review of Astan Quds Razavi Endowments* (2014), Publisher: Astan Quds Razavi Public Relations Department.
- Hosseinzadeh, Salem (2008), "Analysis of the Civil and Financial Offices of Astan Quds Razavi in the Safavid Era; Documents Section". *Archives*, Vol. 4, Mashhad: Astan Quds Razavi Organization of Libraries, Museums and Documentation Center, pp. 11-68.
- Jalalian, Saeideh (2014), "An Introduction to Understanding the Oldest Documentary Collection of the Astan Quds Razavi Document Center", *Journal of Documentary and Archival Studies*, Year 2, Issue 2, 2014. Mashhad: Organization of Libraries, Museums and the Astan Quds Razavi Document Center, pp. 121-167.
- Kaempfer, Engelbert (1981), *Am hofe des persischen grosskonigs (1684 -85) [Das erste buch der amoenitates exoticae*, translated by Keikavos Jahandari, Tehran: k̄arazmī Publications.
- Khanizadeh, Mehdi (2012), "Introduction to One of the Endowments of Astan Quds Razavi (Ancient Endowment)", *Journal of Documentary and Archival Studies*, Year 1, Issue 1, 2012, Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi, pp. 150-197.
- Lambton, A. K. S. (1950), *Landlord and peasant in Persia: a study of land tenure and land revenue administration*. Translated by Manouchehr Amiri, Tehran: Book Translation and Publishing Company.
- Mahboob, Elahe (2006), "A Study of Several Historical Scrolls from the Safavid Period to the Qajar Period", *Archives*, Vol. 2 and 3, Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi, pp. 187-222.
- Matbaechi, Mostafa (2008), "The Place of Endowment in the Developments of Iranian Society: The Qajar Period", *Proceedings of the International Conference on Endowment and Islamic Civilization*, Isfahan, 2008, Vol. 3, pp. 652-676.
- Modarres Razavi, Mohammad Taqi and Others (2007), *Mashhad at the Beginning of the Fourteenth Solar Century: Famous for the Report of the Shahpur School*, Edited and Annotated by Mehdi Seyyedi, Mashhad: Ahang Qalam.
- Molavi, Abdul Hamid (1974), *Draft of Astan Quds Endowments*, Registration Number 58504 in the Astan Quds Razavi Library.
- Mostūfi, Esmā'īl b. Ḥabībollāh (1938), *Āṭār ul-Raḍavīyya Mīn Montakābāt ul-Siddīqīyah*, lithography, registered in the repository of lithographic books of the Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi under number 1938A542M75/361.
- Motaman, Ali (1969), *Guide or History of Astan Quds Razavi*, Mashhad: Astan Quds Razavi.
- Mousavi, Ameneh (2018), "A Study of the Documents of One of the Oldest Endowment Baths in Iran (Āḡcheh Bath from the Safavid to Qajar Periods)", *Journal of Documentary and Archival Studies*, Year 4, Issue 4, 2018. Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi, pp. 123-141.
- Naqadi, Reza (2012), "Endowments of Astan Quds Razavi in the Safavid Era", *Special Issue of Astan Quds Razavi Endowment*, 2012, Mashhad: Secretariat of the Supreme Cultural Council of Astan Quds, pp. 72-78.

- Naqadi, Reza (2019), *History and Organization of Astan Quds Razavi in the Qajar Era*, Mashhad: Astan Quds Razavi Islamic Research Foundation.
- Navaei, Abdol Hossein and Nozhat Ahmadi (2002), "Structure of Endowment Institution in the Safavid Era", *Al-Zahra University Humanities Journal*, No. 43, 2002, pp. 21-42.
- Nazarkardeh, Azam (2014), "A Study of the Organization of the Ziyarat Name Reading System in Astan Quds Razavi", *Journal of Documentary and Archival Studies*, Year 2, Issue 2, 2014. Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi. pp. 92-120.
- Pasandideh, Mahmoud (2012), "Four Endowment Schools of the Razavi Holy Places Complex", *Special Issue of the Endowment of Astan Quds Razavi*, Farvardin 2012, Mashhad: Secretariat of the Supreme Cultural Council of Astan Quds, pp. 92-105.
- Qasabian, Mohammad Reza (1998), *History of Mashhad (From Genesis to the Beginning of the Afshari Period)*, Mashhad: Anšār Publications.
- Rahnama, Mohammad Rahim (2011), *Identification and Naming of Passages, Neighborhoods and Public Places in the Old City of Mashhad*, Mashhad: General Department of Public Relations and International Affairs of Mashhad Municipality.
- Riyahi-Samani, Nader (2008), "The Evolution of the Endowment Institution". Collection of articles presented at the International Conference on Endowment and Islamic Civilization, Vol. 3, Tehran: Osveh Publications.
- Ruimer, H.R. (2001), "The Safavid Period", in *History of Iran (The Safavid Period); Research at Cambridge University*, translated by Yaqoub Azhand, Tehran: jāmi Publications, pp. 7-160.
- Savory, R.M. (2001), "The Organizational System of the Safavids", in *History of Iran (Safavid Period); Research at the University of Cambridge*, translated by Yaqoub Azhhand, Tehran: jāmi Publications, pp. 161-180.
- Shahidi, Hamideh (2008), "Dār ul-Sifā of Astan Quds Razavi in the Safavid Period", *Archives*, Vol. 4, Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi, pp. 102-69.
- Shahidi, Hamideh (2014), "History of the Astan Quds Razavi Canteen Based on Documents", *Journal of Documentary and Archival Studies*, Year 2, Issue 2, 2014. Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi, pp. 59-91.
- Sohanian Haghighi, Mohammad and Reza Naqdi (2018), *Astan Quds Razavi: Trustees and Vice-Treasurers*, Mashhad: Astan Quds Razavi Islamic Research Foundation.
- Sozanchi Kashani, Ali (2002), "The Razavi Inn from the Safavid Era to the End of the Qajar Period", *Archives*, Vol. 1, Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi, pp. 51-100.
- Sozanchi Kashani, Ali (2006), "Introduction of the Trustees of Astan Quds from the Safavid Era to the Qajar Period", *Archives*, Vol. 2 and 3, Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi, pp. 11-71.
- Sozanchi Kashani, Ali and Kazem Jahangiri Kalateh (2012), "Endowments of the Trustees of Astan Quds Razavi from the Safavid Era to the End of the Qajar Period", *Journal of Documentary and Archival Studies*, Year 1, Issue 1, 2012, Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi, pp. 62-98.
- Talaei, Zahra (2018), "Safavid religious policy and its consequences on the development of Imam Reza (AS) shrine endowments", *Quarterly Journal of Historical Research*, Vice-Chancellor of Research and Technology, University of Isfahan, 54th year, new volume, 10th year, first issue (37th consecutive), 2018, pp. 129-152
- Talaei, Zahra and Shokoh Sadat Samiei (2017), *A Sign of Old Mashhad Through Historical Documents*, Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi.

جدول موقوفات آستان در عصر صفوی

ردیف	تاریخ وقف	نام واقف	جنسیت	مکان وقف	استان	نوع رقبه وقفی	نوع مصرف
۱	۹۳۱	فرنگیس بیگم و عتیق علی بن احمد طوسی	مرد، زن	مشهد	خراسان	قنات، حمام، مزرعه، آسیاب، زمین، باغ، منزل	فقرا، درمانی، بیوتات، شاغلین، عمرانی
۲	۹۳۳	خواجه علاءالدین خوافی	مرد	تربت حیدریه	خراسان	مزرعه	؟
۳	۹۴۰	سیدلطیف شاه الحسینی	مرد	استرآباد	مازندران	روستا، قنات، سهم آب	زوار
۴	۹۵۷	ابوالفتح علی الحسینی	مرد	گناباد	خراسان	مزرعه، قنات، سهم آب، زمین	عام، آموزشی
۵	۹۶۳	امیرفضل اله الحسینی الشهرستانی	مرد	کاشان	اصفهان	عمارت	زوار، فقرا، درمانی، آزادکردن کتیز
۶	۹۸۰	سادات خیرآبادی	مرد	تربت حیدریه، کاشمر	خراسان	مزرعه	؟
۷	۱۰۰۸	گنجعلی خان	مرد	کرمان	کرمان	حمام، بازار، عمارت، مزرعه باغ، قنات، یخدان، آبراه، سهم آب	بیوتات، شاغلین، آموزشی، عام
۸	۱۰۱۱	مهدیقلی بیگ امیرآخورباشی خاصه شریفه	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	آموزشی، زوار
۹	۱۰۱۲	شیخ عبدالحسین	مرد	نیشابور	خراسان	مزرعه	شاغلین
۱۰	۱۰۱۷	استاد محمد کبابی اصفهانی	مرد	مشهد	خراسان	مغازه	؟
۱۱	۱۰۲۲	اللهوردیخان گرجی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	بیوتات
۱۲	۱۰۲۳	شاه عباس یکم	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، قنات، چشمه	زوار
۱۳	۱۰۲۷	؟	مرد	ساوجبلاغ	تهران	مزرعه	شربت‌خانه، بیوتات
۱۴	۱۰۲۷	مهدیقلی بیگ میرآخورشاه عباس صفوی	مرد	مشهد	خراسان	حمام، مغازه، باغ، قنات، مزرعه	اطعام، شربت‌خانه، زوار، بهداشتی، شاغلین
۱۵	۱۰۳۲	؟	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	سادات، مقابر، اطعام
۱۶	۱۰۵۱	غلام محمد صدیق	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	عام، بیوتات
۱۷	۱۰۵۲	اصلان بیگ بن محمد زمان بیگ	مرد	قوچان	خراسان	مزرعه	عام، آموزشی

موقوفات غیرمنقول آستان قدس رضوی در عصر صفوی | ۱۳۱

ردیف	تاریخ وقف	نام واقف	جنسیت	مکان وقف	استان	نوع رقبه وقفی	نوع مصرف
		ناظر خاصه					
۱۸	۱۰۵۷	؟	مرد	گناباد، مشهد	خراسان	مزرعه	آموزشی، بیوتات
۱۹	۱۰۶۵	؟	مرد	مشهد	خراسان	مغازه	بیوتات، عام
۲۰	۱۰۶۵	الله‌وردیخان امیر شکار باشی	مرد	مشهد	خراسان	آسیاب	درمانی
۲۱	۱۰۷۴	فرنگیس بیگم و میرمحسن تیموری خوافی	زن، مرد	چناران	خراسان	مزرعه	فقرا، زوار، بیوتات، آموزشی
۲۲	۱۰۷۵	حاج مرادخان بیگا	مرد	نیشابور، خواف، مشهد	خراسان	مزرعه، آسیاب، قنات	مقابر، شاغلین، بیوتات، عام
۲۳	۱۰۷۶	صفی قلی‌خان بیگلربیگی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، باغ، مغازه	زوار، بیوتات
۲۴	۱۰۷۷	بدرالنساء خانم	زن	مشهد	خراسان	مزرعه، مغازه	زوار، بیوتات
۲۵	۱۰۷۸	عباسقلی شاملو	مرد	هرات، مشهد، تربت جام، تایباد، بادغیس	خراسان	مزرعه، آسیاب، مغازه، کاروانسرا، منزل، قنات	بیوتات، شاغلین، اطعام، سادات، مراسم مذهبی، آموزشی
۲۶	۱۰۷۹	صفی قلی‌خان بیگلربیگی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	عام
۲۷	۱۰۸۲	حاج مرتضی قلی بیگ خادم	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، قنات، مغازه	شاغلین
۲۸	۱۰۸۳	میرزا محمد زمانا حسینی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	زوار، فقرا
۲۹	۱۰۸۴	میرزاهمد کرمانی	مرد	مشهد، چناران	خراسان	مزرعه	مقابر، سادات، بیوتات
۳۰	۱۰۸۴	فرنگیس بیگم	زن	مشهد، چناران، تبادکان	خراسان	منزل، مزرعه، مغازه، آسیاب	آموزشی، بیوتات، مقابر
۳۱	۱۰۸۶	؟	زن	مشهد	خراسان	مزرعه	مقابر، فراش، بیوتات
۳۲	۱۰۸۷	میرزا شاه تقی‌الدین	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، تیمچه، مغازه، حمام	بیوتات
۳۳	۱۰۸۷	حاج غلام محمد صدیق	مرد	مشهد	خراسان	تیمچه، مغازه	بیوتات، عام
۳۴	۱۰۸۸	شاه تقی‌الدین محمدولد میرزا محمدباقر رضوی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، قنات، مغازه	شاغلین، بیوتات
۳۵	۱۰۸۸	میرزا ابوطالب	مرد	تربت جام	خراسان	مزرعه	شاغلین، بیوتات

ردیف	تاریخ وقف	نام واقف	جنسیت	مکان وقف	استان	نوع رقبه وقفی	نوع مصرف
		رضوی					
۳۶	۱۰۹۱	شاهوردی خان	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، کاروانسرا، حمام	بیوتات، شاغلین، تعمیرات
۳۷	۱۰۹۱	خواجه محمدهاشم و دیگران	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	بیوتات، زوار
۳۸	۱۰۹۲	محمدبیگ دیوان بیگی	مرد	قوچان، تربت حیدریه، مشهد	خراسان	مزرعه	عام، بیوتات
۳۹	۱۰۹۲	حاجی میرزا ابراهیم	مرد	؟	؟	؟	بیوتات
۴۰	۱۰۹۳	آهوخانم مادر میرزا ادهم الحسینی	زن	سبزوار	خراسان	مزرعه	بیوتات
۴۱	۱۰۹۳	امیر سعدالدین محمد	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	شاغلین، بیوتات
۴۲	۱۰۹۶	مختاریک منشی	مرد	مشهد، تربت جام	خراسان	مزرعه، باغ، منزل، دالستان	عام
۴۳	۱۰۹۶	آغا کافور خزانه دار	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، مغازه	شاغلین، مقابر، مراسم مذهبی
۴۴	۱۰۹۶	محمدصالح معروف به مکرمت خان	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	مقابر، مراسم مذهبی
۴۵	۱۰۹۷	شاهوردی بیک	مرد	؟	؟	؟	شاغلین، زوار
۴۶	۱۰۹۸	محمدصالح کرمانی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	عام
۴۷	۱۱۰۰	برهان الدین محمد کاشانی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، قنات	زوار، آموزشی، فقرا
۴۸	۱۱۰۴	حاج علی اکبر اصفهانی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	سادات
۴۹	۱۱۰۵	حاج محمدصالح قزوینی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، مغازه	شاغلین، بیوتات
۵۰	۱۱۰۵	حاج محمد سعید تاجر قزوینی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، مغازه	عام
۵۱	۱۱۰۵	مهدی قلی بیک جغتایی	مرد	قزوین	قزوین	باغ	بیوتات، شاغلین
۵۲	۱۱۰۷	میرسید حسینا	مرد	کاشمر	خراسان	مزرعه	بیوتات، شاغلین
۵۳	۱۱۰۹	حاج علی اکبر اصفهانی	مرد	نیشابور	خراسان	مزرعه	بیوتات، زوار
۵۴	۱۱۰۹	فاطمه خانم	زن	؟	؟	؟	عام
۵۵	۱۱۰۹	حاج محمدخان نیشابوری	مرد	نیشابور	خراسان	مزرعه	؟

موقوفات غیرمنقول آستان قدس رضوی در عصر صفوی | ۱۳۳

ردیف	تاریخ وقف	نام واقف	جنسیت	مکان وقف	اُستان	نوع رقبه وقفی	نوع مصرف
۵۶	۱۱۱۰	برهان‌الدین محمد کاشانی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	فقرا، زوار
۵۷	۱۱۱۱	؟	؟	اطراف قزوین	قزوین	مزرعه	عام
۵۸	۱۱۱۲	اهالی درود	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، باغ	شاغلین، عام
۵۹	۱۱۱۲	قمرنساء خانم	زن	؟	؟	؟	زوار
۶۰	۱۱۱۳	اهالی درود	مرد	نیشابور	خراسان	باغ	شاغلین
۶۱	۱۱۱۸	میرزا نبی	مرد	کرمان	کرمان	مزرعه	بیوتات، شاغلین
۶۲	۱۱۱۸	رجبعلی بیگ و عباسقلی بیگ	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	سادات، آموزشی، بیوتات
۶۳	۱۱۱۹	محمود بیگا	مرد	مشهد	خراسان	؟	درمانی
۶۴	۱۱۱۹	؟	؟	اطراف قزوین	قزوین	باغ، مزرعه، رودخانه	عام
۶۵	۱۱۱۹	شاه سلطان حسین صفوی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	مراسم مذهبی، بیوتات، سادات، زوار، شاغلین، تعمیرات، اطعام، فقرا
۶۶	۱۱۲۰	محمود بیگا ناظر بیوتات خاصه شریفه	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	سادات، اطعام
۶۷	۱۱۲۵	جعفرقلی بیگا امیر شکارباشی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	بیوتات، شاغلین
۶۸	۱۱۲۶	؟	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	زوار، سادات، آموزشی
۶۹	۱۱۲۷	میرزا حسن امام جمعه	مرد	مشهد	خراسان	مغازه، منزل	درمانی
۷۰	۱۱۲۹	ابوالحسن خان صاحب نسق	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	شاغلین، مراسم مذهبی، اطعام، زوار
۷۱	۱۱۲۹	جعفرقلی میرزا منتصرالملک	مرد	چناران	خراسان	مزرعه	مراسم مذهبی
۷۲	۱۱۳۰	میرزا محمد مؤمن	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	عام، شاغلین
۷۳	۱۱۳۱	حاج منصور	مرد	مشهد	خراسان	مغازه	عام
۷۴	۱۱۳۶	میرزا محمد مؤمن وزیر شاه طهماسب	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	مقابر
۷۵	۱۱۳۸	حاج مصطفی مشهدی	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، باغ	شاغلین، عام
۷۶	۱۱۳۹	حاج محمد یوسف بیگا	مرد	استرآباد	مازندران	مزرعه، قنات	عام، سادات
۷۷	۱۱۴۵	نادرعلیخان	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه، مغازه، حمام	عام، شاغلین، خادم، مراسم مذهبی
۷۸	۱۱۴۷	؟	مرد	مشهد	خراسان	مزرعه	زوار، بیوتات

## Immovable Endowments to Astan Quds Razavi in the Safavid Era

### Extended Abstract

Endowments to Astan Quds Razavi have always attracted the attention of various social strata. The Safavid era, with the special support of the government, kings, trustees, and the clergy, is one of the most important periods of flourishing for endowments. Previous research has pointed to the significant impact of endowments in this era on developing facilities, meeting essential needs, and establishing public utility spaces in the shrine of Imam Reza (AS) and the city of Mashhad. However, these studies have underestimated the amount and distribution of endowments in this era compared to the present study, or the prioritization of usage types has not been carefully investigated. Furthermore, this article attempts to consider different aspects of endowments and their fluctuations using a descriptive and analytical approach; therefore, the present research is more comprehensive. Thus, a more precise examination of the status of Astan Quds Razavi's endowments in the Safavid era and an analysis of the context and factors influencing it were considered because, in addition to refining historical knowledge about the heritage upon which the contemporary complex institution is based, it may contain instructive points. Using the historical method and a descriptive-analytical approach, emphasizing endowment documents and utilizing library resources and descriptive statistics, this article addresses the following questions: What was the status of Astan Quds Razavi's endowments in terms of donors, type of usage and endowed assets, and spatio-temporal distribution during the Safavid period? And how can the course of developments be explained considering factors such as the approach of the Shahs, stability and security, the state of the Astan's organization, and the role of the clergy? This article only examines immovable endowments (properties) within the timeframe of 931 AH to 1147 AH. The criteria considered for recording data were the date of endowment and the type of endowed asset (raqaba); for example, if person A had endowments on two different dates in 930 AH, the year 930 AH is mentioned twice, but if endowments were made on a single specific date, it is counted only once; furthermore, in all cases, the types of endowed assets were considered as separate. Regarding usage types, to avoid dispersion, fifteen categories were prepared, including educational usage, Boyutat (Households), medical, pilgrims, employees, ceremonies, Sayyids, construction/development, sanitary, general, tombs, the poor, food provision (It'am), sherbet-house, and freeing female slaves.

Based on the findings, in the Safavid era, most donors were men, and the most common endowed asset was farmland. Shop endowments rank after farmland, with their highest concentration (eight out of a total of eighteen shop endowments) occurring between 1076 AH and 1088 AH. This indicates

that trade was prosperous and shop revenues were significant. Endowments were mostly located around Mashhad; meaning the endowments were geographically distributed across twenty cities and regions, while their dispersion across the country was limited. In this period, endowments for Boyutat usage, aligned with government policies aimed at glorifying the shrine of Imam Reza (AS) and the role played by the clergy concerning pilgrimage and meeting its needs, have the highest frequency. However, usage for religious ceremonies did not grow in parallel with government actions to promote religious rituals. Also, given the government's special attention to medical affairs within the Astan, donors showed little inclination to allocate endowment proceeds to this purpose, and medical affairs were not among their priorities; furthermore, the least use was for sanitary matters, and even despite a considerable need for providing security, no endowments were provided for this purpose. Considering the emphasis on building and reconstructing schools in this era, support for educational endowments began from the late reign of Shah Tahmasb and claimed the fifth rank among endowment use types. Female donors in this era, who belonged to the upper social stratum, also allocated the major share of their immovable endowment proceeds first to Boyutat and then to educational purposes. An increase in endowments can be observed after Shah Abbas I in this era, which, based on frequency, belongs, in order, to the periods of Shah Soleiman, Shah Sultan Hossein, and Shah Abbas I. Based on a decadal division, this increase started from the mid-decade of 1061-1071 AH and continued until the mid-decade of 1111-1121 AH.

Stability and security, the consolidation of central government's authority, the measures and approach of the Shah, the improved organization of Astan Quds Razavi's structure, and the appointment of trustees from among influential and independent Sayyids and religious scholars were effective in endowments. Stability and attention to the Astan did not necessarily lead to a significant spread of endowments to various regions and provinces though. In addition to these, Shiite mujtahids, who were serious supporters of endowments, gained power within the government apparatus during this period. Their emphasis on an interpretation of the concept of coexistence with the Imam in daily life was very effective in the prosperity of endowments in this period.

**Keywords:** Endowment (Waqf), Astan Quds Razavi, Safavid, Social context, Politics, Religion.



## Sexual Shadows in Safavid Iran: A Historical/Psychological Analysis Based on Jung's Shadow Theory<sup>1</sup>

Hossein Afshar<sup>2</sup>, Mohammad Kalhor<sup>3</sup>, Sina Forouzesh<sup>4</sup>

### Abstract

Safavid society was pluralistic with diverse layers and different social classes. Despite this, the government and certain social classes sought to conceal and, as far as possible, suppress tendencies and behaviors that were contrary to custom and religious law (Sharia) in the realm of social-sexual life, relying on Sharia and customary norms. According to the "Shadow" theory of Carl Gustav Jung, which forms the theoretical basis of the present study, whatever is repressed or denied in the individual and social conscious gives rise to a shadow in the individual or collective unconscious. This ignored shadow can have adverse effects on the individual, society, and their psyche. In the Safavid period, religious pressures, social censorship, and customary (self-conscious) piety led

---

1. This article is derived from the doctoral dissertation of Hossein Afshar, entitled "*Social Shadows in Iranian Society of the Safavid Era Based on the Analytical Psychology of Carl Gustav Jung*" at Shahid Beheshti University, The Iranology Foundation.

2. PhD candidate in Iranology, Shahid Beheshti University - Iranology Foundation, Tehran, Iran. [h\\_afshar@sbu.ac.ir](mailto:h_afshar@sbu.ac.ir)

3. Assistant Professor, Department of History, Islamic Azad University, Shahr-e Rey, Iran (Corresponding Author). [kalhor.mohammad72@gmail.com](mailto:kalhor.mohammad72@gmail.com)

4. Associate Professor, Department of History, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran. [Sinaforouzesh@gmail.com](mailto:Sinaforouzesh@gmail.com)

Received: July 8, 2025 - Accepted: Aug 30, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

to the repression of forbidden and unconventional sexual desires (into the collective unconscious). However, what was suppressed at the societal level continued to exist in symbolic, hidden, and imperceptible forms. This interdisciplinary study uses Jung's 'Shadow theory' to examine three main axes—prostitution, homosexuality, and the institution of *mut'ah* (temporary marriage)—as the sexual shadows of that era drawing on Persian sources and European travelogues. It demonstrates that these phenomena, while officially rejected, persisted within the social, economic, artistic, and ritual structures of society. The results indicate that Safavid society suffered from a 'cultural duality' in this domain: official condemnation on the one hand, and hidden or semi-official exploitation, on the other. An analysis through Jung's Shadow theory reveals that this contradiction not only failed to prevent the continuation of marginal sexual phenomena but also reproduced them in symbolic and institutionalized forms.

**Keywords:** Safavid, Sexual Shadow, Jungian Psychology, Prostitution, Homosexuality, Mut'ah (Temporary Marriage).

## سایه‌های جنسی در ایران عصر صفوی: تحلیلی تاریخی - روان‌شناختی بر اساس نظریه‌ی سایه‌ی یونگ<sup>۱</sup>

حسین افشار<sup>۲</sup>، محمد کلهر<sup>۳</sup>، سینا فروزش<sup>۴</sup>

### چکیده

جامعه‌ی صفوی جامعه‌ای متکثر با لایه‌های متنوع و طبقات اجتماعی متفاوت بود؛ با وجود این، حکومت و برخی از طبقات اجتماعی آن تلاش می‌کردند با اتکا بر شریعت و هنجارهای عرفی، گرایش‌ها و رفتارهای متغایر با عرف و شرع را در حوزه‌ی زندگی جنسی اجتماعی کتمان کرده و تا حد امکان آن را به محاق برند. مطابق با نظریه‌ی «سایه» روان‌شناسی کارل گوستاو یونگ که بن‌مایه‌ی نظری این پژوهش بر آن استوار است، آنچه در خودآگاه فردی و اجتماعی سرکوب یا انکار شود، در ناخودآگاه فردی یا جمعی تولید سایه می‌کند و این سایه‌ی نادیده انگاشته شده می‌تواند اثرات نامناسبی بر فرد، جامعه و روان آن‌ها بگذارد. در دوره‌ی صفویه فشارهای مذهبی، سانسور اجتماعی و تقوای عرفی

۱. این مقاله مستخرج از رساله‌ی دکترای تخصصی دانشجوی حسین افشار با عنوان «سایه‌های اجتماعی جامعه‌ی ایران عصر صفوی با تکیه بر روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ» در دانشگاه شهید بهشتی - بنیاد ایران‌شناسی است.

۲. دانشجوی دکترای ایران‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی - بنیاد ایران‌شناسی، تهران، ایران.

h\_afshar@sbu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران (نویسنده‌ی مسئول).

kalhor.mohammad72@gmail.com

۴. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، علوم و تحقیقات تهران، ایران.

Sinaforoozesh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۷ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۶/۰۸



(خودآگاه)، سبب راندن امیال جنسی ممنوعه و نامتعارف (به ناخودآگاه جمعی) شد، اما آنچه در سطح جامعه سرکوب می‌شد، در قالب نمادین، پنهان و نامحسوس به حیات خود ادامه داد. این پژوهش با رویکرد میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری از نظریه «سایه» یونگ و با استفاده از منابع فارسی و سفرنامه‌های اروپایی، سه محور اصلی روسپی‌گری، همجنس‌گرایی و نهاد متعه را به‌عنوان سایه‌های جنسی آن عصر بررسی کرده و نشان می‌دهد که این پدیده‌ها، هم‌زمان با طرد رسمی، در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، هنری و آیینی جامعه تداوم یافتند. نتایج نشان می‌دهد که جامعه صفوی در این حوزه دچار «دوگانگی فرهنگی» بود؛ از یک‌سو تقبیح رسمی و از سوی دیگر بهره‌برداری پنهان یا نیمه‌رسمی. تحلیل نظریه سایه یونگ آشکار می‌کند که این تضاد، نه تنها مانع استمرار پدیده‌های جنسی حاشیه‌ای نشد، بلکه آن‌ها را در قالب‌های نمادین و نهادی بازتولید کرد.

**واژه‌های کلیدی:** صفویه، سایه جنسی، روان‌شناسی یونگ، روسپی‌گری، همجنس‌گرایی، متعه.

#### ۱. مقدمه

بر اساس احکام شریعت اسلام و فقه تشیع، هرگونه رابطه جنسی تنها در چهارچوب نکاح رسمی (اعم از دائم یا موقت) دارای مشروعیت شرعی است. روابط جنسی خارج از این ساختار؛ از جمله زنا، لواط و سایر اشکال تمایلات جنسی خارج از ازدواج شرعی، نه تنها مذموم شمرده می‌شوند؛ بلکه مشمول حدود شرعی و مجازات‌های کیفری مشخصی هستند که در صورت اثبات توسط حاکم شرع قابل اجرا است (امام خمینی، ۱۳۴۹: ۴۵۹/۲).

در دوران صفوی، با استقرار حکومتی شیعی که بخشی از مشروعیت خود را مستقیم از شریعت و فقه امامیه می‌گرفت (ن ک: صفت گل، ۱۳۸۱؛ آفاجری، ۱۳۸۹؛ کدیور، ۱۳۷۸؛ سیوری، ۱۳۸۰؛ دلیر، ۱۴۰۰) انتظار می‌رفت که این نظام نظارتی با توجه به ابزارهای اعمال قدرت، منجر به حداقل فساد جنسی در جامعه شود. عرف، هنجارها و سنت‌های اجتماعی نیز در همین راستا عمل می‌کردند؛ بنابراین، از منظر آرمانی و غایی، روابط جنسی غیرشرعی

و غیر متعارف، نباید در جامعه وجود و حضور عینی می‌داشتند. با این حال، آنچه در عمل رخ داد با این انتظارات فاصله داشت؛ اگرچه حکومت صفوی در دوره‌های مختلف تلاش‌هایی در جهت نظارت بر زیست متشرعانه و عرف‌گرایانه به کار بست، اما واقعیت آن بود که نیازهای جنسی، تنوع‌طلبی و اشکال گوناگون گرایش‌های جنسی نه تنها از میان نرفتند و نابود نشدند؛ بلکه به فضاهای پنهان، خصوصی و لایه‌های ناخودآگاه روان جمعی رانده شدند.

از منظر روان‌شناسی تحلیلی یونگ<sup>۱</sup>، این فرایند دقیقاً مصداق شکل‌گیری «سایه»<sup>۲</sup> است؛ جایی که جامعه بخشی از تمایلات طبیعی خود (در اینجا میل جنسی خارج از چهارچوب‌های رسمی و پذیرفته‌شده) را نمی‌پذیرد و آن را به لایه‌های زیرین روان جمعی سرکوب می‌کند.

حکومت و جامعه عصر صفوی از سه مکانیسم دفاعی عمده که معمولاً منجر به تولید سایه می‌شوند برای حذف یا پنهان‌سازی اقلیت‌های جنسی آن دوران بهره برد:

۱. سرکوب: که با سازوکار شرعی-سیاسی حکومت در پی اجرای احکام و حفظ ظاهر جامعه بود.

۲. انکار: که با افکار عمومی و فشار اجتماعی شرمساری و طرد، فضا را برای ظهور آشکار و به رسمیت‌شناختن وجود چنین رفتارهایی در جامعه می‌بست.

۳. فرافکنی: یا برون‌فکنی اجتماعی که موجودیت تمایلات جنسی نامتعارف و اقلیت‌های جنسی را به جوامع کوچک، پست و رانده‌شده از جامعه نسبت می‌داد. (برای اطلاع از کارکردهای مکانیزم‌های دفاع روانی ن ک: فروید، ۱۳۸۵: ۱۵-۳۴)

نتیجه این امر ظهور سایه‌های جنسی در قالب نمادین و غیرمستقیم در هنر، شعر، فضای معماری و حتی آیین‌های روزمره بود؛ بدین ترتیب، روابط جنسی نامشروع و اشکال مختلف میل جنسی، به جای حذف، به صورت سایه‌های روانی و اجتماعی در تاریکخانه جامعه صفوی به حیات خود ادامه دادند؛ همین سایه‌ها، با گذر زمان، نه تنها حذف نشدند بلکه گاه خود را در قالب‌هایی نمادین مانند نوجوانان زیباروی در مینیاتورها، معشوقان مذکر در شعر یا رفتارهای دوگانه در دربار و ... بازنمایی

---

1. Analytical psychology  
2. Shadow

شدند (بینیون و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴۸).

پرسش اصلی پژوهش این است که:

چگونه سیاست‌های دینی و هنجارهای عرفی در عصر صفوی با سرکوب رسمی گرایش‌ها و رفتارهای جنسی غیرمتعارف، به شکل‌گیری و تداوم «سایه جنسی» در ناخودآگاه جمعی جامعه انجامید؟  
پرسش‌های فرعی عبارت‌اند از:

۱. مهم‌ترین اشکال پدیده‌های جنسی حاشیه‌ای (روسپی‌گری، همجنس‌گرایی، متعه) در عصر صفوی چه بود و چه گستره‌ای داشت؟

۲. چه عوامل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در تداوم این پدیده‌ها نقش داشتند؟

۳. نظریه سایه یونگ چگونه می‌تواند دوگانگی میان تقبیح رسمی و تداوم پنهان این پدیده‌ها را تبیین کند؟

در واقع با پاسخ به این سؤال‌ها، به درک وجود اقلیت‌های جنسی در جامعه عصر صفوی و جایگاه سایه‌وار آنان در بطن و نهان جامعه نائل خواهیم شد و این درک می‌تواند در نهایت به نوعی «خودشناسی تاریخی» نیز منتهی شود.

## ۲. پیشینه پژوهش

مطالعه روابط جنسی حاشیه‌ای در ایران عصر صفوی، به ویژه از منظر میان‌رشته‌ای تاریخ و روان‌شناسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بخش عمده پژوهش‌های موجود یا بر جنبه‌های صرفاً تاریخی این پدیده‌ها متمرکز بوده‌اند یا آن را در قالب توصیفی از منابع غربی بازگو کرده‌اند.

در منابع کلاسیک فارسی دوره صفوی، به دلیل محدودیت‌های فرهنگی و شرعی، اشاره‌های مستقیم به روابط جنسی غیرمتعارف بسیار محدود و بیشتر در قالب «فرامین منهیات»، احکام فقهی یا روایات پراکنده در تذکره‌ها و وقایع‌نامه‌ها آمده است (برای نمونه: خلاصه‌التواریخ حسن بیگ روملو، عالم‌آرای عباسی اسکندر بیگ ترکمان)؛ با این حال، این منابع به‌تنهایی برای بازسازی واقعیت اجتماعی کافی نیستند.

در مقابل، سفرنامه‌های اروپایی مانند آثار شاردن، تاورنیه، اولتاریوس، دلاواله، کمپفر

و شرلی، اطلاعات تفصیلی‌تری دربارهٔ روسپی‌گری، شاهدبازی، همجنس‌گرایی و متعه ارائه می‌دهند؛ هرچند این گزارش‌ها غنی و جزئی‌نگرند، اما حامل سوگیری‌های فرهنگی، شرق‌شناسانه و گاه اغراق‌آمیز نیز هستند؛ موضوعی که تحلیل انتقادی آن‌ها را ضروری می‌سازد.

از منظر پژوهش‌های معاصر، آثاری چون *تاریخ روابط جنسی در ایران* ویلم فلور (۲۰۱۰)، *تفریحات ایرانیان* رودی متی (۱۳۹۹)، *شاهدبازی در ادبیات فارسی* سیروس شمیسا (۱۳۸۱)، و مقالهٔ علمی-پژوهشی شهاب شهیدانی و همکاران دربارهٔ روسپی‌گری زنان در عصر صفوی (۱۴۰۰)، مستقیم یا غیرمستقیم به این حوزه پرداخته‌اند؛ با این حال، کمتر پژوهشی کوشیده است داده‌های تاریخی را در قالب یک چهارچوب روان‌شناختی منسجم تحلیل کند.

### ۳. چهارچوب نظری

مطابق با نظریهٔ سایهٔ کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس مشهور سوئیسی، انسان‌ها و جوامع (مانند افراد) از نوعی نقاب اجتماعی برای زیست روانی و اجتماعی خود استفاده می‌کنند تا غرایز، نیازها یا رفتارهای مذموم مستتر در روان جمعی خود را با توجه به هنجارها، عقاید و ارزش‌های حاکم از سوی جامعه، پنهان ساخته و مطلوب جامعه و افراد پیرامون خود شوند (فن فرانتس و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۵). یونگ از این نقاب با عنوان «پرسونا» (ماسک) یاد می‌کند (جونز، ۱۳۵۱: ۴۵)؛ از دیگر سو آنچه پنهان می‌شود، در ظاهر سرکوب و رانده می‌شود، اما از بین نمی‌رود و در لایه‌های زیرین ناخودآگاه روان (فردی و جمعی) به حیات خود ادامه می‌دهد و می‌تواند به صورت ناخودآگاه بروز و ظهور یابد (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۲). سرکوب، نادیده‌انگاری (انکار) و فرافکنی از مهم‌ترین مکانیزم‌های دفاع روانی یک فرد و جامعه است تا فرد یا جامعه را منطبق بر هنجارها و ارزش‌های خود کند که در نهایت این امر منجر به تولید سایه می‌شود (فروید، ۱۳۸۵: ۱۷-۳۴)؛ یونگ، ۱۳۸۵ الف: ۲۸۵). شناخت و فهم صحیح سایه در نهایت منجر به «خودشناسی» می‌شود و خودشناسی (فردی و اجتماعی) به انسان‌ها و جوامع کمک می‌کند تا واقعیت‌های روان‌شناختی زیست فردی و اجتماعی خود را

شناخته و از آسیب‌های منفی سایه در امان بمانند (یونگ، ۱۳۸۵ الف: ۴۸۶؛ یونگ، ۱۳۸۳: ۱۶). روسپی‌گری و فحش‌ای جنسی، سابقه‌ای به درازای تاریخ بشر دارد؛ پدیده‌ای که همواره در حاشیه جامعه زیسته و اگرچه در بسیاری از فرهنگ‌ها و ادیان تقبیح شده، اما هیچ‌گاه به‌طور کامل از حیات اجتماعی حذف نشده است. این وضعیت دوگانه - طرد اخلاقی و تداوم عملی - در واقع یکی از مهم‌ترین بسترهای شکل‌گیری «سایه جمعی»<sup>۱</sup> در معنای یونگی آن است (چاپرا و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲۹).

در جامعه ایران عصر صفوی نیز، مانند دیگر دوره‌های تاریخی، روسپی‌گری و دگرپاش‌گرایی جنسی به‌صورت پنهانی یا نیمه‌علنی وجود داشته است. نوسانات این پدیده در دوره‌های مختلف، تابعی بود از سیاست‌های پادشاهان، فتاوی علمای موضع‌گیری حاکمان محلی و تحولات فرهنگی جامعه؛ گاه با شدت سرکوب می‌شد و گاه به‌واسطه بی‌تفاوتی یا مصلحت‌اندیشی نادیده گرفته می‌شد (متی، ۱۳۹۹: ۲۷؛ میچل، ۱۳۹۷: ۱۸۳).

در بستر تاریخی عصر صفوی، می‌توان سه سطح اصلی شکل‌گیری سایه را تشخیص داد:

۱. **سایه فردی:** امیال و تمایلات جنسی که با هنجارهای دینی و اجتماعی ناسازگار تلقی می‌شدند.

۲. **سایه فرهنگی:** نگرش‌ها و ارزش‌های رسمی روسپی‌گری هم‌زمان با مالیات‌گیری از آن.

۳. **سایه تاریخی:** استمرار الگوهای دوگانه در طول زمان، که باعث شد این پدیده‌ها در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی نهادینه شوند.

کاربرد نظریه سایه در این پژوهش تنها توصیفی نیست؛ بلکه به‌مثابه ابزاری برای تبیین چگونگی بازتولید پدیده‌های جنسی حاشیه‌ای در چهارچوب سرکوب رسمی استفاده می‌شود؛ بدین ترتیب، هر نمونه تاریخی (از جمله سیاست‌های جنسی شاهان، روایت‌های سفرنامه‌ها، یا آیین‌های عامیانه) نه تنها به‌عنوان یک داده تاریخی، بلکه به‌مثابه

---

1. Collective Shadow

تجلی یک سازوکار سایه‌ای تحلیل خواهد شد.

با این حال، آنچه مسلم است، این است که روابط جنسی خارج از ساختار خانواده و دین، در لایه‌های زیرین جامعه صفوی - نه در جایگاه یک واقعیت آشکار، بلکه به مثابه «سایه»‌ای فرهنگی، که از سطح آگاهی جمعی طرد شده، اما در ناخودآگاه اجتماعی تنفس می‌کرد و جاری و ساری بود؛ بدین ترتیب، روسپی‌گری نه فقط یک واقعیت اجتماعی، بلکه نماد عینی یک سایه روانی-فرهنگی است: میل جنسی طردشده، اما سرکوب‌ناپذیر. و این دقیقاً همان الگویی است که یونگ برای عملکرد سایه در سطح فردی و جمعی ترسیم می‌کند: آنچه انکار می‌شود، بازمی‌گردد؛ نه از در، که از پنجره‌ای تاریک‌تر (یونگ، ۱۳۸۵ الف: ۲۸۵؛ یونگ، ۱۳۸۵ ب: ۴۵).

#### ۴. روسپی‌گری

با وجود سکوت بیشتر منابع داخلی، منابع خارجی عصر صفوی به ویژه سفرنامه‌ها بارها گزارش‌های زیادی از روسپی‌گری در ایران صفوی ارائه کرده‌اند که می‌توان با خوانش محتاطانه آنان بخش‌های مستتر و سایه‌های اجتماعی جامعه آن زمان را مورد مذاقه و بررسی قرار داد.

و نیز آن که در اوایل حکومت صفویه به ایران آمده بودند از سیصد روسپی نام برده‌اند که در زمان جلوس شاه اسماعیل اول توسط وی اعدام شده‌اند (بازرگانان و نیزی، ۱۳۸۱: ۴۳۵)؛ اقدامی که شاید شاه اسماعیل اول برای قدرت‌نمایی سیاسی و یا تظاهر به مقید بودن خود به اندیشه‌های شیعی و مذهبی انجام داد. شاه تهماسب اول اگرچه در دوران جوانی، در رعایت امور مذهبی لاقید بود، اما با یک چرخش کاملاً متفاوت و بر اساس یک توبه مبتنی بر خواب، فردی کاملاً متشرع شد و سخت‌گیری‌های زیادی نسبت به مراقبت از احکام شریعت و اعمال حدود با همکاری علمای شیعه انجام داد (تذکره شاه تهماسب، ۱۳۸۸: ۸۲).

یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تحولات فرهنگی و دینی دوره صفوی، «توبه شاه تهماسب اول» و اثرات مستقیم آن بر ساختارهای اخلاقی، اجتماعی و جنسی ایران آن دوران است. تهماسب، شاهی که جوانی‌اش را با بی‌پروایی‌هایی در سلوک دینی سپری

کرده بود، در بیست سالگی و به دنبال دیدن رؤیایی دینی در مشهد، تصمیم به ترک مناهی و تجدید حیات دینی گرفت؛ تصمیمی که تأثیری عمیق بر ساختارهای حیات عمومی گذاشت. (همان، ۸۴)

او پس از این تحول شخصی، نه تنها خود را ملزم به ترک گناهان دانست؛ بلکه کوشید تا با همکاری فقها و علمای شیعه، جامعه را نیز به سوی نوعی «طهارت دینی مطلق» سوق دهد (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۰: ۶۹)؛ در این دوران، شاهد حذف منابع درآمد از محل شراب‌فروشی، قمار، روسپی‌خانه و بیت‌اللطف هستیم (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۱۴/۳)؛ همچنین اجرای سخت‌گیرانه «امر به معروف و نهی از منکر» با حمایت دستگاه سلطنتی، فضای عمومی را از هرگونه رفتار و گرایش خلاف شرع پاک‌سازی کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۹۰: ۱۶۵/۱).

از منظر روان‌شناسی تحلیلی یونگ، این پاک‌سازی‌های افراطی نه تنها موجب ریشه‌کن شدن امیال ممنوع نشد؛ بلکه آن‌ها را به قلمرو سایه راند. آنچه نباید وجود می‌داشت، همچنان باقی ماند، اما در تاریکی و به شکلی پنهان (یونگ، ۱۳۸۶: ۲۵۸؛ ادویانیک، ۱۳۷۹: ۸۲). فشار اجتماعی و نظارت‌های رسمی باعث شد میل جنسی، شراب‌خواری، لذت‌جویی و حتی گرایش‌هایی چون همجنس‌خواهی و همجنس‌گرایی نه از میان بروند؛ بلکه پنهان شوند.

در واقع، توبهٔ تهماسب، با تمام نورانیت دینی‌اش، ناخواسته به تشدید فرایند سایه‌سازی جمعی انجامید. حکومت او به الگویی از تقوای حکومتی بدل شد، اما این تقوا، سایه‌های پررنگ‌تری در بطن جامعه تولید کرد؛ از موسیقی و ساززدن گرفته تا زنا، همجنس‌گرایی و مصرف شراب، همگی تحت فشار سرکوب شدید، به عمق ناخودآگاه اجتماعی رانده شدند (قمی، ۱۳۹۴: ۵۹۸/۱)، در این فضا، پدیده‌هایی چون روسپی‌گری نه تنها از بین نرفتند؛ بلکه با تغییر صورت و در قالب سایه‌هایی مخفی به حیات خود ادامه دادند. توبهٔ تهماسب، نمونه‌ای عالی از همان وضعیت است که یونگ درباره‌اش می‌گوید: «هرچه روشنایی بیشتر باشد، سایه تیره‌تر» (یونگ، ۱۳۸۱: ۳۷؛ مورنو، ۱۳۸۶: ۵۵).

در تکمیل روند «توبهٔ شاه تهماسب» و بازتاب آن بر حیات جنسی و اجتماعی جامعه، گزارش خورشاه بن قباد الحسینی در تاریخ ایلچی نظام شاه به وضوح نشان

می‌دهد که حکومت صفوی در این دوره، نظارتی حداکثری و بی‌سابقه بر اعمال فردی و عمومی برقرار کرده بود: «هیچ آفریده پیرامون گناه، خواه صغایر و خواه کبایر نگردد و هرکس سرّاً یا علانیه به امور منهی‌عنه ارتکاب نماید، حاکم شرع شریف آنچه سزا و جزای او باشد بدو برساند» (خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۸).

این فضای حاکم، جامعه‌ای ایدئال برای ظهور «سایه» در معنای یونگی آن است. در چنین وضعیتی که رفتار اخلاقی به اجبار، ترس و مصلحت‌گره خورده، نیروی سرکوب‌شده میل، نه می‌میرد و نه پاک می‌شود؛ بلکه پنهان‌تر، مرموزتر و گاه خطرناک‌تر از پیش بازتولید می‌شود. (رابرتسون، ۱۳۹۸: ۲۳۷)؛ از سوی دیگر، نبود یا فقدان گزارش از انحرافات اخلاقی در منابع رسمی این دوران دال بر نبود آن‌ها نیست؛ بلکه احتمالاً نشانه‌ای از موفقیت پدیده سایه در پنهان‌سازی خود است. فضای مذهبی-اخلاقی آنچنان خفقان‌آور می‌شود که حتی تمایل به سخن‌گفتن یا ثبت انحراف نیز سرکوب می‌شود؛ برای نمونه، رفتار غیاث‌الدین منصور دشتکی اصفهانی که از تماس فیزیکی با دیگران اجتناب می‌کرد تا مبدا به بیماری مقاربتی آتشک (سفلیس) دچار شود، بازتابی از ترسی بیمارگونه و وسواس‌آمیز از امر جنسی است. او که از بزرگان و متفکران دینی دوران بود، حتی هنگام مصافحه نیز دست در آستین کرده، تماس مستقیم را حذف می‌کرد (براون، ۱۳۷۵: ۳۰۰/۵). این اضطراب نهفته، خود نشانه‌ای از تعارض درونی میان امر جنسی و تقوای ظاهری اجتماعی است؛ همان جایی که سایه شکل می‌گیرد.

یونگ بر این نکته تأکید دارد که «سایه همیشه تناقضی درونی است که از بیرون مهار شده و درون را مسموم می‌کند» (یونگ، ۱۳۷۲: ۱۶). در دوران تهماسب، جامعه در ظاهر طاهر و مهذب است، اما درون آن، فشاری انباشته از امیال ممنوع در حال تغلیظ‌شدن است. فشارهایی که بعدها ممکن است در قالب‌های خشونت، انحراف پنهان، شوخی‌های جنسی افراطی یا حتی هنرهای پر رمز و راز اروتیکانه مجال بروز پیدا کنند (بینیون و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴۸)؛ گرچه شاه عباس اول قاعده بهره‌گیری از درآمد روسپی‌خانه‌ها را برای حمایت از فقرا بنیان نهاد، اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مالیات‌گیری از روسپیان قدمتی بیشتر دارد و ریشه آن به دوران شاه اسماعیل اول بازمی‌گردد. در سفرنامه‌های ونیزی، زنان روسپی تبریز افرادی معرفی می‌شوند که در

اماکن عمومی رفت و آمد دارند و بسته به زیبایی خود مالیات بیشتری می‌پردازند (بازرگانان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۱۳)؛ این بدین معناست که حتی معیار اقتصادی بهره‌گیری از این زنان نیز بر پایه تمایزات جسمانی و جنسی تنظیم شده بود. در دوره شاه صفی، آدام اولتاریوس تصویری بسیار روشن از ساختار رسمی و نهادینه روسپی‌گری ارائه می‌دهد. وی گزارش می‌دهد که در بیشتر شهرها (جز اردبیل)، فاحشه‌خانه‌ها با حمایت مقامات حکومتی اداره می‌شدند و پرداخت مالیات توسط روسپیان امری پذیرفته‌شده و رسمی بوده است. نقل ماجرای سرباز آلمانی که بدون پرداخت هزینه از روسپی‌خانه بیرون رفته و با پیگرد قضایی مواجه شده بود، نشان از قانونمندی، حمایت حقوقی و پویایی اقتصادی این ساختار سایه‌ای دارد (اولتاریوس، ۱۳۶۸: ۶۴۸/۲).

اولتاریوس به روشنی کارکرد آیینی-اجتماعی روسپیان در مراسم بزم درباری را نیز توصیف می‌کند. وی اشاره می‌کند که زنان رقص‌اروسپی در دربار شاه صفی نه تنها برای التذاذ جنسی، بلکه برای هنرنمایی، رقص، سرگرمی و تحریک جمعی در خدمت شاه و مهمانان بودند. جزئیات رقص اروتیک آنان با کوزه‌ها در بزم اعتمادالدوله، آنچنان دقیق و مبتنی بر حرکات نمادین و نمایشی است که می‌توان از آن به‌مثابه گونه‌ای آئین اروتیک دربار ایرانی یاد کرد: «... قحبه‌ها در هنگام رقص شراب تعارف می‌کردند، سپس اگر میهمان تمایل می‌داشت، به اتاقی می‌رفتند و پس از مدتی بدون خجالت بازمی‌گشتند. این عمل بخشی از جریان مهمانی بود» (همان: ۶۴۹).

این بی‌خجالتی جمعی، همان حضور سایه‌ای است که از دل سرکوب دینی و عرفی، با مشروعیتی جدید درون سازوکار سلطنت نهادینه شده است. (روحی، ۱۴۰۰: ۸۵) شایان توجه آنکه در اردبیل که از نظر عرف دینی، شهری مقدس محسوب می‌شد همچنان فحشا ممنوع بود (دلاواله، ۱۳۸۱: ۲۹۴؛ اشترویس، ۱۴۰۲: ۸۰). این نکته نشان می‌دهد که حتی در پذیرش سایه، مرزهای نمادین تقدس و حرمت رعایت می‌شده است و گاه مناطق «سایه‌پذیر» و «سایه‌ناپذیر» به تفکیک مکانی-فرهنگی سامان یافته‌اند. از میان تمامی سفرنامه‌نویسان دوره صفوی، ژان شاردن فرانسوی گزارش‌های پرجزئیات و دقیق‌تری را از ساختار روابط جنسی، روسپی‌گری و انحرافات جنسی

پنهان در جامعه ایران ارائه می‌دهد؛ وی در سفرنامه خود، بارها از شهرهای بزرگ ایران به‌عنوان مراکز اصلی فحشا یاد می‌کند و به صراحت می‌نویسد که یکی از علل کم‌جمعیتی ایران، روابط جنسی غیرطبیعی و شهوت‌محور مردان با زنان روسپی و پسران نوجوان است. از نظر او، این روابط نه امری حاشیه‌ای، بلکه بخشی نهادینه‌شده از فرهنگ جنسی دوران صفوی است (شاردن، ۱۳۷۵: ۶۹۰/۲).

شاردن، افراط در شهوترانی، استفاده مفرط از رقاصه‌ها و تبدیل رقص به ابزار اروتیک را از مصادیق بارز سایه فرهنگی ایرانیان صفوی می‌داند؛ در حالی که شریعت اسلامی رقص را عملی قبیح می‌شمارد، در بزمی که او توصیف می‌کند، زنان روسپی با رقص و اطوار جنسی مجلس را گرم می‌کنند و مردان به تحریک این رقص‌ها آواز می‌خوانند. وی این مجالس را نمایشی از بی‌عفافی، مستی و بی‌پرنسپیی اجتماعی توصیف می‌کند (همان، ۹۸۰).

مهم‌ترین زنگ خطر شاردن اما، گزارش او از گسترش بیماری سفلیس در جامعه صفوی است. وی از شیوع وسیع این بیماری در میان مردم، از جمله کودکان هشت تا ده ساله، سخن می‌گوید و آن را نتیجه مستقیم فحشای گسترده، بی‌پروایی جنسی و حمام‌های عمومی آلوده می‌داند. برای او، بی‌شرمی عمومی نسبت به ابتلا به سفلیس، به خوبی نشان‌دهنده عادی‌سازی انحراف و شکستن مرزهای عرفی-دینی در جامعه صفوی است (همان، ۱۱۳۷/۳).

حتی دربار نیز از این بحران برکنار نبود. شاردن می‌نویسد که شاه عباس دوم خود به سبب ابتلا به سفلیس جان باخت و هرچند درباریان سعی در پنهان‌سازی داشتند، راز بیماری شاه در نهایت برملا شد (همان، ۴۳۰/۱)؛ چنین روایتی نشان می‌دهد که سایه جنسی تا اعماق حاکمیت صفوی نفوذ کرده بود و حتی شاه را نیز قربانی خود کرده بود.

شرح دلاواله از تعرض خیابانی به همسرش در کاشان، نمونه‌ای بی‌پرده از برخورد مردان ایرانی با بدن زنانه در فضای عمومی است (دلاواله، ۱۳۸۱: ۱۱۴). لمس بدنی غریبه‌ای به زنی که لباس خدمتکاران را بر تن دارد، آشکارا نشان می‌دهد که زن بی‌قدرت یا بی‌نشان، در چشم مردان جامعه، دارای حق جنسی نیست؛ بلکه ابژه جنسی است. این وضعیت را باید نوعی *قانون نانوشته سایه‌محور دانست*، که هنجارهای دینی

و اجتماعی نتوانسته‌اند آن را مهار کنند (روحی، ۱۴۰۰: ۸۵)

تاورنیه نیز از نظام نمادین روسپی‌گری آراسته سخن می‌گوید؛ زنانی با حلقه‌هایی در بینی و جواهراتی برای جذب مردان. وی توصیف مفصلی از روسپیان جنوب ایران می‌کند که با زیورآلات خاصی به دنبال جذب مشتری جنسی در میان مردان منطقه و حتی خارجیان بودند. او در گزارش خود روسپیان منطقه لار و هرنند را زنانی با بینی‌های سوراخ که از آن حلقه‌ای از طلا می‌گذرانند و یک مروارید یا یاقوت یا زمرد به آن حلقه می‌کنند تشریح می‌کند (تاورنیه، ۱۳۸۹: ۱۶۴). مشاهدات هربرت در بندرگمبرون (بندرعباس) نیز بیشتر شبیه گزارشات تاورنیه است (هربرت، ۱۴۰۰: ۳۹)؛ این جلوه بیرونی میل، نه تنها نفوذ اقتصادی و زیبایی‌شناختی فحشا را نشان می‌دهد؛ بلکه حکایت از یک نظم سایه‌وار و نیمه‌رسمی جنسی دارد که در آن حتی روابط خارجی، دیپلماتیک و تجاری نیز درگیر فحشا شده‌اند.

ماجرای فاحشه‌خانه اصفهان و حضور تاجری هلندی که در آنجا مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد (تاورنیه، ۱۳۸۹: ۲۷۶) و همچنین قصه مادر قواد و دختر روسپی که در نظام جزای صفوی با بی‌رحمی تمام مجازات می‌شوند (همان، ۲۷۷)، تصویر غم‌انگیز و عریان‌تری از وضعیت سایه جنسی در یک جامعه را برملا می‌سازد. این رویدادها گواه آن‌اند که هنگامی که سایه جنسی در جامعه از مسیر سالم خویش در ناخودآگاه جمعی به سطح می‌تراود و به جای پالایش، با مجازات‌های خشونت‌بار و ریاکاری‌های عرفی پاسخ می‌گیرد، نه تنها محو نمی‌شود؛ بلکه از راه‌های تاریک‌تر و خطرناک‌تری بازمی‌گردد (یونگ، ۱۳۸۶ الف: ۱۴).

روایت اولتاریوس از قزوین، تصویری دقیق از بازار شبانه فحشا را ارائه می‌دهد که با نظامی منظم و حتی مناسک‌گونه (مانند تأمین امکانات اجرای فحشا شامل شمع، لحاف، چانه‌زنی، رژه در میدان) جریان دارد (اولتاریوس، ۱۳۶۸: ۵۱۶/۱). این روایت، نشان از درونی‌شدن فحشا در سازوکار اقتصادی شهر دارد؛ بازاری که دیگر از حاشیه تاریک به مرکز میدان آمده و تنها پرده‌اش شب است.

از سوی دیگر، اشاره به دیوارهای نقاشی‌شده قوشخانه با تصاویر اروتیک، نشان از تقدس‌زدایی هنری و زیبایی‌شناختی از تن برهنه زن دارد (کارری، ۱۳۸۳: ۱۳۴)؛ این،

همان‌جاست که سایه نه تنها در بازار و خیابان که حتی در ذوق معماری و هنر دربار نیز خود را می‌نمایاند.

روایت دردناک روسپی‌گری زنان مسیحی که گاه با فشار یا برای ارتزاق، دین خود را تغییر می‌دادند لایه‌ای عمیق‌تر از بحران هویت و قدرت سایه را نشان می‌دهد (همان، ۱۳۹). سایه در این مرحله، تنها بر فرد و جامعه سایه نمی‌افکند؛ بلکه بر دین نیز غالب می‌شود. زن مسلمان، برای آنکه وارد بازار روسپی‌گری پرتغالیان شود، به مسیحیت می‌گردد؛ گویی سایه، مرز دین و ایمان را نیز می‌بلعد تا مسیر سوداگری شهوت باز بماند.

فلور با استناد به داده‌های اقتصادی که منابع به دست او می‌دهند، تصویری شفاف از وضعیتی ترسیم می‌کند که در آن، روابط جنسی خارج از چهارچوب رسمی و فحشا نه صرفاً نوعی انحراف اخلاقی، بلکه به‌مثابه منبعی برای تأمین درآمد دولت تلقی می‌شود (فلور، ۲۰۱۰: ۱۸۸). در این چهارچوب، حکومتی که به‌صورت رسمی با پدیده روسپی‌گری اعلام مبارزه می‌کند، هم‌زمان از آن مالیات دریافت می‌کند. افزون بر این، نقدبودن و دسترسی فوری به درآمد حاصل از روسپی‌خانه‌ها، ترک این منبع مالی را برای دولت با دشواری مواجه می‌سازد. در اینجا، نظریه «سایه» یونگ به روشنی مصداق می‌یابد؛ زیرا سایه نه تنها در ناخودآگاه فردی یا جمعی، بلکه در ساختارهای مالی و اداری دولت نیز رسوخ می‌کند. درآمدهای حاصل از فحشا که از منظر شرعی «نامشروع» تلقی می‌شوند، از طریق دستوراتی همچون تخصیص آن‌ها به روشنایی معابر یا آتش‌بازی‌های کاخ، نوعی تطهیر نمادین می‌یابند (همان، ۱۹۵)؛ بدین‌سان، سایه که پیش‌تر تنها در خفا پذیرفته شده بود، اکنون در مسیر کسب مشروعیت عرفی نیز قرار گرفته است.

بر اساس نظرات فلور که مستند به مشاهدات شاردن و کمپفر است، درآمد حاصل از روسپی‌خانه‌ها در برخی دوره‌ها از سایر منابع قانونی و رسمی پیشی می‌گرفت؛ به گونه‌ای که در شهر اصفهان، درآمد ناشی از فحشا از کل درآمد رسمی شهر فراتر می‌رفته است. مطابق با محاسبات فلور، در ۹۵۶ ق / ۱۵۴۹ م یا در همین سال‌ها، مجموع درآمد سرانه کشور به دست‌آمده از روسپی‌خانه‌ها، قمارخانه‌ها و شیره‌کش‌خانه‌ها و میخانه‌ها حدود ۱۲،۰۰۰ تومان بود. در اوایل سده هفدهم، درآمد کشوری

به دست آمده از روسپی‌خانه‌ها تنها ۳،۰۰۰ تومان یا ۲۵٪ تمام کارهای غیرقانونی و خلاف برآورد می‌شد. مالیات بر گرمابه‌ها و روسپی‌خانه‌ها هر ساله بیش از یک تن طلا بود (همان، ۱۹۴).

فلور بر اساس نظرات شاردن، درآمد روسپی‌خانه‌ها را سالانه ۱۳،۰۰۰ تومان و بر اساس نوشته‌های کمپفر مالیات بر درآمد روسپی‌خانه‌ها را سالانه نزدیک به ۱۰،۰۰۰ تومان ذکر کرده است که تنها ۶،۰۰۰ تومان آن از اصفهان بوده است. در حالی که شاردن کل درآمد سالانه اصفهان از منابع اقتصادی دیگر را ۸،۰۰۰ تومان برآورد کرده است. در سال ۱۱۲۱ ق / ۱۷۰۹ م خزانه‌داری صفوی برآورد کرده بود که با تحریم و ممنوعیت روسپی‌گری هر روز ده من شاهی یا ۵۳ کیلوگرم طلا به خزانه واریز نمی‌شود و از آن محروم می‌شود (همان، همانجا)، به زعم او علت چشم‌پوشی نکردن صفویه از درآمد ناشی از مالیات روسپی‌گری سود زیاد آن بود که حدود ۱/۷ درآمد سالانه حکومت صفویه را تشکیل می‌داد (همان، ۱۹۵).

در چنین شرایطی، «سایه جنسی» در قالب نهادی اقتصادی ظاهر می‌شود که گاه حتی از ساختار رسمی اقتصاد شهری قدرت‌مندتر عمل می‌کند. در همین راستا، روایت کاتف از شادخواری و آزادی‌های جنسی نوروژی خبر می‌دهد و می‌نویسد: «در شب عید نوروز، برخی مردان و زنان و دختران خوشگذران در مهمانخانه‌ها می‌خوابند و هرچه بتوانند به شهوت‌رانی می‌پردازند و می‌گویند این اعمال نه تنها گناهی ندارد بلکه ثواب هم دارد!» (کاتف، ۱۳۵۶: ۷۵). مرز میان روسپی‌گری حرفه‌ای و لذت‌جویی جنسی طبقات بالاتر را محو می‌کند. گویی سایه، مرزهای طبقاتی، جنسی و دینی را درمی‌نوردد و همه را به نوعی به «هم‌دست ناخودآگاه» بدل می‌سازد.

اگرچه آموزه‌های دینی، هنجارهای عرفی و مناسک اجتماعی بر پاکدامنی و ممنوعیت روابط جنسی خارج از چهارچوب‌های مشروع تأکید داشتند؛ با این حال، شبکه‌ای گسترده از روسپی‌گری، واسطه‌گری جنسی، زنان تن‌فروش و دریافت مالیات‌های حکومتی از این «حرفه‌ی ننگین» در عمل وجود داشت. این تناقض دقیقاً همان نقطه‌ای است که در آن، سایه به‌گونه‌ای زنده و فعال به حیات خود ادامه می‌دهد؛ سایه‌ای که به سطح آگاهی راه نمی‌یابد، در تاریکی رشد می‌کند و قدرت می‌گیرد.

در بیشتر اسناد گزارش‌شده، از تلاش حکومت برای دریافت مالیات گرفته تا خشونت‌های بی‌رحمانه علیه زنانی که هنجار را شکستند، یک الگوی تکرارشونده دیده می‌شود؛ جامعه هم‌زمان با نفی روسپی‌گری، آن را در تاریکی پذیرش، تحمل و حتی بهره‌برداری می‌کرد.

به بیان دیگر، سیستم اجتماعی صفوی با انکار رسمی سایه، آن را در سطح ناخودآگاه جمعی به صورتی وحشیانه بازتولید کرد. روسپیان، به‌مثابه تجسم عینی این سایه، قربانی خشونت، طرد و سرزنش بودند؛ در حالی که مردان، چه از طبقه پایین، چه از طبقه حاکم، چه ایرانی و چه خارجی، بی‌هیچ هراس یا قضاوتی از این خدمات بهره‌مند می‌شدند. این دوگانگی، نه نشانه‌ای از «فساد» اخلاقی صرف، بلکه نشانه‌ای از سرکوب شدید یک بخش بنیادین روان جمعی بود. با همه این توصیفات، تلاش جامعه همیشه بر آن بود که روسپی‌گری را در لایه‌های زیرین جامعه به صورت یک سایه اجتماعی پنهان نگاه دارد و از بازکردن آن در سطح جامعه حتی‌الامکان جلوگیری کند تا چهره یک جامعه سالم و عاری از بحران جنسی از خود نشان دهد و به منصفه ظهور رساند؛ مثلاً اروج بیگ بیات یا دون ژوان ایرانی، از سازوکار فرافکنی در تبیین روسپی‌گری جاری در زیر سطح لایه‌های اجتماع استفاده کرده و آن را تنها از آن کولی‌ها که جزو طبقه پست و ضعیف اجتماعی بودند می‌دانست و آن را برای خارجیان ترسیم می‌کرد. وی در این باره می‌نویسد: «در ایران برخلاف کشورهای دیگر اسلامی، هرگز روسپی بسیاری دیده نمی‌شود. کولی‌ها که علی‌ای حال در مرزهای مجاور ایران زندگی می‌کنند، به کشور ایران دسته‌دسته و گروه‌گروه وارد می‌شوند و خانواده خویش را با خود می‌آورند و زن‌هایشان با فحشا و روسپی‌گری ارتزاق می‌کنند... اما واقعاً این عمل تنفرانگیز و وحشیانه کاری است که مردان با شرف و با وجدان هرگز تحمل آن را نمی‌کنند» (بیات، ۱۳۳۸: ۸۰).

آنچه تکان‌دهنده‌تر جلوه می‌کند، گزارش سانسون از قتل‌های موسوم به «ناموسی» است؛ روایتی که نشان می‌دهد نه تنها خانواده و عامل قتل، بلکه نهاد حاکم نیز خشونت علیه زنان را به‌مثابه ابزاری برای «تطهیر شرافت» مورد تأیید و تشویق قرار می‌دهد (سانسون، ۱۳۴۶: ۲۱۵)؛ چنین مواجهه‌ای با «سایه»، نه تنها به بقای آن انجامیده،

بلکه به تقویت و تثبیت آن نیز منجر شده است؛ به بیان دیگر، سایه نه تنها انکار نشد، بلکه به سطحی از قداست ارتقا یافت؛ خشونت علیه آن مشروعیت یافت و سرپیچی از آن به مثابه انحراف از دین و عرف تلقی شد.

بدین ترتیب، نه تنها زنان، بلکه کل جامعه، به دلیل هراس از مجازات‌های هولناک، از بلوغ روانی و روبه‌رو شدن با واقعیت جنسی خود بازماند.

با استناد به نظریه یونگ، سایه بخشی ناخودآگاه، سرکوب‌شده و غیرقابل پذیرش از روان فرد یا جمع است که معمولاً از طریق نمادها، تناقض‌ها و رفتارهای دوگانه در فرهنگ و اجتماع خود را نشان می‌دهد. شواهد متعدد تاریخی بررسی‌شده در این پژوهش حاکی از آن است که جامعه عصر صفوی با وجود ادعای پرهیزگاری دینی و هنجارهای عرفی، واجد یک سایه جنسی گسترده و پیچیده بود که از وجوه مختلفی قابل شناسایی است:

۱. گسترده‌گی پنهان روسپی‌گری در تمام لایه‌های شهرنشینی صفوی، از میدان‌های مرکزی تا مناطق خاصی چون باغ‌ها و میخانه‌ها.

۲. سیاست رسمی حکومت در قبال این پدیده که از یک‌سو آن را ممنوع اعلام می‌کرد و از سوی دیگر به‌عنوان منبع مالی قابل توجه، مالیات‌گیری می‌کرد.

۳. ابزارهای شرعی چون متعه که با دادن شکل «قانونی» به روابط جنسی کوتاه‌مدت، نه تنها راه فرار مذهبی و عرفی فراهم می‌کرد، بلکه عملاً مرز روشنی میان «روسپی» و «زن صیغه‌ای» ترسیم نمی‌کرد.

۴. خشونت و تحقیر نظام‌مند علیه زنان که هنجارهای جنسی رایج را نادیده می‌گرفتند؛ چه در قالب قتل‌های ناموسی و خواهرکشی و چه در تنبیه‌های عمومی با نمایش در شهر.

در واقع، همه این عناصر در کنار هم، یک جامعه با دوگانگی مزن جنسی را ترسیم می‌کند؛ جامعه‌ای که در ظاهر، پاکدامنی، قبح فحشا و حراست از ناموس را فریاد می‌زد، اما در عمل، از فروش، مصرف و مدیریت جنسی زنان، سود می‌برد و به نیازهای جنسی پنهان اما جاری در ساختار خود پاسخ می‌داد.

اگر چه صیغه در فقه شیعی ابزاری مشروع برای رفع نیاز جنسی بدون ورود به روسپی‌گری تلقی می‌شود، اما در عصر صفوی، بسیاری از زنان روسپی با استفاده از

پوشش صیغه، از قضاوت اجتماعی گریخته و در عین حال کارکرد جنسی خود را حفظ می‌کردند. این نشان می‌دهد که صیغه نیز بدل به ابزاری در دل سایه شده بود، نه وسیله‌ای برای رویارویی با آن (Mathee, 2000: 131)

درنهایت، می‌توان گفت که جامعه صفوی با تظاهر به طهارت و تقبیح رسمی امیال جنسی، نه تنها سایه را مهار نکرد، بلکه آن را در لایه‌های پنهان‌تری از زندگی اجتماعی، قانونی و مذهبی، بازتولید و نهادینه کرد.

مجازبودن ازدواج موقت با تعداد نامحدود زنان در ایران، رسم «صیغه» یا «متعّه» را به یکی از شاخص‌های اصلی فرهنگ و جامعه شیعی بدل کرده بود؛ نه تنها در سطح عام فرهنگی، بلکه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابعاد زندگی روزمره خانوادگی در برخی طبقات خاص. کارکرد اصلی این نهاد، تأمین راهکاری شرعی، آسان و ارزان برای ارضای میل جنسی و تنوع‌طلبی مردان بود؛ در عین حال، برای بسیاری از زنان بی‌سرپرست یا محروم، صیغه تبدیل به تنها راه تأمین معاش شد و جایگاه شغلی و منبع درآمد محسوب می‌شد (شهیدانی و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۰۱).

جواز شرعی این نوع ازدواج موقت در فقه شیعه، به ویژه در ساختارهای مردسالار و فقرزده، موجب شد که صیغه‌شدن برای زنان طبقات پایین جامعه به تدریج به یک «حرفه» تبدیل شود. در برخی موارد، خانواده‌هایی که درگیر فقر شدید بودند، دختران خردسال خود را مدام به عقد موقت مردان مختلف درمی‌آوردند و در قبال آن پول دریافت می‌کردند. شاردن هزینه مهریه این ازدواج‌های موقت را بین ۱۵ تا ۲۰ پیستول معادل ۳ تا ۴ تومان عصر صفوی محاسبه و تخمین می‌زند که در این میان سهم روحانی صیغه‌خوان و حکومت را نباید نادیده گرفت. (Ibid, 134)

طبق فقه شیعه، زنی که صیغه می‌شد می‌بایست پس از پایان مدت عقد، تا ۴۵ روز عده نگه دارد تا ازدواج مجدد برایش مجاز باشد، اما زنانی که معیشت‌شان به این نوع ازدواج‌ها وابسته بود، اغلب نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند این دوره عده را رعایت کنند؛ از همین رو، با بهره‌گیری از شیوه‌هایی ظاهراً شرعی و ترفندهای فقهی، این مانع را دور می‌زدند و در بازهی کوتاه، چندین بار به عقد موقت مردان مختلف درمی‌آمدند.

با اینکه این الگو در سراسر ایران وجود داشت، اما شهرهای مذهبی و پررفت‌وآمدی

چون اصفهان، مشهد و قم به کانون‌های اصلی این شکل از درآمدزایی زنانه تبدیل شده بودند (موسی‌پور بشلی، ۱۳۹۵: ۱۴۵). در چنین بستری، صیغه به جای آنکه نهادی برای «صیانت جنسی» باشد، بیشتر به ابزاری مذهبی برای استمرار ساختاری از بهره‌کشی جنسی تبدیل می‌شد که هم در آن «سایه» جنسی جامعه مجال بروز می‌یافت و هم زنان فرودست ناگزیر به بازی در چهارچوب قواعدی می‌شدند که نه خودشان نوشته بودند و نه می‌توانستند به سادگی از آن رهایی یابند.

شرلی درباره جایگاه صیغه در زندگی روزمره مردان ایرانی می‌نویسد: «در ایران، مردها فقط یک زن دارند، اما هر چقدر که میل داشته باشند می‌توانند صیغه نگه دارند» (شرلی، ۱۳۵۷: ۱۸۸).

یکی از نمودهای عینی این واقعیت در محدودیت سفر زنان نمایان می‌شد؛ بر اساس عرف و مقررات اجتماعی مذهبی ایران، هیچ زنی، چه متأهل، چه بیوه و چه مجرد، مجاز نبود به تنهایی سفر کند. افزون بر دغدغه امنیتی، در مسیر سفر ناچار بود با چارواداران، قهوه‌چی‌ها، مأموران گمرک و سایر مردان نامحرم مواجه شود؛ از این رو، تنها در صورتی می‌توانست به سفر برود که یکی از محارم مذکر همراهش باشد.

با این حال، زنان مشتاق سفرهای زیارتی گاه راه‌حلهایی را برای عبور از این محدودیت‌ها می‌یافتند. در برخی موارد، زنی که همسرش قادر به همراهی در سفر نبود، با توافق وی طلاق می‌گرفت، به عقد موقت مردی درمی‌آمد که وی را به زیارت می‌برد و پس از بازگشت، دوباره به خانه شوهر سابق بازمی‌گشت؛ اگر حتی خرج راه یا همراه محرم نداشت، صیغه چارواداران می‌شد. حتی در برخی کاروانسراهای نزدیک شهرها، حجره‌هایی ویژه وجود داشت که در آن، ملاهایی مستقر بودند تا زنان را برای چارواداران صیغه کنند. این زنان پس از رسیدن به عتبات، گاه در آنجا می‌ماندند و صیغه روضه‌خوانان و زیارت‌نامه‌خوانان می‌شدند، یا با عقد موقت دیگری بازمی‌گشتند (موسی‌پور بشلی، ۱۳۹۵: ۲۵۸).

بدین ترتیب، ساختار سخت‌گیرانه شرعی در مورد سفر زنان، به راهکاری فقهی انجامیده بود که هم مشکلات مالی برخی از زنان را حل می‌کرد و هم به آنان امکان زیارت و حتی کسب درآمد می‌داد؛ افزون بر این، با بازگشت از سفر، زنان بهره‌مند از

این مسیر به القاب مذهبی اجتماعی مانند *مشهدی*، *کربلایی بی‌بی*، *حاجیه خانم* و... مفتخر می‌شدند. این زنان عامی، برخلاف زنان اشرافی که گاه به دلیل الزام به همراهی همسر یا نبود امکان صیغه از سفر بازمی‌ماندند، بعضاً از آسایش، استقلال و حتی افتخار بیشتری بهره‌مند می‌شدند (همان، ۲۵۹).

در واقع، برای زنان فرودست جامعه، نهاد صیغه ابزاری چندمنظوره بود؛ وسیله‌ای برای تحقق انگیزه‌های دینی، دستیابی به سفر، رفع محدودیت‌های جنسیتی و حتی کسب درآمد. این هم‌زیستی اهداف معنوی و مادی در قالبی شرعی، بازتابی از سازوکارهای انطباق‌پذیر جامعه سنتی ایرانی در مواجهه با نیازهای متضاد و طبقه‌مند زنان بود.

#### ۵. همجنس‌گرایی

یکی از نمودهای بارز «سایه جمعی» در تاریخ ایران را می‌توان در پدیده دگرپاش‌گرایی جنسی یا همجنس‌گرایی جنسی در عصر صفوی مشاهده کرد؛ در حالی که فقه اسلامی و شیعی با قاطعیت این رفتار را نهی کرده و احکام شدیدی علیه آن صادر می‌کرد، گزارش‌های تاریخی و سفرنامه‌های خارجی، روایتی متفاوت از واقعیت اجتماعی آن دوران ارائه می‌دهند. از منظر یونگ، آنچه در سطح هشیار جمعی سرکوب می‌شود، در سطح ناهشیار به صورت رفتارهای پنهان، تناقض‌آمیز و گاه افراطی بروز می‌یابد. این مکانیسم در دوره صفویه به وضوح قابل مشاهده است.

سفرنامه‌نویسان و گزارشگران خارجی، که با نگاهی بیرونی و بدون تقید به ملاحظات دینی یا سیاسی به ایران نگاه می‌کردند، اطلاعات صریح‌تری درباره رواج و بروز همجنس‌گرایی در دربارها و میان عامه مردم ارائه داده‌اند؛ برای نمونه، ونیزیان از اعمال شاه اسماعیل اول گزارش می‌دهند که چگونه او و اطرافیانش با زیباترین جوانان شهر رابطه برقرار کرده و آنان را به اطرافیان خود نیز واگذار کرده است (بازرگانان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۵۷)؛ این روایت نه تنها از بروز سایه جنسی پنهان جامعه حکایت دارد، بلکه نشان‌دهنده آن است که سرکوب رسمی، منجر به ناپدیدشدن این میل نشده؛ بلکه آن را به قلمرو قدرت و سلطه رانده است.

این رفتارها در سطح نخبگان فرهنگی نیز رسوخ داشته است؛ نمونه بارز آن محتشم کاشانی است؛ شاعری که هم مدح اهل بیت را سروده و هم عاشقانه‌هایی با مضامین

همجنس‌گرایانه. رساله جلالیه، اثری آمیخته از نثر و نظم عاشقانه خطاب به معشوقی مذکر، سندی گویا بر این تناقض درونی و بیرونی است (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۱۰). از نگاه یونگ، محتشم به شکلی ناخودآگاه سایه خود را از طریق زبان شعر و هنر بروز می‌دهد؛ سایه‌ای که محصول یک فرهنگ نرینه‌سالار، زن‌گریز و دین‌محور است.

در همین راستا، فرمان شاه تهماسب اول پس از توبه‌اش نیز گواهی بر این واقعیت است که حکومت وقت از گستردگی برخی از مظاهر فساد اخلاقی در جامعه آگاه بوده و سعی در کنترل و سرکوب آن‌ها داشته است (میرمحمدصادق، ۱۴۰۰: ۳۸)، اما آنچه در سطح سیاسی و مذهبی سرکوب می‌شده، در سطح ادبیات، هنر و روابط پنهان، به حیات خود ادامه می‌داده است. این پویایی دقیقاً همان فرایندی است که یونگ از آن به بازگشت اجتناب‌ناپذیر سایه یاد می‌کند (فوردهام، ۱۳۸۸: ۸۲).

به بیان دیگر، پدیده همجنس‌گرایی در این دوره نه تنها یک کنش جنسی یا اجتماعی، بلکه نمودی از شکاف میان خودآگاه دینی-فرهنگی و ناخودآگاه سرکوب‌شده جامعه ایرانی بوده است. سایه، همان امیالی است که از دید رسمی زشت، شیطانی و گناه‌آلود تلقی شده‌اند، اما به جای محو شدن، در خلأهای قدرت، هنر و روابط پنهان نفوذ کرده‌اند و صورت‌بندی تازه‌ای از واقعیت تاریخی ساخته‌اند (یونگ، ۱۳۶۸: ۷۳).

ادبیات عاشقانه عصر صفوی، با چرخشی قابل تأمل از دلدادگی‌های سنتی زن و مرد به سوی دلدادگی‌های مردانه، صحنه‌ای از افشای سایه فرهنگی-جنسی جامعه ایرانی در قرون میانه را پیش روی ما می‌گذارد. در این دوران، همان‌طور که یونگ در نظریه روان‌شناسی تحلیلی خود مطرح می‌کند، محتوایی که در سطح آگاه جامعه سرکوب می‌شوند (نظیر میل به همجنس‌خواهی)، در لایه‌های ناهشیار و در فرم‌های غیرمستقیم یا نمادین بروز می‌یابند (یونگ، ۱۳۹۰: ۹۰). شعر، مناسبات درباری و ساختارهای زیباشناختی، در حکم دریچه‌هایی برای عبور و تجسم این سایه عمل می‌کردند.

نمونه‌هایی چون غزل‌های وحشی بافقی، با مصرح ساختن معشوقی مذکر (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۲۰)، نه تنها گویای تجربه زیسته شاعر، بلکه تجلی «سایه سرکوب‌شده جمعی» جامعه‌ای هستند که از یک سو دین‌مدار، اخلاق‌محور و ساختارگرا بوده و از سوی دیگر، در خلوت و ناخودآگاه خویش، حامل تمایلاتی است که در ساحت عمومی مشروعیت ندارند.

تحلیل‌های ادبی چون آنچه سیروس شمیسا در مقایسه میان منظومه‌های عاشقانه کلاسیک (مانند خسرو و شیرین یا لیلی و مجنون) با اشعار شاه‌بازانه بیان کرده است، بر همین دگرذیسی ذائقه فرهنگی تأکید دارد. او نشان می‌دهد که با تحول ساختارهای اجتماعی، حضور و تأثیر زن در حوزه عمومی و ادبی کم‌رنگ شده و عشق نیز به سمت رابطه با پسران جوان و نورسته سوق یافته است (همان، ۲۲۵)؛ این دگرذیسی را می‌توان تلاشی ناخودآگاه برای جبران غیبت زن در صحنه اجتماعی و هنری تلقی کرد؛ جبرانگری که دقیقاً همان کارکرد «سایه» در نظریه یونگ است.

روایت تاریخی درباره شاه اسماعیل دوم و رابطه او با حسن بیگ حلواچی نیز بار دیگر از چیرگی این سایه در درون نهاد قدرت سیاسی پرده برمی‌دارد (هیتس، ۱۳۸۱: ۱۳۸)؛ رابطه‌ای چنان صریح، که نه تنها در قالب رابطه‌ای عاشقانه ظاهر شده، بلکه در ساختار سیاسی نیز رسوخ کرده و به عامل تأثیرگذار در تصمیم‌گیری‌ها بدل شده است. این اتحاد میان قدرت و میل سرکوب‌شده، نمود بارز «پادشاهی در اسارت سایه» است و آنگاه که چنین سایه‌ای بسط می‌یابد، مرز میان صراحت و پنهان‌کاری، عشق و سیاست، اخلاق و تناقض در هم می‌آمیزد.

از منظر روان‌شناسی تحلیلی، این موقعیت‌ها و متون تاریخی، نشان از یک ناهشیار فرهنگی دارند که میل، قدرت، سرکوب و خلأ جنسیتی را در قالب‌هایی شاعرانه، درباری و سیاسی متجسم می‌کند. در جایی که عشق ممنوعه، مشروعیت دینی ندارد، ادبیات و سیاست آن را با نمادهای تازه‌ای باز می‌سازند؛ این همان بازنمایی سایه‌ای است که نه تنها حذف نمی‌شود، بلکه به شکلی عمیق‌تر و ریشه‌دارتر، ساختار فرهنگی را شکل می‌دهد (رابرتسون، ۱۳۹۸: ۲۳۸).

ورود غلامان و اسیران قفقازی (گرجیها، ارمنی‌ها، چرکس‌ها) در دوران شاه عباس اول، باعث شکل‌گیری فضای جدیدی از تنوع قومی و جنسی در جامعه ایران شد (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۳۲؛ باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۲۳۵)؛ اگرچه همچنان در سطح رسمی و دینی، اعمالی مانند لواط با نفی و مجازات روبه‌رو بودند، اما در لایه‌های اجتماعی و به ویژه در ساختارهای درباری، سایه فرهنگی-جنسی جامعه، از مسیرهای جدیدی مجال ظهور می‌یافت. از منظر روان‌شناسی تحلیلی یونگ، این پدیده نه یک

انحراف یا تناقض ساده؛ بلکه بیانگری از «سایه جمعی» است که از طریق مکانیسم‌های سرکوب، جابه‌جایی و فرافکنی عمل می‌کند.

در حالی که متونی چون سفرنامه شرلی (شرلی، ۱۳۵۷: ۸۸) و شاردن (شاردن، ۱۳۷۵: ۴۳۴/۱) ظاهر جامعه ایرانی را اخلاق‌مدار و پاک‌دامن توصیف می‌کنند، روایات دیگر همچون فیگوئروا (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۳۲) و اولتاریوس (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۰/۲) پرده از واقعیت پنهانی برمی‌دارند که در آن همجنس‌خواهی، به ویژه نسبت به غلامان نوجوان، به امری روزمره و پذیرفته‌شده در عمل بدل شده بود؛ اگرچه در سطح گفتمان رسمی انکار می‌شد. این دقیقاً همان دوگانگی است که یونگ آن را نمود تضاد بین «خودآگاه اخلاقی» و «سایه سرکوب‌شده» می‌داند.

شاهدبارگی گسترده در شهرهایی چون اصفهان، تربیت و آراستن غلامان نوجوان به شکل زنانه و تبدیل آنان به ابزار لذت و نمایش در مجامع عمومی (شاردن، ۱۳۷۵: ۸۴۵/۲) را می‌توان یکی از نمودهای فرافکنی میل سرکوب‌شده دانست. میل جنسی که در نسبت با زن امکان بروز ندارد، در نسبت با پسران زیباروی و بی‌قدرت به بیرون فرافکنی می‌شود. این فرافکنی‌ها در قالب رفتارهای جمعی، آیین‌های نمایشی و ساختارهای مصرف‌گرایانه (همچون خرید و فروش غلامان برای رقص، عشرت و بهره‌کشی جنسی) قابل مشاهده‌اند. مفهوم «سایه» در اینجا نه تنها در سطح روان فردی، بلکه در سطح نهادهای اجتماعی و حکومتی نیز فعال است. تضاد میان گفتار رسمی (که همجنس‌گرایی را گناه و جرم می‌داند) و کردار پنهان، اما رایج (که آن را درون ساختار قدرت و لذت جا می‌دهد)، حاکی از یک شکاف عظیم فرهنگی است که نه تنها درون روان فرد، بلکه درون روان تاریخی اجتماعی یک ملت جاری است.

از این منظر، بررسی گزارش‌های سفرنامه‌نویسان خارجی همچون فیگوئروا و تاورنیه، تنها ارائه شواهد تاریخی نیست؛ بلکه تحلیل نمادهایی است که به «ناهشیار فرهنگی» اشاره دارند. این گزارش‌ها پرده از ناهشیاری برمی‌دارند که در آن، تمنای ممنوع، نه در خفا، بلکه در قالب نظام‌مندشده‌ای از استثمار و بازتولید جنسی جا خوش کرده است. روایت‌های مربوط به دوران شاه صفی، به ویژه آنچه از زبان اولتاریوس و فریر نقل شده است، لایه‌ای دیگر از سایه سرکوب‌شده جامعه صفوی را آشکار می‌کند؛ این بار،

فرافکنی میل همجنس‌خواهانه نه تنها در اشعار و مناسبات درباری، بلکه در خشونت‌های عریان علیه قربانیان بی‌دفاع ظهور می‌یابد. پسرپچه‌هایی که زیبایی ظاهری آنان را بدل به ابژه میل کرده، در عین حال هیچ قدرتی برای دفاع از خود ندارند. همین امر آن‌ها را قربانی کامل ساختار سایه می‌سازد.

سرگذشت پسری که برای دفاع از خود مرتکب قتل می‌شود و در نهایت به فرمان شاه به شکل فجیعی کشته می‌شود (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۶۴۹/۲) مصداق روشن از خشونت‌ست که وقتی سایه به آگاهی نمی‌آید، جامعه آن را متوجه بی‌گناهان می‌سازد. میل سرکوب‌شده، به جای آنکه در بستری آگاهانه، اخلاقی و انسانی مورد تحلیل قرار گیرد، در قالب استثمار، اعدام، آزار و حاشیه‌رانی بازنمایی می‌شود.

چنین مثال‌هایی گواه آن‌اند که «سایه جنسی» تنها به صورت شاهدبازی پنهان یا اشعار عاشقانه مردانه ظاهر نمی‌شود؛ بلکه در قالب بی‌عدالتی ساختاری و چرخه‌ای از خشونت اخلاقی اجتماعی بازتولید می‌شود؛ هنگامی که جامعه‌ای از مواجهه صریح با امیال انسانی خود می‌هراسد، سایه‌اش را بر ضعیف‌ترین اقشار فرافکنی می‌کند. از دید یونگ، اگر سایه درک، ادغام و آگاهانه‌سازی نشود، خود را به شکلی ویرانگر در جامعه تحمیل خواهد کرد (یونگ، ۱۳۹۰: ۹۰).

آنچه از خلال متون تاریخی، سفرنامه‌ها و اشعار دوره صفوی به دست می‌آید، صرفاً تصویر خشکی از انحرافات جنسی و لذت‌طلبی ساختارهای قدرت نیست؛ بلکه نشان‌دهنده یک روان‌اجتماع فروخورده و دوپاره است؛ از سویی، گفتمان رسمی و دینی، همجنس‌گرایی را امری شنیع، شرعی‌ستیز و غیرقابل پذیرش می‌دانست و در بسیاری از متون آن را جرم و گناهی کبیره معرفی می‌کرد (میرمحمدصادق، ۱۴۰۰: ۳۸)، اما از سوی دیگر، همان جامعه و حکومت، فضاهایی را شکل داده بود که در آن میل‌های ممنوعه، به‌ویژه میل به پسران نوجوان، نه تنها نادیده گرفته نمی‌شد بلکه به نوعی ساماندهی، زیباسازی و حتی کالایی‌سازی شده بود.

از منظر روان‌شناسی تحلیلی یونگ، چنین جامعه‌ای اسیر سایه جمعی خود است (یونگ، ۱۳۸۶ الف: ۱۵)؛ سایه‌ای که میل جنسی غیرمتعارف را نه در مسیری آگاهانه و اخلاقی، بلکه در هیئت انحراف، خشونت، بهره‌کشی و استثمار کودکان و نوجوانان بازنمایی می‌کند. سایه

وقتی به سطح آگاهی راه نمی‌یابد، خلاقانه نمی‌شود؛ بلکه ویرانگر و مرگ‌آور ظاهر می‌شود. پدیده‌هایی مانند پسران رقصنده در قهوه‌خانه‌ها، کودکانی با پوشش زنانه در شیرخانه‌ها یا نوجوانانی که به بهای جنسی در مجالس درباری حضور دارند؛ همگی جلوه‌های این روان‌نژندی جمعی‌اند (روحی، ۱۴۰۰: ۸۰-۹۵)

نظام صفوی که در ظاهر بر اقتدار دینی، اخلاقی و سیاسی تکیه داشت، در باطن ساختاری از تعارضات حل‌نشده را در خود می‌پروراند؛ تعارض میان امر مشروع فقهی و امر واقعی روانی جنسی، به بیان دیگر، نظام سیاسی-فرهنگی صفوی نمونه‌ای روشن از جامعه‌ای است که به جای مواجهه صادقانه با سایه خود، آن را به حاشیه می‌راند، کالایی می‌کند؛ سپس قربانیان همین سرکوب را با خشونت طرد می‌کند (همان، ۹۰)

همجنس‌گرایی آنقدر در ایران عصر صفوی شایع شده بود که به بحران رسیده بود و یکی از مصادیق بارز این بحران سنت «منار...ون برنجی» بود. مطابق این رسم، زنان اصفهان به مکانی به نام «منار...ون برنجی» می‌رفتند و برای بازشدن بخت خود گردویی می‌شکستند. این دختران ضمن شکستن گردو این اشعار را می‌خواندند:

«ای منار...ون برنجی                      حرفت می‌زنم زودی نرنجی  
میان من دسته می‌خواد                      مرد کمر بسته می‌خواد»

برخی مورخان و پژوهشگران این سنت را به درخواست باروری زنان نازا فروکاسته‌اند، اما به نظر می‌رسد که این سنت برای گشادن بخت دختران و زود شوهررفتن ایشان بوده است، اما نکته حائز اهمیت آن است که در ادبیات عامیانه یادشده، دختران درخواست تزویج با «مردان کمر بسته» دارند. شاید منظور از «کمر بسته»، مردی است که در کودکی یا نوجوانی از طرف مرد دیگر مورد تعرض جنسی قرار نگرفته باشد و یا مردی که با مردان و مختنان رابطه جنسی نداشته است؛ در واقع مردی چشم و گوش بسته که تاکنون نه در جایگاه فاعل و نه مفعول تجربه جنسی نداشته باشد. شاید بتوان رواج این آیین و زمزمه این شعر را به رواج همجنس‌گرایی مفرط مردان حداقل در جامعه اصفهان عصر صفوی تفسیر کرد (کریمی، ۱۳۹۵: ۱۷۳). افزایش میل به چنین مردانی، نشانه‌ای ضمنی از یک بحران عمیق است؛ بحرانی که در آن مردان

بسیاری یا تجربه همجنس‌گرایانه داشته‌اند یا به شکلی غیرآگاهانه وارد آن شده‌اند و دختران و زنان، در پی یافتن مردانی «سالم» و «دست‌نخورده» هستند.

از سوی دیگر، اگرچه همجنس‌گرایی زنانه در منابع کمتری ثبت شده، اما شاردن با اشاره به روابط میان زنان در حرمسراها، از وجود نوعی فرهنگ پنهان و ممنوعه همجنس‌خواهی میان زنان سخن می‌گوید. او تأکید می‌کند که این روابط معمولاً سرکوب می‌شدند؛ زیرا تصور می‌شد سبب کاهش میل طبیعی زنان به مردان می‌شوند (شاردن، ۱۳۷۵: ۱۳۲۰/۴).

چنین اشاراتی، هرچند در حاشیه و گذرا، نشان می‌دهند که جنسیت و میل در جامعه صفوی نه تنها در تضاد با اخلاق رسمی و شرع بود؛ بلکه در سطوح ناخودآگاه و مردمی نیز دچار تنش و گسیختگی شده بود، سنت‌های آیینی، آرزوهای زبانی زنان و حتی تمناهای ممنوعه در حرمسراها، همگی نشانه‌هایی از یک کشمکش پنهان و تاریخی میان میل، اخلاق، بدن و قدرت هستند.

در واپسین سال‌های عصر صفوی، بر اساس گزارش منابعی چون رستم‌التواریخ، برخی از رجال درباری دچار انحرافات در روابط جنسی می‌شدند که نشان‌دهنده بحران در مناسبات اخلاقی و قدرت بود. نویسنده از موردی یاد می‌کند که در آن وزیر اعظم وقت، به پسری از خانواده اشرافی دل بسته شد و تلاش کرد با وساطت و دسیسه، او را به ارتباطی خصوصی بکشاند. این مسئله که در محافل عمومی فاش شده بود، به واکنشی تند و خشونت‌بار از سوی برخی افراد ناشناس که ظاهراً مخالف این رفتار بودند، انجامید.

طبق روایت، افرادی با لباس مبدل و چهره‌پوشیده در کمین نشستند و در لحظه خلوت به محل قرار حمله کردند و وزیر را مورد تحقیر و ضرب‌وشتم قرار دادند و با اعمالی نمادین، نظیر تراشیدن موها و داغ‌گذاری او را رسوا کردند؛ این اقدامات، به وضوح حامل پیام‌هایی اجتماعی درباره مرزهای ممنوعه در قدرت و جنسیت در آن دوره است (رستم‌الحکما، ۱۳۴۸: ۱۰۹). این واقعه را می‌توان به منزله نمادی از گسترش بحران‌های اخلاقی و نیز نوعی واکنش اجتماعی و سیاسی به شکاف میان رفتار رسمی

و شخصی در سطوح عالی حکومت تحلیل کرد؛ علاوه بر آن، زبان و توصیف رویداد در متن، گرچه آمیخته به سبک هزل‌آمیز و متأثر از نثر ادبیات دوره قاجار است، حامل مفاهیمی عمیق درباره نظارت اجتماعی، فضیلت‌طلبی متظاهران و مجازات فراتر از ساختار رسمی قدرت نیز است.

در واپسین دهه‌های حکومت صفوی، به ویژه در دوره سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، نشانه‌های فراگیر فساد اخلاقی و اجتماعی، از سطح عمومی جامعه تا درون دربار و طبقات بالای حاکمیت قابل مشاهده است؛ بر اساس اسناد، تذکره‌ها و روایت‌های معاصران، نه تنها فحشا و روابط همجنس‌گرایانه، بلکه استعمال مواد مخدر، قمار و رواج کوکنارخانه‌ها در بطن جامعه نهادینه شده بود (آقاجری، ۱۳۸۹: ۴۳۴).

نصرآبادی، در تذکره نصرآبادی، بارها با لحن انتقادی به این وضعیت پرداخته است؛ مواردی نظیر روابط نامتعارف ملا شوکتی، وابستگی‌های عاطفی و جنسی شیخ شاه متولی به فواحش، اجاره قمارخانه توسط میرمعصوم یا اعمال خلاف شرع میرظلی که هم سید و هم مداح بود به وضوح نشان‌دهنده حضور گسترده انحرافات در میان افراد صاحب نفوذ و متظاهر به تقواست (همان، ۴۳۵).

در باب روابط همجنس‌خواهانه میان زنان (لزبی‌گری)، اطلاعات منابع تاریخی بسیار محدودتر است، اما وجود برخی آیین‌های رایج، از جمله «صیغه خواهرخواندگی»، می‌تواند حامل دلالت‌های غیررسمی و غیرصریح بر چنین پیوندهایی باشد. این صیغه، که بیشتر در امام‌زاده‌ها و در حضور روحانیون و در روز عید غدیر انجام می‌شد، گاه با مخالفت شدید شوهران روبه‌رو بود؛ زیرا آن را پوششی برای روابط عاطفی و جنسی خارج از عرف و ازدواج می‌دانستند؛ علائمی چون استفاده از چرمینه یا مچاچنگ (احتمالاً ابزارهای نمادین یا جنسی) نیز در میان زنان خواهرخوانده ذکر شده است، که در صورت شناسایی توسط شوهر ممکن بود به جدایی و طلاق بینجامد (فلور، ۲۰۱۰: ۲۹۴).

## ۶. نتیجه‌گیری

۱. نقش پنهان اما مؤثر روسپی‌گری در ساختار اجتماعی  
با وجود تلاش‌های رسمی برای پنهان‌نگه‌داشتن روسپی‌گری و نمایش تصویری عفیف

از جامعه، واقعیت این است که روسپی‌گری به‌مثابه سایه‌ای اجتماعی در بطن جامعه ایرانی حضور داشت و نیازهای سرکوب‌شده جنسی، اقتصادی و طبقاتی را پاسخ می‌داد. رفتارهای خشونت‌آمیز علیه روسپیان یا زنان خارج از هنجارهای اخلاقی نشان‌دهنده شدت کنترل اجتماعی بر بدن و کنش جنسی زنان بود.

۲. ازدواج موقت (صیغه) به‌عنوان ابزار دوگانه: شرعی‌سازی و بهره‌کشی صیغه در فقه شیعه به‌مثابه راه‌حلی مشروع برای رفع نیاز جنسی مطرح شد، اما در عمل، این نهاد به ابزار مشروع‌سازی روابط نابرابر جنسی و اقتصادی تبدیل شد. بسیاری از زنان فقیر به ناچار آن را به‌عنوان شغل پذیرفتند و گاه خانواده‌ها نیز از دختران خود برای منبع درآمد بهره‌برداری می‌کردند.

۳. تداخل مفهومی میان صیغه و روسپی‌گری

به‌دلیل کاربرد عملی و کارکرد مشابه، مرز روشنی میان زنان صیغه‌ای و روسپیان وجود نداشت؛ اگرچه از نظر فقهی این دو پدیده تفاوت داشتند، اما در واقعیت اجتماعی، صیغه‌گری برای بسیاری از زنان تفاوت چندانی با روسپی‌گری نداشت و گاه فقط پوششی مشروع بر همان پدیده بود.

۴. راهکارهای شرعی برای عبور از محدودیت‌های جنسیتی

محدودیت شدید زنان در زمینه سفر، معاشرت و استقلال فردی، با استفاده از نهاد صیغه در مواردی دور زده می‌شد. زنان برای سفر زیارتی یا کسب درآمد، به عقد موقت مردانی درمی‌آمدند که نقش همراه شرعی یا کارفرما را ایفا می‌کردند؛ این‌گونه، نهاد صیغه تبدیل به ابزاری برای سازگاری با ساختارهای محدودکننده و تأمین منافع عملی زنان فرودست شد.

۵. تقاطع دین، فقر و جنسیت

تحلیل این وضعیت نشان می‌دهد که در جامعه سنتی ایران، نهادهای دینی، فشارهای اقتصادی و ساختارهای مردسالارانه به گونه‌ای درهم‌تنیده بودند که بدن زن هم‌زمان موضوع کنترل، معامله، تقدس و منفعت قرار می‌گرفت. صیغه و روسپی‌گری هر دو بر بستری از نابرابری جنسیتی و طبقاتی شکل گرفته و حفظ‌شدن آن نشان‌دهنده آن است که نظام اخلاقی حاکم توان پاسخ‌گویی به نیازها و بحران‌های روانی - اجتماعی جامعه

را نداشته است؛ همچنین سانسور و حذف این واقعیت‌ها از سوی منابع رسمی صفوی، سبب شده است که تصویر واقعی جامعه صفوی را بیش از هر چیز در سفرنامه‌ها و ادبیات غیررسمی جست‌وجو کنیم.

۶. در حوزه دگرپاش‌گرایی نیز رفتارهایی چون:

- رواج روابط همجنس‌خواهانه در شیرخانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها، حرم‌سراها و حتی درباریان

- روابط پنهانی میان زنان تحت عنوان «خواهرخواندگی»

- فساد جنسی برخی علما و متولیان مذهبی

- سوءاستفاده جنسی از کودکان و نوجوانان،

نشان از وجود رفتارهای نامتعارف جنسی در لایه‌های مختلف جامعه به صورت

پنهانی داشت.

بر پایه نظریه روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ «سایه» بخش سرکوب‌شده، انکارشده یا ناپذیرفته از روان فرد یا جمع است؛ بخشی که از هراس (سرکوب) یا شرم (انکار)، به ناخودآگاه رانده شده است، اما با شدت بیشتری در حاشیه‌ها، در نمادها و رفتارهای متناقض نمایان می‌شود. در این پژوهش، نشان داده شد که جامعه ایران در عصر صفوی، شاهد شکل‌گیری و نهادینه‌شدن یک سایه جمعی قدرتمند در حوزه جنسی بوده است

این بحران‌های اخلاقی و روانی، در کنار سایر متغیرها چون مشکلات اقتصادی، ضعف نظامی، نفوذ بیگانگان و فساد اداری، از عوامل مهم افول بنیان‌های اجتماعی و در نتیجه سقوط صفویه در آغاز قرن ۱۸ میلادی محسوب می‌شوند؛ به عبارت دیگر، سقوط صفویه تنها ناشی از حمله افغان‌ها یا ضعف نظامی نبود؛ بلکه نتیجه فروپاشی تدریجی انسجام اخلاقی و اجتماعی جامعه نیز بود.

#### فهرست منابع

- اسکندر بیگ ترکمان (۱۳۹۰)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به کوشش فرید مرادی، ج ۲، تهران: انتشارات نگاه.
- اشترویس، یوهان (۱۴۰۲)، *سفرنامه یوهان اشترویس*، ترجمه ساسان تهماسبی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اودویانیک، ولادیمیر والتر (۱۳۷۹)، *یونگ و سیاست*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

- اولناریوس، آدام (۱۳۶۹)، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ترجمه حسن کردبچه، تهران: انتشارات کتاب برای همه.
- آقاجری، هاشم (۱۳۸۹)، *مقدمه‌های بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، تهران: انتشارات طرح نو.
- بازرگانان و نیزی (۱۳۸۱)، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهرامیری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۲)، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- براون، ادوارد (۱۳۷۵)، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۵، ترجمه بهرام مقدادی، تهران: نشر مروارید.
- بیات، اروج بیگ (۱۳۳۸)، *دون ژوان ایرانی*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بینیون، لورنس و دیگران (۱۳۹۶)، *تاریخ تحلیلی هنر نگارگری ایرانی*، ترجمه محمد ایرانمنش، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پالمر، مایکل (۱۳۸۵)، *فروید، یونگ و دین*، ترجمه محمد دهگانپور و غلامرضا محمودی، تهران: انتشارات رشد.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۹)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمیدرضا ارباب شیروانی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- تهماسب اول صفوی (۱۳۸۸)، *تذکره شاه تهماسب*، به تصحیح کریم فیضی، قم: انتشارات مطبوعات دینی.
- جونز، ایونز وارنت (۱۳۵۱)، *گفت‌و شنودی با یونگ*، ترجمه علی محمد برادران رفیعی، مشهد: انتشارات صحافیان.
- چاپرا، دیپاک و دیگران (۱۳۹۲)، *تأثیر سایه*، ترجمه ساره سرگلزایی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ و زندگی.
- الحسینی، خورشاه بن قباد الحسینی (۱۳۷۹)، *تاریخ ایلیچی نظام شاه*، به تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خمینی، روح‌الله موسوی (۱۳۴۹)، *تحریر الوسیله*، ج ۲، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، نجف: دارالکتب العلمیه.
- دل‌واله، پیتر (۱۳۸۱)، *سفرنامه پیتر دل‌واله*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- دلیر، نیره (۱۴۰۰)، «گفتمان ظل‌اللهی در تاریخ‌نگاری عصر صفوی»، *دوفصلنامه جستارهای تاریخی* (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، سال ۱۲، شماره ۲، صص ۷۵-۹۹.
- رابرتسون، رابین (۱۳۹۸)، *کهن‌الگوی یونگی*، ترجمه بیژن کریمی، تهران: نشر دف.
- رستم‌الحکما، محمود هاشم آصف (۱۳۴۸)، *رستم‌التواریخ*، به کوشش محمد مشیری، تهران: نشر تابان.
- روحی، زهره (۱۴۰۰)، *تن‌یاری در عصر صفوی*، تهران: نشر انسان‌شناسی.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، *احسن‌التواریخ*، ج ۳، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات اساطیر.
- سانسون، نیکلاس (۱۳۴۶)، *سفرنامه سانسون*، ترجمه تقی تفضلی، تهران: انتشارات ابن سینا.
- سیوری، راجر (۱۳۸۰)، *در باب صفویان*، ترجمه رمضان علی‌اللهی، تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۷۵)، *سفرنامه ژان شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۱ تا ۵، تهران: انتشارات توس.

شرلی، رابرت و آنتونی (۱۳۵۷)، *سفرنامه برادران شرلی*، ترجمه آوانس، به تصحیح محبت آیین، تهران: انتشارات کتابخانه منوچهری.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، *شاهدبازی در ادبیات فارسی*، تهران: انتشارات فردوس.  
شهیدانی، شهاب، اصلاحی، مهشید سادات و اصلاحی، متین سادات (زمستان ۱۴۰۰)، «تبیین رویکرد جامعه و علل رواج روسپی‌گری زنان در عصر صفوی»، *پژوهش‌نامه زنان*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۱۲، شماره ۴، صص ۷۵-۱۰۳.

صفت گل، منصور (۱۳۸۱)، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: نشر رسا.  
عبدی بیگ شیرازی (۱۳۸۹)، *تکمله الاخبار*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.  
فروید، زیگموند (۱۳۸۵)، *مکانیزم‌های دفاع روانی*، ترجمه سید حبیب گوهری راد و محمد جوادی، تهران: انتشارات رادمهر.

فلور، ویلم (۲۰۱۰)، *تاریخ اجتماعی روابط جنسی در ایران*، ترجمه محسن مینوخرود، چ ۱، استکهلم: انتشارات فردوسی.

فن فرانتس، ماری لوئیز، ادینجر، ادوارد، اف. (۱۳۹۳)، *چهارمقاله یونگی*، ترجمه مهدی سررشته‌داری، تهران: انتشارات مهراندیش.

فورد هام، فریدا (۱۳۸۸)، *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*، ترجمه مسعود میربها، تهران: نشر جامی.  
فیگوئروا، دن گارسیا دسلویا (۱۳۶۳)، *سفرنامه فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.  
قمی، قاضی احمد (۱۳۹۴)، *خلاصه التواریخ*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.  
کاتف، فدت آفاناس یویچ (۱۳۵۶)، *سفرنامه کاتف*، ترجمه محمدصادق همایون فرد، تهران: انتشارات کتابخانه ملی.

کارری، جوانی فرانچسکو جملی (۱۳۸۳)، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

کدیور، جمیله (۱۳۷۸)، *تحول‌گفتمان سیاسی شیعه در ایران*، تهران: انتشارات طرح نو.  
کریمی، بهزاد (۱۳۹۵)، *زنان در گفتمان پزشکی ایران با تکیه بر دوره صفویه*، تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام.

متی، رودی (۱۳۹۹)، *تفریحات ایرانیان (مسکرات و مخدرات از صفویه تا قاجاریه)*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نشر نامک.

مورنو، آنتونیو (۱۳۸۶)، *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز.  
موسی‌پور بشلی، ابراهیم (۱۳۹۵)، *دین زیسته و زندگی روزانه*، تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام.  
میچل، کالین (۱۳۹۷)، *سیاست‌ورزی در ایران صفوی*، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.

سایه‌های جنسی در ایران عصر صفوی: تحلیلی تاریخی-روانشناختی | ۱۶۹

میرمحمدصادق، سعید (۱۴۰۰)، *تاریخ صفویه به روایت سنگ نبشته‌ها*، تهران: انتشارات محمود افشار و سخن.

هربرت، توماس (۱۴۰۰)، *سفرنامه توماس هربرت*، ترجمه حسن جوادی و ویلم فلور، تهران: انتشارات آدابوم.

هیئتس، والتر (۱۳۸۱)، *شاه اسماعیل دوم صفوی*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۳۸)، *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، تهران: انتشارات به نشر.

----- (۱۳۷۲)، *جهان‌نگری*، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس.

----- (۱۳۸۱)، *انسان امروزی در جستجوی روح خود*، فریدون و لیلا فرامرزی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

----- (۱۳۸۳)، *آیون (پژوهشی در پدیده‌شناسی خویشتن)*، ترجمه پروین فرامرزی و فریدون فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی انتشارات به نشر.

----- (۱۳۸۵ الف)، *روح و زندگی*، ترجمه لطیف صدقیانی، تهران: انتشارات جامی.

----- (۱۳۸۵ ب)، *راز پیوند*، ترجمه پروین و فریدون فرامرزی، تهران: انتشارات به نشر.

----- (۱۳۸۶ الف)، *روانشناسی و دین*، ترجمه فواد روحانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

----- (۱۳۸۶ ب)، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانی، تهران: انتشارات جامی.

----- (۱۳۹۰)، *روانشناسی انتقال؛ مجموعه آثار یونگ*، ترجمه پروین فرامرزی و گلناز رعدی آذرخشی، مشهد: آستان قدس رضوی انتشارات به نشر.

Mathee, Rudi; (2000,) *Prostitutes, courtesans and Dancing Girls: Women Entertainers in Safavid Iran, Iran and beyond*: Mazda Publisher.

### Transliteration

- ‘Abdī Beīg Šīrāzī (1990), *Takmalat ul-Aḳbār*, edited by Abdolhossein Navaei, Tehran: Ney Publications.
- Aghajari, Hashem (2010), *An Introduction to the Relations between Religion and State in Safavid Iran*, Tehran: Tarḥ-e Nū Publications.
- Bastani-Parizi, Mohammad Ebrahim (1983), *Politics and Economics of the Safavid Era*, Tehran: Safi Ali Shah Publishing House.
- Binyon, Laurence. (1989), *Persian miniature painting including, a critical and descriptive catalogue of the miniatures exhibited at ...*, Translated by Mohammad Iranmanesh, Tehran: Amīr Kabīr.
- Brown, Edward (1996), *History of Iranian Literature, Volume 5*, Translated by Bahram Moqdadi, Tehran: Morvārīd Publishing House.
- Chardin, Jean (1996), *Journal du voyage du Chevalier Chardin en perse aux Indes Orientals*, translated by Eqbal Yaghmaei, vols. 1 to 5, Tehran: Toos Publishing.
- Chopra, Deepak (1993), *the shadow effect*, translated by Sarah Sargolzaei, Tehran: Culture and Life Foundation Publications.
- Delir, Nayereh (2021); *The discourse of Zellu-l-lahi (the shadow of God) in the historiography of the Safavid*, *Bi-Quarterly Historical Essays (Institute of Humanities and Cultural Studies)*, Year 12, Issue 2.
- Della Valle, Pietro (2002), *Les famavx voyages de Pietro Della Valle, gentil - homme romain, Svrnomme l'illvstre voyageur , avec vn denombrement tres exact des choses les plus curieuses*, translated by Shua'eddin Shafa, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- ESkandarbeīg Tūrkamān (2011), *Tārīḳ-e ‘Ālam Ārā-ye ‘Abāsī*, edited by Farid Moradi, Volume 2, Tehran, Negāh Publications.
- Figueroa, Dan Garcia de Silva (2004), *Travelogue*, translated by Gholamreza Samii, Tehran: Nū Publications.
- Flor, Willem (2010), *Social History of Sexual Relations in Iran*, translated by Mohsen Minukherad, Stockholm: Ferdowsi Publications.
- Fordham, Frida (2009), *An introduction to gung's pychology*, translated by Masoud Mirbaha, Tehran: Jami Publications.
- Freud, Sigmund (2008), *Defense mechanisms*, translated by Seyyed Habib Gohari-Rad-Mohammad Javadi, Tehran: Rādmehr Publications.
- Gemelli Careri, Giovanni Francesco (2004), *Voyage du tour du monde*, translated by Abbas Nakhjavani \_ Abdol-ali Karang, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Ḥassan Beīg Rūmloo (2005), *Aḥsan ul-Tawārīḳ*, Volume 3, edited by Abdolhossein Navaei, Tehran: Asatir Publications.
- Herbert, Thomas (1400), *A description of the Persian monarchy now being: the orientall*, translated by Hassan Javadi \_ Willem Flore, Tehran: Ābādboom Publications.
- Hinz, Walter (1381), *Walter Hinz. Shah Isma'il II Safavi*, translated by Keikavus Jahandari, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Jones, Evans Warrant (1972), *Interview with Jung*, translated by Ali Mohammad Baradaran Rafiei, Mashhad: Journalists' Publications.
- Jung, Carl Gustav (1368), *four archetypes: mother, rebirth, spirit, Trickster*, translated by Parvin Faramarzi, Tehran: Beh-Našr Publications.
- Jung, Carl Gustav (1372), *Worldview*, translated by Jalal Sattari, Tehran: Toos Publications.

- Jung, Carl Gustav (1383), *Aion (A Study in the Phenomenology of the Self)*, translated by Parvin Faramarzi - Fereydoun Faramarzi, Tehran: Beh-Našr Publications.
- Jung, Carl Gustav (1386), *Man and His Symbols*, translated by Mahmoud Soltanieh, Tehran: jāmī Publications.
- Jung, Carl Gustav (2006a), *L'ame et la vie*, translated by Latif Sedqiani, Tehran: jāmī Publications.
- Jung, Carl Gustav (2006b), *Mysterium coniunctionis: an inquiry into the separation and synthesis of psychic opposites in alchemy*, translated by Parvin Faramarzi and Fereydoun Faramarzi, Tehran: Beh-Našr Publications.
- Jung, Carl Gustav (2007), *Psychologie et religion*, translated by Fouad Rouhani, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Kadivar, Jamileh (2000), *the Evolution of Shiite Political Discourse in Iran*, Tehran: Tarh No Publications.
- Karimi, Behzad (2016), *Women in Iranian Medical Discourse with a Focus on the Safavid Period*, Tehran: Islamic History Research Institute Publications.
- Katof, Fedot Afanas Yevic (1977), *Travelogue*, translated by Mohammad Sadeq Homayunfard, Tehran: National Library Publications.
- Khomeini, Ruhollah Mousavi (1960), *Tahrir al-Vasilah*, Volume 2, translated by Seyyed Mohammad Baqer Mousavi Hamedani, Najaf: Dār ul Kotob al-İlmīyah.
- ḵūršāh b. Qobād Al-Hosseīnī (1990), *Tārīḵ-e Īlchī-ye Nezām-e Šāh*, edited by Mohammad Reza Nasiri\_Koichi Hane Da, Tehran: Association of Cultural Works and Honors.
- Matti, Rudy (Rudolf) (2010), *The pursuit of pleasure*, translated by Mani Salehi Allameh, Tehran: Nāmāk Publications.
- Mir Mohammad Sadeq, Saeed (1400), *History of Safavids as Narrated by Stone Inscriptions*, Tehran: Mahmoud Afshar and Soḵan Publications.
- Mitchell, Colin Paul (1397), *The practice of politics in Safavid Iran: power, religion and rhetoric*, Tehran: Farhang jāvid Publications.
- Moreno, Antonio (1386), *Jung, Gods and Modern Man*, translated by Dariush Mehrjuei, Tehran: Markaz Publishing House.
- Musapour Besheli (1395), *Lived Religion and Daily Life*, Tehran: Islamic History Research Institute Publications.
- Odoyannik, Vladimir Walter (2000), *Jung and Politics*, translated by Alireza Tabib, Tehran: Ney Publications.
- Olearius, Adam (1990), *Vermechrte neue Beschreibung der muscowitischen und persischen Reyse*, translated by Hassan Kordbacheh, Tehran: Book Publications for Everyone.
- Oruj bey Bayat (1959), *Don Juan of Persia*, translated by Masoud Rajab Nia, Tehran: Book Translation and Publishing Company.
- Palmer, Michael F (2006), *Freud and Jung on religion*, Translated by Mohammad Dehganpour-Gholamreza Mahmoudi, Tehran: Rošd Publishing House.
- Qāzī Aḥmad Qomī (2015), *ḵolāṣat ul-Tawārīḵ*, edited by Ehsan Eshraghi, Tehran: Tehran University Publications.
- Robertson, Robin (2019), *Jungian archetypes: Jung, Gödel, and the history of archetypes*, translated by Bijan Karimi, Tehran: Daf Publishing.
- Roohi, Zahra (1999), *Body burden in the Safavid era*, Tehran: Anthropology Publishing.
- Rostam al-Hokamā, Maḥmūd Hāšem ‘Aṣef (1969), *Rostam ul-Tawārīḵ*, with the help of Mohammad Moshiri, Tehran: Tābān Publishing.

- Sanson, Nicholas (1985), *Voyage ou relation de letat present du royaume de perse*, translated by Taghi Tafazzoli, Tehran, Ibn Sīnā Publishing.
- Savory, Roger Mervyn (1981), *Studies on the history of safawid Iran*, translated by Ramadan Ali Elahi, Tehran: Markaz Publishing.
- Sefat Gol, Mansour (1982), *the Structure of Religious Institutions and Religious Thought in Safavid Iran*, Tehran: Rasā Publications.
- Shahidani, Shahab and others; An article explaining the approach of society and the causes of the prevalence of female prostitution in the Safavid era, *Women's Research*, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies, Year 12, No. 4, Winter, 1400, p. 101
- Shamisa, Cyrus (1982), *Šāhed-Bāzī in Persian Literature*, Tehran: Ferdows Publications.
- Sherley, Anthony (1978), *Relation of travels into persia*, translated by Avanc, edited by Mohabbat Ayyin, Tehran: Manoūchehrī Library Publications.
- Struys, Jan Janszoon (2023), *The voiajes and travels of John Struys through Italy, Greece, Muscovy, Tartary, Media, Persia, East-India, Japan, and other countries in Europe, Africa and Asia*, translated by Sasan Tahmasebi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Tahmāsp I of Safavid (2009), *Tazkareh Šāh Tahmāsp*, Edited by Karim Feyzi, Qom: Religious Press Publications.
- Tavernier, Jean Baptiste (2009), *Tavernier's Travelogue*, Translated by Hamid Reza Arbab Shirvani, Tehran: Nīloūfar Publishing House.
- Van Franz, Marie Louise Edinger, Edward, F. (2014), *Encounter With the Self*, translated by Mehdi Serreshteh Dari, Tehran: Mehrandīš Publications.
- Venetians (1381), *Travelogues of Venetians in Iran*, translated by Manouchehramiri: Tehran, k̄ārazmī Publications.

## Sexual Shadows in Safavid Iran: A Historical/Psychological Analysis Based on Jung's Shadow Theory

### Extensive Abstract

**Introduction:** Iran in the Safavid era, despite the establishment of a Shiite government based on Islamic law and the heritage of Persian tradition, witnessed the continuation and reproduction of various concealed forms of informal and marginal sexual relationships. Based on the principles of Imami jurisprudence, the legitimacy of sexual relations was defined solely within the framework of permanent or temporary marriage (*nikah* and *mut'ah*). Other relationships, such as fornication (*zina*) and sodomy (*liwat*), were condemned and subject to religious and criminal penalties. It was expected that a political system based on religious legitimacy would minimize these phenomena, but social reality shows the opposite. Relying on Jung's "Shadow" theory, this study aims to show that the repression and denial of sexual tendencies at the official and social levels not only failed to prevent their manifestation but also led to their relegation to the collective unconscious and a subterranean existence within society. Consequently, these desires continued to live on in symbolic and hidden forms. The main question of the article is how the religious policies and customary norms of the Safavid era, through official repression, facilitated the formation and persistence of sexual shadows. Subsidiary questions addressed the manifestations of these phenomena (prostitution, homosexuality, and *mut'ah*), the cultural and political factors for their continuity, and the capacity of Jung's theory to explain this situation.

A review of the literature shows that the existing research has primarily focused on historical aspects or reports from European travelogues paying less attention from an interdisciplinary perspective of social history and analytical psychology. Thus, the present article seeks to partially fill this gap.

**Method:** This study was conducted using an interdisciplinary approach and a qualitative, interpretive method. Data was collected based on two main sources: First, Persian sources from the Safavid period, such as official histories like *Alam-ara-ye Abbasi* and *Khulasat al-Tawarikh*; Second, European travelogues, such as those by Chardin, Kaempfer, Tavernier, and Della Valle, which provide a more detailed picture of social realities.

The collected data were then analyzed within the framework of Jung's 'Shadow' theory. The present study is focused on three main axes—prostitution, homosexuality, and the institution of *mut'ah*—and these phenomena are examined at three levels: the individual shadow, the cultural shadow, and the historical shadow.

**Findings:** The results indicate that various forms of marginal sexual relations in the Safavid era still had a significant presence despite official condemnation:

1. Prostitution: It was prevalent in urban centers, especially Isfahan. This is evidenced by numerous reports of the collection of informal taxes or the turning of a blind eye by authorities. Despite religious condemnation, this phenomenon became part of the social and economic structure.
2. Homosexuality: It is reflected in courtly culture, poetry, and art. The depiction of beautiful adolescents in Safavid miniatures or the allusions made by European travel writers point to the presence of this phenomenon. Society rejected it on one hand while symbolically reproducing it on the other.
3. Mut'ah (Temporary Marriage): It was a legitimate institution in Imami jurisprudence, but during the Safavid period, it effectively became a dual-purpose tool for concealing sexual relationships and even a semi-formal type of prostitution.

This evidence is indicative of a kind of cultural duality, whereby Safavid society and government simultaneously engaged in overt condemnation and hidden exploitation of these phenomena.

**Discussion and Conclusion:** Applying Jung's 'Shadow' theory reveals that what is repressed at the level of the social conscious continues to persist in the collective unconscious. In Safavid society, the official repression of unconventional sexual desires caused these desires to be reproduced in symbolic, artistic, economic, and ritual spheres. Therefore, the Safavid era was marked by a cultural duality: explicit condemnation at the ideological level and hidden continuation in social practice. This finding shows that mere repression not only fails to prevent the continuation of such phenomena but also facilitates their reappearance in new forms.

As a suggestion, future studies could clarify the role of 'historical shadows' in shaping Iranian culture through a comparative analysis of later periods, thereby contributing to the historical and social self-knowledge of society.

**Keywords:** Safavid, Sexual Shadow, Jungian Psychology, Prostitution, Homosexuality, Mut'ah (Temporary Marriage).

## Post-Constitutional Revolution Modernist Nationalism and the Problem of Decadence and Backwardness from the Viewpoint of Seyyed Hassan Taqizadeh

Manouchehr Mohammadi Yusefi<sup>1</sup>

### Abstract

The analysis of Iran's backwardness is the historical destiny of confronting Western modernity, which compelled Iranians toward a historical awareness of this issue. Concurrent with the search for the roots of backwardness, the question of decadence also became part of this inevitable confrontation. The experience of the Constitutional Revolution, its failure, and the World War are also parts of this ongoing confrontation, which manifested in nationalist endeavors; hence, one form of explaining Iran's decadent and backward condition appeared in the "modernist nationalism" of the post-Constitutional era. This approach, hoping to save Iran and also due to an inclination toward the West, turned to nationalism and modernity, with Seyyed Hassan Taqizadeh being the prominent figure of this approach. Using an analytical-descriptive approach, the present article seeks to answer the question: what was Taqizadeh's analysis of Iran's decadent and backward condition? He

---

1. PhD graduate in Post-Islamic History, University of Tehran, Tehran, Iran.  
manocheryosefi44@gmail.com

Received: Feb 28, 2025 - Accepted: September 16, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

posits this problem in relation to foreign races, the precedence of the Indian worldview, public illiteracy, the confinement and baseness of women, moral corruption, and religious beliefs mixed with bigotry. Therefore, he not only emphasized the rational and scientific principles of Western civilization but also considered his strategy to be advocating for Iranian civilization and restoring its greatness.

**Keywords:** Foreign races, Indian worldview, Illiteracy, Confinement of women, Morality, Religious beliefs.

## ناسیونالیسم تجدّدخواه پسامشروطه و مسئله انحطاط و عقب‌ماندگی از دیدگاه سیدحسن تقی‌زاده

منوچهر محمدیوسفی<sup>۱</sup>

### چکیده

واکاوی عقب‌ماندگی ایران، تقدیر تاریخی مواجهه با مدرنیته غرب است، که ایرانیان را به آگاهی تاریخی در این مسئله واداشت. هم‌سو با ریشه‌یابی عقب‌ماندگی، پرسش از انحطاط نیز بخشی از این مواجهه ناگزیر شد. تجربه مشروطه، ناکامی آن و جنگ جهانی نیز بخشی از این مواجهه در جریان است که در تکاپوهای ملی‌گرایانه آشکار شد؛ از این رو، یکی از اشکال تبیین وضعیت مُنحط و عقب‌مانده ایران در «ملی‌گرایی تجدّدخواه» پسامشروطه نمود یافت. این رویکرد، به امید نجات ایران و نیز به دلیل گرایش به غرب، به ناسیونالیسم و تجدّد روی آورد که چهره برجسته این رهیافت، سیدحسن تقی‌زاده است. این مقاله با استفاده از رویکرد تحلیلی - توصیفی در پی پاسخ به این پرسش است که او چه تحلیلی از وضعیت مُنحط و عقب‌مانده ایران داشت؟ او این مسئله را در نسبت با اقوام بیگانه، تقدّم بینش هندی، بی‌سوادی عامه، اسیری و پستی نسوان، فساد اخلاق و باورهای دینی آمیخته با تعصبات فرض می‌کند؛ بنابراین، نه تنها به اصول عقلانی و علمی تمدن غرب تأکید داشت که راهبردش را در هواداری از تمدن ایرانی و برگرداندن عظمت آن می‌دانست.

**واژه‌های کلیدی:** اقوام بیگانه، بینش هندی، بی‌سوادی، اسیری زنان، اخلاق، باورهای دینی.

۱. دکتری تاریخ پس از اسلام دانشگاه تهران، تهران، ایران. [manocheryosefi44@gmail.com](mailto:manocheryosefi44@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۰ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

## ۱. مقدمه

طرح پرسش از وضعیّت منحنی و عقب‌مانده ایران و جهان اسلام و ریشه‌یابی عوامل آن، به زمانه‌ای بازمی‌گردد که بحران در شرایط عینی و ذهنی جامعه آشکار بود. ردّ پای تأثیر عمیق آن را می‌توان با وقوع جنگ‌های ایران و روس، و در ادامه از میانه عصر ناصری تا صدر مشروطه و پس از آن جست‌وجو کرد. نخستین بار عباس میرزا بود که با شکست ایران از روس، علل عقب‌ماندگی را به پرسش کشید و دغدغه‌های او در اقدامات قائم‌مقام، امیرکبیر و سپهسالار بسط یافت. در تداوم این نگرانی‌ها، ملی‌گرایان عصر ناصری نه تنها به تبیین عقب‌ماندگی پرداختند، که به وجود انحطاط در آگاهی ایرانی نیز پی بردند. آن‌ها «... گاهی حجاب نسوان و گاهی خط عربی ... و گاهی اعتقاد به قضا و قدر ... و گاهی تسلط روحانیون ... و حتی گاهی ... دین اسلام ... و گاهی هم ... نبودن قانون ... و فقدان عدالت و امنیّت قضائی ...» را مایه تنزل شمردند (تقی‌زاده، ۱۳۲۸: ۵). در اندیشه آن‌ها هم شیفتگی و حسرت شکوه پیش از اسلام نمایان است، هم انحطاط تاریخ ایران پس از اسلام. آن‌ها دو باور کانونی داشتند: نخست اینکه عظمت ایران را در عصر طلایی پیش از اسلام می‌جستند. دوّم، علل اصلی انحطاط را اسلامی می‌دانستند که اعراب به ایرانیان تحمیل کردند؛ از افرادی که این باورها در نوشته‌های آن‌ها پدید آمد، آخوندزاده، جلال‌الدین میرزا و آقاخان کرمانی است. آموزه کانونی آن‌ها تثبیت و تأثیر آن در هویت ایرانی بود که سرانجام به مشروطه ختم و تا پسمشروطه تداوم یافت، اما تجربه مشروطیت و اوضاع نابسامان ایران در طی جنگ جهانی نشان داد که تبیین‌های آن‌ها از ظرفیت فکری درخوری برخوردار نیست؛ به همین دلیل مؤلفه‌هایی که از عوامل تنزل و ضعف ایران مطرح کرده بودند، با بحران معنا روبه‌رو شد؛ در نتیجه در اذهان ناسیونالیست‌ها، نیاز به تحلیل جایگزینی پدید آمد تا وضع منحنی، عقب‌مانده و خروج از موقعیّت فرودست آن را حل کنند. این وضعیّت و تلاش برای محافظت از دستاوردها و هم‌زمان نقد و حذف خطاهای فکری آنان، منجر به پیدایش رهیافت تجدّدخواه در اندیشه ناسیونالیسم شد. این رویکرد، به‌عنوان بدیل ناسیونالیسم افراطی، تحلیل‌هایی درباره مسئله پژوهش حاضر ارائه داد؛ البته پاره‌ای از دیدگاه‌های این رهیافت از چندی پیش وجود داشت، اما در حاشیه مانده بود. چهره سرآمد وابسته به این جریان سیدحسین تقی‌زاده

است و مقاله حاضر با استفاده از رویکرد توصیفی-تحلیلی می‌کوشد تا نشان دهد که او در مقام یک ناسیونالیست مُتجدّد چه تحلیلی از موانع پیش‌روی ترقی ایران داشت و چه راهکاری ارائه می‌دهد؟ ایده محوری مقاله پیش‌رو این است که او هجوم اقوام بیگانه، سیطره بیش‌هندی، ضعف نظام آموزشی، خرافات دینی و فساد اخلاقی را پیش‌فرض‌های این مسئله تلقی می‌کند.

## ۲. پیشینه پژوهش

درباره نقش و نظرات سیدحسن تقی‌زاده در بسیاری از حوادث سیاسی و جریان‌های فکری و ادبی، نوشته‌های زیادی منتشر شده است که به‌اجمال می‌توان یک دسته‌بندی هرچند سطحی برپایه ایده‌های مطرح‌شده در آن نوشته‌ها ارائه داد؛ نخست می‌توان از آثاری نام برد که به‌صورت توصیفی، مروری بر تولد زندگی فکری و سیاسی او دارند. مقاله ایرج افشار «مروری بر زندگی سیدحسن تقی‌زاده: از تولد تا پایان انقلاب مشروطه» و نوشته همایون کاتوزیان «سیدحسن تقی‌زاده: سه زندگی در یک عمر» از این دست است. این نویسندگان نه تنها به سیر تولد او تا پایان انقلاب مشروطه می‌پردازند؛ بلکه به فعالیت‌های او در مجلس اول و دوم و دیدگاه‌هایش در قبال دموکراسی و مدرنیته و نظرات انتقادی وی نسبت به ناسیونالیسم رمانتیک اشاره کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۷-۴۸؛ افشار، ۱۳۹۸: ۴۷-۵۲). در دسته‌بندی دیگری که درباره نگاه تقی‌زاده به مفاهیم و نهادهای حقوقی نوشته شده است می‌توان به مقاله «تحلیلی بر سخنان سیدحسن تقی‌زاده در مجلس اول از منظر دانش حقوق» اشاره کرد که فردین مرادخانی به تحلیل سخنان او در مواجهه با اهمیت مجلس اول، قانون در نطق‌های تقی‌زاده، وظیفه مجلس، مفهوم و وظیفه نمایندگی، لزوم رعایت آداب پارلمانی، مسئولیت وزرا در مجلس، احترام به آزادی و عدلیه در مشروطیت پرداخته است (مرادخانی، ۱۴۰۲: ۱۴۱-۱۱۳). مقاله دیگری نیز از منظر دانش حقوق و فلسفه آن با نام «تقی‌زاده و ضعف فلسفه حقوق مشروطیت در ایران» به‌قلم محمد محبی نوشته شده است. محبی به این سؤال پاسخ می‌دهد که چرا تقی‌زاده از دفاع پرشور مشروطیت، آرمان‌های آن و قانون اساسی به استبداد منور چرخش پیدا کرد؟ به‌نظر او، ایرادات و

نواقص قانون اساسی مشروطه نقش مهمی در چرخش فکری تقی‌زاده داشت (محبی، ۱۳۹۸: ۵۸-۶۰) در دسته‌بندی دیگری، از بازخوانی انتقادی و نسبت اندیشه‌های تقی‌زاده در قبال به‌هم‌باختن سنت و مدرنیته در بستر حیات سیاسی او سخن به میان آمده است. جمشید بهنام با نام «تقی‌زاده و مسئله تجدد» (بهنام، ۱۳۸۲: ۷۷-۹۰) و نیز گفتاری از محمد ایمانی با عنوان «پاسکال یا دکارت؟ جستاری در دفاع از سنت» به این امر پرداخته‌اند (ایمانی، ۱۳۹۸: ۵۳-۵۷). هدف این دو مقاله نه بحث پیرامون تمام شئون سنت و تجدد، بلکه بحث پیرامون سنت سیاسی و تجدد سیاسی و هم‌پوشانی آن‌ها بوده است. دسته‌ای دیگر بر اساس تأثیر تجدد و مطالعات عمیق ایرانشناسی بر نگاه تقی‌زاده به فرهنگ و سنت ایرانی و اسلامی پرداخته‌اند. مجید دهقانی در مقاله «تأثیر مطالعات فرهنگی بر اندیشه سیاسی تقی‌زاده» نگاه تقی‌زاده را متجددانه و متفکرانه می‌بیند که همواره بر اخلاق، فرهنگ و سنت‌های اشتباه ایرانیان می‌تازید، اما در نگاهی دیگر حامی فرهنگ اصیل و قدیم و صحیح ایران بود (دهقانی، ۱۳۹۸: ۶۷-۶۹). عسکر بهرامی و اسماعیل شمس نیز در مقاله «تقی‌زاده، سیدحسن، از مشهورترین رجال صدر مشروطه ایران، ...» نه تنها به تحولات سه‌گانه فکری و معنوی او، بلکه به تألیفات فرهنگی‌اش اشاره کرده است (بهرامی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۷۳۹/۴)؛ درنهایت، دسته‌بندی دیگری نیز که در مطالعات وجوه مختلف فکری تقی‌زاده به‌کرات دیده می‌شود، تمرکز نویسندگان بر اندیشه سیاسی او را نشان می‌دهد. در این زمینه، مقاله فرهاد سلیمان‌نژاد با نام «مشروطه‌خواه لیبرال: درآمدی بر اندیشه سیاسی سیدحسن تقی‌زاده» برخی اصول سیاسی و اخلاقی ماهیتاً لیبرالی مشروطیت و اصل تفکیک قوا و متساوی‌الحقوق بودن همگان در برابر قانون را محصول تلاش تقی‌زاده قلمداد کرده است (سلیمان‌نژاد، ۱۳۹۸: ۳۴۹-۳۸۲). باید اذعان کرد که اصلاً هیچ نشان، نسبت و ارتباطی میان تبیین و تحلیل تقی‌زاده از علل شرایط اسفبار ایران و آثاری که به آن‌ها اشاره شد وجود ندارد. داریوش رحمانیان تنها محقق است که در فصلی از رساله دکتری خود به مسئله نوشتار حاضر پرداخته است. او تقی‌زاده را «پرچمدار جریان غربگرایی مطلق افراطی» شناخته که راه‌حل مشکلات ایران را از میان‌بردن تعصب و غرور افراطی کاذب ملی می‌دانسته است. اشکال کار او اینجاست که نه تنها بسیار موجز و گذرا به این امر

پرداخته است، بلکه از تبیین بیشتر مؤلفه‌های دیگر ضعف و درماندگی ما از نگاه تقی‌زاده، به ویژه فساد اخلاق و بیسوادی عامه و باورهای دینی آمیخته با خرافه، امتناع کرده است (رحمانیان، ۱۳۸۲: ۲۲۹-۲۳۱). مقاله حاضر بر اساس چنین خلأیی، پرداختن به تحلیل و تبیین اندیشه‌های سیدحسن تقی‌زاده را آن‌هم در قالب «ناسیونالیسم تجدّدخواه» ضروری دانسته است.

### ۳. مفاهیم

#### ۳-۱. ناسیونالیسم تجدّدخواه

ناسیونالیسم به‌عنوان ایدئولوژی بعد از پایان قرن هجدهم از اروپای غربی به سایر نقاط دنیا اشاعه پیدا کرد. با فروپاشی نظام فئودالی از ۱۷۸۹م حاکمیت و اراده ملت مبنای مشروعیت نظام‌های سیاسی قرار گرفت (آشوری، ۱۳۹۸: ۱۶۴). گسترش ملت‌پرستی آمیخته با برتری نژادی، در عمل ایدئولوژی ناسیونالیسم را به دو گونه «امپریالیسم و مبارزه علیه امپریالیسم» یا «ناسیونالیسم تهاجمی و تدافعی» متجلی کرد، اما ناسیونالیسم در ایران پدیده‌ای نبود که یکسره از مغرب‌زمین وارد شده باشد؛ پیش از پیدایش فلسفه ناسیونالیسم در اروپا تمام عناصر سازنده آن در ایران وجود داشتند. تصور «ایران زمین» و «ملت آریایی» و «غرور نژادی» و «زبان» و «کیش مشترک»، چیزهایی نبود که از غرب به ایران آمده باشند؛ البته با برخورد ایران با دنیای نوین مغرب، عوامل تازه‌ای چون پژوهش‌های جدید تاریخی، رشد ناسیونالیسم اروپایی پس از انقلاب فرانسه و ... به‌کار افتادند؛ از ترکیب عناصر مزبور، ایدئولوژی متشکل و متنوعی به‌وجود آمد (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۶۴؛ احمدی، ۱۳۸۶: ۵۶). با توجه به شواهد تاریخی، ناسیونالیسم در ایران هم با گرایش‌های دموکراتیک سازگاری پیدا کرد و هم با گرایش‌های محافظه‌کارانه و تجدّدخواه. گرایش‌های ناسیونالیستی در دوران معاصر در پوشش گرایش‌هایی یا ترکیبی از این‌ها رونمایی شد و در مواردی با ماهیت سیال و طیفی به ایدئولوژی مسلط دولت مبدل شده است (میرزایی، ۱۳۹۹: ۲۴ و ۲۵، ۹۵-۱۲۲). ناسیونالیسم تجدّدخواه، گرایشی در ناسیونالیسم ایرانی است که در دوره پسامشروطه شکل گرفت (انتخابی، ۱۳۹۰: ۱۶، ۲۶-۲۷، ۴۵ و ۴۶، ۱۱). با ناکامی مشروطه‌خواهان و با آغاز جنگ جهانی اول و

بحران‌های همه‌جانبه، سراسر کشور را هرج و مرج، قحطی، و بیماری فراگرفت. در آن «عصر بحران» یگانه راهی که می‌توانست مسیر ترقی و تجدد را هموار سازد، اندیشه ناسیونالیسم بود. ناسیونالیسم تجددخواه که بر پایه بینش پوزیتیویستی، اقتدارگرا و اراده‌گرا شکل گرفته بود به ایدئولوژی دولتی تجدد در ایران تبدیل شد. ناسیونالیست‌های پسامشروطه دیگر امیدی به اصلاحات تدریجی پارلمانی و قضایی نداشتند (همان: ۱۶-۲۰، ۴۵)؛ با این رویکرد، این امید در دل تجددخواهان ناسیونالیست ایجاد شد که با تمرکز قدرت سیاسی، غربگرایی و تمدن‌گرایی، شرایط یأس‌آمیز حاصل از جنبش مشروطه به وضع مطلوب خواهد رسید (همان: ۲۰-۲۳).

### ۳-۲. انحطاط و عقب‌ماندگی

موضوع مهمی که در آثار تقی‌زاده نظرها را جلب می‌کند، سخن از انحطاط و عقب‌ماندگی است. او به تعریف این مفاهیم نپرداخته و مرکب‌بودن مصداق‌های آن را بیان کرده و سهم هر یک از عناصر سازنده را در ادوار تاریخی روشن ساخته است. تقی‌زاده این عناصر را چونان عناصری ثابت در نظر نگرفته است؛ زیرا مصداق انحطاط و عقب‌ماندگی از سنخ مفاهیم اعتباری به‌شمار می‌آیند و بسته به اعصار تاریخی و گرایش‌های فکری، معنی آن‌ها تغییر می‌کند؛ با وجود این، زبان تقی‌زاده بسیار محتاطانه است و با شفافیت به این مفاهیم اشاره نمی‌کند؛ از این رو، تعریفی دقیق از این‌گونه مفاهیم، بدون پشتوانه‌های لازم و کافی امکان‌پذیر نیست. این پشتوانه‌ها همان متن‌هایی است که این‌گونه مفاهیم در آن‌ها انتخاب و استفاده شده است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۶، ۲۲؛ آذرنگ، ۱۳۹۱: ۲۴ و ۲۵). پیش‌فرض او در توضیح این مفاهیم آن است که از درخشش فرهنگی، عظمت و اقتدار سیاسی پیشین ایران و تمدن اسلامی فروکاسته شده است، اما مؤلفه‌هایی این شکوه را از بین برده است (صالحی، ۱۳۸۰: ۴-۶). برای آنکه مسئله اصلی مقاله و نیز مفهوم کانونی آن روشن شود، مؤلفه‌های چندی از نوشته‌های تقی‌زاده درباره مفاهیم انحطاط و عقب‌ماندگی شایان ذکر است: نخست اینکه این مفاهیم چندوجهی است؛ به این معنی که ابعاد مختلف تاریخی، فرهنگی، فلسفی و نظایر آن دارد؛ دوم اینکه چون چندوجهی است، درک کامل این مفاهیم، معطوف به درک همه ابعاد آن است؛ سوم اینکه او فقط به وجوهی از جنبه‌های متعدد این مفاهیم

پرداخته است؛ چهارم اینکه این مفاهیم را در نظرگاه تقی‌زاده می‌توان به این صورت ارائه کرد: وضعیتی از حیات ایرانی است که در آن، تهاجم بیگانه، بینش شرقی، بیسوادی، خرافات و فساد اخلاقی به بالاترین حدی رسیده که موجبات ضعف و عقب‌افتادگی را فراهم کرده است.

#### ۴. بستر تاریخی سیر تحول مبانی فکری تقی‌زاده

##### ۴-۱. زندگی و زمانه

تقی‌زاده در تبریز متولد شد. در چهارده سالگی شوق زیادی به علوم عقلی و تحصیل علم طب پیدا کرد. با خواندن کتب متجددین فرانسوی، ایرانی، ترکی عثمانی و عربی مصری به امور و افکار سیاسی و آزادی‌طلبی متمایل شد (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۷، ۱۹، ۲۹ - ۳۱). آثار طالبوف و نوشته‌های میرزا ملکم‌خان و روزنامه‌های اختر، ثریا، پرورش، حکمت و آثاری دیگر در شکل‌دادن به افکارش مؤثر بود (افشار، ۱۳۹۸: ۴۷). در سال ۱۳۱۶ قمری مدرسه «تربیت» را برای آموزش علوم جدید تأسیس کرد (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۷، ۱۹، ۲۹ - ۳۱). او برای ثبت‌نام در مدرسه تربیت، اعلامیه‌ای را با حروف سربی چاپ کرد (افشار، ۱۳۹۸: ۴۷)؛ این اقدام بدعت فرض شد و با اعتراضات آخوندهای متعصب روبه‌رو شد (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۲) و «فریاد و اسلامای» آخوندها، تقی‌زاده را گوشه‌نشین کرد. در روزگار گوشه‌نشینی نه تنها کتاب «عجایب آسمانی» را ترجمه کرد؛ بلکه کتاب‌فروشی به نام «تربیت» تأسیس کرد (همان، ۳۲ و ۳۳، ۳۶). در سال‌های ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۹ با قصد آموختن زبان انگلیسی به مدرسه آمریکایی تبریز رفت. نتایج کار این سال‌ها، چاپ کتاب «زادوبوم» بود. در این سال‌ها علاقه شدیدی به امور سیاسی و تمدن جدید و آزادی سیاسی و «حریت نسوان» پیدا کرد (همان، ۳۴ - ۳۶). در سال ۱۳۲۰ ق با همکاری برخی همفکران مجله «گنجینه فنون» را تأسیس کرد (همان، ۳۸ - ۳۹).

در ۱۹۰۴ در نامه‌ای به زین‌العابدین تقی‌اف نوشت که قصد دارد: «برای تحصیل به خارج بروم» (افشار، ۱۳۹۸: ۴۸). اشتیاق او متأثر از «طعن و تکفیر خلائق و مردم جاهل» بود. او در سال ۱۳۲۲-۱۳۲۳ ق به شامات و مصر سفر کرد. دستاورد مهم سفر او، نگارش مقاله‌ای با عنوان «تحقیق احوال کنونی ایران یا محاکمات تاریخی» بود. با

بازگشت به تبریز مشغول فعالیت برضد استبداد و تبلیغ آزادی شد. با پیروزی مشروطه، به‌عنوان یکی از نمایندگان تجار تبریز برگزیده شد. با شروع استبداد صغیر از ایران تبعید شد (افشار، ۱۳۹۸: ۴۸)، زمانی که انقلاب در بعضی ولایات ایران علیه استبداد صغیر شروع شد به ایران بازگشت. پس از فتح تهران به نمایندگی تهران و هم تبریز برگزیده شد. در مجلس دوم واقعه قتل بهبهانی پیش آمد؛ این واقعه چنان شدت یافت که تقی‌زاده از تهران خارج شد و با شروع جنگ جهانی اول در آلمان یک کمیته ایرانی تشکیل داد. بعدها با حمایت آلمان‌ها، تقی‌زاده و محمد قزوینی مجله کاوه را در شهر برلین پایه‌گذاری کردند. در مدتی که تقی‌زاده در آلمان بود، انتخابات مجلس سوم شورای ملی برگزار شد و «در غیاب خودش» به نمایندگی مردم تبریز انتخاب شد (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۰۵، ۱۱۱ و ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰ – ۱۶۳). در سال ۱۳۳۹ ق / ۱۹۲۱ م برای بار چهارم به نمایندگی مجلس انتخاب شد (رحمانیان، ۱۳۸۲: ۲۳۰). تقی‌زاده به نمایندگی مجلس پنجم انتخاب شد، اما در این مجلس نیز حضور نیافت. او نمایندگی در مجلس ششم شورای ملی ایران را پذیرفت. در این اوقات در تهران به ریاست مستوفی‌الممالک کابینه جدیدی تشکیل شد. تقی‌زاده به وزارت امور خارجه انتخاب شده بود، اما او عذر آن‌ها را خواست؛ پس از این دوران به ایران بازگشت (رحمانیان، ۱۳۸۲: ۲۳۰؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۲۸۰ – ۲۸۵؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۷۳-۱۸۱). او از این به بعد تا سال ۱۳۴۸ ش / ۱۹۶۹ م، مقام و منصب‌ها و فعالیت‌ها و مسئولیت‌های سیاسی، علمی و فرهنگی گوناگونی داشت (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۸۹؛ ۱۳۹۲: ۲۸۶ – ۲۸۷)

#### ۴-۲. مبانی فکری

تقی‌زاده از خانواده‌ای روحانی بود. او از نوجوانی شروع به مطالعه تمدن‌های یونان و روم و تاریخ اروپا کرد. او پس از مشروطه هر چه بیشتر با غرب و علوم خردمندانه مواجه شد تلاش کرد ایرانیان زیادی را در پی اصلاح و گاه زدودن آن سنن بشوراند. از هنگامی که در ایران می‌زیست، با اندیشه‌های اندیشمندان ترک و عرب نیز آشنایی داشت، و زمانی که به غرب رفت همچنان سیر اندیشه در حوزه فرهنگی خاورمیانه را دنبال می‌کرد و آنچه را پیش از او آخوندزاده، آقاخان کرمانی، ملک‌خان و طالبوف

درباره ضعف و عقب افتادگی ایران نوشته بودند می شناخت. تقی زاده هنگامی که به غرب رفت ناسیونالیست و مشروطه خواه بود و معتقد به مرام نامه حزبی که خود را سوسیال دموکرات می دانست. در آنجا در مقالات خود در مجله کاوه سخت ناسیونالیست باقی ماند و از ملت پرستان جاهل افراطی و فرنگی مآبان خودپرست و منفعت پرست و بی عقیده و ایمان بیزار بود (بهنام، ۱۳۹۶: ۸۱ و ۸۲، ۸۴ و ۸۵). در مقالات متعدد و خصوصاً در «نکات و ملاحظات» به ویژه در شماره هایی از مجله کاوه و مجله یادگار سعی کرد اوضاع نابسامان جامعه ایران را تحلیل کند (همان: ۷۴ و ۷۵). مبنای نظری تبیین و تحلیل تقی زاده از نقائص و معایب و ناتوانی ایران بر کتاب «عظمت و انحطاط روم» و کتاب «مقدمه» استوار است. او در نوشتن کتابی برای جوهر تاریخ ایران و نشان دادن «نقائص اجتماعی و فردی» و «بعضی از علل ترقی و انحطاط ایران» تعلق خاطر داشت (همان: ۲۴، ۷۵). وی در مسئله یاد شده با تأکید بر «علوم اجتماعی جدید و فلسفه عمران» و «فلسفه تاریخ» قصد دارد ثابت کند که: «عوامل خلقت و کرات علویه و اجرام فضا ... منازل طفولیت و شباب و شیخوخت و مرگ را طی و مراحل و مدارج تکون و نمو و وقوف و انحطاط و انحلال را قطع می نمایند» (همان: ۱۱ و ۱۲، ۲۹). فهم او از اخذ تمدن غرب بر شالوده اشرف ژرف و عمیق او به اصیل ترین سنت ها و میراث ادبی و فرهنگی ایران استوار بوده و نیز رویه اعتدال پیدا کرده است؛ چنانکه در خطابه های انجمن مهرگان در حین ایضاح راستین خود از جمله «تحریض و تشویق به اخذ تمدن غربی»، به انتقاد از اسباب «انقلاب فکری حاد» در میان «متفکرین ملل شرقی» می پردازد که موجب شده است «ظواهر و عوارض غیر مهم و حتی گاهی نامطلوب زندگی مغربیان را هم مطلقاً به اندازه اصول تمدن علمی آنان ترویج بکنند» (همان: ۹۰).

## ۵. واکاوی علل موجدۀ انحطاط و عقب ماندگی از دیدگاه سیدحسین تقی زاده

### ۵-۱. اقوام بیگانه

ایران در اعصار مختلف خود با سه فاجعه روبه رو شده است: «فتوحات اسکندر، تهاجم اعراب و ... مغولان ...» (تقی زاده ۱۳۹۲ ب: ۱۵۳). تقی زاده، نفوذ عمیقی از یونانیان را در

ایران نمی‌بیند، اما سلطهٔ عرب را در «شئون سیاسی و اداری و اجتماعی و مدنی و فرهنگی و ...» اساسی می‌داند (تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۶۷). صرف‌نظر از احساسات ملی عصرِ تقی‌زاده که بر ایرانیّت تأکید داشت، او با دیدهٔ انصاف به اقوام مهاجم نگرست و تعصبات ملی‌گرایانِ افراطی را نداشت (همان: ۶۷ و ۶۸، ۹۰). در میان فجایع سه‌گانه از همه خون‌بارتر، شعله‌های فروزانی را می‌داند که از مغولستان زبانه کشید (همان: ۲۲). استیلای مغول را «سرفصل دورهٔ جاهلیت و خاتمهٔ دورهٔ تمدن» ایران و ممالک اسلامی می‌داند (همان: ۹۷ و ۹۸). راجع به این استیلا و نتایجی که در تنزل و تأخرِ علوم، معارف و تمدن داشت می‌افزاید: «... حریقِ هولناک به‌وقوع پیوست ... مردمان را قتل ... و قراء و بلاد را ویران ... خاک آسیا ... به دورهٔ تنزل و تأخر انداخت» (همان: ۲۲ و ۲۳). چنین نظری از آن جهت است که او به رشد تمدن ایرانی-اسلامی در پیش از مغول و دوره‌ای از خلافت عباسی باور دارد (تقی‌زاده، ۱۳۹۳ الف: ۴۱۴).

در راز ترقی در این ادوار، نه تنها «فرهنگ موشکاف و ظریف و اندیشه‌های فلسفی ایرانیان» را، بلکه بر قرارگرفتن در «مجرای تمدن یونانی و روح آن» نیز تأکید می‌کند (همان: ۴۱۴ و ۴۱۵؛ ۱۳۹۲ ب: ۱۲). با آنکه سرفصل دورهٔ انحطاط را بعد از چنگیز در نظر می‌گیرد، اما با این حال آغاز جدی آن را نیز از قرن پنجم می‌داند و باور دارد با آنکه «سیل بلا و خرابی» مغول و تیمور که از «طاعون و وبا منحوس‌تر و مهلک‌تر بود»، اما ضربه‌های ترکان تمام دستاوردهای فرهنگی تمدن اسلامی را درهم کوبید (تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۱۲) و شروع آن را زمانی می‌داند که متوکل عباسی و جانشینان او هراس داشتند، از اینکه ایرانیان با اهمیت‌یافتن بیش‌ازحد در جهان اسلام به فکر بازبایی استقلال خود بیفتند؛ بنابراین ترکان را از ماوراءالنهر به نواحی از ایران کوچ دادند (تقی‌زاده، ۱۳۹۳ الف: ۲۷ و ۲۸؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۷۲). تقی‌زاده به این خاطر به چنین تبیینی دست می‌زند که جابه‌جایی ترکان به‌جای ایرانیان در حالی اتفاق می‌افتاد که فرهنگ ایرانی در «آزادی روحی و وسعت نظر اعراب» نقش بسزایی داشت؛ بدین معنا که آزادی اعراب در مواجهه با فرهنگ ایرانی به گونه‌ای شده بود که «فرمانروایی دانش» بر «حکومت شمشیر» غلبه داشت، اما با ورود اقوام ترک به ایران «حکومت شمشیر» جای «فرمانروایی دانش» را گرفت و شرق مسلمان دچار انحطاط شد؛ زیرا «کاملاً زیر

سلطه قبایل و ایلات ترک قرار گرفت» (تقی زاده، ۱۳۹۲: ب: ۱۲؛ تقی زاده، ۱۳۹۴: ۲۹۱؛ تقی زاده، ۱۳۹۳: الف: ۲۷-۲۸). تقی زاده باور داشت ترکان هر چند در زندگی اجتماعی و مذهبی متأثر از اسلام بودند، اما برخلاف اعراب با «فرهنگ باستانی ایرانی» و «فلسفه یونانی هضم شده در اسلام» و «روح خالص و استقلال جوی عربی» نیامیختند و تأثیری سطحی از ایرانیان داشتند (تقی زاده، ۱۳۹۲: الف: مقدمه کتاب).

او در تبیین نیامیختگی اقوام ترک با فرهنگ ایرانی و فلسفه یونانی و روح خالص عربی، سماجت و سرسختی، عشق به سنت و منع بحث‌های مذهبی که خاص ترکان بود را یک علت اساسی می‌داند (همان: ۱۲). نکته‌ای که تقی زاده از آن غافل است این است که ترکان سلجوقی در دهه‌ها بعد از عصر متوکل با بهره‌گیری از «عناصر دیوان‌سالاری ایرانی» و «سیاست عناصر ایرانی» و «تأثیرات خراسانیان» بود که جاه و جلالی بهم زدند (همان: ۱۳)؛ با وجود این غفلت و نگاه یک‌دست و کلی به همه اقوام ترک، وی تأکید دارد که «سماجت»، «عشق به سنت» و «منع بحث‌های مذهبی» نبود که شرایط نیامیختگی ترکان با دیگر فرهنگ‌ها را فراهم کرد؛ بلکه سلاطین ترک در اثر تغییر شرایط، انعطاف‌پذیری ذهنی و نیروی درک اعراب را نداشتند. تقی زاده در نمی‌یابد که اشرافیت ترک، فرهنگ ایرانی را اقتباس کردند و در جریان هم‌سازی و تلفیق تا حدود زیادی آن را تلطیف کردند؛ در حقیقت، انعطاف‌ناپذیری ترکان که او بدان می‌تازد بر اثر اوج تحول و تکوین وقایع پیشین داخلی به وجود آمده بود که از یک نظر نرمش ذهنی و قدرت درک اعراب را کند کرد و از نظر دیگر موجب انقطاع آن شد (همان: ۱۳).

البته او عرب را نیز خیلی از این ویژگی متمایز نمی‌داند و آزادی روحی آن‌ها و اداره دستگاه خلافت را نیز حاصل اسلام آوردن ایرانیان می‌داند که با هم‌جوشی با فرهنگ ایران امکان‌پذیر شده بود؛ این در حالی بود که با تغییر شرایط و بر اثر اوج تحول و تکوین وقایع داخلی «سلاطین ترک با مردمی سروکار داشتند که از گرویدن به اسلام سرباز می‌زدند و ... ترجیح می‌دادند مذهب خود را حفظ کنند و در عوض خراج ... بپردازند تا بتوانند آزادانه به اعمال و شعائر دینی خود عمل کنند ...» (تقی زاده، ۱۳۹۲: الف: ۳۲، ۳۴). تقی زاده، علت واضح دیگر بی‌تسامحی ترکان را اعتقاد به عقیده جبر و آیین اشعری فرض می‌کند و افسوس می‌خورد با ورود این خیالات آسیب‌زای

جبری در ذهن سلاطین ترک، تقریباً بیشتر آنچه از «تقویت اراده و قدرت عزم انسانی» در ایران قدیم و میان اذهان ایرانیان بود متروک شد. تأسّف او بر این است که با حکومت ترکان، آئین جبر در ایران به کلی برخلاف «عقیده فاعل مختاربودن انسان» سعی بلیغ کرد و از آثار انحطاط و بی‌اخلاقی شد(همان: ۳، ۳۷). نمی‌توان با قطعیت ادعان داشت که عقیده جبر از آئین ابوالحسن اشعری منشأ گرفته بود و با آن مطابقت داشت؛ لذا بر این نظر شووینیسمی تقی‌زاده در باب مقایسه آئین جبر دوران اسلامی با ذهنیت و «عقیده فاعل مختاربودن» ایرانیان قدیم می‌توان خرده گرفت؛ وی هر چند در آثار خود بر «شووینیسیم»، «وطن‌پسندی کاذب» و «ملت‌پرستی افراطی» می‌تازد، اما تفکرش در این مواجهه (تقابل تفکر ایرانیان با دوران اسلامی) با اغراق ملّی‌گرایانه همراه است؛ زیرا به‌خوبی بر عقاید زروانی عهد ساسانی آگاه است(همان: ۱۴).

#### ۵-۲. تقدّم بینش هندی بر تفکر یونانی

در کنار اقوام بیگانه، او به مقوله استیلای تفکر هندی بر بینش یونانی در تبیین انحطاط نیز توجه کرده است(سرمقاله‌های کاوه، تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۸۴ و ۲۸۵). تمدن علمی یونان را بخشی از مراحل، مدارج و عالی‌ترین درجه تمدن بشری از آغاز تاریخ تا پس از رنسانس دانسته است. ترقی یونان را زائیده روح و عقل و فعالیت فکری و علمی قومی دانسته که به هلن نام‌بردار است؛ به باور او این نهضت علمی، مدنی، ادبی، فکری و عقلی از عصر ثالس و فیاغورث، تعالی گرفت و علم و صنعت نواحی عالم را تحت‌الشعاع قرار داد(تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۳۵، ۱۰۰، ۱۸۱؛ تقی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۵۴). در خطابه‌ای آورده است: «... تمدن به معنی کامل آنکه با علم توأم است از یونان به‌ظهور آمده ... ما شرقیان ... مدیون آن تمدن هستیم ...»(تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۲۷-۳۲۹)؛ هرچند از نظر وی، ایران بعد از اسلام بیشتر در معرض نفوذ استیلای قوم یونانی قرار گرفت، اما نکته‌ای که به آن بی‌توجه است، برخی روایت‌های اثبات‌نشده‌اند که نظر وی را رد می‌کنند؛ این روایت‌ها نشان می‌دهند که برخی یونانیان در پایه‌گذاری فلسفه خود تحت‌تأثیر حکمای ایرانی بوده‌اند. روایت‌ها مبین این هستند که قرن‌ها پس از افلاطون، بار دیگر پرچم «احیای حکم خسروانی» با بازگشتی دلیرانه به سرچشمه‌های فرزاندگی ایران باستان در «غیریت» با فلسفه یونانی به اهتزاز درآمد(تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۹۲-۹۴).

ایران نزدیک به هشتاد سال مستقیم و قریب چهارونیم قرن غیرمستقیم در زیر نفوذ مدنی یونانیان بود (تقی زاده، ۱۳۹۳ الف: ۱۰۱). تقی زاده که «یونانی پرستی» (زارع، ۱۴۰۱: ۴۷ و ۴۸؛ تقی زاده، ۱۳۸۸: ۳۱ و ۳۲، ۱۵۸ و ۱۵۹، ۵۹ و ۶۰، ۲۱-۲۶) در روح و فکر او موج می زند برای تغییرات زبان و آداب و رسوم ایران در چیرگی که یونانیان در پیش از اسلام بر ایران داشتند به دیده مثبت می نگرد (تقی زاده، ۱۳۹۴: ۳۳۱). با آنکه او از این تغییرات به نیکی یاد می کند، اما افتخار می کند تسلط یونانیان با وجود طول مدت آن، نفوذ عمیقی در ایران نکرد؛ به طوری که ایرانیان توانستند استقلال مدنی، قومی و زبانی و آداب خود را حفظ کنند (جوادی، ۱۴۰۰: ۴۱۱). در شکل گیری و استقلال تمدن ایرانی-اسلامی نیز نقش علوم و فنون یونانیان و انتشار کتاب های آنها در قدرت روحی و معنوی مسلمانان و ایرانیان را مهم ارزیابی می کند. راز پیدایش، ترقی و درخشش تمدن ایرانی-اسلامی از نظر وی چیزی نبوده و نیست، جز اثرپذیری از همان تمدن یونان (تقی زاده، ۱۳۹۶: ۳۷)؛ البته او از فتوحات اسکندر و صدمات آن به مدنیت اصلی ایران غافل نیست، اما به نظر وی نه تنها مُخَرَّب ترقی نشد؛ بلکه نیروی مُساعَدی نیز شد، به گونه ای که آشنایی مسلمانان و ایرانیان از طریق ترجمه کتب یونانی ابزاری برای رونق و انتشار علوم و تمدن شد و حکما و علمای زیادی تربیت کرد (همان: ۶۷). او برخلاف باستان گرایان افراطی که عمداً سعی دارند تاریخ ایران را به بیست هزار سال پیش ببرند (همان: ۹۶) سرزمین یونان را سرچشمه اصلی علم و تمدن بشری می داند (همان: ۷۰-۷۱؛ تقی زاده، ۱۳۹۳ الف: ۷۶). سرمقاله او در مجله کاوه ترجمان این نگرش او در برابر مخالفان خویش است. در این سرمقاله در پاسخ به مخالفان سرشار از خودپسندی های ناسیونالیستی، مواضع خود در قبال سهم تمدن یونان در پیشرفت بشریت را تکرار می کند (تقی زاده، ۱۳۹۴: ۱۸۲)؛ با این حال، بنابر دریافت ناقص خود در افکارش نیز تناقضاتی رخ نموده است (همان: ۱۹۲)؛ با وجود این تناقض، چرا و چه شد که آن بینش یونانی که در تمدن درخشان قرون دو تا هفت سهم داشت به افول روی می آورد؟ وی در برابر بینش علمی، جسمانی، مادی و عقلی یونان، فلسفه و همی هند را قرار می دهد. برای تفهیم بهتر تفاوت های این دو نوع تفکر، تقی زاده در سلسله مقالاتی بر آن شد که مصادیقی از تفکر خردگرایی غرب را در برابر تفکر سنتی شرق بگذارد. او

نشان داد که چگونه بینش شرقی بیشتر خرافی و سست‌پایه و تفکر غربی عقلانی و مستدل بوده است (همان: ۲۹۴ و ۲۹۵).

به صراحت همان‌گونه که نزدیک‌شدن به بینش یونانی را که سیر استیلای ملل غرب است، توصیه می‌کند، دوری از بینش هندی را که طریقه سیر در مدارج روحانی است، نیز لازم می‌شمرد (تقی‌زاده، ۱۳۹۳: ب: ۷۶). گمان وی این بود که تفاوت گوهرین میان بینش شرق و غرب در کار است؛ آن یکی وهم و حس و خیالات و سیر در ماورای طبیعت را راهنمای خود ساخته و این یکی عقل و منطق و قیاس و برهان را (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۴). به تعبیر یکی از پژوهشگران، در جوامع شرقی، حقیقتی واحد از سوی ذاتی الهی از راه گوش به دل انسان شرقی نفوذ می‌کند و در جامعه غربی، حقایقی متکثر از راه مشاهده و چشم به عقل انسان می‌رسد (غفاری‌فرد، ۱۳۹۳: ۹۰). طبعاً در نگاه وی، فلسفه شرقی واقعیتی است که در عمل به انحطاط و درگیری‌های مذهبی و تفکر غربی به موفقیت‌های شگرف و بزرگ در علم و عمل می‌انجامد (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۳ و ۱۷۴). پیامد اساسی همین شناخت‌شناسی است که وی راز اختلاف میان ملل مغرب و مشرق را در «طریقه تفکر و تصور و نظر» و آسمانی‌بودن فلسفه شرقی و زمینی‌بودن تفکر یونانی می‌داند (همان: ۱۷۱). منشأ اساسی دوگانگی تفکر یونانی بر بینش هندی را که به‌مرور مانند «دو خط مستقیم غیرمتوازی» از یکدیگر فاصله گرفتند چه بود؟ او آغاز تجدّد فکری و انقلاب علمی اروپا را عامل مهم ریشه‌دارترشدن این دوگانگی می‌داند. او گمان می‌کند که فرق بینش مشرقی با بینش مغربی علاوه بر انقلاب علمی اروپا همانا «استیلای سلیقه یا فلسفه هندی در میان ملل آریائی و بعدها ملل سامی مشرق و نفوذ اساسی آن در روح این اقوام از یک طرف و همچنین نفوذ و انتشار رسوم و آداب و شکل زندگی و تفکر و تمدن و سایر اوضاع اجتماعی یونان در میان رومی‌ها و وارثین آن‌ها از ملل لاتین و ژرمن و غیره از طرف دیگر بوده است» (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۲۸)؛ در عین توجه به شرایط تاریخی، جغرافیائی و نژادی مشرق زمین و انتقال تمدن یونانی به روم و سپس سلطه روم بر اروپا در قرون بعدی، برمایه هندی تمدن و بینش ایرانی، اختلاف و چیرگی بینش هندی بر تفکر یونانی را به «مایه تمدن ذاتی» یا «سرچشمه هندی» و «خصومت سیاسی» و «جنگ‌های تاریخی»

ایران و یونان نسبت می‌دهد (میلانی، همان: ۱۷۴). از نظر او علاوه بر اسباب سیاسی، آنچه رنگ بینش شرقی و غربی را کاملاً مختلف کرده، انتشار دین مسیحی در مغرب زمین بود. این دین مشرقی از آنجا که اساس آن با خیالات یونانی نمی‌ساخت، بدین جهت مدّتی فلسفه یونانی را که فلسفه کفر می‌شمرد تکفیر و طرد کرد؛ اما به واسطه انتقال آن از مشرق به مغرب و استحاله‌اش به اقتضای تأثیر طبیعت دینداران به آن دین به تدریج کسوت یونانی گرفت (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۲۸). او در تبیین خود از چیرگی بینش هندی بر تفکر یونانی به جنگ‌های رومیان با اشکانیان که به نفرت از هلنیسم و احیای علم، حکمت و تمدن ایرانی منجر شد، تأکید دارد (همان: ۳۳۰ و ۳۳۱).

از نگاه وی جدا از هلنیسم‌ستیزی اشکانیان و احیای اندیشه و فرهنگ ایرانی عصر ساسانی (همان: ۳۲۸ و ۳۲۹)، دوری از علوم و آداب ملل مسیحی اروپا، ایرانیان را از راه یافتن به طریقه بینش یونانی بازداشت و از «حقیقت و جوب طلب علم غافل گذاشت» (همان: ۳۳۱). او سیاست مذهبی دولت ساسانی با اقلیت مسیحی و دوری کردن از علوم و آداب مسیحی را در تیرگی روابط سیاسی و قطع روابط علمی و مدنی ایران و یونان مؤثر می‌داند؛ چنانکه قطع روابط علمی و مدنی، ایران را از «سرچشمه نور معرفت و خورشید تربیت عالم» برید و تعصبی در میان ایرانیان ایجاد کرد که نفرت از یونانیان را به دوران اسلامی انتقال داد و کسب علوم و معرفت یونانی را نیز مشکل کرد (تقی‌زاده، ۱۳۹۳: ۷۶). با توجه به اینکه تقی‌زاده قدرتمندی غرب را در برتری فکری آن‌ها می‌دانست و علت این برتری را با طریقه «برهان ائی» و مقوله بینش یونانی تبیین می‌کرد، بر فاصله گرفتن از «طریقه لمی» و بینش هندی به عنوان راهکار ترقی ایران تأکید می‌کرد (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۳۱-۳۳۴).

بنابراین، از ویژگی عدم کاربرد عملی بینش سنتی هندی در ایران و ضرورت تردید به روش و نظریه‌های شناخت شرقی سخن گفت؛ این سخنان او بی‌شبهت به نوشته‌های فرانسیس بیکن هم نیست (همان: ۳۳۰ و ۳۳۱). تقی‌زاده با آگاهی نسبی خود از اندیشه‌های فلاسفه غربی و با وقوف بر ماهیت بینش یونانی، بهره‌گیری مادی و دستیابی به قدرت و ترقی را از مهم‌ترین کارکردهای بینش غربی می‌داند؛ از همین رو، در روند برنامه‌ریزی‌های اجتماعی نه تنها، از تقدم نوسازی فرهنگی بر نوسازی سیاسی به عنوان ریشه و بنیان پایدار

هر توسعه سیاسی سخن می‌راند؛ بلکه راه‌هایی ایران را تنها در پذیرش به غرب و بینش غربی جست‌وجو می‌کرد. در انتقاد از درک و تحلیل آسیب‌شناسی تقی‌زاده باید گفت که تصویری که وی از شرق در ذهن دارد روایتی کاملاً اروپایی است. وی با ذهن دوگانه‌اندیش شرقی و غربی، بینش شرقی را سیاه سیاه و تفکر غربی را سفید سفید به تصویر می‌کشد. میان این دو شق، شق سوم برای تقی‌زاده وجود نداشت؛ او درک علمی و تحلیل جدی از تفاوت بینش شرقی - غربی ندارد و کُل بحثش تنها و بیشتر در رد بینش شرقی است. تبیینی که بعدها، برخی از ناسیونالیست‌های مذهبی در کشورهای اسلامی، به‌عنوان حربه‌ای بر ضد مدرنیته و غرب استفاده کردند. به اعتقاد ما، تقی‌زاده با پذیرش و متضاد دانستن ذات شرقی با ذات غربی، با ساده‌انگاری تمام به فکر غربی کردن بینش شرقی افتاد. نقد تبیین «دوپاره‌انگار» تقی‌زاده از انحطاط و فراتر رفتن از آن، یکی از راه‌هایی است که می‌تواند سبب آشتی فرهنگ‌ها در فرایند تحقق مدرنیته در کشورهای غیرغربی شود.

### ۳-۵. بیسوادی عامه

مواجهه با «بی‌سوادی عمومی» از مهم‌ترین دغدغه‌هایی است که از سوی بیشتر منورالفکران دوران قاجار ارائه شد. اندیشه مبارزه با بی‌سوادی تا زمان ناصرالدین‌شاه جایی در اندیشه ناسیونالیست‌ها نداشت. اقداماتی نیز که از سوی دولت‌مردان در خصوص باسواد کردن مردم صورت گرفت از ترجمه چند کتاب و تأسیس چند مدرسه فراتر نرفت. به تدریج، با افزایش آگاهی ایرانیان از تمدن جدید و انباشت مسئله عقب‌ماندگی اندیشه عوام‌بودن مردم در افکار ناسیونالیست‌های دوره ناصری بروز کرد. از این دوره به بعد، دغدغه بیسوادی عامه در بین رجال دولتی و طیف‌های مختلف ناسیونالیسم با روند روبه‌رشدی مواجه شد. در مجموع از پسامشروطیت تا پایان حکومت پهلوی، گونه‌های مختلف ناسیونالیستی نقش مهمی در گفتارهای انتقادی در مواجهه با بیسوادی عمومی ایفا کردند (همان: ۳۲۸؛ میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۱ و ۱۷۳). مجله کاوه یکی از مهم‌ترین محفل‌های منورالفکری و انتقادی بود که «بودن از عوام» را بلای واپس‌ماندگی معرفی می‌کرد. مجله مزبور، آنجا که سیاهه‌ای از علائم عقب‌ماندگی اجتماعی را ارائه می‌دهد، مهم‌ترین «بلیه» جامعه ایران را «بیسوادگی عامه» می‌دانست (لوفان‌باومر، ۱۳۸۵: ۴۴۹، ۵۰۳).

پرسش این است چرا تقی‌زاده باوجود آنکه به منشأ یگانه‌ای در ترقی و تنزّل ملل باور ندارد، اما علت‌العلل بدبختی و ذلت را در جهل عمومی می‌داند؟ او معتقد است اگر سعی کنیم که برای این مسئله یک علت‌العلل کشف کنیم، به خطا رفته‌ایم، اما برای وی بعضی اسباب مهم‌تر و بعضی در درجه دوم و سوم واقع می‌شوند؛ بنابراین علل اساسی را به «جلی و خفی» تقسیم می‌کند (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۹۵). آنچه برای تقی‌زاده از علل اساسی عقب‌ماندگی ایران می‌تواند باشد، جهل عمومی است. مقصود وی درست آن چیزی است که در اصطلاح آن را «عوام‌بودن مردم» گویند (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۶ و ۱۷۷). او از تحلیل افرادی که در دوره قاجاریه به سنتی‌بودن وضعیت علوم، آموزش و تربیت اشاره کرده بودند، آگاهی داشت (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۸۴ و ۱۸۵). او می‌دانست که حوزه‌های مختلف جامعه در دوره قاجاریه، ساختاری کهنه داشتند؛ همان‌طور که نظام سیاسی ایران را در تداوم تاریخی خود، بر اساس اندیشه‌های سنتی استوار می‌دانست، شاهد این کهنگی و تداوم در نظام آموزشی نیز بود و آگاه بود که با احاطه تمدن جدید بر جهان و ورود ناخواسته این تمدن به ایران، نظام آموزشی که در دوره‌های تاریخی پیش‌تر، چندان با انتقاد و مشکلی مواجه نبود، پس از مواجهه با تمدن جدید به سرعت ناکارآمدی خود را بروز داده و از توان رقابت بازمانده است (همان: ۱۹۴)؛ به همین جهت با وجود اصلاحات و نوسازی در ساختار آموزشی، وضعیت علم و دانش ایران در اواخر دوره قاجاریه را همچنان سنتی و در تداوم میراث گذشته می‌دانست و با وجود اقداماتی نیز که از سوی دولت برای ترجمه و اخذ علوم و فنون جدید و اعزام دانشجو به خارج صورت گرفته بود، نظام آموزشی ایران در بین توده مردم عمومیت نداشت و آموزشی هم که وجود داشت، بیشتر به خواندن و نوشتن محدود بود (مالکم، بی‌تا: ۱۹۱ و ۱۹۲، ۲۰۶). در دوره مشروطیت نیز با وجود توجه قانون اساسی مشروطه به مسئله تعلیم و تربیت عمومی و با وجود اقدامات متعدد و قابل توجهی که در عرصه تعلیم و تربیت در اواخر دوره قاجاریه شد، تا اوایل دوره رضاشاه آموزش ابتدایی در سراسر کشور عمومیت نیافت (همان: ۱۹۱ و ۱۹۲، ۲۰۶). بی‌سوادی عمومی و بی‌خبری چنان چشم جامعه را نابینا و قدرت تشخیص آن را گرفته بود، که تقی‌زاده در عصر خود بر آن باور است که: «... که ما در ظلمت زندگی می‌کنیم و مرکز نور و منبع روشنایی ممالک مغرب‌زمین است» (همان: ۱۹۱ و ۱۹۲، ۲۰۶).

در سرمقاله «بزرگ‌ترین بدبختی ایران» در مجله کاوه، سرچشمه اصلی تمام نواقص و «علت‌العلل» و «المعایب» را بی‌سوادی عامه دانست (تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۵۳). پرسش این است که اساساً اصلی‌ترین عواملی که از نظر تقی‌زاده ما را در این زمینه از ترقی بازداشته است، چیست؟ بی‌گمان آنچه او را متوجه بی‌سوادی عامه کرده بود، آگاهی‌های وی از مُفت‌خوری حِرَفِ «درویش‌ها، طبقه جن‌گیر و رمال و دعانویس»، اوهام و خرافات جهل و تعصب، طبقه باسواد و مرفه‌الحال، وطن‌پرستان کاذب، جرایدِ عوام‌فریب، آخوندهای روزنامه‌نویس، مجتهدینِ عوام‌فریب، خودپسندی ملی، روضه‌خوان‌های سیاسی، آمیخته‌شدن حسّیات و هوس در علم حقیقی و بی‌توجهی به علوم جدید بود؛ لذا «طبقه باسواد و مرفه‌الحال» و وطن‌پرستان افراطی که در پی منافع شخصی نامشروع خود بوده و بیشتر شاگرد «مدرسه طبقه دوره استبدادی بزرگان و حکام ایران» بود که در جهل اجتماع سهم داشتند و آن‌ها را به انتقاد می‌گیرد (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۱۷ و ۲۱۸).

در انتقاد از «تفاخرات بی‌معنی» و «حمیت جاهلیت» که از تمایلات کاذب طبقه «باسواد تمدن‌دوست» ناشی می‌شد می‌افزاید: «یک دسته وطن‌چی‌های فرانسه‌دان ... برگشته‌اند و دعوی علم و اطلاع دارند یک مشت مطالب موهومی در فضایل ملت خود ساخته باعث غفلت و ضلالت ملت ... شده‌اند ...» (همان: ۶۱، ۱۸۸-۱۹۳، ۲۱۱ و ۲۱۲). در اندیشه وی عامل بزرگ‌تر بازدارنده «بیسوادی عامه» مجتهدین سنت‌زده‌ای بودند که با کارهای بی‌اساس مذهبی، بیسوادی عمومی را هرچه بیشتر عمیق‌تر می‌کردند (همان: ۱۹۱). این طبقه ثمره‌ای جز ممانعت مردم از علم و معرفت، کورکردن ذهن عامه، دربندکردن قوای عقلی، دربندکردن خلاقیت‌های ذهنی، سوارشدن بر دوش مردم و گذاشتن «جُل و پالان تعبد» بر آن‌ها ندارند. او معتقد است، این مجتهدین «جامع شرایط عوام‌فریبی» از خود مردمی که آن‌ها را در جهل و ظلمت تعصب نگاه داشته‌اند، اجرت می‌گیرند و مانند «فرآشان غضب و اهل نسق» که برای شکنجه مردم از خودشان مزد و «خدمتانه» می‌گیرند. با اندکی دقت آشکار می‌شود که نگرش تقی‌زاده به مجتهدین در باب عوام‌کردن جامعه بیش از هر چیز متوجه مذهب شیعه و برخی از میراث‌ها و نمادهای آن به‌ویژه عاشورا و سایر عزاداری‌ها است که آشکارا جرأت طرح آن را ندارد؛

در واقع، نگرش وی در چهارچوب جهان بینی و مشخصاً در چهارچوب شریعت و سنت اسلامی تعریف و محدود نیست؛ در نتیجه، تنها به مجتهدین عوام فریب می تازد (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۷).

افزون بر آنکه به نقش مُدعیان سواد، وطن پرستان کاذب و مُجتهدین عوام فریب در تبیین بیسوادی عامه پرداخت، نتیجه بسیار مضحک و بیچّه گانه درد «عوام بودن مردم» را در کار سیاست نشان می دهد (تقی زاده، ۱۳۹۴: ۲۱۲ و ۲۱۳). نتایج بیسوادی عامه به تعبیر یکی از محققان، بستری برای رشد عوام زدگی و عوام گرایی (پوپولیسیم) را در ساختار قدرت سیاسی نیز فراهم آورده بود؛ چنانکه هیچ اراده ای که معطوف به پیشرفت در جامعه ایران باشد وجود نداشت؛ بر اساس پوپولیسیم و با اتّکای به آن هیچ گونه پیشرفت و حرکت اصیلی در جامعه نمی توانست شکل بگیرد. سیاست عوام آن روزگار ایران به «نمی دانم» سقراطی نرسیده و هنوز در نیافته بود که این سیاست است که باید در برابر علم و آگاهی زانوی ادب زده، درباره مسئله عقب افتادگی و بحران های عمیق اجتماعی و تاریخی به پرسش گری نشیند و برای باسواد کردن جامعه به تعیین مسیر پردازد (همان: ۲۰۹-۲۱۱)؛ بر اساس این تحلیل ها است که می توانیم تقی زاده را با بی سوادی عمومی موافق نینیم. او چون درد ملت را نادانی حاصل از بی سوادی تصوّر می کرد، بر آن است دوی این «درد مُزمن» را تجویز کند و فضای سیاسی و اجتماعی را آماده قدم به جاده بیداری و ترقی بگذارد (همان: ۱۹۷ و ۱۹۸، ۴۱ و ۴۲).

بنابراین، پس از طرح عوامل تعیین کننده ایران در مسیر بی سوادی عمومی، راهکارهایی نیز برای برون رفت از آن، نشان می دهد؛ به نظر وی دوی این درد اجتماعی آن است که: «به واسطه نشر حقایق علمی ایرانی را بر تهیدستی مادی و معنوی خود ملتفت ساخته ... که همّت کسب کمالات خارجی و عدم قناعت به بضاعت قلیل ... خود در وی به حرکت آید ... در اسباب خوشبختی ... بلاشک علم و تربیت عمومی درجه اوّل بلا اوّل را دارد و اعظم کلّ اسباب و عوامل است ...» (فراستخواه، ۱۳۹۷: ۹۳، ۹۸). او ضمن قائل بودن درمان درد بیسوادی عامه، باز به تبیین عوامل «عوام بودن مردم» پرداخته است و هسته اصلی این بیماری را «آفت خودپسندی ملی» و «بازار خودستایی» معرفی می کند که با اغفال «روضه خوان های سیاسی»، «آخوندهای روزنامه نویس» و

«شعراى مؤلف» شیوع پیدا کرده است (قلی‌زاده، ۱۳۹۸: ۷۱). نقد وارده بر اندیشه وی این است که وجهی از راهکارش متأثر از افکار ناسیونالیست‌های پیش از مشروطیت و برخی از تحولات جهانی و اصلاحات کشورهای آسیایی بود. او گذشته از رهیافت‌های تاریخی و جامعه‌شناختی، از عقلانیت و دانش‌های جدید نیز بهره می‌گرفت و تا حد زیادی تحت منظومه فکری روشن‌فکران سکولار عصر ناصری نیز بود و در نقد بی‌سوادی عامه سخت مرعوب دنیای جدید غرب و علومش بود و از این منظر نه تنها مسائل دینی و مذهبی ایرانی‌ها را قابل نقد، بلکه حتی قابل تغییر می‌دانست؛ به این خاطر او به نقد برخی از رفتارها و باورهای دینی ایرانی‌ها تأکید می‌کرد (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۹۲، ۱۹۴ و ۱۹۵).

او راهکاری عملی و منطبق با فرهنگ بومی و ملی ایران برای باسوادکردن مردم ارائه نداده است که بتواند بر پایه الگویی متفاوت از غرب، گام به گام موقعیت توده‌های عوام را ارتقا دهد. راهکاری نیز که مطرح می‌شود، در مرحله کسب علم و آداب انسانیت تمدن جدید و اجرای آن با نقص مواجه بود و نمی‌توانست باعث قدرتمندی ایران و یا موتور محرکه ترقی جامعه باشد. علت این امر و این مشکل، تناسب‌نداشتن این راهکار با ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران بود. این عدم-تناسب، نقص‌های راهکار او را از نسبت بی‌سوادی عامه و کسب علم و آداب انسانیت جدید آشکار می‌کند؛ به‌سخن دیگر، آداب انسانیت جدید و ایده علم، ابزاری در خدمت اندیشه و فلسفه و نگرش خاصی بود. علوم جدید و ایده علم‌آموزی از سویی در متن تحولات و فرایندهای درهم‌تنیده و هماهنگ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به وجود آمده بودند و از سوی دیگر در کنار تحولات و فرایندهای هماهنگ با خود در ترقی اروپا نقش‌آفرینی کرده بودند. نقص راهکار و تبیین تقی‌زاده، به فقر تئوریک و فلسفی وی برمی‌گردد که ترقی را حاصل مجموعه تحولات و فرایندهای درهم‌تنیده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی نمی‌بیند. او بدون در نظر گرفتن کلیت امر ترقی و جامعیت تمدن جدید و ایده علوم، از پیکره منسجم تمدن جدید جداگانه و بدون الزام‌های آن به‌عنوان راهکار برای جامعه‌ای توصیه می‌کند که آمادگی دریافت و به‌کارگیری آن را نداشت.

#### ۵-۴. اسیری و پستی حالت اجتماعی نسوان

زنان در سراسر تاریخ میانه ایران از منظر ساختارگرایانه، به علت وجود ساختارهای اجتماعی و سیاسی پدرسالارانه و مردسالارانه، بیشتر جایگاه فروتری نسبت به مردان داشتند. زمینه ساختاری دیگر را باید در تفاسیر خاص از اسلام نسبت به زنان جست و جو کرد؛ گذشته از این عوامل ساختاری، منابع تاریخی، زنان را شایسته نام بردن نمی دانستند و شرق شناسی تصویری تک بُعدی از زنان در اختیارمان می گذارد (همان: ۱۹۰، ۱۹۲ و ۱۹۳). پستی حالت زنان دوره قاجار نیز، فارغ از تأثیر این سه عامل نبود. در اواخر سده ۱۷م، متفکرانی بودند که با مشاهده سلطه روزافزون کشورهای بیگانه دچار نگرانی شدند. در تبیین این مسئله، عده ای در کنار سایر علت های انحطاط، با استدلال های محکم وضعیّت زنان مسلمان را مسبب این وضع پنداشتند. آن ها کوشیدند با اصلاح و تفسیر احکام مذهبی این وضع را علاج کنند. این رویکرد در سده ۱۹م در تاریخ تفکر ایران و اسلام و در میان سنخ های مختلف ناسیونالیسم دنبال شد (تقی زاده، ۱۳۹۲: ۸۴؛ کریمی، ۱۳۹۵: ۲۶، ۲۹، ۳۱). علاقه تقی زاده به «آزادی سیاسی و حرّیت نسوان» شوق ترقی و تمدن آن ها را به یکی از چالش های پیش روی او قرار داد (همان: ۲۱). این موضوع به عنوان عامل عقب ماندگی برای گروهی از مردان در نابرابری در ارث، شهادت و دیه، نبودن تربیت و اسارت آنان، بی سوادی زنان، تعصبات کور، خرید و فروش آنان، مسئله پوشش و حجاب و ... تبیین شده بود. در عطف به «پستی حالت اجتماعی زنان» ایرانی، باید گفت که در انقلاب مشروطیت «تربیت و آزادی» شرط اساسی استقلال و پیشرفت ایران پنداشته شد. در گفت و گوها و کشمکش های دوره انقلاب، زنان فرنگ الگوهای پسندیده و ناپسندیده ای را برای مشروطه خواهان و مشروطه خواهان فراهم آوردند؛ حتی یکی از خواتین در عریضه ای زنان علم آموخته فرنگ را با زنان بی سواد ایران مقایسه کرد (نوری، ۱۳۶۲: ۲۸۷). گفتمان های متفاوت و گاه متضاد ملی و اسلامی، مشروطه خواه و مشروطه طلب، غرب ستا و غرب ستیز همه هم زمان نگران زن ایرانی بودند. با پیروزی نهضت مشروطیت موضوع حقوق زنان از مسائل جنجال برانگیز دوره مجلس اول بود. جناح سنتی و مشروطه خواهان از متحوّل شدن جایگاه اجتماعی زنان واهمه داشت (تقی زاده، ۱۳۹۶: ۱۸۲؛ تقی زاده، ۱۳۹۴:

(۲۲۶). در تقابل با جناح سنتی، ملی‌گرایان را باید نقطه عطفی در توجه به وضعیت زنان به‌شمار آورد. با علاقه‌ای که تقی‌زاده برای آزادی زنان نشان داد، این مسئله در نوشته‌های وی بازتاب یافت. البته او ایران قدیم در رسانیدن زنان نامدار به علم را عقیم‌شده نمی‌بیند (نوری، همان: ۲۸۷)؛ با این حال، او چون درد ملت را در حالت پستی زنان تصور می‌کرد، به تحوّل یافتن و تغییر آنان اهمیت می‌داد. سؤال این است که از نظر او چه عواملی زنان را در حالت پست اجتماعی نگه داشته بود؟ روند آزادی و به‌دست‌آوردن مقام شایسته و مستقل زنان، از نگاه تقی‌زاده با چه سازوکار و به چه وسیله‌ای می‌توانست تحقق پیدا کند؟ تقی‌زاده پایه «تربیت و معرفت نسوان» را یکی از فقرات بدبختی زن‌ها می‌داند. وی منشأ ذلت و بدبختی را دختران تربیت‌شده بی‌خبری در نظر گرفته است، که مردم تهران را درجه تربیت و میزان تمدن ایران قرار می‌دهند؛ در حالی که بدبختانه مردمان بروجرد، لرستان، کرمان، همدان و ... که از پایین شهر تهران خبر ندارند (تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۷۳؛ توکلی‌طرقی، ۱۳۸۲: ۱۳۱).

از فقرات دیگری که او در پستی وضعیت زنان به آن نقد دارد، خرافات و تقلیدهای ناآگاهانه‌ای است که ابداً اساس علمی و دینی ندارد. در این زمینه، روضه‌خوان‌ها، راست‌کیشان و علمای متعصبی که با مانع ایجاد کردن در باسواد شدن زنان، آن‌ها را در زندان جهل و طلسم بدبختی نگه داشتند، را بی‌تقصیر نمی‌داند (تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۷۲). او «تعصبات جاهلیت» که اساس آن را به‌ناحق روی دین گذاشته‌اند، طلسم آهنینی می‌داند که در مقابل تربیت و آزادی زن‌ها کشیده شده است. به اعتقاد او چون مسلمان‌ها این تعصبات جاهلانه را بر اساس دین تفسیر کرده‌اند، شکستن آن بسیار دشوار شده است؛ چنانکه حالت زن ایرانی به حدی پست است که از «کنیز زرخرید» و «دواب بارکش» بدتر شد. زنان در چنان حالتی قرار گرفتند که وی از آن‌ها به «فَلَجِ شِیقَى» تعبیر می‌کند (همان: ۷۳ و ۷۴)؛ از جمله فقره‌های دیگر که تقی‌زاده بر نقش آن در پستی وضعیت زن‌ها نام می‌برد، نگرش‌هایی است که موجبات میل به عقیده عدم‌تساوی زن و مرد در بدن، حقوق و وظائف اجتماعی را فراهم کرده است. همان نگرش‌هایی که «طبیعت معتاد کهنه‌پرست» ممالک مسلمان از آن به «فرق مزاجی و جسمانی» تعبیر کرده بودند (همان: ۷۸).

در مواجهه و تقابل با این منطق، زن را نیز مثل مرد دارای تمام صفات و کمالات انسانی معرفی می کند. وی دلایل «نیش غولی» طلبانه و بدون مدّعی کهنه پرستان تاریک اندیش را در این امر بیشتر می بیند. تلقی یا نگاه تحقیرآمیز به زن در ایران زمانه او، صرفاً متأثر از نگرش های دینی نبود؛ بلکه تعصبات جاهلانه و مجموعه ای از عوامل فرهنگی و اجتماعی در شکل دهی به آن دخالت داشتند. از این حیث، وی می دانست انگاره تک جنسیتی و زوایای علم طبّ مذهبی و عوامل اجتماعی و فرهنگی برای سده ها معیار توصیف بدن آدمی بود. انگاره تک جنسیتی در واقع نمایش دهنده روندهای فرهنگی جامعه اواخر عصر قاجار بود. در این نظام فرهنگی، مرد معیار سنجش همه چیز بود و زنان حتی به عنوان یک مقوله هستی شناختی در این دنیا نقشی نداشتند (تقی زاده، ۱۳۹۴: ۲۰۰، ۲۳۱)؛ با وجود این، مورد تأکید قرار گرفتن تفاوت نه چندان زیاد زن و مرد، در تفکر تقی زاده نیز اصالت نداشت؛ زیرا می دانیم در پژوهش های مربوط به زنان عصر صفوی، در فرهنگ و ساختارهای چادر نشین و قبیله ای آن ها، تفاوت چندانی بین زن و مرد وجود ندارد. حتی در آن دوره بسیاری از مسئولیت های به ظاهر مردانه به زنان وانهاده می شد (همان: ۲۲۵-۲۲۶).

تقی زاده در واکاوی علل موجدۀ پست شدن ارزش زنان به قدرت طبع شعرا و طعن و نکوهش آن ها نیز پرداخته است. برای او شکی نیست که قسمت مهمی از وضعیت اجتماعی زنان در مسیر تاریخ به واسطه شعر ایجاد شده است؛ از نگاه او به دو جهت شعرا بیش از دیگران در پست کردن وضعیت زنان تلاش داشته اند: نخست آنکه آن ها کلید ترویج و پرورش انواع عشق و محبت را از راه های خوب برگردانیده و کثافتاتی را به آن حس لطیف و جوهر پاک مخلوط کرده اند. دوم آنکه شعرا قدرت طبع خود را در پست کردن ارزش زن و طعن و نکوهش به آن جنس صرف کرده و سرمایه عظیمی از ضلالت عامه انباشته و اخلاق ملت را به راه بد و ضد تمدن کشیده اند (همان: ۲۲۶).

تقی زاده با تبیین زمینه های حالت پستی و خوار زنان جامعه ایران، یکی از قدم های مهم را تربیت، تعلیم و اصلاح زنان به اصول جدید و مخصوصاً «تربیت اخلاقی و حفظ الصحه- ای» و ترقی دادن پایه معرفت زن ها می داند (تقی زاده، ۱۳۹۲ الف: ۷۷ و ۷۸؛ کریمی، ۱۳۹۵: ۱۱۱ و ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۲-۱۲۴؛ تقی زاده، ۱۳۹۴: ۲۲۶). مقدمه این شروط را اوضاع حالیه

امیدبخشی می‌داند که در ایران پیش آمده و ثبات و قدرت حکومت و بسط امنیت و اصلاحات مالی را فراهم کرده است (کریمی، همان: ۱۵۰ و ۱۵۱). برای رسیدن به آزادی و حقوق انسانی، او «واجب کفائی» می‌پندارد که زن‌های تربیت‌شده باید علم و تربیت را به جدیت و پشتکار در میان خود و هم‌جنسان جاهل، پست و فقیر نشر دهند (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۲۸). برای شکستن «طلسم جهل و تعصب»، گذشته از «واجب کفائی»، «واجب عینی» می‌داند که در این راه نیز مانند همه جای عالم فرقه‌ای از مردهای بیدار پیش‌قدم شوند. بزرگ‌ترین مسئولیت و تکلیف مردهایی که وجداناً در مقابل تاریخ بار سنگین جهاد در راه بیدار کردن زن‌ها به مشامشان رسیده است، این می‌داند که باید: «مشعل عمل و تربیت را برداشته به گوشه‌های تاریک و پس‌کوچه‌های فقرا رفته و در به‌در گشته نور تربیت را منتشر کنند» (تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۷۱ و ۷۲، ۷۴ و ۷۵).

مطالب مطرح‌شده از سوی او در این زمینه بیشتر ایدئولوژیک است تا آکادمیک، اما در هر صورت با اشراف به محیط و زمانه خود، بسیاری از عوامل عقب‌ماندگی اجتماعی را به‌جای آنکه در حافظه بسپارد، فهمیده است. برای رهایی زنان، هر چند راهکارهایی را مطرح می‌کند، اما تلاش نمی‌کند برای بهبود وضعیت زنان به مسئله آن‌ها در همه ابعاد حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بپردازد. جدا از این امر، نه تنها چیزی از چگونگی کارکرد و مداخلات آن‌ها در نهضت‌های اجتماعی، اخلاقی، مذهبی، سیاسی، علمی و ادبی نگفته؛ بلکه الگوی رفتاری برای زن ایرانی و شرقی نیز نساخته است. در مجموع راهکارهایی عملی و منطبق با فرهنگ بومی و ملی ایران برای تربیت و آموزش زن‌ها و افزایش مشارکت آن‌ها در امور سیاسی و اجتماعی ارائه نداده است که بتواند بر پایه الگویی متفاوت از غرب ... موقعیت زن‌های ایرانی را ارتقا دهد؛ بلکه مسئله زن‌ها را تنها در حد طرح موضوع به‌عنوان ایستاری اجتماعی در پیوند جامعه ایران به تمدن غرب مطرح کرده است.

#### ۵-۵. فساد اخلاق

در ایران با وجود تلاش‌هایی که برای تحقق غلبه نیکی بر بدی انجام گرفته، فساد اخلاقی عمومی یکی از علل عیب، نقص و بدبختی بوده است. نظام شخصیت ایرانی بعد از مشروطه، از درون گرفتار اوضاع بحرانی بود. در این شرایط بخش کوچکی از

نخبگان و ناسیونالیست‌ها که واسطه‌های تغییر بودند، از یک سو آرزوی آزادی و تجدّد در سر داشتند، و از سوی دیگر، خواستار ثبات، نظم و امنیت بودند، اما مشکل این بود که این نظم مدرن و آزادمنشانه به دلیل خُلقیات سیاسی غالب از درون جامعه نمی‌تراوید (غفاری‌فرد، ۱۳۹۳: ۴۷؛ تقی‌زاده، ۱۳۸۶: ۸۱). در چنین بحبوحه‌ای، تقی‌زاده فساد بیش‌ازحد اخلاق مردم ایران را به‌گونه‌ای معرفی می‌کند که گویا ملت را به راه بد و ضدّ تمدّن کشیده است. به‌واسطه چه گزارش‌های تاریخی او چنین تلقی و تبیینی از فساد اخلاقی ایرانیان داشت؟ (غفاری‌فرد، همان: ۵۰ و ۵۱؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۷۹، ۱۷۷؛ فراستخواه، ۱۴۰۰: ۳۵۱ و ۳۵۲). برای پاسخ به این مسئله و فهم آن با رجوع به علل سقوط امپراتوری ساسانی به زمینه‌های سستی اخلاقی آن عصر می‌پردازد. با تبیین او متوجّه می‌شویم که «سستی و اختلال و انحطاط» در اخلاق عمومی اواخر عصر ساسانی، میل مزمن و روند غالب بوده است؛ در واقع، از نگاه او انحطاط اخلاقی از واقعیت‌های زیست تاریخی پادشاهان ساسانی و در نتیجه قتل شاهزادگان، استوارنبودن مملکت‌داری، نظم و عدالت نشئت می‌یافت، شکل می‌گرفت، انتقال پیدا می‌کرد و نهادینه می‌شد. انحطاط اخلاقی نه تنها پایه کشورداری بود و طبقه عالی شهرنشین ایرانی را درگیر خود می‌کرد؛ بلکه ناگزیر موجب فراگیرشدن دزدی کارگزاران حکومت و دروغ‌گفتن همه طبقات مردم می‌شد؛ به‌این ترتیب، تباهی اخلاقی در نگاه تقی‌زاده علل تاریخی نیرومندی داشت و برای وی روشن است که شیوع این خُلقیات، یکی از سبب‌های انحطاط اخلاق مردم دوره ساسانی بوده و اخلاق عمومی را به‌کلی فاسد کرده است (غفاری‌فرد، همان: ۴۷؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۷۸ و ۷۹؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۱۷، ۲۴۸؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۳: ج: ۳۴۰ و ۳۴۱).

به باور او، این فساد اخلاقی تا عهد وی ادامه یافته و رواج زیادی پیدا کرده است. از نگاه وی یکی از صفات زشت که بدبختانه در مملکت ما رایج شده، آن چیزی است که پیش از مشروطیت به اسم «شیطان»، «ناقلا»، «حُقّه»، «پشت‌هم‌انداز» و «بدذات» بودن نامیده می‌شد؛ زیرا این صفات در ایران پس از مشروطیت و رواج بازار سیاست با نام درباریان و روحانیون بسیار پرحیله پیوند خورده بود، برای بهره‌بردن از آن «دیپلومات» بودن نام‌گذاری شد. تقی‌زاده در ادامه سرمقاله «فلانی خیلی دیپلومات شد» شیوع چنین

اخلاقی میان مردم عصر قاجار را، یکی از اسباب انقراض و انحطاط اخلاقی آنها می‌داند و اذعان می‌دارد که در آن دوره با رواج این عادت، اخلاق عمومی به کلی فاسد شد؛ چنانکه این خلق و خوی چنان تأثیری گذاشت که بعد از مشروطیت نیز رایج‌تر شد. او علت رواج این اخلاق را بیش از حد در رواج، تقلید و عامه شدن بازار سیاست بین‌الملل می‌بیند (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۵۰ و ۵۱، ۲۴۸؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۷۹، ۱۷۷).

از نگاه وی، این تشویق و تمجید عامه مردم از سیاست‌مداران ملی که تعریف آنها را شنیده بودند و آثار ترقی آنها را به «رأی‌العین» دیده بودند، موجبات تقلید را میان مردم فراهم کرد؛ از این رو، هرکسی تلاش می‌کرد که از دیگری «دیپلمات» تر و «حقه»‌بازتر باشد. این خود باعث تولید، پرورش و رواج صفت دروغ‌گوئی، اسباب‌چینی و دسیسه‌کاری شد و مردم را به سوی انحطاط اخلاقی برد (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۷۸ و ۷۹). به این ترتیب، اخلاق اجتماعی که به واسطه «تحسین و تقبیح عامه» یا «تشویق یا طعن عمومی» نشوونما یافته، رایج شده و پرورش یافته را نه تنها باعث عمده بی‌دوامی حکومت مرکزی و شدت «اسباب چینی و افلاش اخلاق و هرج و مرج امور» می‌داند؛ بلکه در متزلزل ساختن تاریخ ملت ما در روزگاران گذشته نیز مؤثر می‌بیند (تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۲۴۷ و ۲۴۸). عطف نظر عمیقی که تقی‌زاده به دیگر زمینه‌های انحطاط مبانی اخلاقی داشت، او را متوجه «استیلا پی‌درپی عرب، مغول و سلسله‌های مختلف ترک» و «ظلم مفرط داخلی» و «استبداد مطلق سلاطین قهار» کرد. او با تأکید بر جنگ‌های مستمر بیگانگان و استبداد درونی، معتقد است که این جنگ‌ها و ظلم‌ها روح مردم ایران را علیل و ذلیل کرده، قدرت اخلاقی آنها را درهم شکسته و قوای روحانی لازم برای استقامت در مقابل حوادث و ظلم را ضعیف ساخته است؛ این ذللی روحی، شکستگی اخلاقی و ضعف روحی در «خصائل شریفه روحی، حس شرافت و حیثیت فردی» و «حس استقلال فردی و جمعی و مردانگی» را نیز متزلزل کرده بود (تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۷۷-۷۹).

در نتیجه طول استیلا خارجی و استبداد در ایران چنانکه تقی‌زاده باور دارد حیثیت (کاراکتر) ضعیف شده و در میان افراد جامعه به‌طور عام و طبقه حاکم به‌شکل خاص، صفات نقیض آن غالب شده و از راه و رسم مردی، مردانگی، راستی و تقید به کردار نیک اثری نمانده است (همان: ۷۸)، اما در عقیده او رفع این نقیصه مهم، انحطاط

اخلاقی، چگونه و با چه سازوکاری میسر تواند باشد؟ او به مانند دیگر گردانندگان مجله کاوه و به تاسی از منادیان تجدد غرب، طالب نوعی رستاخیز اخلاقی، فرهنگی و نهادی بود (همان: ۷۷-۷۹؛ میلانی، همان: ۱۷۸)؛ بدین نحو که گذشته از تأثیر «تعلیمات اولیه و حکایات و داستان‌ها برای باسوادها» و «مواعظ و تعلیمات روحانی در طبقه عوام»، سه چهار وسیله را در شروع نهضتی برای پاک‌بازی و عفت اخلاقی در افراد و به تبع آن در جامعه، ضروری می‌دانست؛ نخستین اقدام را ایجاد مدارس ابتدائی و متوسطه و دارالمعلمین می‌داند؛ دوم «اصلاحی اساسی در طرز تعلیم طلاب علوم دینی و در صورت امکان تأسیس یک یا چند مدرسه بزرگی برای آنها که در آنها اصول دین به طور ساده و مجرد از حشو و زواید، و فقه مذهب جعفری و فقه مذاهب اربعه اهل سنت و مقداری از حکمت و کلام تعلیم شود...»؛ سوم اختصاص دادن بخشی از مدارس ابتدائی و متوسطه به فن حفظ‌الصحه و وسائل مصونیت از امراض؛ چهارم «تشکیل جمعیتی برای ترویج حیثیت، شرف و راستگویی و اجتناب از دروغ و دسیسه و نفاق و خودداری از مبالغه... چه در کلام و در عمل و در کتابت» (تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۷۷ و ۱۷۸؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۵۶ و ۳۵۷).

از نگاه وی کودکان و جوانانی که به واسطه این نهادها پرورش بیابند پایه اساسی و ستون استخوان فقرات اخلاق ملت می‌شوند؛ زیرا بدین اخلاق و با مجهزشدن به آن «دروغ نمی‌گویند، وسوسه و دسیسه و کار زیرجلی نمی‌کنند... تعارف و تملق بی‌جا نمی‌گویند، و راجی زیاد نمی‌کنند...» (تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۲۸۰ و ۲۸۱). دیدگاه او بدون فهم منطق ساختار و موقعیت واقع‌گرایانه نیست. ساختارها در ما نفوذ می‌کنند، موقعیت‌ها ما را در معرض «آنتروپی و لختی» قرار می‌دهند و در نتیجه، مشکلاتی برای اخلاقیات ما ایجاد می‌کنند (فراستخواه، همان: ۱۶۰). قطعاً وجوهی از پیشنهادهای تقی‌زاده و راه‌های عملی‌شدن آنها، اخذ و اقتباسی بود که محفل بناهای آزاد و فرقه «دوستان» یا «کویکرها» در انگلستان بر انقلاب اخلاقی به‌جای گذاشته بودند (تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۸۴).

اگر با رویکردی جامعه‌شناختی به پیشنهادهای تقی‌زاده پردازیم، می‌توان وی را از این حیث تا حدی یک ساختارگرا دانست تا یک عاملیت‌گرا؛ یعنی او نهادها را تعیین‌کننده بهبودی فساد اخلاقی می‌داند و برای تغییر این ساختارها می‌گوید از کجا

باید شروع کرد؟ به همین دلیل، بیشتر راهکارهایی که می‌دهد نیز عمدتاً بر تغییر ساختارها تأکید دارد؛ مانند ایجاد مدارس، دارالمعلمین، اصلاح اساسی در طرز تعلیم طلاب علوم دینی و ... در تحلیل نهایی، راهکار نجات‌بخش را با تأسیس مدارس در خود انسان‌ها می‌یابد (کلانی و دیگران، ۱۴۰۱).

تقی‌زاده به مانند تحلیلی که از برتری بینش غربی بر تفکر شرقی داشت، ساده‌انگارانه در امر آموزش در مدارس نیز باز دوگانه ذهنی غرب و شرق را می‌سازد؛ نمی‌توان از غرب تصویر مثبت و از شرق تصویر منفی داشت؛ ساده‌انگارانه است که صفات یک ملت را ذاتی بدانیم؛ زیرا صفات ناشی از زندگی جمعی است و با تغییر اوضاع، بهتر یا بدتر می‌شود (فراستخواه، ۱۳۹۷: ۲۷). بیشتر راهکارهای تقی‌زاده آموزشی و تک‌ساحتی‌اند؛ وی غافل از این است که باید تغییرات در تمام سطوح سیاسی، اجتماعی، آموزش و پرورش و خانواده صورت گیرد. درست است که اخلاق ایرانی در مسیر تاریخی‌اش بحث‌انگیز شده، اما نباید به این موضوع ذات‌باورانه نگریست. این امر به ایران و تمدن ایرانی-اسلامی اختصاص ندارد، همه جوامع کم‌وبیش ضعف‌هایی در اخلاق تاریخی و اجتماعی دارند. برخی شواهد در آثار تقی‌زاده مبنی بر ضعف‌هایی در اخلاق ایرانی نباید به نادیده گرفته شدن نقاط قوت بینجامد. گذشته از این، نمی‌شود مردم را «یک‌کاسه» کرد؛ باید به تفاوت رفتار در میان گروه‌های مختلف اجتماعی در دوره‌های متفاوت توجه کرد. تاریخ ایران یکسره تاریخ پیوستگی نیست و در آن انواع گسست‌ها روی داده است؛ تغییرات محیط، تحول پارادایم‌ها، تغییر تکنولوژی و متغیرهای جمعیت‌شناختی پی‌درپی در خلیقات ایرانی تأثیر گذاشته است (فراستخواه، همان: صص ۲۷ و ۲۸، ۲۳۳ و ۲۳۴؛ فراستخواه، ۱۴۰۰: ۴۶۹ و ۴۷۰).

#### ۶-۵. باورهای دینی

رویه آشکارا انتقادی و شکاکانه نسبت به باورها، رفتارها و تعصبات دینی ریشه در اندیشه‌های عصر روشنگری دارد. در این عصر نه تنها دین را به این متهم می‌کنند که همواره مانعی بر سر راه پیشرفت عقلی انسان بوده است؛ بلکه از استقرار اخلاقی راستین و نظم اجتماعی و سیاسی عادلانه نیز ناتوان بوده است (کاسیر، ۱۳۸۹: ۱۶ و ۱۷؛ ملائی‌توانی، ۱۳۹۷: ۲۵ و ۲۶). با ورود امواج سهمگین مدرنیته غربی، جامعه ایران

دستخوش تغییرات فراوان شد؛ از آنجاکه این تغییرات در حوزه‌های مختلف اتفاق افتاد، در متن جامعه و حکومت شکاف‌های عمیقی پدید آورد (ملائی توانی، ۱۳۹۵: ۱۵؛ نجم‌آبادی، ۱۳۹۷: ۲۰)؛ یکی از این شکاف‌ها نزاع غرب‌گراها با سنت‌هاگراهای دینی و غیردینی بود که بارزترین نتیجه آن تلاش برای جدایی دین از سیاست، خرفه‌زدایی از مذهب و هماهنگ کردن دین با عقل‌گرایی و علوم جدید بود؛ این امر، در اثر این نوع تلاش‌ها و نقدها، به یکی از گفتمان‌های اصلی انحطاط و عقب‌ماندگی تبدیل شد، که به‌نحوی تا اواخر عصر پهلوی ادامه یافت (ملائی توانی، ۱۳۹۵: ۱۵).

تقی‌زاده، محورهایی را در عقب‌ماندگی ایران برشمرد که خواه‌ناخواه با حوزه اسلام، خرافه، دین و رفتار و سنت‌های مذهبی از یک طرف، و نوگرایی و پیشرفت از سوی دیگر، پیوند می‌یافت (فیرحی، ۱۴۰۰: ۱۵-۱۸). آنجا که به علت‌شناسی سقوط دولت ساسانی می‌پردازد، جدای از اوضاع سیاسی، نظامی و اقتصادی، ضعف روحانی را یکی از عوامل درهم‌شکستن آن دولت معرفی می‌کند. ضعف باطنی را بیشتر ناشی از نبود افکار آزاد، شدت تعصب و استبداد دینی می‌داند، که نه تنها بر پیروان ادیان عیسوی و یهودی، بلکه بر مذاهب منشعب از دین زرتشتی نیز اعمال می‌شد (تقی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۰، ۲۸ و ۲۹)؛ وی در عین حال انحطاط «عصر زرین فرهنگ ایران» را نیز در غرور و بی‌خبری و انتقادناپذیری «رؤسای مسلمین» از عیب و نقص باورهای دینی فرض می‌کند. در پاسخ به این پرسش که چرا باورهای دینی با مخلوط شدن به تفکرات صوفیانه و اشعری‌گری و سفسطه‌های مذاهب دیگر از حقیقت اسلام دور شده بودند؟ پاسخ می‌دهد: «واحسرتاه که پس از ... سپری شدن دوره فتح و اعتلای غزنویان و سلجوقیان ... دائره وسعت اسلام روبه ... تنگی گذاشت ... هرچه در دوره ترقی بود همه برعکس شد ... چرا؟ زیرا رؤسای مسلمین از نواقص و معایب خود از شدت غرور ... بی‌خبر ماندند و حقایق ... اسلام به مطالب غلیظه تصوف و شعریات و سفسطه‌های مذاهب باطله مخلوط شد.» (تقی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۰، ۲۸ و ۲۹)

او تسلط «خرافات و تعصبات ضد تمدن و ترقی» و «افراط تعصب قشری ایام صوفیه» و «موهومات بی اندازه لایحسی» و تأثیر این عادات در «سرشت ملت» (تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۴۶ و ۱۴۷) را در ایران معاصر نیز می‌بیند (همان: ۳۰۸). رفتارهای

دینی دوران معاصر را نتیجه باورهایی برمی‌شمرد، که صاحبان برخی از مشاغل با سوءاستفاده از جهالت مردم رایج می‌کردند؛ به ویژه روضه‌خوان‌ها با حرف‌های خود آزادی افکار را محدود می‌ساختند و نتیجه آن در نقصان رشد اجتماعی نیز آشکار بود. از نگاه وی این سنت‌ها و این مشاغل با آزاداندیشی و استقلال فکر و اراده در تضادند و ثمره‌ای جز دربندکردن قوای عقلی و خلاقیت‌های ذهنی ندارند (همان: ۹۸). او شیادان دنیادوست را «طبقه عوام و متعصب و منهمک در ظلمت» معرفی می‌کند که با تبعیت از «پیشوایان جاهل و متعصب و متظاهر به تدبیر و عاری از روح دیانت حقیقی» موجب دورماندن مردم از تمدن حقیقی و ترقی می‌شوند؛ گذشته از روضه‌خوان‌ها، تقی‌زاده از درویش‌ها، جن‌گیرها، رمال‌ها و دعانویس‌ها، مستمری‌خورها و مفت‌خورهای عجیب دیگری نیز نام می‌برد (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۰۰؛ ملائی‌توانی، ۱۳۹۵: ۳۷؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۶۶).

برای او از همه اسفانگیزتر و عجیب‌تر، یک دسته مردم «لابالی و قلاش» است که اثرات بسیار ناگواری در باور و رفتارهای دینی جامعه ایران گذاشته است. اعمال این طبقه قطعاً برای وی و با هیچ دینی منطبق نیست و با هیچ منطقی قابل دفاع نیست؛ زیرا روح ملی را نابود می‌کند و اثرات شومی بر روان اجتماعی ایرانی‌ها گذاشته است: «به‌واسطه رؤیاهای جعلی و توسل به احادیث بی‌سند ... که بدترین همه آن‌ها احداث یک روح عزا و ماتم در نفوس ملت است استفاده مالی ... بکنند مطابق هیچ دیانتی نیست و اسباب کشتن و خفه کردن روح ملی است ... عموماً چهره‌ها ترش و پر چین و چوروک است، موسیقی ملی تماماً حزن‌انگیز ... است، نطق‌های سیاسی و مهیج منجر به گریه عمومی ... می‌شود ... برای مشروطیت گریه می‌کنند، برای اصلاح مالیه، ... بر هر درد بی‌درمان دوا می‌دانند و گریه ملی و گریه سیاسی و گریه مشروطیت را باعث اصلاح امور می‌پندارند ...» (تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۰۱؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۱۱ و ۲۱۲).

بدین‌سان، تقی‌زاده باورهای دینی را از رکن‌های اصلی کنترل و سرکوب جامعه می‌شمرد که چون ابزاری در دست متولیان دین مردم را سست، مرده‌دل و افسرده کرده است؛ چنانکه با اطلاع از اوضاع، آثار، ترقیات و وضع تمدن زمان گذشته ایران و «با نفس شادی و امیدواری تاریخی که مولد اعتمادبه‌نفس فردی» او است خواهان برچیدن

این رفتارها و باورها می‌شود. درحقیقت، این نظر او خود بازتابی از اندیشه ترقی و یکی از الزامات مهم دنیای متجدد شمرده می‌شود؛ به همین جهت، نه تنها حلاجی، سرکشی، مخالفت، بازاندیشی، به پرسش‌گرفتن و نقد کاستی‌های رفتارهای دینی یکی از شعارهای همیشگی او بود، بلکه مخالفت و برچیدن این باورها و متولیان آن یکی از مشغله‌های عمده وی شد (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۱۲ و ۲۱۳)؛ از این رو، گاه مقالاتی در ترویج خردگرایی، تساهل مذهبی-سیاسی و تجدّد اجتماعی (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۷۵، ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ملائی‌توانی، ۱۳۹۵: ۳۹) می‌نوشت و گاه نیز، بر سبیل نقادی، شمایی تیزبین از باورهای دینی عوام ترسیم می‌کرد (تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۱۲۲-۱۲۶). نگرش‌های وی چنین می‌نماید که هژمونی مذهب شیعه و برخی از آئین‌ها و مناسک و نمادهای آن، به‌ویژه عاشورا و سایر عزاداری‌ها، در جامعه ایران چنان اساسی است که هیچ‌چیز، حتی قانون نمی‌تواند جای آن را بگیرد. آسیب‌شناسی تقی‌زاده ویژگی خاصی دارد و شامل اصل مذهب شیعه و همه جریان‌های مذهبی در ایران نمی‌شود و صرفاً به گریه و گریاندن و شغل‌هایی چون روضه‌خوانی و تعزیه‌گردانی در عرصه‌های مختلف می‌تازد. او این هوشمندی را نیز دارد که اصل دین را نزند و چنان جراحی می‌ماند که، در مثال، برای علاج بیماری دست، حکم به قطع دست نمی‌کرد. نقدهای او به باورهای مذهبی، هرچند حاوی برخی حقایق است، اما بسیار ناروشن و کلی است که برخی نکته‌سنجی‌های او را نیز کم‌ارج و حتی با موضع‌گیری‌هایی مواجه کرده است.

وی امیدوار است بزرگترین تکانی که می‌بایست در ایران برای «تربیت و تکامل تدین حقیقی خالی از خرافات و موهومات» و شکستن سد جهالت و تعصبات دینی پیدا شود، نهضتی برای کسب روح تمدن جدید است؛ به نظر وی هنگامی در بنیان «سد جاهلیت» و «استبداد و تعصبات جاهلی» رخنه‌ای پیدا خواهد شد و «فجر تمدن و بیداری» و «نور تمدن حقیقی» بسط می‌یابد، که به «روح تمدن و فهم و پختگی و رشد اجتماعی و روح تساهل و آزادمنشی و آزاده فکری و مخصوصاً خلاصی از تعصبات افراطی و متانت فکری و وطن‌دوستی از نوع وطن‌پرستی مغربیان» نزدیک شویم و در راه عقاید خود شهامت و فداکاری داشته باشیم. شرایط رسیدن به این آمال را در درجه اول بسط آزادی برای تمام طبقات ملت و حق اظهارنظر در امور عامه و شرکت و

دخالت آن‌ها در حل و فصل امور و آزادی کامل و حقیقی در اعمال حقوق سیاسی می‌داند (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۸۰). شرط دیگری برای رسیدن به این آمال عبارت است از نشر علوم و مخصوصاً صرف اعظم عایدات مملکتی برای رفاه و وسعت معیشت و راحت و علم و معرفت طبقه پایین ملت که بدین طریق‌ها تمدن عالی حقیقی به تدریج حاصل شود (تقی‌زاده، ۱۳۹۶: ۹۹ و ۱۰۰، ۱۶۱، ۱۶۶).

نمونه این موضوع (نشر علوم) را در بحث مستقلی در مجله کاوه گشود و کوشید با شرح زندگانی، آثار و افکار شخصیت‌های بزرگ شرق، زمینه‌الگوپذیری از آن‌ها را دوباره فراهم آورد (همان: ۱۰۱). در مقاله «پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم» نیز در زمینه اصلاحات مذهبی از وهابیون در عربستان، نهضت باب در ایران، سنوسیه در آفریقای شمالی، نوآوری‌های سید احمدخان و پیروانش در هندوستان و شیخ محمد عبده و پیروان و شاگردانش و ... نام می‌برد (تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۶۰-۶۳؛ ملائی‌توانی، ۱۳۹۵: ۴۵). در مقاله مذکور از مجموع نواندیشی‌های سیدجمال، بر فکر «پان‌اسلامیسم» یا «اتحاد اسلام» تأکید می‌کرد. با آنکه دین اسلام و خود قرآن زمینه مساعدی برای تحول دارند، اما تقی‌زاده در زمانه خودش قهرمان پایه‌گذار این اندیشه را سیدجمال‌الدین اسدآبادی معرفی می‌کند (تقی‌زاده، ۱۳۹۲: ۸۴ و ۸۵). با در نظر گرفتن همین ملاحظات بود که مهم‌ترین فراز آغازین مقاله او درباره «جریانهای سیاسی در تکیه امروز» گریز آشکار و عامدانه نویسنده به غیورترین «مدافعان اسلام سنتی» و تأکید او بر لزوم ظهور یک مجدد و احیاگر بزرگ دینی در اسلام است (همان: ۸۴-۸۷، ۱۲۱).

هرچند او در مطرح کردن راه‌حل‌های بازاندیشی در باورهای دینی، از مقتضیات دنیای جدید و اصلاح‌گران غربی متأثر است، اما تا حد زیادی نبوغ و توان فکری خود را نیز به نمایش می‌گذارد؛ زیرا راهکارهایی که او ذکر می‌کند، مهم‌ترین ایستارها و بزرگ‌ترین موانع هم‌سازی اسلام با مدرنیته غربی است. دقیقاً همین عرصه‌ها سد راه روند روبه‌گسترش عقلانیت جدید میان مسلمان‌ها و به تعبیر بهتر عرفی‌شدن یا دنیایی‌شدن اسلام است. روشن است تقی‌زاده به اصلاحات بسیار عمیق‌تری از سنخ پروتستانتیسم اروپائی می‌اندیشید. انتظار آن از اصلاح‌گری دینی چیزی نبود که با نوگرایی‌های علمای مشروطه‌خواه عصر خود محقق شود؛ زیرا بسیاری از آرمان‌ها و

ارزش‌های دموکراتیک او هرگز در چهارچوبه‌های معرفت‌شناختی روحانی‌های مشروطه‌خواه نمی‌گنجید (ملائی‌توانی، ۱۳۹۵: ۵۱-۵۲)؛ چنانکه او در ماجرای تاجران اسماعیلی مذهب و در بستر منازعات سیاسی از سوی فتوای همین روحانی‌ها به «فساد مسلک سیاسی» متهم شد؛ در حالی که وی برخلاف القائات متعصبین، در هیچ یک از برهه‌های مختلف زندگی خود نه سنت‌ستیز بوده، نه عداوت با دین داشت؛ بلکه صرفاً از سنت‌های جاهلانه و غلط، که مختص هیچ دینی نیست، بلکه یک عارضه عمومی در بین همه ادیان است، انتقاد می‌کند.

## ۶. نتیجه‌گیری

در فضای اجتماعی و سیاسی دوره پسامشروطه، مسئله عقب‌افتادگی و درماندگی در چهارچوب ایدئولوژیک و در راستای تحقق پروژه ملت‌سازی مطرح شد. سخن‌گویان برجسته این نوع ناسیونالیسم توانستند محیط استعاری ایجاد کنند که در سایه آن، ملی‌گرایانی چون تقی‌زاده، تبیین‌ها و راهکارهای خود را در مواجهه با این مسئله ارائه کنند؛ در واقع، پروژه ملت‌سازی، در اساس، همراه با غلبه رویکرد تجددگرایانه، بخشی از پروژه کلان «تجدد ایران» بود؛ منظور از تجددگرایی نگرشی بود که نسبت پروژه ملت‌سازی را با وضع حال تاریخی و آینده معطوف به تمدن جدید غرب مقایسه می‌کرد؛ بنابراین تبیین تقی‌زاده از مسئله «چرا ما دچار انحطاط و عقب‌ماندگی شدیم؟» در راستای هم‌افقی با پروژه ملت‌سازی و سرپوش نهادن بر احساس حقارت ایرانی در مواجهه ایدئولوژیک با غرب بود. او این مسئله را در این چهارچوب در نسبت با هجوم بیگانگان، تقدم بینش هندی، پستی حالات زنان، فساد اخلاق و باورهای دینی آمیخته با خرافات مشخص کرد. واقع مطلب این است که در اندیشه تقی‌زاده، ملت‌سازی و تفکر ایران‌گرایانه به صورت بیگانه‌ستیزی و ابراز تنفر از هرگونه وجوه منفی عنصر غیر ایرانی جلوه پیدا کرد. ستیز او با وجوه منفی خلق و -خوی نژاد عرب، ترک و مغول و به حاشیه‌راندن روحانیون با هر نیتی که صورت گرفته باشد، نوعی ناسیونالیسم شیفته غرب را رویاروی اسلام قرار می‌داد که پیامد آن چیزی جز تلاش برای تضعیف وجهه مذهب نبود. نکته مهم آن است که به دلیل تقدم دولت‌سازی بر ملت‌سازی و ماهیت مطلقه آن، تجددگرایی بیش‌وپیش از آن که دارای خصلتی سازگار با

امکانات و مقدرات تحول تاریخی جامعه ایرانی باشد، محصول مدرن‌سازی شکلی و آوانگارد دولت و عوارض اجتناب‌ناپذیر آن در قلمرو «ملت‌سازی متأخر از دولت‌سازی» بود. برای تقی‌زاده این مسئله و تبیین‌ها، مقدمه‌ای برای سؤال اساسی‌تری است: راه برون‌رفت از وضعیت منحنی و عقب‌مانده عصر خود چیست؟ و چه باید کرد؟ ناسیونالیست تجدیدخواهی چون او که در قالب این گفتمان فکری می‌اندیشید، راهکار نجات‌بخش برای طی کردن مسیر پرفراز و نشیب تجدید و پیشبرد پروژه ملت‌سازی مدرن را در علم و تعلیم و تربیت عمومی می‌دانست (تقی‌زاده، ۱۳۹۲ الف: ۱۳، ۷۳، ۷۶، ۴۱ و ۴۲، ۲۰-۲۲؛ تقی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۳۳ و ۲۳۴)؛ به عبارت دیگر، از نظر تقی‌زاده، تا ایرانی از «جهل عامه» نجات پیدا نکند و باسوادی عمومی رایج نشود، ترقی تحقق نخواهد یافت، اما آنچه به گمان ما مهم‌ترین بخش نظام آموزشی است؛ یعنی محتواها و روش‌های تربیتی در خانواده، در تحلیل وی غایب است؛ همچنین تحلیل او در این باره که تحول در نظام‌ها و نهادهای آموزشی چگونه باید رخ دهد، ساکت است. راهکار او، با توجه به دریافت معکوس و ناقص خود از نسبت ترقی با علوم جدید و تعلیم و تربیت، با وجود اهمیتی که دارند، ناقص‌اند و نمی‌تواند راه به جایی ببرد. به نظر ما اقتباس علوم و عمومی کردن تعلیم و تربیت راهکار اشتباهی نبود، اما ترقی امری جامع و مستلزم هماهنگی عوامل و ساختارهای مختلف و فراهم‌بودن مقدماتی است که تقی‌زاده از آن غافل است. با غفلتی که وی از نقش تحولات و فرایندهای مختلف امر جامع و اجتماعی ترقی دارد، بر این باور است که اقتباس و به‌کارگیری علوم جدید و تعلیم و تربیت عمومی، قانون و اصل ثابت و نهایی ترقی همه جوامع است. بدیهی است که او رویکردی تک‌ساختی و پوزیتیویستی به ترقی دارد؛ این راه‌حل نهایی از اندیشه‌ای فلسفی که بر جامعیت امر ترقی واقف باشد و به‌منظور نیل به ترقی پیوندی بین عوامل و فرایندهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برقرار کند، ناشی نشده است. راهکار مزبور به دلیل عدم همراهی ساختارهای سنتی جامعه ایران نمی‌توانست در عمل پیاده شود. راهکارهایی از قبیل احداث مدرسه‌ها و ... برای مقابله با بیسوادی عامه تدابیر دستوری و ابزاری بودند. اجرایی‌شدن تعلیم و تربیت عمومی و سوق‌یافتن جامعه به ترقی از طریق این راهکار منوط به تحول ساختارهای سنتی جامعه بود. جامعه نیاز به فرایندهایی داشت که نسبت به عمومی‌شدن تعلیم و تربیت احساس نیاز کند و

ارزش های خود را متناسب با آن نیاز و ایده آموزش عمومی متحول کند؛ پس می توان گفت اندیشه تقی زاده، کلیت و جامعیت امر ترقی را در نظر نگرفته و از مجموع شرایط و مقدمه های لازم برای ترقی، به شرایط و مقدمه های سطحی و بیرونی توجه داشته است.

### فهرست منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۶)، «دین و ملیت در ایران: همیاری یا کشمکش؟»، در: حمید احمدی، ایران: هویت، ملیت، قومیت، (مجموعه مقالات)، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- افشار، ایرج (۱۳۹۸)، «مروری بر زندگی سیدحسن تقی زاده: از تولد تا پایان انقلاب مشروطه»، قلمیاران، شماره ۲۱، صص ۵۲-۴۷.
- انتخابی، نادر (۱۳۹۰)، ناسیونالیسم و تجلّد در ایران و ترکیه، تهران: نگاره آفتاب.
- ایمانی، محمد (۱۳۹۸)، «پاسکال یا دکارت؟ جستاری در دفاع از سنت»، قلم بیاران، شماره ۲۱، صص ۵۳-۵۷.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷)، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: پیام.
- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۱)، سقوطها، فروپاشی ها، تهران: جهان کتاب.
- آشوری، داریوش (۱۳۹۸)، دانشنامه سیاسی: فرهنگ اصلاحات و مکتب های سیاسی، تهران: مروارید.
- بهرامی، عسکر، شمس، اسماعیل (۱۳۹۴)، «تقی زاده، سیدحسن، از مشهورترین رجال صدر مشروطه ایران، سیاستمدار، محقق نامدار و صاحب آثاری برجسته در تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام»، دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۱۷۳۹.
- بهنام، جمشید (۱۳۸۲)، «تقی زاده و مسئله تجلّد»، ایران نامه، شماره ۸۱-۸۲، صص ۷۷-۹۰.
- (۱۳۹۶)، اندیشمندان ایرانی در برلین، تهران: فروزان روز.
- تقی زاده، حسن (۱۳۲۸)، «بعضی از علل ترقی و انحطاط تاریخی ایران»، یادگار، سال پنجم، شماره ۱۰، صص ۱-۱۳.
- (۱۳۸۶)، مشروطیت، زیر نظر ایرج افشار، تهران: توس.
- (۱۳۸۸)، مانی شناسی، زیر نظر ایرج افشار، تهران: توس.
- (۱۳۸۹)، از پرویز تا چنگیز، تهران: نیک فرجام.
- (۱۳۹۰)، زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران: توس.
- (۱۳۹۲ الف)، تعلیم و تربیت، به کوشش ایرج افشار، تهران: توس.
- (۱۳۹۲ ب)، نوشته های سیاسی و سرگذشتی، زیر نظر ایرج افشار، ترجمه مرتضی

ثاقب فر، تهران: توس.

----- (الف) (۱۳۹۳)، کتاب‌ها، مقدمه‌ها، نقدها، دانشمندان، ایرانشناسان، زیر نظر ایرج

افشار، تهران: توس.

----- (ب) (۱۳۹۳)، نوشته‌های تاریخی و نوز، زیر نظر ایرج افشار، تهران: توس.

----- (ج) (۱۳۹۳)، تاریخ عربستان و قوم عرب، زیر نظر ایرج افشار، تهران: توس.

----- (د) (۱۳۹۴)، سرمقاله‌های کاوه، زیر نظر ایرج افشار با یاری میلاد عظیمی، تهران: توس.

----- (ه) (۱۳۹۶)، جوهر تاریخ، زیر نظر ایرج افشار و به‌کوشش کاوه بیات، تهران: توس.

توکلی‌طرقی، محمد (۱۳۸۲)، *تجدد بومی و بازانندیشی تاریخ*، تهران: نشر تاریخ ایران.

جوادی، حسن (۱۴۰۰)، *ادوارد براون و ایران*، تهران: فرهنگ نشر نو.

دهقانی، مجید (۱۳۹۸)، «تأثیر مطالعات فرهنگی بر اندیشه سیاسی تقی‌زاده»، *قلم‌یاران*، شماره

۲۱، صص ۶۷-۶۹.

رحمانیان، داریوش (۱۳۸۲)، *تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین*،

تبریز: دانشگاه تبریز.

زارع، حامد (۱۴۰۱)، «تداوم فرهنگی ایران چیست و چگونه عمل می‌کند؟»، *سیاست‌نامه*، سال

ششم، شماره ۲۳، صص ۴۷ و ۴۷.

سلیمان نژاد، فرهاد (۱۳۹۸)، «مشروطه‌خواه لیبرال: تأملاتی درباره اندیشه سیاسی علامه تجدد

سیدحسین تقی‌زاده»، *قلم‌یاران*، سال سوم، شماره ۲۱، صص ۳۶-۴۶.

صالحی، نصرالله (۱۳۸۰)، «تبیین تاریخی چیست؟»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۴۸، صص ۴-۶.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶)، *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: نشر نگاه معاصر.

غفاری‌فرد، عباسقلی (۱۳۹۳)، *تاریخ پژوهی در آسیب‌شناسی اخلاقی ایرانی‌ها*، تهران: دات.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۷)، *ما ایرانیان: زمینه‌کاوی تاریخی و اجتماعی خلیفات ایرانی*، تهران: نی.

----- (۱۴۰۰)، *مسئله ایران: مجموعه مقالات*، تهران: آگاه.

فیرحی، داود (۱۴۰۰)، *فقه و سیاست در ایران معاصر*، تهران: نی.

قلی‌زاده، محمدرضا (۱۳۹۸)، «سیدحسین تقی‌زاده، تاریخ‌نگار یا سیاستمدار؟»، *قلم‌یاران*، سال

سوم، شماره ۲۱، صص ۷۱.

کاسیر، ارنست (۱۳۸۹)، *فلسفه روشنگری*، ترجمه یدالله موقن، تهران: نیلوفر.

کریمی، بهزاد (۱۳۹۵)، *زنان در گفتمان پزشکی ایران با تکیه بر دوره صفویه*، تهران:

پژوهشکده تاریخ اسلام.

کلانی، مانی و رستمی، فرمان (۱۴۰۱)، *گفت‌وگوهای توسعه؛ روایت مقصود فراستخواه از*

*مسئله توسعه در ایران*، زیر نظر محسن رنانی، تهران: طرح نو.

ناسیونالیسم تجدّدخواه پسا مشروطه و مسئله انحطاط و عقب ماندگی از دیدگاه سیدحسن تقی زاده | ۲۱۳

لوفان باومر، فرانکلین (۱۳۸۵)، *جریان های اصلی اندیشه غربی*، ترجمه کامبیز گوتن، تهران: حکمت. مالکم، سرجان (بی تا)، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا حیرت، تهران: کتاب فروشی سعدی. محبی، محمد (۱۳۹۸)، «تقی زاده و ضعف فلسفه حقوق مشروطیت در ایران»، *دین قلم پیاران*، شماره ۲۱، صص ۵۸-۶۰.

مرادخانی، فردین (۱۴۰۲)، «تحلیلی بر سخنان سیدحسن تقی زاده در مجلس اول از منظر دانش حقوق»، *پدران بنیان گذار ایران جدید*، تهران: نشر اگر، صص ۱۱۳-۱۴۱. ملائی توانی، علیرضا (۱۳۹۵)، *از کاوه تا کسروی*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام. ----- (۱۳۹۷)، *سه روحانی دگراندیش: دولت آبادی، سنگلجی، حکمی زاده*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

میرزایی، سیدآیت الله (۱۳۹۹)، *ناسیونالیسم و قومیت در ایران*، تهران: نشر آگاه. میلانی، عباس (۱۳۸۷)، *تجدد و تجدّدستیزی در ایران*، تهران: اختران. نجم آبادی، افسانه (۱۳۹۷)، *زنان سیبیلو و مردان بی ریش: نگرانی های جنسیتی در مدرنیته ایرانی*، ترجمه آتنا کامل و ایمان واقفی، تهران: تپسا. نوری، شیخ فضل الله (۱۳۶۲)، *مجموعه ای از رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ فضل الله نوری*، به کوشش محمد ترکمان، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۲)، «سیدحسن تقی زاده با سه زندگی در یک عمر»، *ایران-نامه*، شماره ۸۱-۸۲، صص ۷-۴۸.

### Transliteration

- Adamiyat, Fereydu, (1978), *Thoughts of Mirza Agha Khan Kermani*, Tehran: Payām.
- Afshar, Iraj, (2019), "A Review of the Life of Seyyed Hassan Taghizadeh: From Birth to the End of the Constitutional Revolution", in: *Qalam-Yaran*, No. 21, pp. 47-52.
- Ahmadi, Hamid, (2007), "Religion and Nationality in Iran: Cooperation or Conflict?" in: Hamid Ahmadi, *Iran: Identity, Nationality, Ethnicity*, (Collection of Articles). Tehran: Institute for Research and Development of Humanities.
- Ashoori, Dariush, (2019), *Political Encyclopedia: Culture of Reforms and Political Schools*, Tehran: Morvārīd.
- Azarang, Abdolhossein, (2012), *the fall, the Collapse*, Tehran: jāhān-e Ketāb.
- Baumer, Franklin Le Van, (2006), *Main currents of Western thought: reading in Western European intellectual history from the middle Ages to the present*, translated by Cambiz Goten, Tehran: Hekmat.
- Behnam, Jamshid, (1983), "Taghizadeh and the Problem of Modernization", *Iran-Nameh*, No. 81-82, pp. 77-90.
- Behnam, Jamshid, (1997), *Iranian Thinkers in Berlin*, Tehran: Forūzān-Rooz.
- Cassirer, Ernst, (1389), *The Philosophy of the Enlightenment*, translated by Yadollah Moqen, Tehran: Nīloūfar.
- Dehghani, Majid, (1398), "The Influence of Cultural Studies on the Political Thought of Taghizadeh", *Qalam-Yaran*, No. 21, pp. 67-69.
- Entekahi, Nader, (1991), *Nationalism and Modernization in Iran and Turkey*, Tehran: Negāre-e Aftāb.
- Fairahi, Davood, (1400), *Jurisprudence and Politics in Contemporary Iran*, Tehran: Ney.
- Farastkhah, Maghsoud, (2018), *We Iranians: Historical and Social Background of Iranian Morals*, Tehran: Ney.
- Farastkhah, Maghsoud, (2019), *the Problem of Iran: Collection of Articles*, Tehran: Agah.
- Ghafaifard, Abbasgholi, (2014), *Historical Research in the Moral Pathology of Iranians*, Tehran: Dāt.
- Gholizadeh, Mohammad Reza, (1398), "Seyyed Hassan Taghizadeh, Historian or Politician?" *Qalam-Yaran*, Year 3, Issue 21, p. 71.
- Homayoun Katouzian, Mohammad Ali, (1983), "Seyyed Hassan Taghizadeh with three lives in one lifetime", *Iran-nāme*, No. 81-82, pp. 7-48.
- Imani, Mohammad, (1999), "Pascal or Descartes? An Essay in Defense of Tradition", in: *Qalam-Yaran*, No. 21, pp. 53-57.
- Javadi, Hassan, (1400), *Edward Brown and Iran*, Tehran: Farhang Našr-e Nū.
- Kalani, Mani and Rostami, Farman, (1401), *Dialogues on Development; Maghsoud Farastkhah's Narration of the Development Issue in Iran, under the supervision of Mohsen Renani*, Tehran: Tarḥ-e Nū.
- Karimi, Behzad, (1395), *Women in Iranian Medical Discourse with a Focus on the Safavid Period*, Tehran: Research Institute for Islamic History.
- Malcolm, John, (n.d.), *History of Iran*, translated by Mirza Heyrat, Tehran: Sa'dī Bookstore.
- Milani, Abbas, (2008), *Modernity and Renewal in Iran*, Tehran: Aḳtarān.
- Mirzaei, Seyyed Ayatollah, (2010), *Nationalism and Ethnicity in Iran*, Tehran: Agah Publishing.
- Mohebbi, Mohammad (2019), "Taghizadeh and the Weakness of the Philosophy of Constitutional Law in Iran", in: *Qalam-Yaran*, No. 21, pp. 58-60.
- Mollaei-Tavani, Alireza, (2016), *From Kaveh to Kasravi*, Tehran: Research Center for Islamic History.
- Mollaei-Tawani, Alireza, (2018), *Three Dissident Clerics: Dowlatabadi, Sangalaji, Hakmizadeh*, Tehran: Research Center for Islamic History.

- Moradkhani, Fardin, (2013), "An Analysis of Seyyed Hassan Taghizadeh's Speeches in the First Parliament from the Perspective of Legal Science", in: *The Founding Fathers of Modern Iran*, Tehran: Agar Publishing House, pp. 113-141.
- Najm-Abadi, Afsaneh, (2018), *Bearded Women and Beardless Men; Gender Concerns in Iranian Modernity*, translated by Atena Kamel and Iman Vaghefi, Tehran: Tisā.
- Noūrī, šeiḵ Faẓlollāh, (1983), *A collection of letters, proclamations, letters, and the newspaper of šeiḵ Faẓlollāh Noūrī*, by the efforts of Mohammad Turkman, Tehran: Rasā Cultural Services Institute.
- Rahmanian, Dariush, (1383), *History of the Causal Analysis of the Decline and Backwardness of Iranians and Muslims*, Tabriz: Tabriz University.
- Salehi, Nasrollah, (2001), "What is a Historical Explanation?", *History and Geography Month*, pp. 4-6.
- Soleiman Nejad, Farhad, (2019), "Liberal Constitutionalist: Reflections on the Political Thought of the Modernist Scholar Seyyed Hassan Taghi-Zadeh", *Qalam-Yaran*, Year 3, Issue 21, pp. 36-46.
- Tabatabaei, Seyyed Javad, (2007), *Introduction to the Theory of the Decline of Iran*, Tehran: Negāh Mo'āṣer Publication.
- Taghizadeh, Hassan, (1949), "Some Causes of Iran's Historical Progress and Decline", *Yadgar*, Year 5, Issue 10, p. 5.
- Taghizadeh, Hassan, (2007), *Constitutionalism*, under the supervision of Iraj Afshar, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2009), *Manichaeism*, under the supervision of Iraj Afshar, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2010), *From Parviz to Chengiz*, Tehran: Nikfarjām.
- Taghizadeh, Hassan, (2011), *Stormy Life*, with the help of Iraj Afshar, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2013), *Education and Training*, with the help of Iraj Afshar, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2013), *Political and Biographical Writings*, under the supervision of Iraj Afshar, translated by Morteza Saqebfar, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2014), *Books, Introductions, Criticisms, Scholars, Iranian Studies*, under the supervision of Iraj Afshar, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2014), *Historical Writings and Nowruz*, under the supervision of Iraj Afshar, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2014), *History of Arabia and the Arab People*, under the supervision of Iraj Afshar, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2015), "Notes and Considerations: Iran's Greatest Misfortune", in: *Kaveh Editorials*, under the supervision of Iraj Afshar, Tehran: Toos, pp. 217-218.
- Taghizadeh, Hassan, (2015), "Notes and Considerations: So-and-so Became a Very Diplomat", in: *Kaveh Editorials*, under the supervision of Iraj Afshar, Tehran: Toos, pp. 247-248.
- Taghizadeh, Hassan, (2015), "Notes and Considerations: Truth and Perversion of the Palan", in: *Kaveh Editorials*, under the supervision of Iraj Afshar, Tehran: Toos, pp. 212-213.
- Taghizadeh, Hassan, (2015), *Kaveh Editorials*, under the supervision of Iraj Afshar with the assistance of Milad Azimi, Tehran: Toos.
- Taghizadeh, Hassan, (2017), *The Essence of History*, under the supervision of Iraj Afshar and with the help of Kaveh Bayat, Tehran: Toos.
- Tavakoli-Taraghi, Mohammad, (2003), *Native Modernity and Rethinking History*, Tehran: Tarikh Iran Publishing House.
- Zare, Hamed, (1401), "What is the Cultural Continuity of Iran and How Does It Work?" *Siasat Nameh*, Year 6, No. 23, pp. 47-48.

## **Post-Constitutional Revolution Modernist Nationalism and the Problem of Decadence and Backwardness from the Viewpoint of Seyyed Hassan Taqizadeh**

### **Extensive Abstract**

**Introduction:** The analysis of Iran's backwardness is the historical destiny of confronting Western modernity, which compelled Iranians toward a historical awareness of this issue. Concurrent with the search for the roots of backwardness, the question of decadence also became part of this inevitable confrontation. The experience of the Constitutional Revolution, its failure, and the World War are also parts of this ongoing confrontation, which manifested in nationalist endeavors; hence, one form of explaining Iran's decadent and backward condition appeared in the "modernist nationalism" of the post-Constitutional era. This approach, hoping to save Iran and also due to an inclination toward the West, turned to nationalism and modernity, with Seyyed Hassan Taqizadeh being the prominent figure of this approach. This article seeks to answer the question: what was his analysis of Iran's decadent and backward condition? **Method:** This article uses a descriptive-analytical approach and library-based data collection method to explain and analyze Taqizadeh's view on Iran's decadent and backward condition.

**Findings:** Inspired by modernist nationalism, Taqizadeh posits the problem of Iran's decadence and backwardness by comparing it to foreign races, the precedence of the Indian worldview, public illiteracy, the confinement and baseness of women, moral corruption, and religious beliefs mixed with bigotry. Therefore, he not only emphasized the rational and scientific principles of Western civilization but also considered his strategy to be advocating for Iranian civilization and restoring its greatness.

**Discussion and conclusion:** The nation-building project, fundamentally coupled with the dominance of the modernist approach, became part of the grand project of this form of nationalism. Prominent figures of this type of nationalism in the pre-Constitutional period were able to create a metaphorical environment under which nationalists like Taqizadeh could also present this project in their explanations addressing Iran's weakness and backwardness. Taqizadeh addressed this issue in line with the nation-building project and to cover up the Iranian feeling of inferiority. The fact of the matter is that in Taqizadeh's thought, nation-building and Iran-centric thinking

manifested as xenophobia and an expression of hatred towards any negative aspects of non-Iranian elements. His struggle against the negative aspects of the character of the Arab, Turk, and Mongol races, and marginalizing the clergy, regardless of the intention, pitted a West-infatuated nationalism against Islam; therefore, the consequence of some of his explanations was nothing but an effort to weaken the stature of religion. For him, these explanations became a prelude through which, within this intellectual discourse, he believed the salvific solution for navigating the tumultuous path of modernity and advancing the modern nation-building project is the science of public education and training.

**Keywords:** Foreign races, Indian worldview, Illiteracy, Confinement of women, Morality, Religious beliefs.

# Cultural History Studies

Research Journal of Iranian Society of History

Vol. 17, No. 63, Spring 2025  
ISSN: 2008-9945 – e-ISSN: 2783-2120

Publisher: Iranian Society of History

According to the letter No 179862, dated 3 December 2011 of the Commission for Scientific Publications of the Ministry of Science, Research and Technology, Cultural History Studies Quarterly has been accredited as a scientific - research Journal.

Managing Director: Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Editor – in – Chief: Abbas Ghadimi Gheidari, Professor of history, History Department, university of tabriz

Internal Manager: Azam Riahi, Assistance professor, history of Iran, Farhangian University

Executive Expert: Fatemeh Najafi

Editor: Fatemeh Najafi

Translator of Abstract: Sajjad Sepehri Nia, Sayyed Mehdi Hoseini Taghi Abad

Lay out and Graphic: Morteza Ensafmanesh

#### Editorial Board:

Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Abbas Ghadimi Gheidari / Professor in Contemporary history of Iran and Iranian historiography, university of tabriz

Abass Boroumand alam / Associate Professor in Contemporary History of the Islamic World, History of North Africa, Modares university

Abbas Ahmadvand / Associate Professor in History and civilization of Islamic nations, Shahid Beheshti University

Ahmad Reza khezri / Professor in History of Iran, Tehran University

Ali Mohammad Valavi / Professor in History of Islam, Alzahra University

Gholamali Pashazadeh / Associate Professor in History of Qajar and Ottomans, Tabriz University

Hasan Hazrati / Associate Professor in Ottoman history , Middle Eastern History, Islam history, University of Tehran

Hooshang KHosrobeigi / Professor in History of Iran/Mongolia's empires, History Department of Payam-e- Noor Tehran

Jamshid Noroozi / Associate Professor in History of Iran/History of India, Alzahra University

javad heravi / Associate Professor in History of Iran, Islamic Azad University\*Science And Research

Maghsoud Ali Sadeghi / Associate Professor in History of Iran, Tarbiat Modares University

Mohsen Rahmati / Professor in History of Iran, khoramabad University

Nasrallah Pourmohammadi Amlashi / Professor in History of Islamic Iran, Imam Khomeini International University

Noz'hat Ahmadi / Associate Professor in History of Iran, Esfahan University

Shahram Jalilian / Professor in History of Ancient Iran, Shahid Chamran University of Ahvaz

Shahram Yousefifar / Professor in History of Iran, University of Tehran

Soheila Shahshahani / associate professor of anthropology, Shahid Beheshti University

Münever Tekcan / Professor in Turkish language, Kocaeli University, İzmit, Türkiye

Ali Zahir Hashim / Professor of Arab and Islamic heritage, University of Kufa, Iraq

Address: No. 10, Floor. 4, National Library and Archives of IRI. End of Shahid Hesari St.

Haghani BLV. Tehran, Iran.

Fax: +989904142687

E-mail: [chistorys.ir@gmail.com](mailto:chistorys.ir@gmail.com)

Website: [www.chistorys.ir](http://www.chistorys.ir)



Institute of Cultural and Social Studies



The Iranian Society of History